آیت الله العظمی مکارم شیرازی

داستان یاران



انتشارات امام علی بن ابی طالب

بسم الله الرحمن الرحیم

داستان یاران

نویسنده:

ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

داستان یاران

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ –

عنوان و نام پدیدآور : داستان یاران/ مکارم‌شیرازی؛ تهیه و تنظیم ابوالقاسم علیان‌نژادی دامغانی.

مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی‌بن‌ابی‌طالب(ع)، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۳۴۴ص.

شابک : ۴۰۰۰۰ ریال۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۵۶-۴ :

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: .Story of companions

یادداشت : عنوان دیگر: داستان یاران: مجموعه بحث‌های تفسیری حضرت آیت‌الله‌العظمی مکارم شیرازی (مدظله).

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : داستان یاران: مجموعه بحث‌های تفسیری حضرت آیت‌الله‌العظمی مکارم شیرازی (مدظله).

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : قرآن -- قصه‌ها

موضوع : قرآن .برگزیده‌ها --ترجمه‌ها

موضوع : اصحاب در قرآن

شناسه افزوده : علیان‌نژادی، ابوالقاسم، ۱۳۴۳ – ، گردآورنده

رده بندی کنگره : BP۹۸/م۷د۲ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۶۶۶۲۶

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

ص: ۱۰

ص: ۱۱

ص: ۱۲

ص: ۱۳

ص: ۱۴

پیشگفتار

کتابی که پیش رو دارید حاصل جلسات تفسیر قرآن کریم در ماه مبارک رمضان سال‌های ۱۴۳۰ و ۱۴۳۱ ه. ق است که توسّط مرجع عالیقدر و مفسّر عظیم‌الشأن قرآن حضرت آیت اللَّه العظمی مکارم شیرازی (مدّظلّه العالی) در شبستان امام خمینی حرم مطهّر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و در جمع روزه‌داران مشتاق، پس از فریضه ظهر و عصر برگزار شد. خداوند به این حقیر توفیق داد که مباحث مذکور را با دقّت یادداشت کرده، سپس آن‌ها را پاک‌نویس نموده و منابع و مصادر آن را یافته، و ادبیات آن را از حالت گفتاری به نوشتاری تبدیل نموده، و در اختیار شما علاقه‌مندان به قرآن کریم و معارف بلند آن قرار دهم.

امیدوارم خداوند متعال به ما توفیق عنایت فرماید که هر چه بیشتر با کتابش آشنا شده، و به دستوراتش عمل نماییم. همچنین در دنیا و آخرت ما را با قرآن و اهل‌البیت علیهم السلام محشور بدارد.

والسلام علیکم ورحمة اللَّه وبرکاته

ابوالقاسم علیان‌نژادی دامغانی

قم- حوزه علمیّه

۲/ ۱۱/ ۱۳۸۹

ص: ۱۵

مقدّمه

به دنبال سلسله بحث‌های تفسیری قرآن در سال‌های گذشته، در ماه رمضان امسال (۱۴۳۰ ه ق) قصد داریم بحث‌های تاریخی قرآن را پیگیری نماییم. از اقوام، ملّت‌ها و گروه‌هایی که با عنوان اصحاب از آنها یاد شده، نظیر «اصحاب کهف»، «اصحاب الفیل»، «اصحاب السفینه»، «اصحاب الجنّه»، «اصحاب الرسّ» و مانند آن، که ۱۲ مورد می‌شود، إن‌شاءاللّه بحث خواهیم کرد. و عنوان تمام این مباحث را «داستان یاران در قرآن» می‌نامیم.

ذکر چند نکته قبل از ورود به اصل بحث لازم است:

۱. پذیرفته شدگان و پذیرفته نشدگان امتحان الهی همان‌طور که می‌دانید، قرآن مجید بدون حکمت و دلیل، لفظی را انتخاب و آن را تکرار نمی‌کند، به‌طور قطع قدر مشترکی بین تمام این اصحاب دوازده‌گانه وجود دارد. قدر مشترک آنها- که شرح هر یک از آنها به صورت مستقل و جداگانه خواهد آمد- این است که همه آنها مورد امتحان و آزمایش پروردگار قرار گرفتند. برخی در امتحان الهی قبول شدند؛ همچون اصحاب کهف، اصحاب السفینه (یاران نوح پیامبر) و مانند آنها، و عدّه‌ای دیگر مردود؛ مثل اصحاب الفیل (کسانی که برای ویران ساختن خانه

ص: ۱۶

کعبه به مکّه حمله کردند)، اصحاب الاخدود(۱) و مانند آنها، که از عهده آزمایش الهی برنیامدند.

۲. فلسفه بیان تاریخ گذشتگان سؤال: چرا قرآن تاریخ گذشتگان را بیان می‌کند؟

به تعبیر دیگر قرآن مجید سه بخش تاریخی دارد:

الف) تاریخ انبیای پیشین علیهم السلام

ب) تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

ج) تاریخ امّت‌هایی که سرگذشت مهمّی داشته‌اند؛ مانند اصحاب کهف، اصحاب السفینه، اصحاب السبت و ... اکنون می‌خواهیم بدانیم، هدف قرآن از بیان این حوادث و وقایع تاریخی چه بوده است؟

پاسخ: علّت آن روشن است؛ چرا که تاریخ آیینه تمام‌نمای سعادت و شقاوت است. انسان می‌تواند تمام چیزها را در آیینه تاریخ بخواند، عوامل بدبختی امّت‌ها، علل پیروزی و موفّقیت‌ها، اسباب طول عمر و کوتاهی آن، عوامل وحدت، اتّحاد و آنچه باعث پراکندگی و نفاق می‌شود، همه و همه در تاریخ آمده است.

قرآن مجید در سوره یوسف داستان این پیامبر بزرگ را داستانی پر رمز و راز و سرشار از پند و اندرز و عبرت معرّفی می‌کند. توجّه فرمایید: « «لَقَدْ کَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَهٌ لِّأُوْلِی الْأَلْبَابِ مَا کَانَ حَدِیثاً یُفْتَرَی وَلکِنْ تَصْدِیقَ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَتَفْصِیلَ کُلِّ شَیْءٍ وَهُدًی وَرَحْمَهً لِّقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ»؛ به راستی در سرگذشت آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود. اینها داستان دروغین نبود، بلکه (وحی آسمانی است، و) با

۱- « ذونواس» پادشاهی بود در جنوب یمن، که آیین یهود را انتخاب و مسیحیان را قتل عام کرد. او گودالهایی ازآتش ساخته بود، و غیر یهودیان که تسلیم او نمی‌شدند و آیین یهود را نمی‌پذیرفتند را به درون گودالهای آتش پرتاب می‌کرد. قرآن آنها را« اصحاب الاخدود» نامیده است

ص: ۱۷

کتب آسمانی پیشین هماهنگ است؛ و در آن است شرح هر چیزی (که پایه سعادت انسان است)؛ وهدایت و رحمتی است برای گروهی که ایمان می‌آورند».(۱)

آری انسان‌ها با مطالعه داستان حضرت یوسف علیه السلام و تعمّق و دقّت در آن، درخواهند یافت که نتیجه عفّت و پاکدامنی و مبارزه با هوای نفس چه شد.

و سرانجام هوسرانی و خیانت و تهمت به دیگران جز رسوایی و خواری چیز دیگری نبود.

۳. عبرت‌های تاریخ تکوین تاریخ تدوین تاریخی است که توسّط مورّخان تدوین گشته، و در کتاب‌ها ماندگار شده است. متأسّفانه برخی از کتاب‌های تاریخ تدوین آمیخته با مطالب خلاف واقع است، حتّی در تاریخ مدوّن اسلام هم تحریف‌هایی صورت گرفته، و در آن مطالبی غیر واقع ثبت شده است؛ هم در تاریخ صدر اسلام و هم در تاریخ پس از آن.

امّا تاریخ تکوین نوشتنی نیست، دروغ و خلافی در آن راه ندارد. تاریخ تکوین، تاریخی است که در خارج وجود دارد و هر کس می‌تواند آن را نظاره کند.

کاخ ویران شده کسری تاریخ تکوینی است. آن‌جا همه چیز خاموش و رو به ویرانی است و با فعالیّت‌ها و هزینه‌های میراث فرهنگی سرپا نگه داشته شده است. اگر به عقب برگردیم و به تماشای آن‌جا بنشینیم، خواهم دید، زمانی در آن‌جا چه غوغایی بوده، چه برنامه‌هایی داشته‌اند. مردم در برابر شاهان سجده کرده و به خاک می‌افتادند. شخص خوش‌ذوقی همچون خاقانی می‌خواهد که این منظره را ببیند و بگوید:

دندانه هر قصری پندی دهدت نو نوپند سر دندانه بشنو ز بن دندان!

یا اگر به تخت جمشید که رو به ویرانی است و به کمک هزینه‌های زیاد آن را سرپا نگه داشته‌اند (که متأسّفانه معمولًا به عنوان پیشینه تمدّن به آن نگاه می‌کنند، نه به عنوان نگاه عبرت)، لحظه‌ای بنگریم و نگاهی به ستون‌های عظیم و تاریخی این کاخ وسیع ویران شده بیندازیم و سپس باز گردیم، خواهیم دید چه خبرهایی بوده و اکنون چه شده است؟

ما نیز پس از چند سال به آنها ملحق خواهیم شد، هم اکنون باید به حال خود فکری کنیم. آری تاریخ تکوینی بسیار آموزنده است. شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: یابن رسول اللّه! حدیثی را به نقل از جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام، می‌خواستم بدانم صحّت دارد یا نه؟

فرمود: کدام حدیث؟ عرض کرد: «

تَفَکُّرُ ساعَةٍ خَیْرٌ مِنْ قِیامِ لَیْلَةٍ

؛ ساعتی فکر کردن بهتر است از این که انسان شب را تا به صبح به عبادت بپردازد». آیا واقعاً یک ساعت فکر کردن از یک شب عبادت بهتر است؟ امام علیه السلام فرمود: بله، این روایت از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله است آن بزرگوار فرمود: یک ساعت فکر کردن بهتر از یک شب عبادت است. راوی پرسید: در مورد چه چیزی فکر کنیم؟ حضرت فرمود: «

یَمُرُّ بِالدُّور الْخَرِبَةِ فَیَقُولُ ایْنَ ساکِنُوکَ؟ ایْنَ بانُوکَ؟ ما لَکِ لاتَتَکَلَّمِین

؛ هنگامی که از کنار خانه خراب شده‌ای (یا قصر ویرانی یا کاخ درهم شکسته‌ای) می‌گذری، لحظه‌ای بایست و از آنها بپرس: ساکنان تو کجایند؟ بنیانگذاران تو چه شدند؟ به آن دیوار خاموش بگو: چرا سخن نمی‌گویی؟».(۲)

آری چنین فکری معادل یک شب، بلکه طبق برخی روایات بهتر از یک سال عبادت است.(۳) ای عزیزی که در مجلس فاتحه شرکت می‌کنی! آیا هیچ فکر

۱- میزان الحکمه، باب ۳۲۵۴، ح ۱۶۲۲۴؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۴، ح ۱۶.

۲- میزان الحکمه، باب ۳۲۵۴، ح ۱۶۲۲۴؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۴، ح ۱۶.

۳- میزان الحکمه، باب ۳۲۵۴، ح ۱۶۲۲۲؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۶، ح ۲۰.

ص: ۱۸

ص: ۱۹

کرده‌ای که بالاخره روزی هم این مجلس برای تو تشکیل می‌شود؟ خانواده، دوستان، بستگان، یاران، همسایگان و همکارانت می‌آیند و از تو سخن می‌گویند! خلاصه این که اینها تاریخ تکوینی است و نیاز به فکر و اندیشه و تدبّر دارد.

اکنون به سراغ تفسیر «اصحاب» برویم، و هر کدام را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم، به این امید که إن‌شاءاللَّه بتوانیم از سرگذشت آنها درس عبرتی گرفته و سراسر زندگیمان را فقط برای رضای خدای باریتعالی بسازیم.

***

ص: ۲۰

ص: ۲۱

۱

اصحاب کهف

اشاره

همان‌گونه که گذشت موضوع بحث دوازده قطعه از مباحث تاریخی قرآن مجید است، که تحت عنوان «اصحاب» بیان شده است. این دوازده داستان قرآنی همگی واقعیّت دارد و مستند است.

ابتدا به سراغ اصحاب کهف می‌رویم، که سرگذشت مهم و اعجاب‌آوری دارند. در سوره کهف سه داستان مهم نقل شده است:

الف) داستان اصحاب کهف.

ب) داستان حضرت خضر و موسی علیهما السلام.

ج) داستان ذوالقرنین.

داستان کهف درس صبر و استقامت می‌دهد؛ مخصوصاً به جوانان عزیز می‌آموزد که چگونه می‌توان در برابر فشارها و ناملایمات و سختی‌ها ایستاد و ایمان و تقوای خود را حفظ کرد و همراه اکثریّت جاهل و نادان نشد. و داستان حضرت خضر و موسی علیهما السلام درس فراگیری علم و دانش می‌دهد، که به هر جا برسی، حتّی اگر همچون حضرت موسی علیه السلام پیامبری اولوالعزم و صاحب شریعت گردی، باز هم نیاز به فراگیری علم و دانش داری. و داستان ذوالقرنین

ص: ۲۲

درس استفاده از قدرت برای حمایت از ضعیفان و نیازمندان جامعه را می‌دهد.

همان‌گونه که ذوالقرنین با استفاده از قدرت بی‌نظیرش به حمایت از گروهی از مظلومان پرداخت.

هشت آیه اوّل سوره کهف

خداونـد متعال در ابتـدای این سوره، و قبل از بیان سـرگذشت اصـحاب کهف، و به عنوان مقـدّمه نقل آن داسـتان، مطالب مهمّی را ضمن هشت آیه بیان می‌کند، که مروری کوتاه بر این آیات خالی از فایده نیست.

در آیه اوّل می‌فرماید:

« «الْحَمْدُ للَّهِ الَّذِی أَنزَلَ عَلَی عَبْدِهِ الْکِتَابَ وَلَمْ یَجْعَلْ لَّهُ عِوَجا»؛ حمد مخصوص خدایی است که این کتاب را بر بنده (برگزیده) اش نازل کرد، و هیچ‌گونه کژی در آن قرار نداد».

از میان صـفات فراوان خداوند، که همچون ذاتش بی‌نهایت است، بر مسأله نزول قرآن، و از میان صفات شایسته پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیـه و آلـه بر ارزشـمندترین و برتریـن صـفت، یعنی عبـودیّت و بنـدگی آن حضـرت، انگشت گذاشـته شـده است. همـان عبودیّت و بندگی‌ای که حضرت علی علیه السلام به آن افتخار نموده و اعلان می‌دارد: «

إلهی کَفی بی عِزّاً انْ اکُونَ لَکَ عَبْداً

؛ خـدایا این عزّت مرا بس که بنده خدایی چون تو باشم».(۱) عدد صـفر هر چقدر زیاد باشد ارزشی ندارد، امّا هنگامی که متّصل به بی‌نهایت می‌شود رنگ بی نهایت می‌گیرد. عبودیّت یعنی چه؟

عبودیّت را می‌توان در این قطعه شعر ترسیم کرد:

بندگانیم جان و دل بر کف‌چشم بر امر و گوش بر فرمان

همـان‌طور که گفتیم: خداونـد متعـال از میـان صـفات فراوان خود به نزول قرآن و از میـان صـفات پیـامبرش به مهم‌ترین آنهـا، یعنی عبودیّت اشاره می‌کند، سپس به بیان اوصاف قرآن می‌پردازد:

۱. « «وَلَمْ یَجْعَلْ لَّهُ عِوَجًا»؛ هیچ‌گونه کژی و کاستی در قرآن مجید راه ندارد».

بیش از هزار و چهارصـد سـال از نزول قرآن می‌گـذرد و قرآن از همـان روزهـای اوّل فصـیحان و بلیغـان و ادیبان عرب را به مبارزه طلبیـد، امّا نه تنها هیـچ کس موفّق نشـد سوره‌ای مثل قرآن بیاورد و نتوانست کژی و کاستی‌ای در قرآن کشف نماید، بلکه علی‌رغم گذشت این مدّت طولانی قرآن هرگز بوی کهنگی نگرفت،(۲) و روز به روز بر عظمت و عمق و جاذبه آن افزوده شد. قرآن سرمایه بسیار عظیمی است که حتّی غیر مسلمانانی که حاضر به پذیرش اسلام نشده‌اند در برابر آن سر تسلیم فرود آورده‌اند.

شبلی شمیل آن دانشمند عرب مسیحی می‌گوید: «من دین پیامبر اسلام را قبول نکردم، امّا نمی‌توانم نسبت به قرآن کافر شوم».(۳)

قرآنی که ما مسلمانان قدرش را ندانستیم، شاید دیگران بهتر آن را شناختند!

۲. در آیـه دوم سـوره کهـف برخی دیگر از ویژگی‌هـای قرآن ذکر شـده است از جملـه ایـن کـه « «قَیِّمـاً»؛ در حـالی کـه پایـدار و برپادارنـده (دیگر کتب آسـمانی) است» آن‌قـدر ثبـات و اسـتقامت دارد که نه تنهـا خود را از کهنگی و نابودی حفظ می‌کنـد، بلکه نگهبان دیگر کتابهای آسمانی نیز هست.

۳. یکی دیگر از ویژگی‌هـای قرآن انـذار به بـدکاران و مخالفـان است، تـا با ترس از عـذاب شدیـد پروردگار متنبّه شـده و دست از کارهای زشت خود بردارند.

۱- میزان الحکمه، باب ۳۲۹۴، ح ۳۶- ۱۶۴۳.

۲- میزان الحکمه، باب ۳۲۹۴، ح ۳۶- ۱۶۴۳.

۳- تصحیح اعتقادات الامامیّهٔ، ص ۱۵۶.

ص: ۲۳

ص: ۲۴

« «لِيُنذِرَ بَأْساً شَدِيداً مِّنْ لَّدُنْهُ»؛ تا از جانب او (بدکاران را) از عذاب شدیدی بترساند».

۴. ویژگی چهارم قرآن، بشارت به مؤمنان است. « «وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً حَسَناً»؛ و مؤمنانی را که کارهای شایسته انجام می‌دهند، بشارت دهد که پاداش نیکویی برای آنهاست».

آری قرآن مجید هم به بدکاران انذار می‌دهد و آنها را به خاطر کارهای خلاف و زشتشان می‌ترساند، و هم مؤمنان صالح العمل را بشارت می‌دهد و به‌خاطر کارهای خوبشان آنها را تشویق و ترغیب می کند.

سؤال: خداوند متعال به کدام گروه از مؤمنان بشارت داده و پاداششان چیست؟

جواب: همان گونه که در آیه دوم و سوم سوره کهف آمده، این بشارت اختصاص به مؤمنان صالح العمل دارد و شامل کسانی که عمل صالح ندارند نمی‌شود. و این مطلب نقش مهمّ عمل صالح را می‌رساند، که ایمان بدون آن ارزشی ندارد. اگر شخصی دم از ایمان و پیروی از حضرت علی علیه السلام و انتظار امام زمان علیه السلام بزند امّا عمل صالح نداشته باشد در این ادّعاها صادق نیست. ضمناً منظور از عمل صالح هر کار خوب و شایسته‌ای است که برای رضای خداوند انجام گیرد.

شما خوانندگان گرامی هر شغلی داشته باشید می‌توانید همان را تبدیل به عمل صالح کنید؛ مشروط بر این که آن کار و فعالیّت را به قصد تحصیل روزی حلال برای تأمین مخارج افراد واجب النفقه خود و خدمت به خلق خداوند انجام دهید. حتّی ورزشکاران می‌توانند با این نیّت ورزش خود را تبدیل به عمل صالح کنند. بنابراین، گستره عمل صالح بسیار وسیع و فراگیر است.(۱)

۱- آیات ولایت در قرآن، ص ۳۸۳.

ص: ۲۵

خلاصه این که خداونـد متعال به مؤمنان صالـح العمل بشارت پاداش نیکویی، که همان بهشت برین است را داده که جاودانه در آن خواهند ماند.

سؤال: انذاری که در این آیات به آن اشاره شده، مربوط به چه کسانی است؟

جواب: طبق آنچه در آیه چهارم سوره کهف آمده انذار مربوط به کسانی است که معتقد بودند خداوند متعال فرزند دارد. سه گروه چنین اعتقادی دارند:

الف) مسیحیان؛ که معتقدند حضرت عیسی علیه السلام فرزند خداست.(۱)

ب) یهودیان، که اعتقاد دارند عزیر فرزند خداوند است.(۲)

ج) مشرکان عرب؛ که می گفتند ملائکه دختران خدا هستند.(۳)

اعتقـاد هر سه گروه، اعتقـادی باطل و انحراف از اصل توحیـد است؛ چرا که داشـتن فرزنـد لازمه‌اش جسـمانی بودن و نیاز داشـتن و اختیار کردن همسر است و خداوند از همه این امور پاک و مبرّاست.

در آیه بعد که مربوط به همین گروه‌های سه گانه است می‌خوانیم: « «مَّا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِباً»؛ نه آنها (هرگز) به این سـخن یقین دارند، و نه پدرانشان. سـخن بزرگی از دهانشان خارج می‌شود! آنها فقط دروغ می گویند».(۴)

آیـات پنـج گانه فوق پیرامون قرآن مجیـد، صـفات و اهـداف آن و برخی صـفات خداونـد و پیـامبرش بود. آیه بعـد به حرص و ولع فوق‌العاده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جهت هدایت و اصلاح مردم پرداخته است. توجّه فرمایید:

۱- سوره توبه، آیه ۳۰.

۲- سوره توبه، آیه ۳۰.

۳- سوره نحل، آیه ۵۷.

۴- سوره کهف، آیه ۵.

ص: ۲۶

« «فَلَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَّفْسَکَ عَلَی آثَارِهِمْ إِنْ لَّمْ یُؤْمِنُوا بِهَـٰذَا الْحَدِیثِ أَسَفاً»؛ گویی می‌خواهی خود را به خاطر اعمال آنها، از غم و اندوه هلاک کنی اگر به این گفتار ایمان نیاورند!».(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همچون باغبان دلسوزی است که می‌بیند آب مناسب و کافی و زمین آماده و مستعد رشد وجود دارد، امّا محصول نمی‌دهد، این مطلب قلب و روح او را می‌آزارد. لذا پروردگار عالم دلداریش می‌دهد.

خداوند متعال در آیه بعد می‌فرماید: « «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَی الْأَرْضِ زِینَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛ ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا آنها را بیازماییم که کدام یک دارای بهترین عمل هستند».(۲)

آنچه روی زمین است اعم از کاخ‌ها، قصرها، ثروت‌ها، پست و مقام‌ها، زیبایی‌ها، همه و همه زیور و زینتی است که به منظور آزمایش و امتحان بندگان آفریده شده و هدف از آن امتحان است، تا بهترین اعمال انتخاب شود.

جالب این که خداوند به کمیّت و مقدار عمل اشاره نکرده و آن را هدف از آزمایش بیان ننموده، بلکه به کیفیّت و چگونگی عمل توجّه داده و آن را ملاک امتحان و آزمایش می‌داند. بنابراین، اگر انسان یک آیه قرآن تلاوت کند و به معنای آن توجّه نماید و در آن تدبّر و اندیشه کند و در نهایت عمل خود را بر اساس آن تنظیم نماید، بهتر است از این که یک سوره قرآن را بدون تدبّر و اندیشه قرائت کند.

و در پایان می‌فرماید: « «وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَیْهَا صَعِیداً جُرُزاً»؛ (ولی این زیورها پایدار نیست) و ما (سرانجام) آنچه را بر روی زمین است خاک

۱- سوره کهف، آیه ۶.

۲- سوره کهف، آیه ۷.

ص: ۲۷

بی‌حاصلی قرار می‌دهیم».(۱)

آری همه زیورها و زینت‌های دنیا، که ابزاری برای آزمایش است، روزی نیست و نابود خواهد شد. در آن روز نه خبری از قصرها و کاخ‌ها خواهد بود، و نه اثری از پست و مقام خواهد بود، و نه نشانه‌ای از کوهها و قله‌ها خواهید یافت، و نه حتّی درخت و گیاهی پیدا خواهد شد، بلکه سطح کره زمین به سرزمین خشک و خالی از گیاه تبدیل خواهد شد.

می‌گویند: وقتی غم و غصّه‌ها زیاد شده و به انسان هجوم آورد، سری به قبرستان بزنند و فاتحه‌ای برای اموات بخواند و اندکی فکر کند که (مثلًا) صد سال پیش چه کسانی وجود داشتند و چه زندگی‌هایی برپا کرده بودند، امّا اکنون نه از فقرای آنها اثری هست و نه از اغنیا و ثروتمندانشان. صد سال دیگر هم از ما خبری نخواهد بود، پس غم و غصّه برای چه؟ باید به فکر آن روز باشیم، و برای آن زمان کاری کنیم.

شأن نزول سوره کهف

بسیاری از مفسّران، از جمله مرحوم طبرسی (۲) شأن نزول سوره کهف را چنین بیان داشته‌اند:

«پس از آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اسلام را به مردم جزیرهٔ العرب عرضه نمود کفّار قریش با هم مشورت کردند و گفتند: «نکند آنچه را محمّد آورده واقعیّت داشته باشد و فردا بلایی بر ما نازل گردد و بیچاره شویم. بنابراین، لازم است پیرامون ادّعاهای او تحقیق کنیم». پرسیدند: از چه کسی؟ گفتند: «علمای یهود اطّلاعات

۱- سوره کهف، آیه ۸.

۲- تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۱۳.

ص: ۲۸

مذهبی خوبی دارند. دو نفر را به یثرب (مدینه) بفرستیم تا در مورد آنچه محمّد آورده تحقیق کنند». فرستادگان مشرکان قریش به نزد علمای یهود در یثرب رفته و از آنها در مورد دین جدید سؤال کردند. یهودیان گفتند: سه سؤال از او بپرسید، اگر به دو سؤال جواب مفصّل و به سؤال سوم جواب سربسته بدهد، دعوت او حق است و چنانچه از عهده سؤالات برنیاید ادّعایش حقیقت ندارد. سؤالات سه‌گانه به شرح زیر است:

۱. چه کسانی شهر و قوم و قبیله خود را ترک کرده، و به غاری در خارج از شهر پناه بردند؟ تعداد آنان چند نفر بود؟ و شرح حال آنها چیست؟

۲. مردی که بر شرق و غرب عالم مسلّط شد، که بود و چه برنامه‌ای داشت؟

پاسخ این دو سؤال را باید مفصّل بدهد.

۳. حقیقت روح چیست؟ این سؤال یک سؤال فلسفی است و پاسخی اجمالی دارد.

نمایندگان مشرکان قریش به مکّه بازگشته و گزارش سفر خود را دادند.

مشرکان نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای محمّد! سه سؤال داریم، اگر پاسخ آنها را بگویی، آیینت را می‌پذیریم. سپس سؤال‌های خود را مطرح کردند.

دو نکته در این‌جا قابل توجّه است:

الف) عرب جاهلی نه سواد داشت و نه اهل تمدّن و علم و دانش بود، ولی گفتند: بدون تحقیق، نه «انکار» می‌کنیم و نه «تصدیق»، بلکه «تحقیق» می‌نماییم.

و این پیام مهمّی برای ما دارد که در مورد هر خبری زود موضع‌گیری نکنیم. نه انکار کنیم و نه تصدیق، بلکه در مورد آن مسأله تحقیق نماییم و پس از تحقیق کافی آن را انکار یا تصدیق کنیم. متأسّفانه در جامعه امروزی ما، شایعات فراوانی

ص: ۲۹

پخش می‌شود و عـدّه‌ای بـدون تحقیق کافی آن را پـذیرفته و به دیگران نیز منتقل می کننـد. ما نبایـد از عرب جاهلی عقب‌تر باشـیم. شایعات را پخش نکنیم، و آبروی نظام، اسلام، کشور و خودمان را نبریم.

ب) مشـرکان عرب به منظور تحقیق نزد علمای یهود که در این زمینه اهل اطّلاع بودند رفتند. یعنی در هر مسأله‌ای انسان کم‌اطّلاع یا بی‌اطّلاع باید به متخصّص آن مسأله رجوع کند و این همان تقلید صحیح و مشروع است.

به هر حال پیامبر صلی الله علیه و آله به کفّار قریش وعده داد که روز بعد جواب سؤالاتشان را بدهد.

پیامبر صـلی الله علیه و آله در انتظار وحی نشـست، امّا وحی به تأخیر افتاد. روز بعـد و روزهای دیگر وحی نیامـد و این باعث شد که کفّـار و مشـرکان زخم زبان‌هـایی به پیـامبر بزننـد و تـأخیر وحی را سـوژه تبلیغـاتی منـاسبی برای تبلیغـات سوء خود بر علیه اسـلام و مسـلمین قرار دهنـد. بالاخره پیک وحی هر چنـد با تأخیر، نازل شـد و پاسخ دو سؤال اوّل آنها را به طور مفصّل تشـریح کرد، که در سوره کهف به آن پرداخته شده است و پاسخ سؤال سوم را به طور سربسته بیان کرد که در آیه ۸۵ سوره اسراء آمده است.(۱)

پیامبر صـلی الله علیه و آله از جبرئیل علّت تأخیر نزول وحی را جویا شد. عرض کرد: گناهی مرتکب نشده‌ای، امّا ترک اولی کردی، هنگـامی که به مشـرکان قریش وعـده پاسـخ سؤالاـت را دادی، ان شاء اللّه نگفتی. اگر ان شاء اللّه می گفتی، همان زمان پیک وحی نازل می‌شد.

خواننـدگان محترم! اگر تمام مقـدّمات کاری را فراهم کنیـد، تا خداوند نخواهد آن کار محقّق نخواهد شد. بنابراین، همیشه باید ان شاء اللّه گفت.

۱- شرح و تفسیر این آیه شریفه را در کتاب« از تو سؤال می کنند» نوشته‌ایم.

ص: ۳۰

گفتن إن‌شاءاللَّه باعث قدرت، قوّت و نورانیّت انسان می‌شود. به تازگی هنگامی که هواپیما به مقصد می‌رسد مسئولین پرواز ضمن خداحافظی با مسافران، اعلام می‌کنند: «إن‌شاءاللَّه تا چند دقیقه دیگر در فرودگاه مقصد فرود خواهیم آمد» و این کار زیبایی است. چون ممکن است در آخرین لحظات مشکلی ایجاد شده و حادثه‌ای رخ دهد و هواپیما به مقصد نرسد.

شرح و تفسیر آیات

قرآن مجید روشی دارد، که برای اهل مطالعه و تحقیق قابل توجّه است و آن روشِ اجمال و تفصیل است. یعنی وقتی می‌خواهد مسأله مهمّی را بیان کند ابتدا آن را در چند آیه به‌طور خلاصه توضیح می‌دهد و سپس به شرح و تفسیر آن در ده‌ها آیه می‌پردازد.

قرآن کریم در داستان اصحاب کهف، از همین روش استفاده کرده است.

خلاصه داستان را در ضمن ۴ آیه بیان کرده، سپس به شرح آن ضمن ۲۰ آیه پرداخته است. چرا که این روش مطابق با آداب فصاحت و بلاغت است و مخاطب را بهتر جذب می‌کند.

خداوند خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

« «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَباً»؛ آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات شگفت‌انگیز ما بودند».(۱)

مهم‌تر و عجیب‌تر از اصحاب کهف، قیام تو در سرزمین مکّه است. تو که در این سرزمین جهل و نادانی معجزه جاودانی چون قرآن آورده‌ای. آری بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن محیط ظلمانی و تاریک، مهم‌تر از اصحاب کهف است.

۱- سوره کهف، آیه ۹.

ص: ۳۱

سؤال: اصحاب رقیم چه کسانی بودند؟ آیا افرادی غیر از اصحاب کهف بودند؟

جواب: مفسّران معتقدند اصحاب کهف و رقیم یکی هستند و در حقیقت دو اسم است برای یک گروه. کهف به معنای غار است و از آن‌جا که این گروه بعد از فرار از شهر، به غاری پناه بردند به اصحاب کهف معروف شدند. و از آن‌جا که بعد از بیداری اصحاب کهف از خواب طولانی و پی بردن به گذشت این زمان زیاد از خدا خواستند که در همان غار جانشان گرفته شود، و خداوند جانشان را گرفت و در غار بسته شد و جمله‌ای درباره آنها روی غار نوشته شد، به آنها اصحاب الرقیم گفته شده است.

خداوند متعال در ادامه داستان می‌فرماید: « «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَداً»؛ زمانی را (به خاطر بیاور) که آن جوانان به غار پناه بردند، و گفتند: «پروردگارا! از سوی خودت رحمتی عطا کن، و از کار (فروبسته) ما راه نجاتی برایمان فراهم ساز».(۱)

اصحاب کهف به خدای یگانه ایمان آوردند در حالی که از یک سو محیط آنان محیط شرک و بت‌پرستی بود و مردم به بت‌پرستی مشغول بودند. و از سوی دیگر دقیانوس ادّعای خدایی کرده بود و مردم را به عبادت و پرستش خویش مجبور می‌کرد. آنها از شهر و دیارشان فرار کرده و سر به بیابان گذاشته و در نهایت به غاری پناه بردند.

سؤال: آیا اصحاب کهف جوان بودند یا پیر؟

جواب: ظاهر عبارت قرآن «الفتیة» این است که جوان بودند، ولی از روایات استفاده می‌شود که سنّشان کم نبود امّا روحشان جوان بود.(۲)

۱- سوره کهف، آیه ۱۰.

۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۲۴۴ و ۲۴۵.

ص: ۳۲

در بین جوانان عدّه‌ای وجود دارند که روحشان مرده است؛ معتادند، گرفتارند، افسرده‌اند و خلاصه اثری از شور و نشاط جوانی در آنها نیست، همان‌گونه که در بین پیران کسانی هستند که روحی زنده و با نشاط دارند، اینها قلب و روحشان جوان است، هر چند سنّشان زیاد باشد. به هر حال این جوانان جسمانی یا روحانی برای حفظ ایمانشان دست به هجرت زده، و به غاری در خارج از شهر پناه بردند و از خداوند دو چیز درخواست کردند: نخست از خداوند متعال تقاضای رحمت کردند؛ چرا که با نزول رحمت الهی مشکلات انسان حل می‌شود. تقاضای دیگرشان نجات از دست قوم ستمگر و بت‌پرست، و یافتن راه نجاتی از دست دقیانوس ستمگر بود.

در ضمن از این آیه شریفه استفاده می‌شود که وظیفه بنده تقاضای حلّ مشکلات از پروردگار است؛ امّا کیفیّت و چگونگی آن را باید به خدا واگذار کند.

آیه بعد نشان می‌دهد که خداوند هر دو خواسته آنها را اجابت کرد. توجّه فرمایید: « «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَداً»؛ ما (پرده خواب را) سالیانی دراز در آن غار بر گوششان زدیم، و سالها در خواب فرو رفتند».(۱)

علّت این که می‌فرماید «ما خواب را بر گوشهای آنها مسلّط کردیم» این است که گاه چشم انسان چرت می‌زند، ولی گوشش می‌شنود. خواب عمیق زمانی است که گوش نیز نشنود، و بنابراین از لحاظ فقهی وضو وقتی باطل می‌شود که علاوه بر ندیدن چشم، گوش هم نشنود.

خداوند در این آیه مدّت دقیق خواب اصحاب کهف را بیان نکرده، بلکه به صورت سربسته و اجمالی به خواب طولانی آنها اشاره کرده است. چرا که این آیات در مقام اجمال است و در آیات آینده خواهد آمد که خواب آنها ۳۰۹ سال

۱- سوره کهف، آیه ۱۱.

ص: ۳۳

طول کشید. و این مطلب سؤالاتی را در ذهن ایجاد می کند.

۱. چگونه ممکن است انسانی ۳۰۹ سال بدون آب و غذا زنده بماند؟

۲. کسانی که برای مدّت کوتاهی بستری می‌شوند و نمی‌توانند راه بروند، پس از بهبودی باید فیزیوتراپی شوند تا به تدریج قادر بر راه رفتن شوند. اصحاب کهف چگونه پس از این مدّت طولانی به راحتی از جای خود برخاسته و راه رفتند؟

۳. هدف از این خواب طولانی چه بود؟

پاسخ این سؤال‌ها در مباحث آینده خواهد آمد، امّا در این‌جا به پاسخ سؤال سوم می‌پردازیم.

هدف از این خواب طولانی سه چیز بوده است:

الف) خداشناسی؛ خداوند می‌خواهد علم و قدرت خود را به بندگانش نشان دهد، که اگر او اراده کند، انسان می‌تواند ۳۰۹ سال بدون آب و غذا زنده بماند.

ب) یادآوری معاد؛ زنده شدن مردگان (معاد جسمانی) که شبهه بسیاری از مردم آن عصر و زمان بود، خداوند با این حادثه که برای اصحاب کهف ایجاد کرد به مردم فهماند زنده کردن مردگان برای او کار سختی نیست، چرا که بیدار شدن از خواب بعد از ۳۰۹ سال شبیه معاد است.

ج) نصرت و یاری خدا؛ مطلب دیگر این که اگر کسی خود را به خدا بسپارد و در راه او قدم بردارد، خداوند به بهترین وجه او را نصرت و یاری می‌دهد.

همان‌گونه که در آیه ۱۶۰ سوره آل عمران می‌خوانیم:

« «إِنْ یَنْصُرْکُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَکُمْ وَإِنْ یَخْذُلْکُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِی یَنْصُرُکُمْ مِّن بَعْدِهِ»؛ اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غلبه نخواهد کرد؛ و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او، شما را یاری کند؟».

ص: ۳۴

بنابراین هدف از این خواب طولانی ارائه قدرت الهی و تصویری از معاد و نصرت و یاری خداست.

« «ثُمَّ بَعَثْناهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَداً»؛ سپس آنان را برانگیختیم تا آشکار گردد که کدام یک از آن دو گروه، مدّت خواب خود را بهتر احصا کرده‌اند».(۱)

اصحاب کهف پس از ۳۰۹ سال از خواب بیـدار شدنـد، در مورد مدّت خواب اختلاف نظر پیدا کردند. عدّه‌ای معتقد بودند نصـف روز و بقیّه عقیده داشتند یک روز خوابیده‌اند، امّا با توجّه به این که این بحث فایده‌ای نداشت و هیچ کدام دلیلی بر اثبات عقیده‌اش در دست نداشت آن را رها کرده، و تلیخا را مأمور تهیّه موادّ غذایی کردند. و به او سفارش نمودند که با احتیاط کامل و به صورت کاملًا محتاط در شهر رفت و آمد کند، تا کسی متوجّه هویّت واقعی او نشود. ادامه داستان در آیات مفصّل خواهد آمد.

تفسیر آیات ۱۳ تا ۱۶ سوره کهف

در ایـن بخش بـه تفسـیر آیـات سـیزدهم تـا شـانزدهم سـوره کهـف پرداختـه، و از داسـتان اصـحاب کهـف بهره گرفته، و از نکـات عبرت‌آموز آن اسـتفاده می‌کنیم، امّا قبل از ورود به این بحث لازم است جریان تاریخی اصحاب کهف را، هر چند به صورت کوتاه و فشرده، تقدیم شما خوانندگان گرامی نماییم.

داستان اصحاب کهف از زبان حضرت علی علیه السلام

در مورد اصحاب کهف و سرگذشت آنها در کتابهای تفسیر تا اندازه‌ای بحث

۱- سوره کهف، آیه ۱۲.

ص: ۳۵

شده است. ولی مرحوم علّامه مجلسی در بحارالانوار نقل می کند که:

در عصر خلیفه دوم، سه نفر از علمای یهود نزد خلیفه آمده و سؤال‌هایی بسیار پیچیده، دشوار و مهم را مطرح کرده و از رئیس مسلمانان خواستند تا پاسخ دهد. یکی از سوال‌هایشان در مورد اصحاب کهف بود؛ پرسیدند:

«جوانانی که با آیین بت‌پرستی مخالفت کرده، و به خداوند یگانه ایمان آورده، و به هدایت و ارشاد مردم پرداخته، و بر اثر فشار و تعقیب طاغیان زمان از قوم خود فاصله گرفته، و به بیابان فرار کرده، و به غاری پناه بردند چه کسانی بودند؟

نامشان چه بود؟ در چه شهری زندگی می کردند؟ نام پادشاهشان چه بود؟

و سرنوشت آنها چه شد؟

خلیفه دوم، که از پاسخ این سؤال‌ها عاجز و ناتوان بود، نگاهی به اطراف کرد.

اتّفاقاً حضرت علی علیه السلام را در آن‌جا دید، خطاب به حضرت عرض کرد: یا اباالحسن! پاسخ این سؤال‌ها تنها از عهده شما برمی‌آید. امام علیه السلام خطاب به دانشمندان یهودی فرمود: اگر به تمام سؤال‌های شما جواب بدهم، قبول می کنید که دین اسلام برحق است؟ گفتند: بله. آنها سؤال‌های خود را مطرح کردند و امام علیه السلام با صبر و حوصله پاسخ سؤال‌هایشان را داد.

عمده سؤال‌ها مطرح و پاسخ آن دریافت گردید. دو نفر از آن سه نفر اسلام آوردند، و نفر سوم گفت: یا علی! دل من هم نرم شده، و مایل به اسلام گردیده امّا هنوز تزلزل دارم. لطفاً درباره اصحاب کهف و جزئیّات آن کاملًا برایم شرح دهید، زیرا می‌دانم علم تو به جای دیگری پیوند خورده، و هنگامی که در میان اصحاب و یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فردی همچون تو باشد حتماً آن پیامبر برحق است، امّا دوست دارم در مورد اصحاب کهف بیشتر بدانم. حضرت فرمود: در منطقه روم شرقی شهری به نام اقسوس وجود داشت که پادشاه عادلی بر مردم

ص: ۳۶

آن‌جا حکومت می‌کرد. پادشاه فوت کرد، و در میان فرزنـدانش آتش اختلاف شـعله‌ور شـد- امان از این اختلاف که همه چیز را بر باد می‌دهـد؛ دین، ایمان، تقوا، آبرو، عزّت، سـلامت، مال و اموال و خلاصه همه چیز را نابود می‌کند- هنگامی که یکی از سـلاطین جبّار همسایه از مرگ پادشاه اقسوس و اختلاف شدید فرزندانش مطّلع شد با صد هزار سرباز به اقسوس حمله کرد و آن‌جا را اشغال نمود و آن شهر را مرکز حکومت خود قرار داد و به عنوان سلطان و پادشاه اقسوس تاج‌گذاری کرد.

این سلطان جائر، ستمگر و خودخواه در ابتدای سلطنتش دستور داد کاخ بسیار بزرگی، که حدود یک فرسخ در یک فرسخ مساحت داشت، برایش آماده کنند، سـپس فرمان داد قصر باشکوهی بسازند که در آن قصر سالن مناسبی برای جلسات باشکوه در نظر گرفته شود. قصری تهیّه شد که فقط ۴۰۰۰ سـتون در آن به کار رفته بود. پادشاه برای خود تخت بسـیار زیبایی تدارک دید، علاوه بر این، ۵۰ نفر غلام با لباسـهای زیبای یک دست و دیگر امکانات فراوان برای آن‌جا مهیّا شد. پادشاه شـش وزیر برای خود انتخاب کرد که سه وزیر در سـمت راست و سه وزیر در سـمت چپ او بودند. مرد یهودی از حضـرت علی علیه السـلام پرسـید: نام وزیران چه بود؟ حضـرت نام تک تک آنها را گفت. نام بزرگ‌تر آنها تلیخا بود. سـپس تاج بسـیار زیبا و گران قیمتی تهیّه شد و پادشاه در آن قصر باشکوه تاج‌گذاری کرد و بر تخت قدرت نشست.

وی کـم کـم ادّعـای خـدایی کرد و گفت: هر کس به من ایمـان آورد و در برابر خواسـته‌هایم تسـلیم گردد جـایزه دارد، و هر کس مخالفت کند کشته خواهد شد!

وای بر این انسان ناسپاس که وقتی مستغنی و بی‌نیاز شود طغیان می‌کند.(۱)

۱- در آیات ۶ و ۷ سوره علق به این مطلب اشاره شده است.

ص: ۳۷

البتّه انسان‌هـای کم‌ظرفیّت طغیـان می کننـد، امّـا انسان‌هـای دریادلی چون مولای متّقیان علی علیه السـلام زمان خانه‌نشـینی و با زمان خلافتش هیـچ تفاوتی با هم نداشت، و هیچ تغییری در لباس و غذا و عبادت و سایر برنامه‌هایش ایجاد نشد. آری اگر سـطل آبی در دریـا ریخته شود موجی ایجـاد نمی‌شود، امّا یک اسـتکان آبی که در حوض کوچکی ریخته می‌شود موج ایجاد می کنـد. انسان‌های بی ظرفیّت و کم‌ظرفیّت زود ادّعاهای بزرگی می کنند. برخی افراد همچون برگ درختان خشک با وزش نسـیمی به هر جا می‌روند، امّا برخی دیگر همچون کوه ثابت و اسـتوارند.(۱) نه تنها بادها و طوفان‌ها آنها را جابجا نمی کنـد و مسـیرشان را تغییر نمی‌دهد بلکه آنها مسیر طوفان‌ها را عوض می کنند.

به هر حـال این سـلطان کم ظرفیّت مردم را به پرسـتش خود دعوت کرد. مـدّتی گـذشت، تلیخا می گویـد: روزی در حضور پادشاه بـودیم کـه خبرنگـار قصـر وحشـت‌زده به نزد پادشـاه آمـد و گفت خـبر تلخی دارم! پادشـاه گفت: آن خـبر چیست؟ گفت: یکی از سلاـطین همسـایه با لشـکر عظیمی به سـمت کشور ما در حال حرکت است و اکنون به نزدیک مرزها رسـیده و قصـد جنگ با ما را دارد.

پادشاه وقتی این خبر را شـنید، بسیار ترسید و بدنش شروع به لرزیدن کرد، طوری که تاجش به زمین افتاد! تلیخا در ادامه می گوید: هنگامی که چنین صـحنه‌ای را مشاهده کردم با خود گفتم: این انسان ضعیفی که این‌قدر ترسوست، و با شنیدن یک خبر ناگوار این گونه می‌لرزد، چگونه می‌تواند خدا باشد؟!

خداوند کسی است که آسمان با عظمت، زمین گسترده، ستارگان زیبا، ماه

۱- در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم:« الْمُؤْمِنُ اصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ، الْجَبَلُ یُسْتَقَلُّ مِنْهُ، وَالْمُؤْمِنُ لایُسْتَقَلُّ مِنْ دِینِه شَیْءٌ؛ مؤمن از کوه سخت‌تر است.(زیرا) از کوه کم می‌شود، امّا چیزی از ایمان مؤمن کاسته نمی‌شود.(میزان الحکمه، باب ۲۹۳، ح ۱۴۶۲).

ص: ۳۸

و خورشید، کوه‌های عظیم، دریاهای پهناور و از همه مهم‌تر انسان‌ها را آفریده است.

وزرای شش‌گانه هر روز به نوبت میزبان ۵ وزیر دیگر بودنـد، و اتّفاقاً آن روز نوبت تلبیخا بود. هنگامی که میهمانان وارد بر تلبیخا شدنـد میزبان را غرق در انـدیشه و تفکّر یافتنـد، آن‌قـدر در افکار خود غوطه‌ور بود که غـذا هم نخورد. علّت را جویا شدند. گفت: شما خود شاهد حادثه‌ای که در قصـر اتّفاق افتاد بودید. این پادشاه که ادّعای خدایی می‌کند را دیدید که چگونه با شنیدن یک خبر ناگوار دست و پای خود را گم کرد و تمام بدنش به لرزه افتاد! او چگونه خدایی است؟

من از آن لحظه در فکر فرو رفتم که خدای یگانه را بپرستم، و دست از پرستش این پادشاه جبّار بردارم.

پنج وزیر دیگر ضمن تأیید سخنان وی، از او پرسیدند: اکنون باید چه کنیم؟

او گفت: باید قیام کرده، و مردم را روشن نموده، و آنها را از خواب غفلت بیدار کنیم. آنها از همان جا کار سخت و خطرناک خود را آغاز نموده، و شـروع به تبلیغ و ارشاد مردم به سوی آیین یکتاپرستی کردند. قرآن مجید این داسـتان مفصّل را در ضـمن چند آیه کوتاه بیان کرده است. توجّه فرمایید:

« «نَّحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْیَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًی»؛ ما داسـتان آنان را به درستی برای تو بازگو می‌کنیم؛ آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایتشان افزودیم».(۱)

جمله «زدنـاهم هـدی» پیـام مهمّی دارد، و آن این که: «تو یـک قـدم به سوی خداونـد بردار، تا خداونـد ده گام به سوی تو بردارد».

چقدر خداوند لطیف و رحمان و رحیم، بلکه ارحم الراحمین است که در مقابل یک گام، ده گام

۱- سوره کهف، آیه ۱۳.

ص: ۳۹

برمی‌دارد. خداوند علاوه بر این به آنها قوّت قلب و دلگرمی می‌دهد، تا از فزونی دشمن نترسند. به آیه بعد توجّه فرمایید:

« «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلَهاً لَقَدْ قُلْنَا إِذاً شَطَطاً»؛ و به دلهایشان نیرو بخشیدیم در آن هنگام که قیام کردند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است؛ هرگز غیر او معبودی را نمی‌خوانیم، که اگر چنین کنیم، سخنی به گزاف گفته‌ایم».(۱)

در محیطی که همه بت‌پرستند، و پادشاه جبّاری دارند، که اگر غیر او را عبادت کنند آنها را به قتل می‌رسانند، چنانچه اقلیّتی بخواهند بر علیه محیط حاکم قیام کنند، کار بسیار مشکلی است. گذشته از این که جرأت و جسارت قیام بر علیه تفکّر حاکم خود مشکل بزرگی است. و لهذا خداوند متعال به کمک آنها شتافت و دل‌ها و قلب‌هایشان را محکم کرد. خداوند متعال در آیه بعد به سراغ دلیل و منطق آنها می‌رود. توجّه فرمایید:

« «هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً»؛ این قوم ما هستند که معبودهایی جز او انتخاب کرده‌اند، چرا دلیل آشکاری (بر این کار) نمی‌آورند؟! و چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ ببندد؟!».(۲)

این که خداپرستان اندک از بت‌پرستان فراوان و زیاد مطالبه دلیل می‌کنند، و از آنها می‌پرسند که به چه دلیل پادشاه را می‌پرستند، نشان می‌دهد که اگر انسان بر حق باشد و کل جامعه بر باطل، نباید مرعوب اکثریت شود و شعار «خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو» را سر دهد، بلکه باید با جدیّت و تلاش

۱- سوره کهف، آیه ۱۴.

۲- سوره کهف، آیه ۱۵.

ص: ۴۰

مستمر در پی احقاق حق باشد و همرنگ جماعت شدن را مایه رسوایی و خواری بداند. بنابراین، استدلال طرفداران برنامه‌های خرافی چهارشنبه سوری و مانند آن، با آن خطرات و ضررهای فراوان و غیر قابل جبران، که پدران ما چنین مراسمی را انجام می‌دادند و ما هم انجام می‌دهیم، استدلال غلط و نامعقولی است، و در چنین مسائلی که خرافی است نباید تابع جماعت شد. و به صرف این که مردم یک محیطی عقیده باطلی همچون بت‌پرستی دارند، نباید دیگران چشم و گوش بسته به دنبال آنها حرکت کرده و بت‌پرست شوند.

به مناسبت این بحث، لازم است به جوانان تحصیل‌کرده‌ای که برای ادامه تحصیلات به کشورهای اروپایی و دیگر کشورها سفر می‌کنند توصیه می‌کنم که با الهام گرفتن از این آیه شریفه و داستان اصحاب کهف و دیگر اقلیّت‌های سالمی که در دل اکثریّت‌های ناسالم زندگی می‌کردند، اگر شما در محل تحصیل در اقلیّت بودید و حتّی غیر از شما موحّدی وجود نداشت به راه حقّ خود ادامه دهید و تکالیف دینی خود را انجام دهید و با اعمال نیک و گفتار خوش و برخورد شایسته، آنها را نیز تدریجاً نسبت به عقاید خویش تشویق کنید.

به هر حال پادشاه که متوجّه تغییر آیین شش وزیر خود، و فعالیّت‌های مخفی و آشکار آنها در راستای ارشاد و هدایت مردم شد، دستور تعقیب و دستگیری آنها را صادر کرد. آنها وقتی جان خود را در خطر دیده و متوجّه شدند امکان ادامه فعالیّت در آن محیط وجود ندارد، تصمیم به هجرت گرفتند تا ضمن حفظ جان خویش، در محیط مناسب‌تری به تبلیغ و ترویج آیین یکتاپرستی بپردازند. همان‌گونه که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پس از سیزده سال تبلیغ پنهان و آشکار در مکّه، تصمیم به هجرت به سوی مدینه گرفت و این هجرت مبدأ آثار و برکات فراوانی شد. جوانان خداپرست با همان لباس‌های مخصوص وزارت سوار بر

ص: ۴۱

اسب‌های مجلّل شده، و به سمت خارج از شهر حرکت کردند.

آنان پس از طی کردن قسمتی از راه با خود گفتند: «دیگر نباید با این لباس‌های رسمی و اسبهای مجلّل حرکت کنیم، زیرا هم زودتر شناسایی می‌شویم و هم این وضعیّت مناسب حرکت در مسیر پروردگار نیست، و لذا اسب‌ها و لباس‌های مذکور را کنار گذاشته و با پای پیاده به حرکت خود ادامه دادند. بر اثر پیاده‌روی عدّه‌ای تشنه و برخی خسته و بعضی مجروح شدند. در آن بیابان نگاهشان به چوپانی افتاد که گلّه‌ای از گوسفندان را به چرا آورده بود.

چوپان گفت: چهره‌های شما نشان می‌دهد که افراد عادّی نیستید. شما که هستید؟

گفتند: اگر حقیقت را برایت بگوییم، به مأموران حکومت گزارش نمی‌دهی؟

گفت: نه. آن‌گاه تمام داستان را برای او بازگو کردند. چوپان گفت: من هم بیشتر اوقات در صحرا و بیابان هستم، و به آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها می‌نگرم، معتقدم که باید خدای آسمان‌ها و زمین را پرستش کرد نه بت‌ها و انسانی مانند پادشاه را. آیا اجازه می‌دهید من هم در این سفر همراهتان گردم؟

گفتند: اشکالی ندارد گفت: این گوسفندان امانت مردم است، صبر کنید آنها را به صاحبانشان برسانم سپس به شما ملحق گردم. چوپان گوسفندها را به صاحبانشان رساند و همراه سگش برگشت. آنها وقتی دیدند سگ چوپان سر و صدا می‌کند و ممکن است آنها را لو دهد از چوپان خواستند سگش را برگرداند. امّا چوپان گفت: او نگهبان خوبی خواهد بود و ما را از خطرات آگاه می‌کند و مزاحمتی نخواهد داشت. هفت نفری به همراه سگ چوپان به حرکت خود ادامه دادند تا به کنار غاری رسیدند. بر اثر خستگی زیاد همگی در داخل غار خوابیدند و سگ در بیرون غار نگهبانی می‌داد، خواب طولانی که ۳۰۹ سال طول کشید. قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید:

ص: ۴۲

« «وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنشُرْ لَكُمْ رَبُّكُم مِّنْ رَّحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُم مِّنْ أَمْرِكُمْ مِّرْفَقاً»؛ و (به آنها گفتیم) هنگامی که از آنان و آنچه جز خدا می‌پرستید کناره‌گیری کردید، به غار پناه برید، که پروردگارتان رحمتش را بر شما می‌گستراند؛ و در کارتان، آرامشی برای شما فراهم می‌سازد».(۱)

ارشاد جاهل و متنبّه نمودن غافل

در میان وظایف اسلامی سه وظیفه بسیار مهم وجود دارد که عبارتند از:

۱. ارشاد جاهل.

۲. متنبّه نمودن غافل.

۳. نهی از منکر.

منظور از ارشاد جاهل این است که اگر ببینیم کسی (مثلا) نمازش را غلط می‌خواند یا طوافش را اشتباه انجام می‌دهد یا به آداب و شرایط روزه آشنا نیست و خلاصه احکام دین را نمی‌داند، او را ارشاد کنیم. آری بر شخصی که می‌داند واجب است چنین انسانی که جاهل به احکام شرع است را ارشاد و راهنمایی کند. و در یک جمله کوتاه ارشاد جاهل به معنای راهنمایی آدم بی‌خبر از احکام الهی است.

منظور از متنبّه نمودن غافل آن است که حکم شرعی را می‌داند، ولی نسبت به موضوع غافل است. مثل این که می‌داند شراب حرام است، ولی به تصوّر این که این ظرفِ شراب، سرکه است، قصد دارد آن را بنوشد. که در این‌جا باید او را متنبّه و هوشیار کرد، تا آلوده شرب خمر نشود.

منظور از نهی از منکر آن است که شخص هم حکم شرعی را می‌داند و هم

۱- سوره کهف، آیه ۱۶.

ص: ۴۳

نسبت به موضوع آن آگاه است، ولی عمداً و عصیاناً مرتکب آن می‌شود. مثل این که کسی می‌داند محتوای این ظرف شراب است و توجّه دارد که شراب حرام است، ولی عمداً و عصیاناً آن را می‌نوشد، که در این‌جا باید او را نهی از منکر کرد.

تمام انبیا، اولیا، علمای عامل و مؤمنان آگاه، به این وظایف شرعی عمل می‌کرده و می‌کنند. اصحاب کهف نیز پس از اطّلاع از بطلان آیین بت‌پرستی شروع به ارشاد مردم کرده، و به آنها گفتند: «دقیانوس با این همه ضعف و نیاز نمی‌تواند خدای شما باشد و استحقاق پرستش ندارد». آنها به خوبی به این وظایف سه‌گانه عمل کردند؛ هم به ارشاد جاهلان و بی‌خبران پرداختند، و هم غافلان را از خواب غفلت بیدار کردند و هم کسانی که با علم و اطّلاع از بی‌اساس بودن آیین بت‌پرستی، به عبادات غیر خدا مشغول بودند را نهی از منکر کردند.

و پس از انجام این وظایف مهم و احساس خطر از ناحیه دشمن، دست به هجرت زدند.

به سوی غار

همان گونه که گذشت تلیخا با بقیّه دوستانش به تمام مقامات و امتیازات حکومتی پشت پا زده، و با پای پیاده در بیابان به حرکت خود ادامه داده، و در مسیر راه با چوپانی همراه شدند، تا سرانجام خسته و تشنه و گرسنه به نزدیکی کوهی رسیدند. در آن‌جا چشمه جوشانی یافتند که خود را از آب آن سیراب کرده، و درختان پرمیوه‌ای یافتند که گرسنگی خود را با آن برطرف نموده، و پس از برطرف شدن تشنگی و گرسنگی در پی مکان امن و مناسبی جهت استراحت برآمدند. دوست چوپانشان گفت: در آن سوی همین کوه، غاری سراغ دارم که مکان مناسبی برای استراحت است. آنها به آن غار پناه برده، و مشغول استراحت

ص: ۴۴

شدند؛ در حالی که سگ چوپان در دهانه غار مشغول نگهبانی و پاسبانی بود.

در روایتی آمده است: «خداوند به ملک‌الموت دستور داد جان آنها را بگیرد».(۱)

سؤال: طبق تصریح قرآن آنها نمردند بلکه به خواب عمیقی فرو رفتند که سیصد و نه سال طول کشید. پس چگونه روایت فوق می‌گوید ملك الموت مأمور گرفتن جان آنها شد؟

جواب: خداوند متعال در آیه ۴۲ سوره زمر می‌فرماید: « «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا»؛ خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند، و روح کسانی را که نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد».

بنابراین به هنگام خواب نیز روح انسان قبض می‌شود امّا نه به طور کامل، بلکه ۵۰٪ یا ۶۰٪ یا کمتر و یا بیشتر، و لهذا خواب را برادر مرگ نامیده‌اند.

بنابراین، تعبیر روایت، که ملك الموت به فرمان پروردگار روح آنها را قبض کرد، تعبیر نادرستی نیست؛ زیرا منظور قبض بخشی از روح آنهاست که با خواب تناسب دارد.

پس از آن که به خواب عمیق رفتند خداوند اراده می‌کند این خواب برای ۳۰۹ سال ادامه یابد، سپس آنها را صحیح و سالم از خواب بیدار کند، و لذا نیاز به مراقبتهای ویژه‌ای دارند. در آیه ۱۷ سوره کهف به این مطلب اشاره شده است:

« «وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَّزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَّقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِّنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيّاً مُّرْشِداً»؛ و (اگر در آن‌جا بودی) خورشید را می‌دیدی که به هنگام طلوع، به سمت راست غارشان متمایل می‌گردد؛ و به هنگام غروب، به سمت چپ؛ و آنها در فراخنایی از آن (غار) قرار داشتند؛ این از نشانه‌های خداست. هر کس را خدا

۱- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۶۲۴.

ص: ۴۵

هدایت کند، هدایت یافته واقعی اوست؛ و هر کس را گمراه نماید، هرگز سرپرست و راهنمایی برای او نخواهی یافت».

خداوند متعال سه نوع مراقبت ویژه برای آنها در نظر گرفت که به دو مورد آن در این آیه شریفه و به یک مورد دیگر در آیه بعد اشاره شده است. توجّه فرمایید:

۱. دهانه غار رو به شمال بود. آفتاب صبح هنگام از سمت راست غار طلوع نموده، و در سمت چپ غار غروب می‌کرد. و بدینسان آفتاب فقط دهانه غار را می‌گرفت و شعاع آن به داخل غار نمی‌افتاد، تا در نتیجه تابش مستقیم آفتاب بدنها و لباسهایشان فاسد و پوسیده و سپس نابود شود.

۲. هر چند دهانه غار تنگ بود امّا فضای داخل آن وسیع و بزرگ بود، و محلّ کافی و هوای لازم برای هفت نفر وجود داشت.

در پایان این آیه به مسأله هدایت اشاره شده که: «هر کس را خدا هدایت کند هدایت می‌شود و هر کس را گمراه کند هرگز راهنمایی نخواهد یافت».

سؤال: خداوند متعال چه کسانی را هدایت و چه افرادی را گمراه می‌کند؟

جواب: کسانی که همچون اصحاب کهف اهل تلاش و جهاد و مبارزه در راه خدا و ارشاد خلق خدا هستند، و آنها را به توحید و سایر خوبی‌ها دعوت می‌کنند، مشمول هدایت پروردگار می‌شوند، و آنها که نعمت‌های الهی را پاس نداشته، و کفران نعمت می‌کنند، نه به کتاب آسمانی اعتنا می‌کنند و نه سخنان پیامبران الهی را گوش می‌دهند خداوند از آنها سلب توفیق می‌کند. چرا که اگر خداوند بخواهد کسی را گمراه کند، از او سلب توفیق می‌کند، در نتیجه او گمراه می‌شود.

خداوندا! از گناهانی که باعث سلب توفیق انسان می‌شود به تو پناه می‌بریم.

در یکی از سفرهای حج در مسجدالحرام جوانی را دیدم که می‌گفت: هر کس

ص: ۴۶

در اوّلین سفری که به مکّه مکرّمه مشرّف می‌شود و داخل مسجد الحرام می گردد و چشمش به خانه کعبه می‌افتد، اشکِ چشمانش جاری و حال روحانیِ عجیبی به او دست می‌دهد و انقلابی در روحش ایجاد می گردد، امّا من با این که اوّلین بار است به این‌جا مشرّف شده‌ام هیچ تغییری در خود احساس نمی کنم! چرا؟ گفتم:

شاید مرتکب گناهانی شده‌ای و روح و جانت را آلوده به معاصی و محرّماتی کرده‌ای و با آب توبه آن را شستشو نداده‌ای، و بدین جهت خداوند از تو سلب توفیق کرده است. اکنون به‌طور جدّی توبه کن و به سوی خدا باز گرد و با اعمال صالح آینده، گذشته را جبران نما و حقوق اللَّه و حقّ الناس را ادا کن تا نشاط عبادت بازگردد. آری خداوند کسی را گمراه نمی کند، ولی ممکن است توفیقات را از وی سلب نماید. اگر توفیق الهی سلب گردد، ولو این‌که تمام دنیا جمع شوند، کاری از آنها ساخته نیست.

۳. سومین حفاظت ویژه، مطلبی است که در آیه ۱۸ سوره کهف به آن اشاره شده است. توجّه فرمایید: « «وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظاً وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً»؛ و (اگر به آنها نگاه می کردی) آنها را بیدار می‌پنداشتی، در حالی که در خواب فرو رفته بودند. و ما آنها را به سمت راست و چپ می گرداندیم (تا بدنشان سالم بماند) و سگ آنها (مانند نگهبان) دستهای خود را بر دهانه غار گشوده بود. اگر از حال آنان آگاه می‌شدی، از آنان می گریختی، و تمام وجودت را وحشت فرا می گرفت!».

حفاظت ویژه دیگر، نوع خوابیدن آنها و حالت چشمها و صورت اصحاب کهف بود، که نه انسانی جرأت نزدیک شدن به آنها را داشت و نه حیوان و جانداری. خداوند با ایجاد این رعب و وحشت، آنها را از شرّ انسان‌ها

ص: ۴۷

و حیوانات و درندگان و جانوران حفظ کرد.

خداوند متعال از این عامل در جنگ‌های اسلامی نیز استفاده کرد(۱) و به کمک مسلمانان آمد، و لذا در دعای ندبه می‌خوانیم: « ثُمَّ نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ

» و در آیـه ۲ سوره حشـر و دیگر آیـات قرآن نیز به این مطلب اشـاره شـده است. امـدادهای غیبی الهی اختصاص به زمان اصـحاب کهف یـا عصـر رسول اکرم صـلی الله علیه و آله نـدارد، بلکه در همه اعصـار و زمانها وجود دارد. اگر در مسیر حق باشـیم و در راه خداونـد جهـاد و مبارزه کنیم همان نصـرت و یاری شامل حال ما هم خواهـد شـد. مگر نه این است که آمریکا با آن قـدرت نظامی افسانه‌ای‌اش از ملّت ایران می‌ترسـد؟ مگر اسـرائیل با آن سـلاح‌های فوق سـرّی‌اش از ما نمی‌ترسد؟ آیا این ترس و خوف چیزی جز نصـرت الهی است که خداونـد آن را در دل آنها انـداخته است. این امداد الهی در جنگ سـی و سه روزه اسـرائیل باحزب اللَّه لبنان کاملًا مشـهود و ملمـوس بـود. تـا آن‌جـا که چنـان رعب و وحشـتی در میـان اسـرائیلی‌ها به وجـود آمـده بود که همین عامـل بـاعث عقب‌نشـینی و پذیرش شکست از سوی صهیونیست‌ها شد، سربازان اسرائیلی به صورت معمولی عقب ننشستند، بلکه عقب‌نشینی آنها به شکل فرار به سوی مواضع خودشان بود!

پایان خواب عمیق

اشاره

اصحاب کهف بالاخره از خواب عمیق بیدار شده، و در مورد این که چه مقدار خوابیدند با یکدیگر به بحث و گفت‌وگو پرداختند. توجّه فرمایید:

« «وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ

۱- این مطلب به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در منابع مختلف، از جمله بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۲۶۱ نقل شده‌است.

ص: ۴۸

قَالُوا رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَکُمْ بِوَرِقِکُمْ هَذِهِ إِلَی الْمَدِینَهِٔ فَلْیَنظُرْ أَیُّهَا أَزْکَی طَعَاماً فَلْیَأْتِکُمْ بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلْیَتَلَطَّفْ وَلَا یُشْعِرَنَّ بِکُمْ أَحَداً»؛ این گونه آنها را (از خواب) برانگیختیم تا از یکدیگر سؤال کنند؛ یکی از آنها گفت: چه مدّت در خواب بوده‌اید؟ گفتند: یک روز، یا بخشی از یک روز (و چون نتوانستند مدّت خوابشان را دقیقاً بدانند) گفتند: پروردگارتان از مدّت خوابتان آگاه‌تر است. اکنون یک نفر از خودتان را با این سکّه‌ای که دارید به شهر بفرستید، پس بنگرد کدام یک از آنها غذای پاکیزه‌تری دارند، و مقداری از آن را برای روزی شما بیاورد. امّا باید مراقب باشد، و هیچ کس را از وضع شما با خبر نسازد».(۱)

چند مطلب در این آیه شریفه در خور تأمّل و دقّت است:

۱. اختلاف در مورد مقدار خواب

پس از آن که آنها به فرمان پروردگار از خواب ۳۰۹ ساله برخواستند در مورد مدّت زمانی که در آن غار به خواب رفته بودند اختلاف نظر پیدا کردند. عدّه‌ای گفتند: یک روز خوابیدیم، و بقیّه معتقد بودند خوابشان نصف روز بیشتر طول نکشید. امّا با توجّه به این که فایده‌ای بر این مطلب وجود نداشت و راهی برای اثبات یکی از دو نظریّه در دست نبود و اختلاف، آنها را از هدف اصلی دور می‌کرد دست از آن کشیدند و علم آن را تنها از ناحیه خداوند دانستند. و این درس بزرگی است برای همه کسانی که در مسائل پوچ و جزئی و بی‌ارزش اختلاف می‌کنند و بر نظریّه خود پافشاری می‌نمایند و اختلافشان به درگیری و نزاع و قهر و دوری منتهی می‌شود و گاه قهر و هجران آنها سالیان طولانی ادامه پیدا می‌کند.

۱- سوره کهف، آیه ۱۹.

ص: ۴۹

۲. در پی غذا و ادامه ماجرا

اصحاب کهف پس از آن که از بحث پیرامون مدّت توقّف و ماندنشان در غار نتیجه‌ای نگرفتند و احساس گرسنگی و تشنگی نمودند به فکر تهیّه غذا افتادند.

بزرگ آنها، تلیخا، مأمور تهیّه غذا شد. سفارشات لازم برای این که مورد شناسایی مأموران دقیانوس قرار نگیرد به وی شد و او برای احتیاط بیشتر لباس‌های چوپان را به تن کرد و از غار خارج شد. امّا در کمال تعجّب و ناباوری نه اثری از آن چشمه جوشان دید و نه خبری از آن درختان میوه بود. گویا اصلًا وجود نداشته‌اند، با خود گفت: «چطور ممکن است در یک روز آب چشمه فروکش کند و تمام درختان میوه بخشکد؟!» به هر حال به راه خود ادامه داد تا این که وارد شهرشان شد، امّا این شهر با آن شهری که چندی قبل از آن خارج شده بودند بسیار متفاوت بود؛ به گونه‌ای که احساس می‌کرد وارد شهر دیگری شده است. خانه‌ها، کوچه‌ها، مغازه‌ها، خیابان‌ها و حتّی قیافه مردم شهر تغییر کرده بود. دستی به چشمانش کشید؛ نکند خواب می‌بیند. امّا یقین کرد که بیدار است. به هر حال به راه خود ادامه داد، تا این که به یک نانوایی رسید. سکّه‌ای داد تا مقداری نان تهیّه کند. وقتی چشم نانوا به سکّه تلیخا افتاد با کمال تعجّب از او پرسید: این سکّه سنگین را از کجا آورده‌ای؟ آیا گنجی پیدا کرده‌ای؟ گفت: خیر، این پول توجیبی من و حاصل معامله‌ای است که قبل از سفر به دست آورده‌ام.

نانوا گفت: این سکّه متعلّق به عهد دقیانوس است، که از آن زمان بیش از سیصد سال می‌گذرد. تو حتماً گنجی به دست آورده‌ای و کتمان می‌کنی. تو را رها نمی‌کنم تا حقیقت مسأله را در نزد سلطان روشن کنم. سپس دست او را گرفت و به زور او را به نزد سلطان برد. تلیخا که خود را آماده مقابله با دقیانوس می‌کرد، مشاهده کرد شخص دیگری بر جای دقیانوس نشسته است، سلطان پس از

ص: ۵۰

استماع گزارش نانوا رو به تلبیخا کرد و گفت: ای جوان! وحشت نکن و حقیقت را بازگو، که طبق مذهب ما اگر کسی گنجی پیدا کند، از آنِ خود اوست و تنها باید ۱۵ آن را به حکومت بدهد. تلبیخا سخن خود را تکرار کرد که گنجی در کار نیست و این پول توجیبی من است. امّا سلطان و بقیّه حرف او را باور نکردند. تلبیخا گفت: خانه و زندگی من در همین شهر است، بیایید تا شما را به آن‌جا ببرم. سلطان و نانوا و عدّه‌ای از مردم شهر، که از این ماجرا باخبر شده بودند، به اتّفاق تلبیخا به سمت خانه او حرکت کردند. به در خانه‌ای رسیدند، تلبیخا در آن خانه را کوبید. پیرمردی که از شدّت پیری ابروهایش بر روی صورتش ریخته بود در را باز کرد، و موهای ابروانش را کنار زد. هنگامی که تلبیخا و سلطان و آن جمعیّت را دید گفت: چه خبر است؟ تلبیخا گفت: این خانه من است. سپس از پیرمرد پرسید: تو کیستی؟ گفت: من فلانی فرزند فلانی فرزند تلبیخا وزیر عهد دقیانوس هستم تلبیخا خود را معرّفی کرد. پیرمرد وقتی فهمید تلبیخا جدّ اوست خود را به روی پاهای او انداخت و وی را غرق در بوسه کرد.

۳. وسط قرآن

در برخی از قرآن‌ها کلمه «ولیتلطف» در آیه شریفه ۱۹ سوره کهف را درشت‌تر و برجسته‌تر نوشته‌اند، زیرا معتقدند این کلمه وسط قرآن محسوب می‌شود یعنی اگر کلمات قبل و بعد آن شمرده شود این کلمه دقیقاً وسط قرآن است.

مرحوم طبرسی در کتاب ارزشمند مجمع البیان (۱) دو معنا برای این واژه ذکر کرده است:

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۲۳.

ص: ۵۱

الف) آهسته و بی سر و صدا رفت و آمد کردن. دوستان تلیخا به او گفتند:

آهسته و یواش و بدون سر و صدا و آرام برو و برگرد، تا دقیانوس و مأموران ظالمش که تشنه خون ما هستند، متوجّه حضور تو در شهر نشوند.

ب) این پول را بردار و به بازار برو و اجناس مورد نیاز را تهیّه کن، امّا خیلی چانه مزن و به راحتی معامله را انجام بده. کنایه از آن که معاملات توأم با سخت‌گیری نباشد، و برای اندکی مال دنیا درشتی و خشونت نکنید. به هر حال، کلمه وسط قرآن همانند آیات قبل و بعد آن پیام لطف و محبّت و دوستی و صفا می‌دهد. و این پیام، درسی است برای همه مسلمانان که در هر حال با هم رحیم و مهربان باشند و درشتی و خشونت نکنند و بر یکدیگر سخت‌گیری نکنند.

راز خواب طولانی

سؤال: همان گونه که گذشت اصحاب کهف به فرمان خداوند در آن غار به خواب رفته و پس از ۳۰۹ سال بیدار شدند در حالی که بدن آنها کاملًا سالم و حتّی لباس‌هایشان مندرس و پوسیده نشده بود. امّا آیا از نظر علمی ممکن است کسی در این مدّت بسیار طولانی بدون آب و غذا زنده بماند؟! طبق محاسبه‌ای که کردیم هر یک از آنها در مدّت ۳۰۹ سال حداقل نیاز به ۱۰۰ تُن موادّ غذایی و ۱۰۰ هزار لیتر آب داشتند، در حالی که می‌دانیم حتّی یک لقمه غذا و یک قطره آب هم وارد دهان آنها نشده بود. این مطلب از نظر علمی چگونه قابل توجیه است؟

جواب: این سؤال را به سه روش می‌توان پاسخ داد. به تعبیر دیگر سه پاسخ روشن برای این سؤال وجود دارد که به شرح زیر است:

۱. این کار هر چند از نظر ما انسان‌ها که علم و قدرتمان محدود و کم می‌باشد

ص: ۵۲

کاری حیرت‌آور و غیر ممکن به نظر می‌رسد، امّا از زاویه علم و قدرت خداوند امری سهل و آسان است. خداوندی که هرگاه اراده انجام کاری کند به محض اراده و تصمیمش آن کار تحقّق پیدا می‌کند، زنده نگهداشتن چند انسان برای مدّت ۳۰۹ سال بدون آب و غـذا برای او کار سـخت و غیر ممکنی نیست. خداوند متعال در آیه شـریفه ۸۲ سوره یس می‌فرمایـد: « «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَـيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می گوید:

موجود باش آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود».

یعنی اگر مثلًا خداونـد اراده کنـد جهانی همچون جهان فعلی، که ما در آن زنـدگی می کنیم، با تمام کرات آسـمانی و کره زمین و همه کهکشان‌هـا و سـتاره‌ها، و همه موجودات هوایی و دریـایی و زمینی، و خلاـصه تمـام امکانـات و ویژگی‌هایش خلق کنـد کافی است اراده کنـد، به محض اراده‌اش عالمی دیگر همچون عالم ما خلق خواهد شد. آیا برای چنین خدایی با چنین قدرت فوق‌العاده و علم و دانش نامحـدود، زنده نگه داشـتن چند نفر برای چند صد سال کار مشـکلی است؟ بنابراین، زنده ماندن اصـحاب کهف برای مدّت طولانی بدون استفاده از آب و غذا از زاویه علم و قدرت خداوند امری سهل و آسان است و هیچ تعجّب و حیرتی ندارد.

۲. هر چه فعالیّت دسـتگاه‌های بـدن آرام‌تر و ضـعیف‌تر شود نیاز بـدن به آب و غـذا کمتر و کمتر خواهـد شد. و اگر فعالیّت بدن به حـدّاقل ممکن برسـد و هیچ یک از اعضای بدن جز دسـتگاه تنفس و قلب کار نکند همان ذخیره غذایی موجود در بدن پاسـخگوی نیاز ۳۰۹ سال خواهـد بود. به عنوان مثال کوره ذوب آهنی را در نظر بگیرید که در هر روز چند هزار لیتر گازوئیل مصـرف می کند. اگر فعالیّت این کوره کم شود، در حدّی که فقط شمعک آن روشن باشد مصرف یک

ص: ۵۳

روز آن برای صدها سال کفایت می کند. بنابراین، هنگامی که فعالیّت دستگاه‌های بدن پایین و پایین‌تر و نزدیک به صفر برسد نیاز بـدن هم به آب و غـذا بسیار کم و نزدیـک به صـفر می‌شود. نمونه دیگر این مطلب باطری‌های ظریفی است که برای ساعت از آن استفاده می‌شود، که بعضـی از انواع آن ۵ سال کار می کنـد؛ چون کار ساعت کار سبک و دستگاه آن دستگاه ظریفی است. بدن انسان نیز در حال خواب چنین حالتی دارد.

۳. اخیراً روشـی به منظور زنـده نگهداشـتن انسان برای صـدها سال پیـدا شـده که به آن انجماد می گوینـد. این روش شاید از زمانی کشف شـد که یک ماهی را از لابه‌لای یخ‌های قطبی پیدا کردند که طبقات یخ نشان می‌داد ماهی مذکور برای چهار پنج هزار سال قبل است. این ماهی را بیرون آورده و در آب گرمی انداختنـد، ماهی شـروع به حرکت کرد. فهمیدند ماهی در حالت انجماد نمرده، بلکه دسـتگاه‌های بـدنش متوقّف گشـته، و یـا شبیه به توقف بوده است و از آن‌جا روش انجماد را آموختنـد. اکنون نیز افراد مبتلا به بیماری‌های صـعب‌العلاج را منجمـد نموده و بعـد که روش درمان آن بیماری و داروی مناسب آن کشف شـد او را از حالت انجماد خارج کرده و مداوا می کنند.

خداوند متعال اصحاب کهف را منجمد نکرد، ولی شرایطی به وجود آورد که حیات آنها بدون آن که بمیرند متوقف شده و بعد از چند سال آن شرایط برطرف شد و دوباره به زندگی عادی برگشتند.

نتیجه این خواب ۳۰۹ ساله اصحاب کهف بـدون استفاده از آب و غذا از منظر علم و قدرت خداوند کار سـهل و آسانی است و از دیدگاه علمی نیز قابل توجیه و دفاع است، و هیچ منافاتی با علم و دانش بشر ندارد.

ص: ۵۴

تقیّه

یکی از مسائلی که مخالفان شیعه، مخصوصاً وهابی‌ها، زیاد روی آن مانور داده، و به واسطه آن بر علیه شیعه تبلیغ می‌کنند و گمان می‌کنند که از نقاط ضعف شیعه محسوب می‌شود تقیّه است، در حالی که تقیّه برگرفته از قرآن مجید و روایات اسلامی و دلیل عقل است.

معنای تقیّه

چنانچه (به عنوان مثال) مسلمانی در دست بت‌پرستی گرفتار شود، و یا در محیط بت‌پرستان زندگی کند، و یقین داشته باشد که اگر آنها پی به عقیده او ببرند ممکن است خون او را بریزند یا صدمه‌ای به او وارد کنند، در چنین صورتی این شخص می‌تواند اعتقادات واقعی خود را کتمان کند و جان خویش را حفظ نماید، تا خونش بیهوده ریخته نشود و این تقیّه نام دارد. البتّه مواردی که ریختن خون انسان باعث تقویت درخت پربار اسلام می‌گردد، مانند آنچه شهدای کربلا انجام داده‌اند، از این حکم مستثناست. امّا در مواردی که ریخته شدن خون هیچ اثری ندارد باید با استفاده از سپر تقیّه جان خود را حفظ کرد.

همچنین اگر شیعه‌ای گرفتار وهّابی‌های متعصّب آدم‌کش شود، که اگر پی به عقیده واقعی او ببرند او را خواهند کشت، عقل و شرع به او اجازه ابراز عقیده واقعی‌اش را نمی‌دهد. بنابراین، تقیّه در برابر کفّار و انسان‌نماها یکسان است مهم احساس خطر، و نتیجه‌اش کتمان عقیده و به تبع آن، زنده بودن است.

ادلّه جواز تقیّه

حداقل از سه آیه قرآن جواز تقیّه استفاده می‌شود. توجّه فرمایید:

ص: ۵۵

الف) خداوند متعال در آیه ۲۸ سوره مؤمن می‌فرماید: « «وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَکْتُمُ إِیمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ یَقُولَ رَبِّی اللَّهُ وَقَدْ جَاءَکُمْ بِالْبَیِّنَاتِ مِنْ رَّبِّکُمْ وَإِنْ یَکُ کَاذِباً فَعَلَیْهِ کَذِبُهُ وَإِنْ یَکُ صَادِقاً یُصِبْکُمْ بَعْضُ الَّذِی یَعِدُکُمْ إِنَّ اللَّهَ لَایَهْدِی مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کَذَّابٌ»؛ و مرد مؤمنی از فرعونیان که ایمان خود را پنهان می‌داشت گفت: آیا می‌خواهید مردی را به قتل برسانید به خاطر این که می‌گوید پروردگار من خداوند یگانه است، در حالی که دلایل روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟! اگر دروغگو باشد، دروغش دامن خودش را خواهد گرفت، و اگر راستگو باشد، (لااقل) بعضی از عذاب‌هایی را که وعده می‌دهد به شما خواهید رسید؛ خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغگوست هدایت نمی‌کند».

این شخص، که آیه شریفه در مورد او سخن می‌گوید، تنها انسانی بود که در آن زمان به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده بود، ولی از تقیّه استفاده می‌کرد و عقیده واقعی‌اش را در نزد فرعونیان ابراز نمی‌نمود و آنها تصوّر می‌کردند که او هم از جنس آنهاست، و همین مسأله باعث شد که پیشنهاد او را در مورد حضرت موسی علیه السلام بپذیرند، و از کشتن آن حضرت صرف نظر کنند.

طبق این آیه شریفه، تقیّه نه تنها عامل حفظ جان مؤمن آل فرعون شد، بلکه جان حضرت موسی علیه السلام را نیز نجات داد. آقایان وهابی‌ها که اطّلاعاتشان از معارف قرآنی ضعیف است و تقیّه را جایز نمی‌دانند، این آیه شریفه را چگونه تفسیر می‌کنند؟!

ب) آیه دیگری که دلالت بر جواز تقیّه دارد آیه شریفه ۱۰۶ سوره نحل است.

خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: « «مَنْ کَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِیمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُکْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمَانِ وَلَکِنْ مَّنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْراً فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ»؛ کسانی که بعد از ایمانشان به خدا کافر شوند (مجازات می‌شوند)- به جز آنها که

ص: ۵۶

تحت فشار واقع شده‌انـد در حالی که قلبشان با ایمان آرام است- آری، آنها که سـینه خود را برای پـذیرش کفر گشوده‌انـد، غضـب خدا بر آنهاست؛ و عذاب عظیمی در انتظارشان!».

این آیه شـریفه در مورد عمّار یاسـر نازل شده است. او در چنگال کفّار عنود و کینه‌توز قریش اسیر و گرفتار شده بود. به وی گفتند: «یا از محمّد برائت بجو و اعلام بیزاری کن، و یا سر از بدنت جدا می‌کنیم».

عمّار یاسـر برای نجات جانش به صورت ظاهری از آن حضرت برائت جست و بدین وسیله از چنگال آنها آزاد گشت. سپس گریان و نالان به خدمت حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله رسـید و از آن حضـرت پرسـید: «آیا من کافر شده‌ام؟!» آیه فوق نازل شد که چنین کسـانی کـافر نیسـتند. چگونه وهّابی‌هـای تنـدرو بر خلاـف این آیه قرآن کسـانی که بـا تمسّـک به این گونه آیات قرآن تقیّه می‌کنند را کافر و مشرک می‌پندارند؟!

ج) سومین مورد از آیات قرآن که تقیّه را مجاز می‌شمارد همین آیات مورد بحث (آیه ۱۹ و ۲۰) از سوره کهف است، که هم اصل تقیّه را بی اشکال می‌داند و هم دلیل عقلی آن را بیان می‌کند. آن‌جا که دوستان تلبیخا خطاب به وی که مأمور خرید اجناس لازم از محل حکومت دقیانوس شده بود گفتند: « «وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَداً* إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذاً أَبَداً»؛ امّا بایـد مراقب باشـید و هیـچ کس را از وضع شـما با خبر نسازد؛ زیرا اگر آنان به شـما دسترسـی پیـدا کننـد، سنگسارتان می‌کنند، یا شما را به آیین خویش بازمی‌گردانند؛ و در آن صورت، هیچ‌گاه روی رستگاری را نخواهید دید».

طبق این آیه شـریفه تلبیخا موظّف می‌شود به گونه‌ای رفتار کنـد که هیچ کس پی به اعتقادات واقعی او و دوسـتانش نبرد. یعنی تقیّه کند، و در صورت نیاز

ص: ۵۷

عقیـده‌اش را کتمان نماید. سپس به دلیل عقلی لزوم تقیّه در آیه بعد اشاره شده که همان حفظ جان و جلوگیری از هدر رفتن خون بدون هیچ اثر و ثمر مهمّی است.

بنـابراین، یکی از وظـایف مـا حفـظ نیروهاست، و نبایـد بی‌جهت آن را هـدر دهیم، بلکه بایـد آن را برای مبارزه، و مقابله با دشـمن ذخیره کنیم.

تقیّه خوفی و مداراتی

تقیّه بر دو قسم است: «تقیّه خوفی» و «تقیّه مداراتی».

آنچه تا کنون در مورد تقیّه بحث شد و در داسـتان مؤمن آل فرعون و عمّار یاسر و اصحاب کهف آمد از قسم اوّل بود؛ امّا منظور از تقیّه مـداراتی آن است که اطّلاـع یـافتن دشـمن یا مخالفین از عقایـد واقعی انسان خطری ایجاد نمی‌کنـد، امّا همراهی با آنها و عمل کردن به برخی از احکامشان باعث وحدت و اتّحاد و انسجام بیشتر می‌شود. این نوع تقیّه را تقیّه مداراتی می‌نامند.

اکنون مردم عربسـتان و وهّابی‌ها می‌دانند زوّاری که از ایران به مکّه و مدینه مشـرف می‌شوند غالباً شیعه هستند، و این مطلب خطری برای شـیعیان ایجاد نمی‌کند، ولی در عین حال شیعیان در نماز جماعت آنها شرکت کرده، و همانند آنها بر فرش سجده نموده، و به همراه آنها بر امواتشان نماز میّت می‌خوانند، چون این کار- همان گونه که در روایات متعدّد آمده- باعث وحدت و انسجام بیشتر و رفع کدورت‌ها و سوء ظن‌ها می‌شود. از جمله در روایتی از امام صادق علیه السلام خطاب به یکی از یارانش به نام زید می‌خوانیم:

«خالِقُوا النَّاسَ بِاخْلاقِهِمْ، صَلُّوا فی مَساجِدِهِمْ، وَعُودُوا مَرْضاهُمْ، وَاشْـهِدُوا جَنائِزِهِمْ، وَان اسْـتَطَعْتُمْ انْ تَکُونُوا الأَئِمَّةَ وَالْمُؤَذِّنِینَ فَافْعَلُوا؛ فَانَّکُمْ اذا فَعَلْتُمْ ذلِکَ قالُوا: هؤُلاءِ الْجَعْفَرِیَّةُ، رَحِمَ اللَّهُ جَعْفَراً، ما کانَ احْسَنَ ما یُؤَدِّبُ اصْحابَهُ، وَاذَا تَرَکْتُمْ ذلِکَ قالُوا: هؤُلاءِ

ص: ۵۸

الْجَعْفَرِیَّهُ فَعَلَ اللَّهُ بِجَعْفَرَ، ما کانَ اسْوَأَ یُؤَدِّبُ اصْحابَهُ

؛ با اهل سنّت مطابق آداب و اخلاق خودشان رفتار کنید، در نماز جماعتشان شرکت نمایید، و از بیمارانشان عیادت به عمل آورید، و در مراسم تشییع جنازه آنها شرکت کنید، و اگر فرصتی جهت امامت جماعت یا گفتن اذان در مساجد آنها فراهم شد از انجام آن خودداری نکنید. زیرا اگر شما شیعیان این کارها را انجام دهید، می گویند: اینها پیروان امام صادق علیه السلام هستند، خداوند او را رحمت کند که شیعیان و اصحابش را بسیار خوب تربیت کرده است. و اگر این کارها را ترک کنید می گویند: اینها پیروان جعفر بن محمّد هستند، خداوند هر کار که می‌خواهد با او انجام دهد که اصحابش را بسیار بد تربیت کرده است!».(۱)

بعضی از مقدّسین می گویند: «ما نمازمان را در مسجد النبی و مسجد الحرام با آنها به جماعت می‌خوانیم، سپس در هتل قضای آن را بجا می‌آوریم. در حالی که نیازی به اعاده و قضای این نمازها نیست، و طبق فرمایش امام صادق علیه السلام چنین نمازهایی- با تمام اشکالات آن- مجزی است.

نتیجه این که: از جمله مسائلی که می‌توان از داستان اصحاب کهف استفاده کرد مشروعیّت تقیّه خوفی در برابر دشمنان و مخالفان است.

برملا شدن راز اصحاب کهف

خداوند متعال ادامه داستان اصحاب کهف را در آیه ۲۱ چنین بیان می کند:

« «وَکَذلِکَ أَعْثَرْنَا عَلَیْهِمْ لِیَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَهَ لَارَیْبَ فِیهَا إِذْ یَتَنَازَعُونَ بَیْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَیْهِمْ بُنْیَاناً رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِینَ غَلَبُوا عَلَی أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِمْ مَسْجِداً»؛ و این چنین مردم را از حال آنها آگاه کردیم؛ تا بدانند وعده خداوند (در

۱- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۷۷، ح ۱.

ص: ۵۹

مورد رستاخیز) حقّ است؛ و در قیام قیامت شکّی نیست؛ (و به یادآور) هنگامی را که (مردم) در میان خود درباره کار خویش نزاع داشتند، گروهی می گفتند:

«بنایی بر آنان بسازید (تا از نظرها پنهان شوند که) پروردگارشان از وضع آنها آگاه‌تر است.» ولی کسانی که از راز آنها آگاهی یافتند (و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند). گفتند: «ما عبادتگاهی در کنار (مدفن) آنها می‌سازیم (تا خاطره آنها فراموش نشود)».

خداوند می‌فرماید ما مردم را از کار اصحاب کهف آگاه ساختیم و چگونگی خوابشان را برایشان تشریح کردیم تا مردم به معاد و حیات پس از مرگ اعتقاد پیدا کنند.

خداوندی که قادر است انسان‌هایی را ۳۰۹ سال در خواب عمیق فرو ببرد و سپس آنها را از خواب بیدار کند، او قادر بر زنده کردن مردگان پس از مرگشان نیز خواهد بود بنابراین، خواب اصحاب کهف، تصویری از معاد و جهان پس از مرگ است.

پس از آن که ماجرای اصحاب کهف به پایان رسید و آنها به فرمان پروردگار در همان غار از دنیا رفته و دفن شدند، اختلافی در میان مردم رخ داد. یک طرف دعوا گروهی از یهودیان و طرف دیگر عدّه‌ای از مسیحیان بودند. یهودیان گفتند:

داستان اصحاب کهف مربوط به قبل از ظهور حضرت مسیح و در زمان حاکمیّت آیین یهود بوده است. بنابراین، باید معبدی به نام یهود در کنار مدفن اصحاب کهف ساخته شود. مسیحیان گفتند: هر چند شروع داستان اصحاب کهف مربوط به قبل از ظهور حضرت مسیح است اما فاش شدن راز آنها در عصر ظهور حضرت مسیح رخ داده است بنابراین، باید در کنار مدفن آنان کلیسایی ساخته شود. این هم از لطف خداست که وقتی به کسی عزّت می‌بخشد به گونه‌ای او را

ص: ۶۰

عزیز می‌کنـد که همه ادیـان و مـذاهب او را منتسب به خود می‌کننـد به هر حـال، بـا توجّه به این که پادشاه حاکم بر مردم آن زمان مسیحی بود. مسیحیان غلبه کردند و کلیسایی در آن‌جا ساخته شد.

وهابی‌های نادان و تندرو به شـیعیان اشـکال می‌کنند که چرا شما بر مزار و قبور امامان و بزرگان دینتان گنبد و بارگاه می‌سازید؟ ما از آنها می‌پرسـیم: اگر این کار اشکال دارد چرا بر مدفن اصحاب کهف، کلیسا و عبادتگاه ساخته شد؟ بنابراین، ساختن عبادتگاه در کنار قبور پیامبران، امامان، صالحان و اولیاء اللَّه هیـچ اشـکالی ندارد. راستی اگر واقعاً ساختن گنبد و بارگاه بر قبور امامان و پیامبران شرک و بت‌پرستی است و بدین جهت گنبد و بارگاه امامان مظلوم بقیع را ویران کرده‌اید، چرا گنبد و بارگاه پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله را خراب نمی‌کنید؟ آیا شـرک و بت‌پرستی اسـتثنا هم دارد؟ این سؤال را مکرّر از وهابی‌ها پرسیده‌ایم، امّا هیچ‌گاه جواب قانع‌کننـده‌ای نداشـته‌اند. بعضـی از آنها که خیلی وقیح و بی‌شـرمند می‌گویند: هنوز قدرت بر این کار پیدا نکرده‌ایم هر زمان قدرت پیدا کنیم آن را هم خراب خواهیم کرد!

تعداد اصحاب کهف

اشاره

خداوند متعال در آیه ۲۲ در مورد عدد اصحاب کهف می‌فرماید:

« «سَـيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُـهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْماً بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَـبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَّبِّى أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَّا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيـلٌ فَلَـا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِراً وَلَا تَسْـتَفْتِ فِيهِمْ مِّنْهُمْ أَحَـداً»؛ به زودی گروهی خواهنـد گفت: آنها سه نفر بودنـد، که چهارمین آنها سـگشان بود و گروهی می‌گوینـد: پنـج نفر بودنـد، که ششـمین آنها سـگشان بود، در حالی که اینها سـخنان بی‌دلیلی است و گروهی می‌گویند: آنها

ص: ۶۱

هفت نفر بودند و هشتمین آنها سگشان بود؛ بگو: پروردگار من از تعدادشان آگاه‌تر است جز گروه کمی تعداد آنها را نمی‌دانند. پس درباره آنان جز با دلیل سخن مگو و از هیچ کس درباره آنها سؤال مکن».

چند نکته در این آیه شریفه قابل توجّه است:

۱. عدد یاران کهف

قرآن مجید صریحاً در این زمینه اظهار نظر نکرده، و از میان سه نظریّه مذکور هیچ کدام را به‌طور صریح انتخاب ننموده است. زیرا اقتضای کلام فصیح و بلیغ همین است، که گاه نباید به‌طور آشکار و صریح مطلبی را اظهار نمود، بلکه باید با اشاره و کنایه و قرینه آن را بیان کرد. در این‌جا نیز قول اوّل و نظریّه دوم (پنج نفر) هر دو صریحاً ردّ شده و گفتاری بی‌دلیل شمرده شده است، امّا نظریّه سوم صریحاً ردّ نشده بلکه با لحن قبول و موافقت‌آمیز بیان گردیده، که نشان می‌دهد نظریّه حق همان نظریّه سوم است. آری آنها شش وزیر دقیانوس و یک چوپان به همراه سگ چوپان بودند که دست از زندگی عادی و راحت خود کشیده، و به موقعیّت و مقام خویش پشت پا زده و راه سخت و پرزحمت حق را در پیش گرفته، و همه ناملایمات آن را به جان خریدند.

۲. سگ اصحاب کهف

۲. سگ اصحاب کهف (۱)

سؤال: در داستان اصحاب کهف مجموعاً چهار بار نام سگ تکرار شده است، سه بار در آیه مورد بحث و یک بار قبل از آن. در حالی که می‌دانیم سگ یک حیوان نجس العین است که خرید و فروش و نگهداری آن حرام است؛ مگر در

۱- نام سگ اصحاب کهف قطمیر یا قمطیر بود.(البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۶۲۳).

ص: ۶۲

مواردی که فایده و اثر مهمّی داشته باشد، مانند سگ چوپان، یا سگ نگهبان، یا سگ‌هایی که برای کشف موادّ مخدّر یا جنازه‌های در زیر آوار مانده آموزش می‌بینند، که از حکم مذکور مستثنا شده است. ضمناً این نکته عجیب است که سگ نیرو و توانایی‌هایی دارد که انسان اشرف مخلوقات از آن عاجز است؛ لذا برای کشف موادّ مخدّر و یافتن جنازه‌های زیر آوار از سگ‌های تعلیم دیده کمک می گیرند. خلاصه این که خرید و فروش سگهایی که فایده عقلایی دارد جایز و غیر آن جایز نیست. بنابراین، خرید، فروش و نگهداری سگهای زینتی که متأسّفانه این روزها توسّط برخی از مسلمانان به تبعیّت از فرهنگ فاسد غرب صورت می گیرد، جایز نیست؛ زیرا چنین سگهایی که نه نگهبانی می‌دهند، نه از گله مراقبت می کنند، و نه کاشف موادّ مخدّر و جنازه‌ها هستند، و صرفاً به تقلید از بیگانگان تهیّه و نگهداری می‌شوند، مالیّت ندارند.

به هر حال نام این حیوان چهار بار در این داستان تکرار شده است. چرا؟

جواب: چون این حیوان خود را متّصل به انسان‌های مبارز و مجاهد و یکتاپرستی همچون اصحاب کهف نمود، به همین خاطر باارزش و قیمتی شد.

هزاران صفر اگر در کنار هم قرار گیرد ارزشی نخواهد داشت، امّا اگر عددی در کنار آنها قرار بگیرد سر به فلک می کشد. هزاران قطره جدا از هم با تابش نور آفتاب تبخیر می گردد، امّا اگر متّصل به اقیانوس گردد باقی می‌ماند. انسان نیز اگر خود را متّصل به اقیانوس بیکران وجود پروردگار کند قطره وجودش رنگ دوام و بقا به خود می گیرد.

با توجّه به مطلب فوق، از وهّابی‌ها می‌پرسیم: یک حیوان نجس العین در سایه ارتباط با اصحاب کهف این گونه مقام و ارزش پیدا می کند که نامش در این داستان چهار بار تکرار می‌شود، حال اگر یک ضریح ارتباط با پیامبری یا امام

ص: ۶۳

معصومی پیدا کند و به خاطر این ارتباط دارای تقدّس و ارزشی شود که مردم آن را ببوسند تعجّب دارد؟ مگر شما خودتان جلد قرآن که از پوست گاو یا پلاستیک تهیه شده را به خاطر ارزشی که از همجواری و همسایگی قرآن پیدا کرده نمی‌بوسید؟ پس چطور شیعیان و دیگر مسلمانان را از بوسیدن ضریح پیامبر صلی الله علیه و آله و مانند آن نهی می‌کنید؟ در حالی که این زیارت‌ها و بوسیدن‌ها پرستش نیست.

چطور شیعه را متّهم به شرک و پرستش امامان معصوم می‌کنید در حالی که ناب‌ترین و خالص‌ترین مفاهیم و مضامین توحیدی در زیارتنامه‌های مربوط به آن بزرگواران آمده است. به عنوان مثال در بخشی از زیارت جامعه کبیره، خطاب به حضرات معصومین علیهم السلام می‌خوانیم:

«الَی اللَّهِ تَدْعُونَ، وَعَلَیْهِ تدُلُّونَ، وَبِه تُؤْمِنُونَ، وَلَهُ تَسَلِّمُونَ، وَبِامْرِه تَعْمَلُونَ وَالی سَبِیلِه تُرْشِدُونَ، وَبِقَوْلِه تَحْکَمُونَ

؛ شما مردم را به سوی خدا می‌خوانید، و بر او راهنمایی می‌کنید، و به او ایمان دارید، و تسلیم او هستید، و به دستورش عمل کرده، و مردم را به سوی راه او ارشاد کرده، و به گفتار او حکم می‌کنید».(۱)

هنگامی که از وهّابی‌های سلفی سؤال می‌کنیم: شما چرا حجرالاسود را می‌بوسید و به مردم هم اجازه بوسیدن آن را می‌دهید؟ می‌گویند: این سنّت پیامبر است. می‌گوییم اگر بوسیدن سنگ و چوب شرک و بت‌پرستی است چطور این‌جا سنّت پیامبر شده است؟ آیا شرک و بت‌پرستی استثنا دارد و می‌توان در موردی آن را تجویز کرد؟

حقیقت این است که نه بوسیدن حجرالاسود شرک و بت‌پرستی است، و نه زیارت و بوسیدن ضریح حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام اشکالی دارد، بلکه اشکال از بی‌سوادی یا کم‌سوادی وهّابی‌های تندروی است که این مطالب را

۱- مفاتیح نوین، ص ۵۲۶.

ص: ۶۴

نمی‌فهمند، و یا می‌فهمند و شهامت اقرار به اشتباهاتشان را ندارند. به امید روزی که شاهد پایان یافتن این کج‌فهمی‌ها باشیم.

۳. مراء و جدال

خداوند در پایان آیه مورد بحث خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اگر می‌خواهی با آنان بحث کنی دو اصل را فراموش مکن: نخست این که برای آنها دلیل ظاهر و آشکار و محکمی ارائه کن. دیگر این که خصوصی با آنها بحث نکن، بلکه در حضور مردم و به صورت علنی باشد، تا نگویند با پیامبر صلی الله علیه و آله صحبت کردیم و نبودید ببینید که او را محکوم کردیم».

سؤال: در این آیه شریفه واژه مراء به کار رفته است. منظور از مراء چیست؟

و نظر اسلام در مورد این جرّ و بحث‌هایی که هر از چندی در جامعه، میان افراد و گروه‌های مختلف رخ می‌دهد چه می‌باشد؟

جواب: مراء در اصل لغت به معنای دوشیدن شیر از پستان گوسفند و گاو است. سپس به بحث‌هایی که می‌خواهند نتیجه‌ای از آن بگیرند نیز گفته شده، ولی باید توجّه داشت که مراء بر سه قسم است:

۱. این که یک نفر با شخصی دیگر، که منکر حقیقتی است بحث می‌کند و ادلّه محکم و متقنی ارائه می‌دهد، تا او را به حقیقت رهنمون گردد. این گونه بحث‌ها که هم هدف حق است و هم نیّت خالص اشکالی ندارد. مثل این با شخصی که منکر اسلام است بحث می‌کند و ادلّه منطقی و محکمی ارائه می‌دهد تا او را به اسلام متمایل سازد. این مراء ممنوع نیست، بلکه گاه واجب است.

۲. سخن حق می‌گوید، اما نیّتش حق نیست، بلکه هدفش برتری‌جویی است، و می‌خواهد سخنش را به کرسی بنشاند، این نوع جرّ و بحث‌ها حرام است.

ص: ۶۵

۳. گاه هم سخن باطل است، و هم قصد برتری‌جویی است. حرمت این نوع مراء از قسم دوم شدیدتر است. متأسّفانه بسیاری از جرّ و بحث‌های سیاسی و مانند آن، از قبیل قسم دوم و سوم است. به دو روایت در این زمینه توجّه کنید، تا اهمیّت بحث روشن‌تر و خطر مراء باطل آشکارتر گردد:

الف) پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «

لا یَسْتَکْمِلُ عَبْدٌ حَقِیقَةَ الإیمَانِ حَتَّی یَدَعَ الْمِرَاءَ وَانْ کَانَ مُحِقّاً

؛ هیچ بنده‌ای به حقیقت ایمان نمی‌رسد مگر این که مراء را ترک کند؛ هر چند سخنش حق باشد».(۱)

این روایت اشاره به نوع دوم مراء دارد که سخن حق است، ولی قصد شخص برتری‌جویی است می‌گوید: «می‌خواهم بر تو پیروز شوم، بینی‌ات را به خاک بمالم، آبرویت را ببرم، رسوایت کنم، حرفم را به کرسی بنشانم». بنابراین، تا زمانی که هدف روشنگری و کشف حقیقت با استفاده از روش‌های مناسب و ادلّه معتبر است به بحث ادامه بده، اما هر زمان احساس کردی از این مرز عبور شده و هدف طرف مقابل برتری‌جویی و پیروزی در بحث و مانند آنهاست، بحث را رها کن، هر چند طرف مقابل از وسایل مناسبی برای رسیدن به آن هدف نامقدّس استفاده کند.

ب) امام صادق علیه السلام فرمود: «

ایّاکَ وَالِمراءُ؛ فَانَّهُ یُحْبِطُ عَمَلَکَ وَایّاکَ وَالْجِدالُ؛ فَانَّهُ یُوبِقُکَ. وَایّاکَ وَکَثْرَةُ الخُصُومَاتِ؛ فَانَّهَا تُبْعِدُکَ مِنَ اللَّهِ

؛ از مراء (نوع دوم و سوم) بپرهیز که اعمال (و عباداتی نظیر نماز و روزه و مانند آن) را حبط و نابود می‌کند.

واز جدال (نیز) پرهیز کن که تو را هلاک می‌نماید. و از دشمنی زیاد (و درگیری فراوان نیز) خودداری کن، که تو را از خداوند دور می‌کند».(۲)

۱- میزان الحکمه، باب ۳۶۸۶، ح ۱۸۸۳۴.

۲- میزان الحکمه، باب ۳۶۸۵، ح ۱۸۸۲۵.

ص: ۶۶

متأسّفانه در مباحث سیاسی، مخصوصاً در جرّ و بحث‌های انتخاباتی این گونه مراءها و جدال‌ها و خصومت‌ها فراوان است، آثار تخریبی آن هدر رفتن نیروها، ایجاد اختلاف، بغض، کینه، عداوت، و غفلت از مسائل لازم و ضروری و مهم جامعه است. عقل اقتضا می‌کند که این گونه مباحث رها گردد، و به مشکلات علمی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی جامعه پرداخته شود.

اهمیّت إن‌شاءاللّه

اشاره

در ادامه داستان اصحاب کهف به آیات ۲۳ و ۲۴ می‌رسیم؛ توجّه فرمایید:

« «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فَاعِلٌ ذَلِکَ غَداً* إِلَّا أَنْ یَشَاءَ اللَّهُ وَاذْکُرْ رَبَّکَ إِذَا نَسِیتَ وَقُلْ عَسَی أَنْ یَهْدِیَنِ رَبِّی لِاقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَداً»»؛ و هرگز در مورد کاری مگو: من فردا آن را انجام می‌دهم مگر این که خدا بخواهد و هر گاه فراموش کردی، (جبران کن و) پروردگارت را به خاطر بیاور، و بگو: امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشن‌تر از این هدایت کند».

در روایات فوق به دو مطلب مهم اشاره شده، که نیاز به توضیح دارد:

۱. فلسفه إن‌شاءاللّه

سؤال: چرا به هنگام خبر دادن از کاری که در آینده قرار است انجام شود باید ان شاء اللّه گفت؟ فلسفه این سنّت چیست؟

جواب: انجام یک کارگاهی نیاز به ده‌ها مقدّمه دارد که تعداد محدودی از آن در اختیار بشر و بقیّه در اختیار خداوند است و تا او اراده نکند انجام نمی‌شود. مثلًا برای تولّد فرزند پدر و مادر نقش دارند امّا مقدّمات فراوان دیگری در ادوار مختلف جنین در طول ۹ ماه عمر وی باید مرحله به مرحله سپری شود و دست

ص: ۶۷

به دست هم دهد تا بچّه‌ای سالم متولّد گردد، و هیچ یک از این مقدّمات در اختیار انسان نیست. و لذا پدر و مادر نمی‌توانند پس از انعقاد نطفه به طور قطع و یقین بگویند: «۹ ماه دیگر بچّه ما سالم متولّد خواهد شد»، بلکه شایسته است این جمله را همراه با مشیّت الهی کرده و بگویند: «ان شاء اللَّه ۹ ماه دیگر متولّد خواهد شد» چرا که بدون مشیّت الهی هیچ کاری به سامان نمی‌رسد، و إن‌شاءاللَّه استمداد جستن از لطف خداوند است. به تعبیر دیگر، معنای إن‌شاءاللَّه آن است که: «خداوندا آنچه از من ساخته بود انجام دادم، بقیّه را تو به لطف و کرامت عنایت کن».

در ضمن شأن نزول آیه فوق اجمالًا چنین است که پیامبر بدون ذکر إن‌شاءاللَّه به کسانی که پیرامون اصحاب کهف و مانند آن سؤال کرده بودند قول توضیح و جواب داد، و به همین جهت، مدّتی وحی الهی به تأخیر افتاد، تا به پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه هشدار داده شود، و سرمشقی برای همه مردم باشد.(۱)

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله و فراموشی!

سؤال: آیا ممکن است به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز حالت نسیان و فراموشی دست دهد؟ و اگر جواب منفی است، معنای آیه که فراموشی را به آن حضرت نسبت داده چیست؟

جواب: برخی از مفسّران معتقدند: پیامبر صلی الله علیه و آله فراموشی ندارد، و آنچه در این آیه شریفه ذکر شده اشاره به امّت پیامبر دارد و این آیه، شبیه آیه شریفه: « «لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ»؛ اگر مشرک شوی، تمام اعمالت تباه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود»(۲) می‌باشد زیرا بدون شک پیامبر نه مشرک

۱- شرح بیشتر را در تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۳۸۶ به بعد مطالعه فرمایید.

۲- سوره زمر، آیه ۶۵.

ص: ۶۸

می‌شود و نه اعمالش حبط می‌گردد، امّا این امکان در مورد امّت آن حضرت وجود دارد. بنابراین معنای آیه این است که: «ای امّت محمّد! مراقب اعمال خود باشید. مبادا عمری عبادت و اطاعت کنید و در پایان عاقبت به خیر نشوید و اعمالتان حبط گردد».

در آیه محلّ بحث نیز خطاب، متوجّه مردم است که إن‌شاءاللّه را در کارهای خود فراموش نکنند. بعضی نیز گفته‌اند: فراموشی إن‌شاءاللّه گناه نیست، بلکه ترک اولی است بنابراین اگر پیامبر صلی الله علیه و آله هم مرتکب آن شده و آن را فراموش کرده باشد اشکالی ندارد.

معنای ترک اولی

سؤال: حضرت آدم ترک اولی کرد و از آن درخت ممنوع خورد و از بهشت اخراج شد.(۱) فُطْرس ملک مرتکب ترک اولی شد و بال و پرش ریخت و به جزیره‌ای در زمین تبعید گشت.(۲) حضرت یونس علیه السلام ترک اولی کرد و مدّت زیادی در دل نهنگی حبس شد.(۳) و برخی دیگر از پیامبران نیز ترک اولی داشته‌اند.(۴) منظور از ترک اولی چیست؟

جواب: ترک اولی نه گناه است و نه مکروه و نه حتّی مباح، بلکه رها کردن مستحب مؤکّد و انجام دادن مستحب عادی است. مثلًا در فاصله یک کیلومتری

۱- سوره بقره، آیه ۳۶.

۲- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳۴۱.

۳- سوره انبیا، آیه ۸۷.

۴- شرح آن را در کتاب پیام قرآن، ج ۷، ص ۱۰۳ به بعد مطالعه فرمایید.

ص: ۶۹

منزل شخصی مسجدی وجود دارد که در آن نماز جماعتی با حضور ۱۰۰ نفر از مؤمنین اقامه می‌شود. و در فاصله دو کیلومتری منزل وی مسجد دیگری وجود دارد که در نماز جماعت آن ۵۰۰ نفر شرکت می کنند. در این‌جا بهتر است انسان در نماز جماعت دوم شرکت کند، امّا اگر شخصی این کار را ترک کند و در نماز جماعت اوّل که صد نفر حضور دارند شرکت نماید، نه مرتکب گناهی شده و نه مکروهی انجام داده، و نه کار مباحی کرده، بلکه مستحب مؤکّد را ترک کرده و مستحب پایین‌تر را انجام داده است، و این را ترک اولی می‌نامند. حال اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مسجد پرجمعیّت نرود و در مسجد کم جمعیّت نمازش را بخواند مرتکب گناه یا مکروه و یا حتّی کار مباحی نشده، بلکه مستحبّ بالاتر را رها کرده و مستحبّ پایین‌تر را بجا آورده است. و این مطلب منافاتی با مقام نبوّت و رسالت ندارد.

با این توضیح بسیاری از اشکالاتی که در این زمینه مطرح است حل شده، و روشن می‌شود که معصومین علیهم السلام از هر گونه گناهی پاک و مبرّا هستند.

مدّت خواب اصحاب کهف

خداوند متعال در آیه شریفه ۲۴ و ۲۵ سوره کهف در مورد مدّت توقّف اصحاب کهف در آن غار می‌فرماید: « «وَلَبِثُوا فِی کَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَهٍ سِنِینَ وَازْدَادُوا تِسْعاً* قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَیْبُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیٍّ وَلَا یُشْرِکُ فِی حُکْمِهِ أَحَداً»؛ آنها در غارشان سیصد سال درنگ کردند، و نُه سال (نیز) بر آن افزودند. بگو: «خداوند از مدّت درنگ آنها آگاه‌تر است، غیب آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست. خداوند چه بینا و شنواست! آنها هیچ ولیّ و سرپرستی جز او ندارند. و او هیچ کس را در حکم خود شرکت نمی‌دهد».

ص: ۷۰

فصاحت و بلاغت قرآن

سؤال: چرا در آیه اوّل ۳۰۹ سال نفرمود، بلکه فرمود: «سیصد سال درنگ کردند، و نه سال نیز بر آن افزودند»؟

جواب: دو علّت برای آن گفته‌اند:

۱. این تعبیر با فصاحت و بلاغت قرآن سازگارتر است؛ همان‌گونه که در مورد عمر حضرت نوح علیه السلام فرموده است: « «فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَاماً»؛ او در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ (عمر) کرد»(۱) و نفرمود «تسع مأة وخمسين سنة» بنابراین، تعبیر فوق به منظور رعایت فصاحت و بلاغت قرآن است.

۲. در روایتی از مولای متّقیان علی علیه السلام می‌خوانیم که: این تعبیر، اشاره به ماه‌های شمسی و قمری دارد، خواب اصحاب کهف به حساب سال شمسی ۳۰۰ سال، و به حساب ماه‌های قمری ۳۰۹ سال طول کشید.(۲) چرا که هر سی و چند سال یک سال تفاوت دارد و اگر ۳۶۰ سال بود ۱۲ سال تفاوت داشت، امّا چون ۳۰۰ سال بوده تفاوت آن ۹ سال است. جان عالم به فدای کلمات نورانی مولای متقیان علی علیه السلام که مشکلات علمی را با سرپنجه علم و دانش وافر خود حل می کند.

خداوند شنوا و بیناست

جمله «ابصر به واسمع» صیغه تعجّب و برای بیان عظمت علم خداست. این جمله پشت انسان را می‌لرزاند. یعنی ای انسان! هر کاری می کنی خداوند می‌بیند و هر سخنی می گویی می‌شنود. بنابراین، مراقب اعمال و سخنانت باش.

۱- سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

۲- تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۳۴.

ص: ۷۱

لقمان حکیم به فرزنـدش می‌گویـد: « «یَا بُنَیَّ إِنَّهَا إِنْ تَکُ مِثْقَالَ حَبَّهٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِی صَخْرَهٍ أَوْ فِی السَّماوَاتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ»؛ پسـرم اگر به انـدازه سـنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بـد) باشـد، و در دل سـنگی یا در (گوشه‌ای از) آسمان‌ها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می‌آورد؛ خداوند از اسرار دقیق با خبر و آگاه است».(۱)

هر کـار خوب یـا بـدی که داشـته باشـیم، به هر مقـداری باشـد، حتّی بسـیار کم و نـاچیز، فردای قیامت مورد محاسـبه قرار می‌گیرد. بنابراین بایـد مراقب اعمال، رفتار، کردار و گفتار خود باشـیم، تا مبادا زمانی که نامه اعمالمان را به دسـتمان می‌دهنـد، از مطالعه آن شرمنده شویم، و خجالت بکشیم آن را به دیگران نشان بدهیم.

اگر انسان روزی یک گناه کنـد هر سال ۳۶۵ گناه می‌شود و جمع آن در ۳۰ سال حدود ۱۰ هزار گناه می‌شود. بنابراین، باید بسیار مراقب باشیم و در صورت ارتکاب گناه، فوراً آن را با آب توبه بشوییم.

هدف از بیان داستان اصحاب کهف

خداوند متعال از بیان سرگذشت اصحاب کهف سه هدف داشته است:

۱. حمایت از مؤمنان راستین؛ این مطلب از آیه ۱۳ سوره کهف استفاده می‌شود.

توجّه فرماییـد: « «نَّحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْیَهٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًی»؛ ما داسـتان آنان را به درستی برای تو بازگو می‌کنیم؛ آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایتشان افزودیم».

این درسی است برای همه کسانی که می‌خواهند به سوی خداوند بروند، که

۱- سوره لقمان، آیه ۱۶.

ص: ۷۲

بی‌شک خدا تنهایشان نخواهد گذاشت؛ اگر آنها یک قدم بردارند خداوند چند قدم به آنها نزدیک می‌شود.

۲. بیان توان و قدرت پروردگار؛ در آیه ۲۵ سوره کهف آمده که آنها ۳۰۹ سال خوابیدند. و در آیه ۱۷ و ۱۸ همان سوره چگونگی نگهداری از آنها در این مدّت طولانی بیان شده، به گونه‌ای که بدن و حتّی لباسهایشان نپوسیده بود و این مطلب نشانه عظمت پروردگار است. بنابراین، دومین درسی که از این داستان گرفته می‌شود ایمان آوردن به قدرت لایزال الهی است.

۳. باور معاد و جهان دیگر؛ هدف سوم که مهمترین هدف از اهداف سه‌گانه است در آیه ۲۱ سوره کهف مورد اشاره قرار گرفته؛ توجّه فرمایید: « «وَكَذَلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَارَيْبَ فِيهَا»؛ و این چنین مردم را از حال آنها آگاه کردیم، تا بدانند که وعده خداوند (در مورد رستاخیز) حق است؛ و در قیام قیامت شکّی نیست». اگر خواب یک روزه را برادر مرگ می‌دانند، خواب ۳۰۹ ساله که عین مرگ است. آری همان گونه که خداوند متعال اصحاب کهف را پس از ۳۰۹ سال خواب عمیق بیدار، و در حقیقت زنده کرد و به این جهان بازگرداند، شما را هم پس از مرگ زنده خواهد کرد.

طرق اثبات معاد

خداوند متعال در قرآن مجید معاد را از شش راه اثبات کرده؛ که به‌طور فشرده به آن می‌پردازیم:

۱. بیداری پس از خواب؛ که در آیات مربوط به اصحاب کهف به آن پرداخته شد.

عدّه‌ای از مشرکان در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله از زنده شدن دوباره انسان با همین جسم خاکی تعجّب کرده، و حتّی گوینده این سخن را دیوانه و یا افترا زننده به خدا

ص: ۷۳

می‌شمردند. «أَفْتَرَی عَلَی اللَّهِ کَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّهٌ»(۱) قرآن مجید با بیان داستان بیدار کردن اصحاب کهف پس از آن خواب طولانی، صحنه‌ای از معاد را برای آنها به تصویر کشید.

۲. حیات و مرگ گیاهان؛ در آیه شریفه ۵ سوره حج می‌خوانیم: « «وَتَرَی الْأَرْضَ هَامِدَهً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَیْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ»؛ زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی، امّا هنگامی که آب باران بر آن فرو می‌فرستیم، به جنبش درمی‌آید و رویش می‌کند، و از هر نوع گیاهان بهجت‌انگیز می‌رویاند».

و در ادامه، در آیه ۶ و ۷ همان سوره می‌فرماید: « «ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ یُحْیِ الْمَوْتَی وَأَنَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ* وَأَنَّ السَّاعَهَ آتِیَهٌ لَارَیْبَ فِیهَا وَأَنَّ اللَّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ»؛ این به خاطر آن است که (بدانید) خداوند حق است، و اوست که مردگان را زنده می‌کند، و بر هر چیزی تواناست. و این که رستاخیز آمدنی است، و شکّی در آن نیست؛ و خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند زنده می‌کند».

چه تفاوتی میان مرگ و حیات در عالم گیاهان و درختان که در آیات بالا- به آن اشاره شده، با زندگی و مرگ در عالم انسان‌هاست؟ انسانی که هر ساله مرگ و حیات مجدّد گیاهان و درختان را مشاهده می‌کند و اگر (مثلًا) شصت سال عمر کند شصت بار شاهد این صحنه مرگ و حیات نو هست، چطور آن را انکار می‌کند، و به طرفداران آن نسبت جنون و کذب می‌دهد؟ چشمان خود را باز کند و قدرت بی‌نهایت خداوند و نمونه‌های عینی صحنه‌های قیامت را تماشا نماید.

از عجایب خلقت، که قرآن مجید به آن اشاره می‌کند، این که خداوند متعال از یک زمین و یک آب و یک هوا انواع گیاهان و درختان با خواص و میوه‌های گوناگون می‌آفریند. امروز دانشمندان چند هزار گیاه دارویی کشف کرده‌اند، که

۱- سوره سبا، آیه ۸.

ص: ۷۴

هر کدام ترکیبات مختلف دارویی دارد و همه اینها از آب و هوا و زمین واحد است. در ریشه هر یک از این گیاهان آزمایشگاه عجیبی وجود دارد که دارویی با خاصیّت ویژه تحویل می‌دهد.

۳. تکامل جنین در شکم مادر؛ یکی از راه‌های اثبات معاد استناد به مراحل مختلف رشد جنین در شکم مادر است که در آیات متعدّدی از قرآن مجید به چشم می‌خورد. به آیه ۵ سوره حج توجّه فرمایید: « «یَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِی رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِی الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَی أَجَلٍ مُّسَمّیً ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا»؛ ای مردم! اگر در رستاخیز شکّی دارید، (به این نکته توجّه کنید که:) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» (/ چیزی شبیه گوشت جویده شده ، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم). و جنین‌هایی را که بخواهیم تا مدّت معیّنی در رحم (مادران) نگاه می‌داریم؛ (و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم؛) بعد شما را به صورت طفلی بیرون می‌آوریم». ای انسان! تو در شکم مادر هر روز رستاخیزی داشته‌ای حال چگونه منکر معادی؟ اگر کتابهایی که درباره خلقت انسان در شکم مادر و حالات جنین نوشته شده مطالعه کنید، از قدرت و عظمت پروردگار حیران می‌شوید. آری! اگر در رستاخیز انسان تردید دارید در آفرینش جنین مطالعه کنید.

۴. همچون آفرینش اولیه؛ عربی بیابانگرد که قطعه استخوان پوسیده انسانی را در دست داشت خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید و آن را با دستان خود خرد کرد و بر روی خاک‌ها ریخت و سپس خطاب به حضرت رسول عرض کرد: ای محمّد! این استخوان خاک شده چگونه دوباره به حالت اوّل باز گشته و بر آن

ص: ۷۵

گوشت روییده و بقیّه اعضای بدن انسان تشکیل گردیده، و انسان آفریده می‌شود؟ قرآن مجید در پاسخ وی در سوره یس آیه ۷۸ و ۷۹ می‌فرماید:

« «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِیَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ یُحْیِ الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ* قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ»؛ و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟! بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید، و او نسبت به هر مخلوقی داناست».

ای انسان! مگر روز اوّل چه بودی؟ خداوند پدر و مادرت حضرت آدم و حوا را از خاک آفرید. حال اگر بمیری و تبدیل به خاک شوی و خداوند بخواهد دوباره تو را از خاک بیافریند، آیا کار مشکلی است؟ دانشمندان معتقدند کره خاکی ما در گذشته بسیار دور از خورشید جدا شده و گازهای فراوانی اطراف آن را گرفته بود. کم کم آن گازها تبدیل به آب شد و همچون باران‌های سیلابی بر روی زمین بارید، به گونه‌ای که تمام سطح آن را فرا گرفت سپس تدریجاً آب‌ها در گودی‌های زمین فرو رفت و دریاها و دریاچه‌ها تشکیل شد در پی آن ردّ پای انسان و دیگر موجودات زنده بر روی خشکی‌ها و داخل آب‌های کره زمین پیدا شد. آری تمام موجودات زنده از همین خاک آفریده شده‌اند، و خداوند می‌توانند دوباره آنها را از خاک بیافرینند. بنابراین، آفرینش اوّلیّه‌ات را فراموش مکن و منکر جهان پس از مرگ مشو.

۵. خلقت آسمان و زمین؛ آیه ۸۱ سوره یس راه دیگر اثبات معاد را چنین معرّفی می‌کند: « «أَوَلَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَی وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ»؛ آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، قادر نیست همانند آنان را بیافریند؟! آری (می‌تواند)، و او آفریدگار آگاه است».

ص: ۷۶

خداوندی که قادر بر آفرینش آسمان‌های گوناگون و زمین وسیع و گسترده با تمام مخلوقات آن است، خداوندی که کهکشان‌های فراوان با ستاره‌های بی‌شمار آن را آفریده، آیا نمی‌تواند انسان‌های خاک شده را مجدداً بیافریند؟!

۶. رستاخیز تابش آفتاب؛ ششمین راه اثبات معاد در آیه ۸۰ سوره یس آمده است. توجّه فرمایید: « «الَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنْتُمْ مِّنْهُ تُوقِدُونَ»؛ همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید و شما به وسیله آن، آتش می‌افروزید».

این آیه شریفه تفسیر پیچیده‌ای دارد که به زبان بسیار ساده به شرح زیر است:

درخت‌ها وقتی خشک می‌شود مردم آن را قطعه قطعه می‌کنند و آتش می‌زنند و از حرارت آن استفاده می‌کنند. این آتش از کجاست؟

چه کسی این آتش را در چوب ذخیره کرده است؟ دانشمندان معتقدند: این آتش حاصل گرمای آفتابی است که چندین سال در زمانی که آن درخت زنده و سرسبز بود، ذخیره کرده است، حال اگر گرمای آفتاب در چند لحظه تبدیل به آتش شعله‌وری می‌شود در حقیقت این آتش معاد و رستاخیز آن حرارت آفتاب است. در ظاهر تابش چندین ساله آفتاب بر این درخت نابود نشده، بلکه در واقع ذخیره گردیده و اکنون برگشته و لحظه معاد و رستاخیز آن است.

اگر خداوند قدرت دارد حتّی حرارت خورشید را روزی باز گرداند و تبدیل به آتش کند، استخوانهای پوسیده بشر را نیز می‌تواند به حالت قبل باز گرداند و آن را تبدیل به انسان کند. خلاصه این که قرآن مجید از شش راه برای اثبات معاد بهره گرفته و پیام تمام این طرق شش‌گانه این است که هیچ چیز در این عالم معدوم نمی‌شود. تمام اعمال و رفتار و گفتار ما در فضای اطراف ما هست و روزی صدا و تصویر آن را برای ما خواهند گذاشت. در گذشته بیان این مسأله با

ص: ۷۷

حیرت و تعجّب شـنوندگان همراه بود، امّا امروزه که امکان ضبط صدها ساعت سخنرانی در یک سی‌دی وجود دارد باور این مسأله راحت‌تر شده است.

آری روزی اعضـای بـدن و حتّی پوست مـا صـدا و تصویر اعمالمـان را به نمـایش می‌گـذارد، و هنگامی که صاحبش به او اعتراض می‌کند که چرا مرا رسوا می‌کنی؟ پاسخ می‌دهد: این امر و اراده خداست و به دستور او چنین می‌کنم! از رسوایی بزرگ در آن روز بترسیم، و با مراقبت از گفتار و کردار، جلوی آن رسوایی را بگیریم.

***

ص: ۷۸

ص: ۷۹

۲

اصحاب الاخدود

اشاره

زمانی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مکّه بود مسلمانان در اقلیّت بودند و مشرکان و بت‌پرستان، بر تمام مکّه سلطه داشتند و مسلمانان را آزار و اذیت می‌کردند.

بلکه گاه خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مورد آزار آنها قرار می‌گرفت. مشرکان هر چه فشار بیشتری بر مسلمانان وارد می‌کردند، نتیجه کمتری می‌گرفتند، گاه جوانانی که از عشق پیامبر و ایمان به خدا لبریز بودند را به شکنجه‌گاه می‌بردند و به سختی شکنجه می‌کردند. اگر داستان شکنجه‌های مسلمانان را در مکّه مطالعه کنیم متوجّه خواهیم شد که اسلام ارزان به دست نیامده است.

هر قدر مسلمانان را اذیّت و آزار و شکنجه می‌کردند، که بعضاً به شهادت آنها منتهی می‌شد، دست از پیامبر صلی الله علیه و آله برنمی‌داشتند، بلکه ایمان و باورشان راسخ‌تر و گام‌هایشان استوارتر و امیدشان بیشتر می‌شد.

یک نمونه از آزار و اذیّت‌ها و شکنجه‌های مشرکان، تبعید، مسلمانان مکّه به شعب ابیطالب بود، جایی که مسلمانان نه سرپناهی داشتند، و نه موادّ غذایی کافی در اختیارشان بود، و نه ارتباطی با مکّه و اهل آن داشتند. در آن‌جا بود که حتّی شخصیّت ثروتمندی همچون خدیجه غذای کافی برای خوردن نداشت. تابش

ص: ۸۰

مستقیم نور آفتاب در سرزمین عربستان که نزدیک خط استواست باعث می‌شد که پوست صورت برخی مسلمانان کنده شود! مسلمانان سه سال در آن منطقه با تمام فشارها و سختی‌ها و کمترین امکانات سوختند و ساختند، امّا اجازه ندادند شعله چراغ اسلام خاموش شود.

آیات قرآن که مایه ارشاد و تسکین قلوب دردمند مسلمانان بود بر پیامبر نازل شد و از زحمات طاقت‌فرسا و آزار و اذیّت‌ها و شکنجه‌های به مراتب سخت‌تر مؤمنان قبل از اسلام خبر داد، تا مسلمانان قوی‌تر و با روحیه‌ای مضاعف در مقابل دشمن مقاومت کنند. یکی از مواردی که قرآن برای تقویت روحیّه مسلمانان به آن پرداخته، داستان اصحاب اخدود است که در سوره بروج به آن اشاره شده است.

ماجرای اصحاب اخدود

واژه «اخدود» به معنای گودال آتش، و جمع آن اخادید است. داستان اصحاب اخدود را غالب مفسّران ذکر کرده، و مرحوم علّامه مجلسی در بحارالانوار، جلد ۱۴ به صورت مفصّل به آن پرداخته، که اجمال آن به شرح زیر است:

پادشاهی به نام ذونواس در یمن حکومت می‌کرد. وی به آیین یهود گرایش پیدا کرد و یهودی شد و نام یوسف را برای خود انتخاب کرد. سپس فرمان داد که همه مردم باید یهودی شوند. به وی خبر دادند که در شمال جزیرهٔ العرب در شهر نجران عدّه‌ای مسیحی هستند که حاضر نیستند دست از آیین خود بردارند.

گفت: «باید به آن‌جا رفته، آنها را ادب کنیم». بدین منظور به همراه لشکر انبوهی به نجران رفت گودال‌های متعدّدی حفر کرد که طول هر کدام ۴۰ و عرض آن ۲۰ ذراع بود سپس آتش بسیار شعله‌وری در درون گودال‌ها تهیّه کرد؛ آتش سوزانی

ص: ۸۱

که شعله‌های آن به سمت آسمان می‌رفت! آن‌گاه مؤمنان به حضرت مسیح علیه السلام را در اطراف گودال‌ها جمع کرد. آنها که دست از آیین خود برداشته و یهودی می‌شدند را رها می‌کرد، و کسانی که استقامت کرده و دست از آیین مسیح برنمی‌داشتند را روانه گودال‌های آتش می‌کرد. عدّه زیادی مقاومت کرده و طعمه آتش شدند. قرآن مجید خطاب به مسلمانانی که گرفتار آزار، اذیّت و شکنجه‌های مشرکان قریش بودند فرمود: هر چند شما هم شکنجه می‌شوید ولی شما را آتش نمی‌زنند؛ بنابراین، با یادآوری این گونه مقاومت‌ها، شما هم مقاومت کنید. که سرانجام خداوند انتقام شما را از مشرکان خواهد گرفت، همان گونه که انتقام مؤمنان به مسیح علیه السلام- را به شرحی که خواهد آمد- از ذونواس گرفت؛ در ضمن توجّه به این نکته جالب است که صهیونیست‌های غاصب که با تبلیغات گسترده جهانی مظلوم‌نمایی کرده، و در این راه از داستان مشکوک کوره‌های آدم‌سوزی هیتلر بهره‌برداری می‌کنند، خودشان اوّلین کسانی بودند که کوره‌ها و گودال‌های آتشین را در زمان ذونواس یهودی ساخته، و عدّه زیادی از مسیحیان را در آن سوزاندند!

شرح و تفسیر آیات

خداوند متعال قبل از بیان داستان اصحاب اخدود سه بار به این شرح سوگند یاد کرده است. توجّه فرمایید: سوگند به آسمان، سوگند به روز موعود و سوگند به شاهد و مشهود.

سؤال: مگر مردم حرف خداوند را باور ندارند که برای بیان سرگذشت اصحاب اخدود سه بار سوگند یاد کرده است؟

جواب: هر چند مردم مفاهیم و مضامین آیات و آن سخنان خداوند را قبول

ص: ۸۲

دارند، ولی خداوند به دو علّت در برخی موارد سوگند یاد کرده است:

۱. برای تأکید مطلبی که قصد بیان آن را دارد. مثلًا در سوره شمس یازده بار قسم یاد شده تا اهمیّت فوق‌العاده خودسازی و جهاد با نفس روشن شود. در این‌جا هم سه بار سوگند یاد کرده، تا اهمیّت داستان یاران گودال‌های آتشین برای مخاطب روشن گردد.

۲. برای این که فکر مردم را متوجّه امور مهمّی که به آن سوگند می‌خورد کند «خورشید»، «ماه»، «ستارگان»، «شب و روز»، «جان پیامبر» و حتّی «میوه‌هایی» که به آن سوگند یاد شده امور مهمّی هستند که باید ذهن و فکر مردم متوجّه آنها گشته و درباره آنها بیندیشند و لذا خداوند به آنها قسم خورده است.(۱)

اینک به شرح و تفسیر سوگندهای سه‌گانه توجّه فرمایید:

۱. « «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ»؛ سوگند به آسمان که دارای برج‌های بسیار است».(۲)

«بروج» جمع «برج» است و برای برج دو تفسیر ذکر شده است:

الف) برخی معتقدند برج به معنای ستاره است: «قسم به آسمان پر از ستاره»؛ جهان هستی بسیار گسترده و پهناور است؛ ما و کره خاکی ما قطعه کوچکی از این اقیانوس پهناور هستیم که اگر به عظمت خیره کننده جهان هستی از یک سو، و کوچکی و ناتوانی خود از سوی دیگر فکر کنیم هرگز مغرور و ناسپاس نخواهیم شد. یک جنگل بسیار بزرگ را در نظر بگیرید که هزاران هزاران درخت دارد و هر درختی هزاران برگ. کره زمین ما همچون یک برگ از یکی از شاخه‌های یکی از درختان آن جنگل پهناور است. خلاصه این که برج به عقیده برخی از مفسّران

۱- خداوند توفیق عنایت فرمود که تمام قسم‌های قرآن را، که نزدیک به ۵۰ قسم است در کتاب مستقلی به نام« سوگندهای پربار قرآن» مورد بحث قرار دهیم.

۲- سوره بروج، آیه ۱.

ص: ۸۳

به معنای ستاره است وخداوند در این آیه به آسمان پرستاره سوگند یاد کرده است.

ب) برخی دیگر از مفسّران معتقدند: برج در این آیه شریفه به معنای صورت فلکی که جمع آن بروج به معنای صورت‌های فلکی است. توضیح این که ستارگان ثوابت که دور هم جمع می‌شوند، اشکال و صورت‌های مختلفی تشکیل می‌دهند. گاه به صورت شیر هستند، لذا هنگامی که خورشید مقابل این ستارگان قرار می‌گیرد می‌گویند خورشید در مقابل برج اسد است. و گاه به شکل خوشه گندمند، لذا هنگامی که خورشید مقابل این دسته از ستارگان قرار گیرد گفته می‌شود خورشید در مقابل برج سنبله است. و گاه به شکل ماهی هستند، بدین جهت زمانی که خورشید مقابل آنها قرار می‌گیرد می‌گویند خورشید در برج حوت است. این اجرام آسمانی دوازده عدد هستند و دوازده برج را تشکیل می‌دهند. خلاصه این که طبق تفسیر، خداوند به آسمان و برجهای دوازده‌گانه آن، که همان صورت‌های فلکی هستند، قسم خورده است.

۲. « «وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ»؛ و سوگند به آن روز موعود».(۱) دومین قسم، سوگند به روز قیامت است. روزی که به حساب همه رسیدگی خواهد شد. روزی که نامه اعمال مردم به آنها تحویل داده می‌شود. روزی که نیکوکاران با دریافت کارنامه قبولی خود به آن مباهات کرده، و آن را به همگان نشان می‌دهند، و بدکاران شرمنده و غمگین گشته، و آن را از دیگر پنهان کرده، و آرزو می‌کنند که ای کاش نامه اعمالشان به آنها داده نمی‌شد.

۳. « «وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ»؛ و سوگند به شاهد و مشهود (/ پیامبر و اعمال امّت ».(۲)

آن‌گونه که در تفسیر المیزان (۳) آمده مفسّران حدود سی تفسیر برای «شاهد»

۱- سوره بروج، آیه ۲.

۲- سوره بروج، آیه ۳.

۳- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۲۵۰.

ص: ۸۴

و «مشهود» ذکر کرده‌اند، که به دو مورد آن- که مهمتر است- اشاره می کنیم:

الف) شاهد به معنای گواهان اعمال؛ دست، پا، زبان، چشم، گوش، پوست بدن، فرشتگان کاتب اعمال، زمینی که بر روی آن اطاعت و معصیت خدا می‌شود، و حتّی زمانی که در آن گناه و ثواب صورت می گیرد، همگی شاهد و گواهان اعمال ما هستند. و «مشهود»، اعمال انسان‌هاست.

ب) شاهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. همان‌گونه که خداوند متعال خطاب به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: « «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِیراً»؛ ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و بیم‌کننده».(۱)

بنابراین یکی از القاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «شاهد» است. و منظور از مشهود اعمال ماست. یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله گواه اعمال ما در روز قیامت است.

قرآن می‌فرماید: «از هر امّتی در روز قیامت گواهی می‌آوریم و پیامبر اسلام گواه گواهان است».(۲)

تفاوت مهم پیامبران و دشمنانشان

در میان پیامبران خدا علیهم السلام و دشمنانشان تفاوت‌های زیادی وجود داشت. یکی از مهمترین آنها این بود که انبیا بر منطق و استدلال و عقل تکیه می کردند، ولی دشمنانشان بر تهدید، ارعاب، زور و شکنجه تکیه داشتند؛ که نمونه‌های فراوانی از آن در قرآن مجید و تاریخ انبیا به چشم می‌خورد.

مثلًا حضرت ابراهیم علیه السلام خطاب به بت‌پرستان می‌فرماید:

« «مَا هَذِهِ التَّمَاثِیلُ الَّتِی أَنْتُمْ لَهَا عَاکِفُونَ»؛ این مجسّمه‌های بی‌روح چیست که شما

۱- سوره احزاب، آیه ۴۵.

۲- سوره بقره، آیه ۱۴۳.

ص: ۸۵

همواره آنها را پرستش می کنید؟».(۱)

« «هَلْ یَسْمَعُونَکُمْ إِذْ تَدْعُونَ»؛ آیا هنگامی که آنها را می‌خوانید صدای شما را می‌شنوند؟».(۲)

« «أَوْ یَنْفَعُونَکُمْ أَوْ یَضُرُّونَ»؛ یا سود و زیانی به شما می‌رسانند؟».(۳)

بت‌پرستان در پاسخ گفتند: « «وَجَدْنَا آبَاءَنَا کَذَلِکَ یَفْعَلُونَ»؛ ما پدران خود را یافتیم که چنین می کنند!».(۴)

حضرت فرمود: شما و پدرانتان همگی در گمراهی هستید و تقلید جاهل از جاهل جایز نیست. تنها یک نوع تقلید معقول و منطقی است و آن تقلید جاهل از عالم است، امّا بقیّه انواع تقلید از جمله تقلید جاهل از جاهل نه با عقل سازگار است و نه منطقی می‌باشد.

مشرکان و بت‌پرستان که در مقابل منطق قوی و نیرومند حضرت ابراهیم علیه السلام واستدلال‌های ساده و در عین حال عمیق و متقن آن حضرت سخنی برای گفتن نداشتند، گفتند: «ابراهیم را در آتش بیفکنید و خدایانتان را یاری کنید»؛ آری انبیا تکیه بر منطق دارند و دشمنان تکیه بر زور و تهدید.

حضرت موسی علیه السلام به سراغ فرعون رفت و او را به خداپرستی دعوت کرد.

فرعون گفت: اگر دلیل روشن و مدرک قاطعی بر ادّعای خویش داری ارائه کن.

حضرت موسی علیه السلام عصای خود را بر زمین افکند، ناگهان اژدهای آشکاری شد، (سپس) دست خود را از گریبان بیرون آورد همچون ماه درخشید.(۵)

۱- سوره انبیا، آیه ۵۲.

۲- سوره شعرا، آیه ۷۲.

۳- سوره شعرا، آیه ۷۳.

۴- سوره شعراء، آیه ۷۴.

۵- برگرفته شده از آیات ۱۰۶ تا ۱۰۸ سوره اعراف می‌باشد.

ص: ۸۶

به فرعون گفت: این دلیل و معجزه من است. فرعون در مقابل این دلیل آشکار و معجزه حیرت‌آور گفت: « «لَئِنْ اتَّخَذْتَ إِلَهاً غَيْرِى لَأَجْعَلَنَّکَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ»؛ اگر معبودی غیر از من برگزینی، مسلّماً تو را از زندانیان قرار خواهم داد!».(۱) حضرت موسی علیه السلام تکیه بر معجزات الهی می‌کند، امّا فرعون او را تهدید به زندان می‌نماید.

در عصر و زمان ما نیز، شیعه در مقابل وهّابی‌های سلفی، استدلال‌هایی معقول، منطقی، متقن و قوی دارد، امّا آنها دست به تهدید، انفجار، کشتار و انواع و اقسام تبلیغات بی‌پایه و اساس می‌زنند و به ما می‌گویند: «چرا ضریح پیامبر و امامان علیهم السلام را می‌بوسید، این کار شرک است» می‌گوییم: «شما چرا حجرالاسود و جلد قرآن را می‌بوسید» اگر این کار را به قصد احترام به قرآن و خانه کعبه می‌کنید ما هم به قصد احترام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام ضریح آن بزرگواران را می‌بوسیم» آنها در پاسخ، مسجد شیعیان یا محلّ عزاداری عزاداران شیعه را منفجر کرده و علاقه‌مندان به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام را به قتل می‌رسانند.

داستان مسیحیان و اصحاب اخدود نیز از همین قبیل است؛ حضرت مسیح علیه السلام برای حقّانیّت خویش به اذن پروردگار مرده را زنده کرده، و بیمارانِ لاعلاج را شفا می‌بخشد، امّا پادشاه ستمگر یمن که از منطق و انصاف بیگانه است گودال‌های عظیمی از آتش آماده کرده، و به وسیله آن طرفداران حضرت مسیح علیه السلام را تهدید نموده، و آنهایی که تسلیمش نمی‌شدند را شکنجه می‌کرد.

ادامه تفسیر آیات اصحاب الاخدود

خداوند متعال پس از آن که سوره بروج را با سه سوگند بسیار مهم آغاز کرد،

۱- سوره شعراء، آیه ۲۹.

ص: ۸۷

به داستان اصحاب الاخدود به صورت خلاصه اشاره می کند. توجّه فرمایید:

« «قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ* النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ* إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ* وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ»؛ مرگ بر (شکنجه گران و صاحب گودال (آتش)، آتشی عظیم و شعله‌ور! هنگامی که در کنار آن نشسته بودند، و آنچه را با مؤمنان انجام دادند (با خونسردی و قساوت) تماشا می کردند!».(۱)

راستی این سنگدلان به چه بهانه‌ای با آن مردم مظلوم چنین برخورد خشن و غیر انسانی داشته، و دست به این جنایت زدند؟ آیه بعد پاسخ این سؤال را می‌دهد. توجّه فرمایید:

«وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ* الَّذِى لَهُ مُلْكُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»؛ آنها هیچ ایرادی بر مؤمنان نداشتند جز این که به خداوند توانا و شایسته ستایش ایمان آورده بودند؛ همان خدایی که حکومت آسمانها و زمین از آن اوست و خداوند بر همه چیز گواه است».(۲) آری جرم آنها ایمان آوردن به پروردگار و پاسخ دادن به ندای فطرت و پیامبر درون و برون بود.

عاقبت شکنجه‌گران!

طبق آنچه در روایات اسلامی آمده یکی از مسیحیان نجران که منطق زور پادشاه یمن را نپذیرفت، موفّق شد خود را از چنگال مأموران ذونواس نجات داده و به سمت روم فرار کند. هنگامی که نزد قیصر روم رفت، گفت: چگونه این‌جا آرام نشسته‌ای در حالی که هم‌کیشان تو را در نجران شکنجه کرده و در گودال‌های آتش می‌سوزانند؟! سپس داستان اصحاب الاخدود را برای قیصر روم بیان کرد. قیصر گفت: منطقه من از یمن دور است و نمی‌توانم به آن‌جا

۱- سوره بروج، آیات ۴- / ۷.

۲- سوره بروج، آیات ۷- / ۹.

ص: ۸۸

لشکرکشی کنم، امّا نامه‌ای به پادشاه حبشه می‌نویسم تا وی به کمک مسیحیان نجران بشتابد. نجاشی پادشاه حبشه با دریافت نامه قیصر روم لشکر انبوهی آماده و به سمت نجران حرکت کرد و با ذونواس و لشکریانش درگیر شد و آنها را نابود کرد. این سرانجام آنها در دنیا بود. و امّا آنچه در آخرت در انتظار آنهاست در آیه زیر ترسیم شده است. توجّه فرمایید:

« «إِنَّ الَّذِینَ فَتَنُوا الْمُـؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ یَتُوبُوا فَلَهُمْ عَـذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَـذَابُ الْحَرِیقِ»؛ کسانی که مردان و زنان با ایمان را شکنجه دادند سپس توبه نکردند، برای آنها عذاب دوزخ و عذاب آتش سوزان است!»(۱) آری! اصحاب الاخدود هم در دنیا گرفتار شده و با ذلّت و خواری به قتل رسیدند و خداوند انتقام مظلومان شکنجه شده را از آنها گرفت، و هم در آخرت به عذابی به مراتب سخت‌تر و دردناک‌تر که همان آتش سوزان است گرفتار خواهند شد.

در ضمن در این آیه شریفه نکته جالب و امیدوارکننده‌ای وجود دارد و آن این که: هیچ کس نباید از لطف و رحمت خداوند مأیوس و ناامید شود، چرا که درِ توبه به روی همه باز است، حتّی اگر شکنجه‌گران گودال‌های آتش حقیقتاً توبه کرده، و اعمال زشت گذشته خود را جبران نموده، و با قلب و دلی خالص به درگاه پروردگار می‌رفتند خداوند توبه آنها را می‌پذیرفت.

هدف از بیان داستان اصحاب الاخدود

همان‌گونه که قبلًا نیز اشاره شد ذکر این قطعه‌های تاریخی، و بیان این داستان‌های واقعی به منظور امید دادن به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و همه کسانی که در طول تاریخ در پیمودن مسیر حق در مقابله با ظالمان و ستمگران دچار سختی‌ها

۱- سوره بروج، آیه ۱۰.

ص: ۸۹

و مشـکلات و آزارهایی می‌شوند می‌باشد، که اگر شـما با شـکنجه و تهدید و آزار و اذیت دشـمنان روبه‌رو هستید مؤمنان پیشـین با شکنجه‌هایی سـخت‌تر و دردناک‌تر مواجه بودنـد و صبر کردنـد، اگر شـما هم صبر و اسـتقامت را پیشه خود سازید، ان‌شاءاللّه پیروز خواهید شد و نصـرت خدا به کمکتان خواهد آمد. در داسـتان اصحاب الاخدود آمده که مادر مؤمنی را به همراه نوزاد شیرخوارش به نزدیکی گودال آتش برده و از او خواستند که از آیین حضرت مسیح بیزاری بجوید. زن با خود گفت: اگر این کار را نکنم و مرا به آتش بیفکنند سرنوشت نوزاد شیرخوارم چه می‌شود؟ چه کسی او را بزرگ خواهد کرد؟ از جمله نوزادهایی که در شیرخوارگی سخن گفت همین کودک خردسال بود. او به فرمـان خداونـد به سـخن آمـده و خطـاب به مـادر عرض کرد: «مـادر! مقاومت کن و نگران من مباش، خداونـد نگهـدارم خواهـد بود!» مادر بچّه‌اش را به زمین گـذاشت و تسـلیم شـکنجه‌گران نشد. شـکنجه‌گران او را همچون سایر مؤمنین و مؤمنات در آتش افکندنـد! برخی می‌گویند: در مقابل این همه عوامل فساد و فحشا که از در و دیوار می‌بارد چگونه مقاومت کنیم؟ می‌گوییم: دنیا همواره قرین با مشـکلات و سـختی‌ها بوده و هست و خواهـد بود. اگر خیال کنید که انسان به مقامی می‌رسد که دیگر مشـکلی نخواهد داشت اشـتباه می‌کنید انسان اگر بخواهد گلی بچیند باید سوزش خار آن، را تحمّل کند و اگر اراده کند قاشقی عسل از کندو بردارد، چاره‌ای از نیش زنبور نخواهد داشت. بنابراین، باید در مقابل مشکلات زندگی مقاومت کرد تا به نتیجه رسید.

صبر از دیدگاه امام علیه السلام

حضـرت علی علیه السـلام می‌فرمایـد: شـما را نسـبت به پنج چیز سـفارش می‌کنم که اگر برای به دست آوردن آن، شتران راهوار را سوار شوید و در اطراف بیابان‌ها

ص: ۹۰

گردش کنید سزاوار و شایسته است:

۱. «

لَا یَرْجُوَنَّ أَحَدٌ مِنْکُمْ إِلَّا رَبَّهُ

؛ جز خداوند به هیچ کس امید نداشته باشید».

۲. «

وَ لَایَخافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ

؛ و تنها از گناهانتان بترسید».

۳. «

وَ لَایَسْتَحِیَنَّ أَحَدٌ مِنْکُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَایَعْلَمُ أَنْ یَقُولَ لَاأَعْلَمُ

؛ و اگر در مورد چیزی از شما سؤال کنند که نمی‌دانید حیا نکنید و بگویید نمی‌دانم».

۴. «

وَ لَایَسْتَحِیَنَّ أَحَدٌ إِذَا لَمْ یَعْلَمِ الشَّیْءَ أَنْ یَتَعَلَّمَهُ

؛ و اگر چیزی را نمی‌دانید از فراگیری و یاد گرفتن آن خجالت نکشید».

۵. «

وَ عَلَیْکُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِیمانِ کَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَ لَاخَیْرَ فِی جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ، وَ لَافِی إِیَمانٍ لَاصَبْرَ مَعَهُ

؛ و صبر و استقامت را در هر کاری پیشه خود سازید، چرا که نسبت صبر به ایمان همچون نسبت سر است در مقابل بدن، تن بی‌سر فایده‌ای ندارد و ایمان بی‌صبر نیز بی‌نتیجه است».(۱)

مقامات دنیا، شهوات، پول و ثروت حرام، رشوه و رومیزی و زیرمیزی و مانند آن به انسان هجوم می‌آورد. اگر بر ستون صبر و استقامت تکیه نزنیم، همان قدم اوّل چاره‌ای جز تسلیم نخواهیم داشت. بنابراین، باید در برابر همه ناملایمات صبر و تحمّل را پیشه خود سازیم.

شکنجه اختصاص به یمن نداشت!

سؤال: آیا گودال‌های آتش به منظور شکنجه مخالفان اختصاص به یمن داشت و فقط ذونواس پادشاه آن کشور از این روش استفاده می‌کرد، یا این کار بسیار زشت در کشورهای دیگر نیز رواج داشت؟

جواب: از روایات (۲) استفاده می‌شود که این پدیده شوم و زشت، اختصاص به

۱- نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ۸۲.

۲- تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۳۵۲.

ص: ۹۱

یمن نداشت و اساساً شکنجه در زمان‌های قدیم بسیار معمول و متعارف بوده است. درباره حجّاج بن یوسف ثقفی (مرد جلّاد و بی‌رحم تاریخ اسلام که برخی از وهّابی‌ها بر او سلام و درود می‌فرستند!) نوشته‌اند که برای زندانیان، زندانی بدون سقفی ساخته بود و به آنها غذای مخصوصی که بخشی از آن خاکستر بود می‌داد، وقتی زندانیان از زندان آزاد می‌شدند، رنگ پوست آنها تغییر می‌کرد به گونه‌ای که گاه مادر فرزند خود را نمی‌شناخت! وی حتّی مأمورانی بر فراز دیوارهای بلند زندان گمارده بود تا هر یک از زندانیان به سایه دیوار پناه برد او را با سنگ مجبور به ترک سایه و نشستن در آفتاب کند.(۱)

متأسّفانه در دنیای امروز هم شکنجه وجود دارد، لکن در قالب‌های جدید.

نمونه آن زندان‌های ابوغریب در عراق و گوانتانامو، که متعلّق به آمریکایی‌هاست. تفاوت زندان‌ها و شکنجه‌های بشر متمدّن امروز با ظالمان و ستمگران زمان‌های گذشته، همچون تفاوت داروهای تلخ بدون لعاب گذشته، با داروهای لعاب شده امروزی است. در گذشته همه داروها تلخ بود و بیماران مخصوصاً بچّه‌ها به زحمت آن را می‌خوردند. امّا امروزه همان داروهای تلخ را در یک پوسته زیبا با لعاب شیرین ریخته‌اند و بیماران به راحتی از آن استفاده می‌کنند. بنابراین، امروز هم شکنجه وجود دارد ولی در قالب‌های نو و تحت عناوین فریبنده‌ای چون آزادی و حقوق بشر و مانند آن.

به عنوان مثال طبق افشاگری اروپایی‌ها (نه مسلمانان) اسرائیلی‌ها در غزه سینه مسلمانان مجاهد و مبارز را می‌شکافتند و اعضای قابل پیوندشان را به سرقت می‌بردند! این نوع سرقت و این گونه شکنجه در کجای تاریخ سابقه دارد؟

۱- شرح این جنایات را در کتاب سخنان حسین بن علی علیه السلام ص ۱۱۸ به بعد مطالعه فرمایید.

ص: ۹۲

ص: ۹۳

۳

اصحاب الجنّة

اشاره

واژه «اصحاب الجنّه» در قرآن مجید زیاد تکرار شده، و غالب آنها به معنای بهشتیان است، امّا در سوره قلم آیه ۱۷ به معنای صاحبان باغ است و همین آیه مورد بحث ماست. این داستان، که بسیار عبرت‌آمیز است، در ضمن ۱۷ آیه از آیه ۱۷ تا آیه ۳۳ سوره قلم مورد بحث قرار گرفته است. این گروه، که مورد آزمایش و امتحان الهی قرار گرفتند، از عهده امتحان سرافراز بیرون نیامده و سرنوشت شوم و تلخی پیدا کردند. قرآن مجید ضمن هشدار به دشمنان و مخالفان، سرگذشت اصحاب الجنّه را بیان می‌کند.

تاریخ پیشینیان در قرآن مجید

قرآن مجید در مورد تاریخ گذشتگان زیاد بحث کرده و درس‌های عبرت فراوانی از اقوام مختلف بیان نموده است که می‌توان آنها را به سه قسم تقسیم کرد:

۱. تاریخ انبیا؛ قرآن به شرح حال تعدادی از پیامبران علیهم السلام، و چگونگی مبارزات و مجاهدات آنان، و مفاسدی که با آن درگیر بودند پرداخته است.

ص: ۹۴

ابراهیم، قهرمان بت‌شکن بـا بت‌پرستی، موسـی بن عمران علیه السـلام با ظلم و بردگی، لوط پیامبر علیه السـلام با مفاسـد اخلاقی و شهوت‌رانی، حضرت شعیب علیه السلام با مفاسد اقتصادی و خلاصه هر پیامبری با مفاسد موجود در عصر و زمان خود مبارزه کرده، و قرآن مجید تاریخ تعدادی از آنها را شرح داده است.

۲. تاریـخ اولیاء اللَّه؛ قرآن مجیـد گاه تاریـخ کسانی از بنـدگان صالح خدا را که زندگی آنها دارای درس‌های عبرت‌آمیزی بوده نیز مورد توجّه قرار داده است.

مثـل اصـحاب کهف که پیـامبر نبودنـد ولی سـرگذشت آنهـا عبرت‌آمیز است یا سـرگذشت لقمان حکیم که پیامبر نبود امّا حکیم و دانشمند بود و لذا خداوند سخنان عبرت‌آمیز آن مرد بزرگ و مطالبی که بین او و فرزندش ردّ و بدل شده را نقل کرده است.

۳. در مورد اشـخاص بد و ناشایست که نمونه‌های متعددی دارد و اصـحاب الجنّهٔ یک نمونه از آنهاست؛ شرح حال آنها خواندنی و عبرت‌آموز است.

محلّ باغ کجا بود؟

در مورد محلّ اصحاب الجنّه در میان مفسّران اختلاف نظر وجود دارد.

عدّه‌ای معتقدند در نزدیک صنعا «پایتخت یمن» بوده است و عده‌ای دیگر محلّ آن را «شامات» گفته و صاحبان آن را از بنی‌اسرائیل دانسته‌اند.

گروه سوم «طایف» در سـرزمین عربسـتان را ترجیح داده‌اند و «حبشه» نظریه چهارمی است که طرفدارانی دارد. امّا این مطلب تأثیری در بحث ما ندارد، زیرا مهم اصل جریانی است که قرآن مجید آن را نقل فرموده، نه محلّ آن.

خلاصه داستان

اجمال داستان اصحاب الجنّه مطابق آنچه از کتب تفاسیر، روایات و تاریخ

ص: ۹۵

استفاده می‌شود به شرح زیر است: «در زمان‌های بسیار دور مرد نیکوکاری وجود داشت که با ایمان و بسیار با سخاوت بود. او باغ بزرگ و پرباری داشت. در فصل میوه همه مستمندان و نیازمندان آن منطقه به باغ او می‌آمدند تا از سخاوتش بهره‌ای ببرند. صاحب باغ به اندازه نیاز خود و خانواده‌اش برمی‌داشت و بقیّه را در میان نیازمندان تقسیم می‌کرد. سال‌ها به همین شکل عمل می‌کرد و سال به سال میوه‌های باغ پربارتر و بابرکت‌تر می‌شد تا این که این مرد نیکوکار از دنیا رفت و باغش به ارث به فرزندانش رسید. فرزندانی که چیزی از سخاوت پدر به ارث نبرده بودند. آنان جلسه‌ای گرفته و با یکدیگر گفتند: چه معنایی دارد که محصول باغ ما را عدّه‌ای فقیر و مستمند بدون آن که متحمّل زحمتی شوند، ببرند و بخورند. پدر اشتباه کرد که آنها را چنین عادت داد! امسال میوه‌ها را صبحگاهان می‌چینیم و در جعبه‌های از پیش آماده شده می‌ریزیم و قبل از آن که مستمندان بیایند همه میوه‌ها را برای فروش به بازار منتقل می‌کنیم.

مقدّمات کار را فراهم کردند، صبح زود با تمام امکانات به همراه کارگران برای چیدن میوه‌ها، آهسته و بدون سر و صدا به سمت باغ حرکت کردند تا مبادا کسی متوجّه حرکت آنها به سمت باغ شود؛ هنگامی که با باغ رسیدند در کمال تعجّب و ناباوری، نه از درختان خبری دیدند و نه از میوه‌ها. بلکه جز تلّی خاکستر چیزی باقی نمانده بود. گویا شب گذشته صاعقه‌ای آمده و تمام باغ را تبدیل به خاکستر کرده بود و اکنون به جای درختان و میوه‌ها چشم آنها به خاکستر و آتش و دود افتاده است. متوجّه خطا و اشتباه خود شدند، و بدین وسیله نتیجه بخل را با چشمان خود مشاهده کردند. همان گونه که در زمان حیات پدر سالیان درازی نتیجه سخاوت و کمک به نیازمندان و فقرا را دیده بودند.

ص: ۹۶

اهمیّت قلم

همان‌طور که گذشت، آیات مربوط به اصحاب الجنّه در سوره قلم آمده، و سوره قلم با قسم به قلم و آنچه می‌نویسد شروع می‌شود. توجّه فرمایید:

« «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»؛ ن، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسد» در مورد «ما یسطرون» دو تفسیر گفته شده است:

۱. چیزی که می‌نویسند، یعنی قسم به قلم و نوشته‌ها، سوگند به قلم و محصول قلم، سوگند به قلم و کتاب‌ها و نوشته‌جات، سوگند به قلم و کتابخانه‌ها.

۲. چیزی که به سطرها و خطها نظم می‌بخشد. توضیح این که: در زمان‌های گذشته که دفترها و کاغذها خطکشی‌شده نبود، و به همین جهت نوشته‌ها معمولًا کج و غیر مستقیم نوشته می‌شد، برای تنظیم سطور و جلوگیری از اعوجاج در نوشتار، مقوّا یا فلزی به اندازه صفحه کاغذ تهیّه می‌کردند، که بر روی این صفحه کاغذ یا فلز به اندازه سطور لازم بر روی کاغذ که می‌خواستند روی آن بنویسند سوراخ وجود داشت، و نخ‌هایی را بر روی این سوراخ‌ها از بالا- به پایین می‌کشیدند، سپس کاغذ مورد نظر را روی این وسیله می‌گذاشتند و بر اثر فشار بر روی آن صفحه خطهای نامرئی روی صفحه کاغذ ایجاد می‌شد. سپس بر روی آن خطها می‌نوشتند، و بدین صورت نوشته‌ها مستقیم و بدون اعوجاج می‌شد اسم آن لوح «مسطر» بود، یعنی چیزی که به سطرها نظم می‌بخشد.

سوگند به قلم و قسم به مسطر که جلوی کجی و اعوجاج قلم را می‌گیرد و نمی‌گذارد قلم بی‌حساب و کتاب بر روی کاغذ بنویسد. نکته جالب این که قرآن مجید زمانی به قلم و آنچه در ارتباط با قلم است سوگند خورده، که نام و نشانی از علم و دانش در مکّه و حجاز نبود و مردم

ص: ۹۷

اهمیتی برای قلم و علم و دانش قائل نبودند، امّا قرآن مجید با این سوگند عظمت و اهمیت قلم را بیان کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با محصول قلم که قرآن مجید است و توسّط تعدادی از کاتبان وحی نوشته می‌شد، انقلاب خود را آغاز نمود و در زمان کوتاهی، دینش را به اقصی نقاط عالم صادر کرد.

امام خمینی رحمه الله با قلم و بیانیه‌هایش انقلاب را به ثمر نشاند. ایشان یک اطّلاعیه می‌نوشت و یاران وفادارش آن را در مدت کوتاهی در سراسر کشور، اعم از شهرها و روستاها پخش می‌کردند. خلاصه قلم‌ها هستند که دنیا را می‌چرخانند.

خداوند متعال پس از سوگند به قلم و آنچه در ارتباط با قلم است بحث را ادامه می‌دهد و درباره منافقان، کافران، مشرکان و آزاردهندگان مسلمانان سخن می‌گوید، تا به آیه ۱۷ می‌رسد که داستان اصحاب الجنّه آغاز می‌گردد. به شرح و تفسیر این آیات توجّه فرمایید:

شرح و تفسیر

آیات اصحاب الجنّهٔ

« «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ»؛ ما آنها را آزمودیم، همان‌گونه که «صاحبان باغ» را آزمایش کردیم، هنگامی که سوگند خوردند(۱) که میوه‌های باغ را صبحگاهان بچینند».(۲)

مسأله امتحان الهی از جمله مسائلی است که به‌طور گسترده در قرآن مجید

۱- سؤال: آیا قسم خوردن بر انجام کار ناپسند و زشت صحیح و الزام‌آور است؟

جواب: بی‌شک چنین قسمی اعتبار ندارد. قسم در صورتی صحیح است که انجام آن کار، واجب یا مستحب یا مباح و مطلوب باشد، در غیر این صورت چنان قسمی اعتباری ندارد.

۲- سوره قلم، آیه ۱۷.

ص: ۹۸

و روایات اسلامی مطرح شده است. آزمایشات الهی با دیگر امتحانات سه تفاوت مهم دارد:

۱. زمان امتحانات دیگر محدود است؛ در طول یک روز، دو روز، یک هفته یا یک ماه و مانند آن به انجام می‌رسد.

امّا امتحانات الهی از لحظه بلوغ انسان آغاز می‌شود و تا پایان عمرش ادامه دارد؛ البتّه در جوانی به شکلی و در پیری به شکل دیگر، برای ثروتمندان به‌گونه‌ای و برای فقرا به گونه‌ای دیگر، برای رؤسا به نوعی و برای زیردستان به نوع دیگر. خلاصه این که دامنه امتحانات الهی از نظر زمانی بسیار گسترده است و پس از بلوغ تا آخر عمر انسان ادامه دارد.

۲. در امتحانات دیگر موادّ امتحانی نیز محدود است، امّا در امتحانات الهی این محدودیّت وجود ندارد. گاه به ثروت امتحان می‌کند، گاه به فقر؛ گاه به دادن پست و مقام، گاه به گرفتن آن؛ گاه به سلامتی، گاه به بیماری؛ گاه به آزادی، گاه به زندانی شدن؛ گاه به امنیّت و گاه به ناامنی. خلاصه این که امتحانات الهی از نظر موادّ امتحانی نیز بسیار وسیع و گسترده است.

۳. تفاوت دیگر در امتحان‌شوندگان است؛ در امتحانات الهی هیچ استثنایی وجود ندارد، همه مردم بدون استثنا امتحان می‌شوند. حتّی انبیا، اولیا، امامان و معصومین علیهم السلام نیز مستثنا نیستند. نتیجه این که امتحانات الهی از نظر زمان و موادّ امتحانی و امتحان‌شوندگان بسیار گسترده و اجتناب‌ناپذیر است، لذا حضرت علی علیه السلام فرمود: «

لَایَقُولَنَّ أَحَدُکُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْفِتْنَهِ» لِأَنَّهُ لَیسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَی فِتْنَهٍ، وَلکِنْ مَنِ اسْتَعَاذَ فَلْیَسْتَعِذْ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ

؛ هیچ یک از شما نگوید: «خداوندا! به تو پناه می‌برم از امتحان شدن» زیرا هیچ کس نیست مگر این که امتحانی دارد. ولی کسی که می‌خواهد به خدا پناه ببرد، از «امتحانات

ص: ۹۹

گمراه‌کننده» به خدا پناه ببرد».(۱)

« «وَلَا يَسْتَثْنُونَ»؛ و هیچ از آنها استثنا نکنند»(۲) این جمله که حتی به یک نفر از فقرا و نیازمنـدان هم کمک نخواهیم کرد و او را در میوه‌ها سهیم نمی‌کنیم، نهایت بخل و ضعف ایمان آنها را می‌رساند.

« «فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّنْ رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ* فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ»؛ امّا عـذابی فراگیر از سوی پروردگارت بر باغ آنها فرود آمـد در حالی که آنان در خواب بودند، و آن باغ (سرسبز) همچون شب تاریک، سیاه و ظلمانی شد».(۳)

بلاهـای الهی خیلی سـریع و سـاده است. اگر یک صاعقه، یا زلزله، یا سونامی، یا طوفان، یا گردباد، مأموریّت یابـد همه چیز را نابود می‌کند، و آنچه باغ مذکور را سیاه و ظلمانی کرد ظاهراً صاعقه آسمانی بود.

« «فَتَنَادَوا مُصْبِحِينَ* أَنِ اغْدُوا عَلَى حَرْثِكُمْ إِنْ كُنتُمْ صَارِمِينَ* فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ* أَنْ لَّا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِّسْكِينٌ* وَغَدَوْا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ»؛ صـبحگاهان یکدیگر را صدا زدند، که اکنون به سوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید اگر قصد چیدن میوه‌ها را داریـد. آنها حرکت کردنـد در حالی که آهسـته باهم می‌گفتند: «مواظب باشـید امروز حتّی یک فقیر در آن باغ بر شـما وارد نشود» (آری) آنها صبحگاهان تصمیم داشتند که با قدرت از مستمندان جلوگیری کنند».(۴)

صفت رذیله بخل چه می‌کند و انسان را به کجا می‌کشاند!؟ البتّه چنین اشخاصـی عذر و بهانه‌هایی برای خود می‌تراشند. مثل این که «ما باید به فکر

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار ۹۳.

۲- سوره قلم، آیه ۱۸.

۳- سوره قلم، آیه ۱۹ و ۲۰.

۴- سوره قلم، آیات ۲۱- / ۲۵.

ص: ۱۰۰

آینده خود و فرزندانمان باشیم»! اگر ذخیره کافی نداشته باشیم، ممکن است در آینده با مشکل مواجه شویم!» یا «کمک کردن به فقرا باعث رواج تن‌پروری و شیوع روحیّه گدایی در جامعه و تضعیف روح کار و فعالیّت می‌شود!» و بهانه‌هایی از این قبیل که برای توجیه بخل به آن تمسّک می‌جویند.

« «فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ* بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ»؛ هنگامی که آن را دیدند گفتند:

«حقّاً ما گمراهیم» بلکه ما محرومیم».(۱)

سه نقطه ضعف و یک نقطه قوّت در اصحاب الجنّه به چشم می‌خورد: امّا نقاط ضعف آنها عبارت است از: «بخل»، «غرور» و «کفران نعمت»، و نقطه قوّتشان که باعث عاقبت به خیری آنها شد این بود که لجوج نبودند. وقتی فهمیدند راه را اشتباه رفته و گرفتار مجازات الهی شده‌اند از خواب غفلت برخاسته و تصمیم به بازگشت گرفتند. آنها فهمیدند که روش درست و صحیح همان روش پدر بود، که همه چیز را برای خود نمی‌خواست.

« «قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ* قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ»؛ آن که از همه عاقل‌تر بود گفت: «آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی‌گویید؟! گفتند:

«منزّه است پروردگار ما، به یقین ما ستمکار بودیم».(۲)

سؤال: تسبیح چه خصوصیتی دارد که برادر عاقل، دیگران را به خاطر ترک آن سرزنش کرد، و از آنها خواست که خداوند را تسبیح کنند؟ این مطلب در داستان حضرت یونس علیه السلام نیز به چشم می‌خورد؛ آن حضرت بعد از گرفتار شدن در شکم ماهی خطاب به خداوند عرض کرد: « «لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّی كُنتُ مِنَ

۱- سوره قلم، آیه ۲۶ و ۲۷.

۲- سوره قلم، آیه ۲۸ و ۲۹.

ص: ۱۰۱

الظَّالِمِينَ»؛ (خداوند!) جز تو معبودی نیست؛ منزّهی تو، من از ستمکاران بودم».(۱)

خلاصه این که: چرا بعداز گناه تسبیح گفته می‌شود؟

جواب: علّتش این است که شخص گناهکار، گاه خداوند را از حال خود غافل می‌داند، و گاه نیز او را عاجز می‌شمارد. بدین جهت دستور داده شده خدا را از تمام عیوب، از جمله عیوب مذکور تسبیح و تنزیه کند و او را قادر، عالم و دانای مطلق بداند، که این اوّلین گام توبه و بازگشت به سوی اوست.

« «فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ* قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ»؛ سپس رو به یکدیگر کرده به سرزنش هم پرداختند، و (فریادشان بلند شد) گفتند: «وای بر ما که طغیانگر بودیم!».(۲)

با توجّه به نقطه قوّتی که داشتند (که همان عدم لجاجت بود) نفس لوّامه آنها به کار افتاد و شروع به سرزنش یکدیگر کردند هم خود را سرزنش کردند و هم دیگر صاحبان باغ را که چنین نقشه زشت و شوم و غیر منصفانه‌ای کشیده بودند و قصد داشتند بخل را در حد اعلا اعمال کنند و حتّی یک دانه از میوه‌ها را به فقیری ندهند.

سؤال: چرا انسان طغیان می‌کند؟ علّت طغیان آدمیان چیست؟

جواب: آدم‌های کم‌ظرفیّت وقتی به جایی می‌رسند دست و پای خود را گم کرده و طغیان می‌کنند. آیه شریفه «إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَى* أَنْ رَّآهُ اسْتَغْنَى» اشاره به همین مطلب دارد. افراد کم‌ظرفیّتی را می‌شناسیم که وقتی به پست و مقامی رسیدند همه چیز را به فراموشی سپردند و گاه دوستان چندین ساله را هم نشناختند. گاه ظرفیت‌ها آن‌قدر کم است که در برابر خداوند هم طغیان می‌کنند

۱- سوره انبیا، آیه ۸۷.

۲- سوره قلم، آیه ۳۰ و ۳۱.

ص: ۱۰۲

و دستورات الهی بلکه اصل وجود خود را نیز منکر می‌شونـد در مقابل، افرادی هسـتند که ظرفیت وجودی آنها از اقیانوس هم بیشتر است اگر ظرف آبی به آب اقیـانوس اضـافه شـود اثری برای آن نـدارد همـان‌گونه که اگر ظرف آبی هم از آن برداشـته شـود اثری ندارد.

حضـرت علی علیه السـلام از جمله این افراد است، آن‌قـدر دریـا دل است که وضـعیت زنـدگیش پس از خلافـت تفـاوتی بـا دوران خانه‌نشینی‌اش ندارد.

خوشا به حال انسان‌های پرظرفیت که آمد و رفت دنیا آنها را تکان نمی‌دهد.

به هر حـال، یـاران بـاغ پس از توجّه به خطـا و توبه از آن و اعتراف به گنـاه، دست به درگاه پروردگار بلنـد کرده و تقاضای جبران کردند. توجّه فرمایید:

« «عَسَی رَبُّنَا أَنْ یُبْدِلَنَا خَیْراً مِّنْهَا إِنَّا إِلَی رَبِّنَا رَاغِبُونَ»؛ امیدواریم پروردگارمان (ما را ببخشد) و بهتر از آن به جای آن به ما بدهد، چرا که ما به سوی پروردگارمان روی آوردیم».(۱)

بی‌شـک اعتراف به گنـاه در نزد پروردگـار، و توبه از خطاها و اشـتباهات، و جبران آن با اعمال صالـح، علاوه بر بخشـش الهی آثار دیگری نیز در پی دارد.

در روایت آمـده است: «چیزی نگـذشت که خداونـد متعال باغی بهتر از باغ قبلی، به خاطر توبه و پشـیمانی، به ایشان واگـذار کرد و آنها همچون پـدر شـروع به انفاق و بـذل و بخشـش به نیازمندان کردند!» بنابراین، هر زمان انسان خطا و اشـتباهی کرد نباید لجاجت کند، همان‌گونه که اصحاب الجنّه لجاجت نکردند و نتیجه گرفتند.

امّا فرعونیان بر اثر لجاجت و سماجت مشمول عذاب الهی شدند خداوند

۱- سوره قلم، آیه ۳۲.

ص: ۱۰۳

آنها را در رود نیل غرق کرد و تمام کاخ‌ها و املاک و اموال آنها به بنی‌اسرائیل رسید.

لجاجت صفت بسیار بدی است؛ مخصوصاً در امور اجتماعی و سیاسی.

انسان هر زمان پی به اشتباه خود برد، باید برگردد و با لجاجت راه خطا را ادامه ندهد.

در مسائل خانوادگی نیز هر یک از زن و شوهر اشتباه کردند با یک عذرخواهی اختلاف را خاتمه دهند و کار خود را توجیه نکنند و از خود لجاجت نشان ندهند. این امور درس‌های عبرتی است که از داستان اصحاب الجنه می‌آموزیم.

« «کَذَلِکَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَکْبَرُ لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ»؛ این گونه است عذاب (خداوند در دنیا)، و عذاب آخرت از آن هم بزرگ‌تر است اگر می‌دانستند». (۱)

صاعقه‌ای که آن باغ بزرگ را تبدیل به تلّی از خاکستر کرد یک جرقه دنیوی بود و این در مقایسه با عذاب آخرت بسیار ناچیز، و عذاب آخرت بسیار بزرگتر است.

چهار نکته:

۱. فلسفه مطالعه تاریخ گذشتگان

سؤال: از فرمایشات حضرت علی علیه السلام استفاده می‌شود که مطالعه تاریخ گذشتگان باعث طول عمر انسان می‌شود. آیا منظور حضرت این است که اگر عمر کسی پنجاه سال باشد با مطالعه تاریخ گذشتگان صد ساله می‌شود، یا اگر عمرش ۱۰۰ سال باشد، دویست ساله می‌شود؟

۱- سوره قلم، آیه ۳۳.

ص: ۱۰۴

جواب: قطعاً منظور حضرت این مطلب نیست، بلکه منظور این است که:

محصول زنـدگی و عمر انسان‌ها تجربیات آنهاست. بنابراین، شـما اگر بتوانیـد از پنجاه سال تجربه دیگری اسـتفاده کنیـد مثل این‌که پنجاه سال بر عمر شـما افزوده شـده است اگر تاریخ هزار ساله گذشـتگان را با دقت مطالعه کنیـد، عوامل پیروزی، ترقی و تکامل و همچنین اسـباب شـکست، انحطاط و عقب‌ماندگی آنها را به دقت بررسی نمایید، گویا هزار سال بر عمر شما افزوده شده است. زیرا تجربه محصول زندگی انسان است.

لذا امام علی علیه السـلام در وصـیت‌نامه مفصل و ارزشـمندی که برای فرزند دلبندش امام حسن مجتبی علیه السـلام نوشته و به تمام اسباب سعادت دنیا و آخرت در آن اشاره کرده، می‌فرماید: همراه گذشتگان و در بین آنها نبودم ولی حالات و تاریخ آنها را مطالعه کردم و خوب و بد آنها را دیدم و تلخ و شـیرینشان را چشـیدم، به‌گونه‌ای که بر اثر مطالعه تاریخ آنان، گویا از ابتدای خلقت آدم تا به امروز عمر کرده‌ام.

سپس خلاصه و فشرده مطالعاتش را در آن وصیت‌نامه برای فرزند عزیزش بیان می‌کند، که مطالعه آن را به همه خوانندگان محترم، مخصوصاً جوانان عزیز توصـیه می‌کنم. بنابراین علّت وفلسفه تأکید قرآن مجید بر بیان سرگذشت گذشتگان استفاده از تجربیات تلخ و شیرین آنهاست.

۲. موانع انفاق

تمـام آن چیزهـایی که خداونـد در اختیار انسان قرار داده، متعلّق به خود او نیست، بلکه گاه ممکن است روزی دیگران نیز توسّط تو داده شود. مگر یک انسان برای زندگی راحت و ساده چقدر مال و ثروت و مسـکن و سـرمایه می‌خواهد، اگر اضافه بر نیازت داری بدان که بررای دیگران است و تو واسطه

ص: ۱۰۵

این فیضی، سعی کن واسطه امینی باشی اگر خدا و عقل و هوش یا نفوذ زیادی به تو داده، اجازه بده دیگران هم از این نعمت سرشار الهی که اضافه بر نیاز توست استفاده کنند. متأسفانه سه صفت زشت است که مانع انفاق به دیگران می‌شود.

الف) بخل

انسان بخیل حاضر نیست دیگران از او بهره‌مند شوند. بعضی به قدری بخیل هستند که نه تنها خودشان از کمک به دیگران بخل می‌ورزند، بلکه اگر دیگری هم بخواهد به نیازمندی کمک کند برایشان سخت است. بخیل طبق روایات از خدا و بهشت و مردم دور است (۱) و از آنچه که می‌ترسد بر اثر انفاق در آینده گرفتارش شود، اکنون آلوده آن شده است.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «

عَجِبْتُ لِلْبَخیلِ یَسْتَعْجِلُ الْفَقْرَ الَّذی مِنْهُ هَرَبَ، وَیَفُوتُهُ الْغِنی الَّذی ایَّاهُ طَلَبَ، فَیَعِیشُ فِی الدُّنْیا عَیْشَ الْفُقَراءِ، وَیُحاسَبُ فِی الْآخِرَةِ حِسابَ الْأَغْنِیاءِ

؛ از انسان بخیل تعجّب می‌کنم که فقر و ناداری را که از آن گریزان است به سوی خود می‌کشاند و توانگری و ثروت که در پی آن است را از دست می‌دهد. او در دنیا مانند تهیدستان و فقرا زندگی می‌کند و در آخرت همچون ثروتمندان حساب پس می‌دهد».(۲)

ب) انحصارطلبی

انسان‌های انحصارطلب همه چیز را برای خود می‌خواهند و لذا از کمک به دیگران استنکاف می‌ورزند. اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها که ثروت و حکومت

۱- میزان الحکمهٔ، باب ۳۲۲، ح ۱۵۹۵.

۲- همان، ح ۱۵۹۸.

ص: ۱۰۶

و علم و دانش و اختراعـات و ابتکارات و انرژی هسـته‌ای و خلاصه همه چیز را برای خود می‌خواهنـد و دوست دارنـد ملل دیگر در خدمت آنها باشند انسان‌های انحصارطلبی هستند.

ج) دنیاپرستی

یکی دیگر از موانع انفاق دنیاپرستی است. کسی که آلوده دنیاپرستی شده هرگز سیر نمی‌شود. هر چه به او بدهند باز هم می‌خواهد. ثروتمنـدانی در دنیـا بـوده و هسـتند که مطـالب عجیـبی در مـورد آنهـا گفته می‌شود. قـارون در زمـان حضـرت موسـی علیه السـلام فوق‌العـاده ثروتمنـد بود و به‌طور دوام طمع زیـاد کردن آن را داشت، آن قـدر ثروت داشت که به تعبیر قرآن مجیـد چنـد نفر انسـان قوی‌پیکر فقط کلیـد انبارهای مختلف او را حمل و نقل می‌کردند! هم اکنون در آمریکا ثروتمندان دنیاپرستی هسـتند که اموالشان به قـدری زیـاد است که انسـان را به وحشت می‌انـدازد. از جمله این‌که بعضـی از آنهـا هواپیماهای غول‌پیکر اختصاصـی دارنـد که در داخل آن هواپیما انواع و اقسام امکانات، اعم از استخر و ... وجود دارد.

در مورد ثروتمنـدی گفته شـد که قصـد اصـلاح موهـایش را داشت، پیرایشـگری را خبر کردنـد به کـاخ او آمـد تا وقت خالی برای اصـلاح موهایش پیـدا شود. یک هفته هر روز صـبح می‌آمـد و غروب بر می‌گشت. تا این‌که بالاخره وقتی پیـدا شد و سـر وصورت ثروتمنـد را اصـلاح کرد. آن ثروتمنـد به خـاطر معطلبی یک هفته‌ای این پیرایشـگر ده هزار دلار به او داد! این‌جا چه خبر است و در گوشه دیگر دنیـا در آفریقـا چه خبر؟ آن‌جـا مردم از گرسـنگی می‌میرنـد امّـا ثروتمنـدان آمریکا و اروپا و جاهای دیگر نمی‌داننـد با ثروت کلانشان چه کنند!

ص: ۱۰۷

۳. امام حسن مجتبی علیه السلام الگوی انفاق

انفاق وجود و کرم را باید از خاندان جود و کرم حضرات معصومین علیهم السلام آموخت.

مرد عرب فقیری خدمت امام حسن مجتبی علیه السلام رسید و عرض کرد: هر چه داشتم هزینه زندگیم کردم و اکنون هیچ چیز ندارم تا شکم گرسنه زن و فرزندانم را سیر کنم. تنها چیزی که برایم باقیمانده و آن را به هر کس نمی‌فروشم، امّا شما را شایسته عرضه آن دانستم آبرویم است. آن را در معرض فروش گذاشته‌ام تا با پول حاصل از آن شکم زن و بچه‌ام را سیر کنم. امام علیه السلام صندوق‌دار خود را فرا خواند و فرمود: چقدر پول داریم؟ عرض کرد: دوازده هزار درهم. فرمود: آن را به این مرد فقیر بده که من از او خجالت می‌کشم. عرض کرد: چیز دیگری برای هزینه‌های خانه باقی نمی‌ماند. فرمود: آن را بیاور تا به این نیازمند بدهیم و نسبت به خداوند حسن ظن داشته باش، جبران خواهد کرد. صندوق‌دار دوازده هزار درهم را به امام علیه السلام داد. امام آن مرد فقیر را طلبید و پول را به او داد و از او عذرخواهی کرد و فرمود: ما حق تو را ندادیم، لکن به مقداری که در اختیار داشتیم دادیم، سپس فرمود:

فَخُذِ الْقَلِیلَ وَکُنْ کَأَنَّکَ لَمْ تَبِعْما صُنْتَهُ وَکَأَنَّنا لَمْ نَشْتَرِ

این مال کم را بگیر و این‌طور فکر کن که آنچه را (برای روز مبادا) ذخیره کرده بودی نفروختی و گویا ما هم چیزی از تو نخریدیم.(۱)

اظهار ادب به محضر بزرگان دین، و توسّل به ذیل عنایات حضرات معصومین علیهم السلام کار خوبی است، امّا کافی نیست. باید از اعمال و رفتارشان سرمشق بگیریم و به نیازمندان از اقوام و فامیل و دوستان و آشنایان و همسایه‌ها

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۶۵.

ص: ۱۰۸

کمک کنیم. کسانی که توانایی دارند دست زندانیان بی‌گناه، تصادفی‌های غیر عمدی، ورشکستگان، بیماران، محصلان و دانشجویان نیازمند، دختران دم بخت معطل جهیزیه و مانند آن را بگیرند، تا إن‌شاءاللَّه خداوند متعال نیز در روزی که هیچ چیز جز اعمال صالح به درد انسان نمی‌خورد دست ما را بگیرد.

۴. آثار زیانبار گناه

از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده می‌شود که گناهان آثار زیانبار متعدّدی دارند و این گونه نیست که اگر خدای ناکرده یک گناه دسته‌جمعی یا فردی انجام شود و سپس توبه و استغفار کنند تمام آثار آن از بین برود.

حضرت علی علیه السلام در دعای روح‌بخش و دلنواز کمیل به پنج گروه از گناهان و آثار زیانبار آن گناهان اشاره کرده است؛ توجّه فرمایید:

۱. گناهانی که پیوندها را قطع می‌کند؛ حضرت در یکی از فقرات دعای مذکور می‌فرماید: «

اللهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتی تَهْتِکُ الْعِصَمَ

؛ بارخدایا! آن گناهانی که باعث قطع پیوندها شده را بر من ببخش».(۱) اگر در خانه‌ای گناه نگاه به عکس‌های مستهجن، استفاده نامشروع از ماهواره، تماشای فیلم‌ها و برنامه‌های خلاف عفّت آن و تماشای فیلم‌های زشت و کثیف ویدیویی رواج پیدا کند، این گناهان باعث پاره شدن رشته‌های ارتباط خانوادگی می گردد، و ثمره شوم آن سرد شدن روابط زناشویی، طلاق و بچّه‌های طلاق خواهد بود. برخی از گناهان ممکن است پیوندهای اجتماعی را قطع کند. دروغ، شایعه‌پراکنی، پرونده‌سازی از

۱- در روایتی از امام سجّاد علیه السلام می‌خوانیم:« گناهانی که باعث پرده‌دری می‌شود عبارتند از: ۱. شرابخواری ۲. قماربازی ۳. انجام کارهای بیهوده و شوخی‌های بیجا برای خنداندن مردم ۴. بیان عیوب مردم ۵. همنشینی با متّهمین به گناه و بدکاری»(معانی الاخبار، ص ۲۶۹ به نقل از شرح دعای کمیل، ص ۱۳۴).

ص: ۱۰۹

جمله گناهانی است که پیوند وحدت و اتّحاد را می‌گسلد و اعتماد، که یکی از مهمترین نعمت‌های پروردگار و ارزشمندترین نوع پیوندهاست، را از بین می‌برد.

۲. گناهانی که درد و رنج به دنبال دارد؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در فراز دیگری از دعای کمیل می‌فرماید: «

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتی تُنْزِلُ النِّقَمَ

؛ بار خدایا! آن دسته از گناهانی که باعث نزول غم و درد و رنج و ناراحتی شده را بر من ببخشای». (۱) «نِقَمْ» جمع «نقمت» به معنای درد و رنج و مصیبت و گرفتاری است.

اگر در اجناس تقلّب کنیم، یا مبتلا به گناه رشوه‌خواری گردیم، درد و رنج به سراغ ما خواهد آمد. در روایت تکان‌دهنده‌ای از حضرت رضا علیه السلام می‌خوانیم که:

«هر زمان مردم مرتکب گناه جدیدی شوند (گناهانی که تازه ابداع و اختراع شده و سابقه نداشته است) خداوند هم بلاهای جدیدی بر آنها نازل می‌کند». (۲) اگر امسال (۱۳۸۸ ه. ش) بیماری جدیدی به نام آنفلوانزای نوع A شیوع پیدا کرده و دنیا را تکان داده و باعث شده سفر بسیاری از حجاج به عربستان لغو شود تا آن‌جا که ۵۰٪ ظرفیتها خالی گردد و عدّه‌ای از عشّاق خانه خدا از عمره ماه رمضان محروم شوند، به خاطر آن است که برخی انسان‌ها گناهان و معصیت‌های جدیدی را ابداع کرده و مرتکب آن می‌شوند.

«ایدز» بلای بشر در قرن بیستم از جمله بیماری‌های جدیدی است که خداوند به عنوان مجازات بشر در برابر اختراع گناهان تازه، آنها را مبتلا کرده،

۱- امام سجّاد علیه السلام نُه گناه را سبب نزول عقوبت‌ها می‌شمرد: ۱. بغی و تعدی از حدود الهی ۲. تعدّی و تجاوز به‌حقوق مردم ۳. مسخره کردن بندگان خدا ۴. شکستن عهد و پیمان ۵. معصیت و کارهای زشت آشکار ۶. رواج دروغ ۷. قضاوت بر خلاف احکام خدا ۸. خودداری از پرداخت زکات ۹. کم گذاشتن پیمانه و کیل»(معانی الاخبار، ص ۲۶۹، به نقل از شرح دعای کمیل، ص ۱۴۳).

۲- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۴۳، ح ۲۶.

ص: ۱۱۰

و غوغایی در دنیا به پا کرده است.

۳. گناهانی که نعمت‌ها را تغییر می‌دهد؛ در جمله دیگری از دعای کمیل می‌خوانیم:

«اللهُمَّ اغْفِرْلِیَ الذُّنُوبَ الَّتی تُغَیِّرُ النِّعَمَ

؛ بارخدایا! گناهان و معاصی‌ای که باعث تغییر نعمت‌هایت شده را بر من ببخش»(۱) گناهانی که آبسالی را به خشکسالی، سلامت را به بیماری، امنیّت را به ناامنی، وحدت و اتّحاد را به اختلاف و پراکندگی، و دوستی و محبّت را تبدیل به عناد و دشمنی و ... می‌کند؛ خداوندا این گناهان را بر ما ببخش.

۴. گناهانی که جلوی استجابت دعا را می‌گیرد؛ در قسمت دیگری از دعای کمیل آمده است:

«اللهُمَّ اغْفِرْ لیَ الذُّنُوبَ الَّتی تَحْبِسُ الدُّعآءَ

؛ بارخدایا! گناهانی که باعث عدم اجابت دعا شده را بر من ببخش».(۲) بعضی از مردم دعا می‌کنند و از خداوند طلبکارند که چرا دعای ما به هدف اجابت مقرون نشد؟ این عزیزان باید ببینند چه گناهانی مرتکب شده‌اند که باعث حبس دعا و مانع از بالا رفتن آن گردیده است.

یکی از گناهانی که مانع اجابت دعا می‌شود خوردن مال حرام است.

۱- امام سجاد علیه السلام گناهانی همچون ستم به مردم، از دست دادن روحیه عادت در خیر، کناره گرفتن ازنیکوکاری، کفران نعمت و ترک شکرگذاری را از جمله گناهانی شمرده‌اند که باعث تغییر نعمت‌ها می‌شود.(معانی الاخبار، ص ۲۶۹، به نقل از شرح دعای کمیل، ص ۱۶۱)

۲- امام سجّاد علیه السلام هفت گناه را مانع استجابت دعا می‌داند:« ۱. نیّت بد ۲. صفات پنهانی زشت ۳. دورویی‌و نفاق با برادران دینی ۴. باور نداشتن اجابت دعا ۵. به تأخیر انداختن نمازهای واجب تا آن که قضا شود ۶. ترک نیکی و صدقه ۷. آلوده بودن زبان به کلمات زشت و رکیک و فحش و ناسزا».(معانی الاخبار، ص ۲۶۹ به نقل از شرح دعای کمیل، ص ۱۶۵).

ص: ۱۱۱

رباخواری، رشوه‌خواری، اموال حاصل از قمارهای کهنه و نو مانند سودهای کلان شرکت‌های هرمی (نظیر گلدکوئست و مانند آن) و بازار فارکس، و مضاربه با سودهای کلان و نامعقول و خلاصه هر گونه درآمد حرام و نامشروع دعا را حبس می کند.

خوانندگان گرامی، مخصوصاً جوانان عزیز باید بسیار مراقب باشند که در دام شرکت‌های اقتصادی رنگارنگ اینترنتی که غالباً توسّط غربی‌ها هدایت و حمایت می‌شوند نیفتند، که غربی‌ها به فروختن کالاهایشان به چندین برابر قیمت به شرقی‌ها قناعت نمی کنند و از طرق مختلف دیگر نیز درصددند سرمایه شرقی‌ها را به غارت ببرند.

۵. گناهان نازل کننده بلا؛ در بخش دیگری از دعای ارزشمند کمیل می‌خوانیم:

«اللهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتی تُنْزِلُ الْبَلاءَ

؛ بارخدایا! گناهانی که باعث نزول بلا شده را بر من ببخش»(۱) صاعقه، زلزله، سونامی، سیل، بیماری‌های عام و فراگیر، خشکسالی، جنگ، مصیبت‌های اجتماعی و مانند آن از جمله بلاهایی است که ممکن است بر اثر برخی از گناهان دامنگیر جامعه شود.

حضرت علی علیه السلام به صورت اجمالی و سربسته برخی از گناهانی که عامل نزول بلا و مانند آن است را معرّفی کرده، ولی نام مصادیق آن را بیان نکرده است.

امّا از جمله گناهانی که باعث نزول بلا می‌شود ظلم است. در روایتی می‌خوانیم:

«تأثیر کارهای بد (از جمله ظلم) در نزول سختی‌ها و بلاها از تأثیر کارد بر روی گوشت سریع‌تر و نافذتر است.(۲)

۱- گناهانی که سبب نزول بلا می‌شود سه چیز است: ۱. بی‌توجّهی به فریادخواهی محزون دل سوخته ۲. ترک کمک به ستمدیده ۳. ضایع کردن امر به معروف و نهی از منکر(شرح دعای کمیل، ص ۱۹۲).

۲- محاسن، ج ۱، ص ۲۹۵؛ کافی، ج ۲، ص ۲۷۲.

ص: ۱۱۲

یکی دیگر از گناهان نازل‌کننده بلا قطع رحم است. متأسّفانه گاه برادران و خواهران بر سر ارثیه پدر یا مادر اختلاف پیدا کرده و به جان هم افتاده و سال‌ها با هم قهر می‌کنند و از انجام صله رحم غافل می‌شوند.

در روایت داریم که عمرِ قطع کننده رحم کوتاه می‌شود،(۱) بنابراین هر چه مدّت قهر طولانی‌تر شود عمر انسان کوتاه‌تر می‌گردد.

خلاصه این که گناهان آثار تخریبی فراوانی دارند که نمی‌توان به سادگی از کنار آن گذشت.

۱- روایات متعدّدی در این زمینه در کتاب میزان الحکمه، ج ۴، باب ۱۴۶۴ وجود دارد.

ص: ۱۱۳

۴

اصحاب الفیل

اشاره

«یاران فیل» چهارمین گروهی است که در این سلسله مباحث موضوع بحث قرار می‌گیرد. آنها کسانی بودند که از سرزمین یمن برخواسته، و بنا به دلایلی که خواهد آمد به قصد ویران کردن کعبه به سمت مکّه لشکرکشی کرده، و به فرمان خداوند همه آنها نابود شدند.

بدین جهت نام آن سال را عام الفیل گذاشتند و جزء مبادی تاریخ عرب شد.

اتّفاقاً آن سال، سال ولادت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله نیز بود.

درباره کعبه

اشاره

قبل از پرداختن به داستان اصحاب الفیل و با توجّه به این که موضوع این داستان، خانه خدا می‌باشد، لازم است درباره کعبه مطالبی مطرح گردد و به سئوالاتی پاسخ داده شود. از جمله: چرا خانه خدا این همه عظمت و احترام دارد؟ چرا به سوی کعبه نماز می‌خوانیم؟ چرا کعبه در مکّه واقع شده است؟

۱. اهمیّت و قداست کعبه از نظر قرآن

قرآن مجید در آیات متعدّدی پیرامون قداست و اهمیّت کعبه سخن گفته

ص: ۱۱۴

است، که به سه مورد آن اشاره می‌شود:

آیه اوّل: خداوند متعال در آیه شریفه ۹۶ سوره آل عمران می‌فرماید:

« «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبَارَکاً وَهُدًی لِلْعَالَمِينَ»؛ نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) بنا نهاده شد، همان است که در سرزمین مکّه است؛ که پربرکت و مایه هدایت جهانیان است».

چند نکته در این آیه قابل توجّه است:

الف) نخست این که طبق آیه فوق، کعبه اوّلین عبادتگاه بشر بوده است حضرت آدم علیه السلام آن را بنا کرد، و در طوفان نوح علیه السلام ویران شد، و حضرت ابراهیم علیه السلام به کمک فرزندش حضرت اسماعیل علیه السلام آن را تجدید بنا کرد؛ یعنی از زمان حضرت آدم علیه السلام این خانه بوده است. بنابراین، قدیمی‌ترین معبد جهان بشریّت است.

ب) از واژه «للنّاس» استفاده می‌شود که این معبد برای خداوند فایده‌ای ندارد و اساساً خداوند برای جلب منفعت خود آن را نساخته، بلکه برای استفاده مردم آن را بنا کرده است. برای اسلام، ایمان، وحدت، اتّحاد و یک‌پارچگی مردم ساخته شده است.

ج) سومین مطلب این که: این خانه، خانه مبارکی است زیرا مایه هدایت، همبستگی، اتّحاد، قرب الی اللّه و دیگر آثار و فواید عالی است.

آیه دوم: در آیه شریفه ۹۷ سوره مائده آمده است:

« «جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً لِّلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْیَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِکَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِی السَّماوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِيمٌ»؛ خداوند کعبه- بیت الحرام- را وسیله‌ای برای استواری و سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده؛ و همچنین ماه حرام، و قربانی‌های بی‌نشان، و قربانی‌های نشاندار را؛ این گونه

ص: ۱۱۵

احکام به خاطر آن است که بدانید خداوند آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است را می‌داند؛ و بدانید خدا بر هر چیزی داناست».

سؤال: منظور از قیاماً للناس در آیه فوق چیست؟

جواب: منظور سامان بخشیدن به زندگی انسان‌هاست، که شامل زندگی مادّی و معنوی (هر دو) می‌شود. زیرا فلسفه و اسراری که برای حج گفته شده در حقیقت به‌منظور سامان‌بخشیدن به زندگی‌انسان‌هاست، به این اسرارتوجّه فرمایید:

الف) بُعد اخلاقی؛ اگر حجّاج واقعاً به فکر حج و اعمال و مناسک آن باشند و به فلسفه آن بیندیشند و پیام‌های آن را دریافت دارند و فقط به فکر سوغات و تهیّه اجناس نباشند، حج یک دوره تهذیب و پالایش اخلاق و تولّد ثانوی است.

ب) بُعد سیاسی؛ حج باعث قوّت و قدرت مسلمین است. اگر نمایندگان تمام کشورهای اسلامی و غیر اسلامی که سکنه مسلمان دارد جمع شوند و در مورد نقاط ضعف و قوّت مسلمانان بحث و گفتگو کنند و نقاط قوّت خویش را تقویت و نقاط ضعف را جبران نمایند، پشت دشمنان را شکسته، و باعث استوار شدن سیاست اسلامی خواهد شد.

ج) بُعد اقتصادی؛ برخی تصوّر می‌کنند که در مراسم حج جای کار اقتصادی نیست، در حالی که یکی از اسرار و فلسفه‌های حج- طبق برخی روایات (۱)- کار اقتصادی است. اگر اقتصاددان‌های مسلمان در ایّام حج جمع شوند و برنامه اقتصادی مشترکی بریزند و کشورهای مختلف اسلامی پیمان‌های اقتصادی با یکدیگر امضا کنند، اقتصاد مسلمانان شکوفا می‌شود بنابراین، حج زندگی مسلمانان را از نظر اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و جهات دیگر سامان می‌بخشد.

د) در آیه شریفه ۱۲۷ سوره بقره به بُعد دیگری از اهمیّت قدیمی‌ترین معبد

۱- وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۷، ح ۱۵.

ص: ۱۱۶

جهان اشاره شده است. توجّه فرمایید:

« «وَإِذْ یَرْفَعُ إِبْرَاهِیمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَإِسْمَاعِیلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»؛ و (به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل، پایه‌های خانه کعبه را بالا می‌بردند؛ (و می‌گفتند:) «پروردگارا! از ما بپذیر که تویی شنوا و دانا».

حضرت ابراهیم و فرزندش علیهما السلام پس از آن که بازسازی کعبه را به انجام رسانیدند، دست به دعا برداشته و ۵ دعای بسیار با ارزش برای کعبه کردند:

۱. « «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَداً آمِناً»؛ پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده!».

اوّلین مطلبی که برای هر کشوری لازم است امنیّت است. اگر امنیّت باشد بقیّه نعمت‌ها هم خواهد بود، و اگر امنیّت نباشد همه چیز ویران می‌شود.

۲. « «وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ»؛ واهل آن را- آنها که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌اند- از ثمرات (گوناگون)، روزی ده!».

علّت این که حضرت برای سامان یافتن اوضاع اقتصادی ساکنان مکّه دعا می‌کند این است که اگر زندگی مادّی سامان یابد زندگی معنوی بهتر سامان می‌یابد؛ زیرا آدم گرسنه ایمان ندارد(۱) به دنبال سرقت و قاچاق موادّ مخدر و مانند آن می‌رود و حتّی ممکن است- نعوذ باللَّه- دست به خودفروشی بزند. به هر حال آن حضرت دعا کرد که خداوند از میوه‌های گوناگون روزی مردم مکّه کند.

و این دعا عجیب به هدف اجابت نشست به گونه‌ای که اکنون در هر فصل از سال هر نوع میوه‌ای در آن سرزمین خشك و بی‌آب و علف یافت می‌شود، به علاوه داخل مکّه درختان زیبای فراوانی کاشته شده است. و در صحرای عرفات دیگر خبری از آن بیان خشك و سوزان نیست، بلکه تبدیل به باغ بزرگ و سرسبزی شده است.

۱- میزان الحکمه، ج ۸، باب ۳۲۲۰، ح ۱۵۹۸۴- / ۱۵۹۸۶.

ص: ۱۱۷

۳. « «رَبَّنَا إِنِّی أَسْکَنتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِیُقِیمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ»؛ پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی‌آب و علفی، در کنار خانه‌ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند، تو دلهای گروهی از مردم را متوجّه آنها ساز؛ و از ثمرات به آنها روزی ده؛ شاید آنان شکر تو را بجا آورند!».(۱)

از این دعا معلوم می‌شود که مسأله مهم، حکومت بر دلهاست و با زور و اجبار نمی‌توان برای مدّت طولانی جایی را اداره کرد. مسئولین حکومت‌ها باید دل‌ها و قلب‌های مردم را تسخیر کنند.

۴. « «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ»؛ پروردگارا! ما را تسلیم (فرمان) خود قرار ده! و از دودمان ما، امّتی که تسلیم فرمان (تو) باشند، به وجود آور!».(۲) حضرت ابراهیم علیه السلام پس از دعا برای بهبود بخشیدن به اقتصاد و امنیّت مکّه و جلب قلوب مردم، از خداوند می‌خواهد که جوانان و فرزندان صالح و شایسته‌ای نصیبش شود. و این، نقش مهمّ جوانان را در سرنوشت یک جامعه می‌رساند. اگر مملکتی همه چیز داشته باشد، امّا دشمن فرزندان و جوانانش را به وسیله ماهواره‌ها، رسانه‌های فاسد و مفسد، نشریات ضالّه، و کتاب‌های گمراه کننده، فاسد کرده باشد، همه چیز را از دست خواهد داد. امّا اگر نیروی جوان سالم و کارآمدی داشته باشد، بقیّه نارسایی‌ها جبران شده، و سرانجام کامیاب و پیروز می‌گردد.

۵. « «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِکَ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَیُزَکِّیهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»؛ پروردگارا! پیامبری در میان آنها از خودشان برانگیز، تا

۱- سوره ابراهیم، آیه ۳۷.

۲- سوره بقره، آیه ۱۳۸.

ص: ۱۱۸

آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری)!».(۱)

پنجمین دعای حضرت ابراهیم علیه السلام انتخاب رسولی از جنس خود مردم به منظور تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش آنهاست.

دعاهای پنجگانه حضرت ابراهیم علیه السلام، یعنی امنیّت، اقتصاد، محبوبیت مردمی، نیروی انسانی سالم و تعلیم و تربیت، ارکان اصلی هر ملّت و کشوری است، که اگر در این زمینه‌ها موفّق باشند عزیز و سرافراز خواهند بود. و بدون آن، چیزی جز ویرانی و خرابی و ذلّت نصیب آن کشور نمی‌گردد.

از مباحث نسبتاً مفصّلی که پیرامون آیات سه‌گانه گذشت، اهمیّت و قداست خانه کعبه از نظر قرآن روشن شد.

۲. اهمیّت کعبه و مراسم حج در روایات

خانه کعبه به قدری اهمیّت دارد که حضرت علی علیه السلام در بستر شهادت در ضمن سفارش به چند مسأله بسیار مهم، فرمود:

«وَاللَّهَ اللَّهَ فِی بَیْتِ رَبِّکُمْ لَاتُخَلُّوهُ مَابَقِیتُمْ، فَإِنَّهُ انْ تُرِکَ لَمْ تُنَاظَرُوا

؛ خدا را خدا را (در نظر داشته باشید) در مورد خانه کعبه، تا آن هنگام که (زنده) هستید آن را خالی نگذارید که اگر خالی گذارده شود مهلت داده نمی‌شوید (و بلای الهی بر شما نازل می‌گردد)».(۲)

در روایات اسلامی آمده است که «اگر زمانی افراد مستطیع به اندازه کافی برای زیارت خانه خدا وجود نداشته باشد بر حکومت اسلامی لازم است از بودجه

۱- سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۲- نهج‌البلاغه، نامه ۴۷.

ص: ۱۱۹

بیت‌المال عدّه‌ای را به زیارت خانه خدا بفرستد، تا اطراف خانه خدا هرگز خلوت نشود».(۱)

۳. اهمیّت کعبه در سخنان دشمنان

گلادستون سیاستمدار کهنه‌کار انگلیسی خطاب به نمایندگان مجلس عوام انگلیس گفت: تا سه چیز در میان مسلمانان است ما در خطریم:

۱. مادام القرآن یقرأ؛ تا زمانی که قرآن قرائت و تلاوت و حفظ و تفسیر می‌شود.

۲. و مادام الکعبهٔ تطاف، و تا زمانی که مسلمانان به حج رفته، و مناسک حج را بجا آورده، و بر گرد خانه کعبه چرخیده و با فلسفه و اسرار حج آشنا می‌شوند.

۳. و مادام محمّد صلی الله علیه و آله یذکر اسمه علی المآذن، و تا زمانی که صبح و شام نام محمّد بر فراز مأذنه‌ها برده می‌شود، و مردم فوج فوج برای اقامه نماز به سوی مسجدها هجوم می‌برند، و متحد و یک‌پارچه به سمت قبله واحد نماز می‌خوانند.

او پس از بیان مشکل، به راه درمان نیز اشاره می‌کند. توجّه فرمایید: «

علیکم بالقرآن فاحرقوه وعلیکم بالکعبهٔ فانهدموه

؛ وباید قرآن را آتش زد و کعبه را ویران ساخت و نام محمّد را از ذهن‌ها پاک کرد».(۲)

منظور از آتش زدن قرآن، به فراموشی سپردن معارف و مضامین بلند آن و قناعت کردن به قرائت و روخوانی و ترتیل و مانند آن است. و منظور از خراب کردن کعبه، سوق دادن اعمال حج به سوی یک سفر سیاحتی و تجارتی است، تا فلسفه و اسرار حج محقق نشود. و منظور از به فراموشی سپردن نام پیامبر، جایگزین کردن نام‌های دیگر به جای نام آن حضرت است که کم و بیش بعضی

۱- وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۱۵، باب ۵، ح ۱ و ۲.

۲- تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۵۵۰، ذیل آیه ۵۷ سوره مائده؛ مجلّه رسالهٔ التقریب، شماره ۱، اسفند ۱۳۷۱.

ص: ۱۲۰

از مسلمانان ناخواسته مجری دستور این سیاستمدار کهنه‌کار انگلستان شده و نام‌های دیگر را بر نام پیامبر ترجیح می‌دهند. «هر چند هنوز هم نام محمّد برای پسرها، و فاطمه برای دختران، بالاترین آمار را به خود اختصاص داده است.

۴. نماز به سمت قبله چرا؟

سؤال: بعضی از جوانان می‌پرسند: چرا باید به سمت قبله نماز بخوانیم؟ مگر خداوند در همه جا حاضر نیست، پس نماز به سمت قبله چه سرّی دارد؟

جواب: قبله نشانه وحدت و اتّحاد مسلمین است. توضیح این که: به هنگام نماز، خانه کعبه مرکز دایره و تمام صفوفی که نماز می‌خوانند دایره‌هایی هستند که در اطراف کعبه تشکیل می‌شوند. بنابراین مسلمانان در هر جای کره خاکی که هستند به سمت کعبه می‌ایستند تا همگام و متّحد با سایر مسلمانان باشند و بر خلاف اتّحاد و همبستگی آنها حرکت نکرده باشند. اگر بنا باشد هر کس به هر سمتی که مایل است نماز بخواند صحنه بسیار بدی در مساجد و نمازخانه‌ها و نماز جماعت‌ها رخ می‌دهد. و پیامبر صلی الله علیه و آله بر همین اساس فرمود: «اهل قبله را تکفیر نکنید».(۱)

از آن‌چه در بالا گفته شد پاسخ سؤال دیگر نیز روشن می‌شود که: چرا باید نماز را به عربی بخوانیم؟

زیرا انتخاب زبان واحد برای نماز نیز رمز وحدت و اتّحاد است. اگر در ایام حج، مخصوصاً جمعه قبل از عرفات که بزرگ‌ترین نماز جماعت تشکیل می‌شود، هر کس اذکار نماز را به زبان خود بگوید چه وضعیّت نابسامانی رخ می‌دهد. امّا زمانی که همه مسلمانان یک صدا اللّه اکبر می‌گویند، یا همه با هم بقیّه

۱- تفسیر کنز العمال، ج ۱، ح ۸ و ۱۰۷۷؛ تفسیر مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۰۷.

ص: ۱۲۱

اذکار نماز را به زبان می‌آورند، شکوه و عظمتی پیدا می‌کند که قابل توصیف نیست، در ضمن جوانان عزیز می‌توانند با صرف نیم ساعت وقت، ترجمه نماز را فرا گرفته و برای یک عمر از آن استفاده کنند. بنابراین، نماز خواندن به زبان واحد و به سوی قبله واحد رمز وحدت است و به مسلمانان پیام می‌دهد که با یکدیگر متّحد و یک‌پارچه باشند. امّا متأسّفانه امروزه وهّابی‌های سلفی در مرکز توحید، وحدت و اتّحاد، قهرمان ایجاد اختلاف، نفاق و تنش شده‌اند و هر کجا اختلافی در بین مسلمانان دیده می‌شود جای پای آنها به چشم می‌خورد.

عجیب‌تر از همه این که برای نابودی پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام حاضر به اتحاد با کثیف‌ترین و بی‌آبروترین کشورها و گروه‌ها، نظیر رژیم اشغال‌گر صهیونیستی و حزب بعث عراق می‌شوند هر چند اتّحاد با این کشورها و گروه‌ها لااقل برای حفظ ظاهر هم که شده خلاف عقاید و خواسته‌های آنها باشد و این مطلب جدّاً جای تأسّف دارد!

۵. چرا کعبه در مکّه واقع شد؟

سؤال: چرا خداوند متعال خانه کعبه را در این منطقه خشک و بی‌آب و علف قرار داد؟ چرا خداوند خانه‌اش را در لابه‌لای تعدادی کوه و در درّه‌ای خشک که اثری از آب و آبادی در آن نبود (به جز چشمه زمزم که در عصر حضرت ابراهیم علیه السلام نمایان شد) قرار داد؟ سنگ‌های کوه‌های اطراف کعبه به گونه‌ای است که گویا آنها را در آتش سوزانده و آن‌جا نصب کرده‌اند. چرا چنین محیط خشنی برای خانه خدا در نظر گرفته شده است؟ چرا خداوند بندگانش را برای مراسم حج و زیارت خانه‌اش به چنین منطقه خشک و سوزانی خوانده است؟ با توجّه به سختی‌ها و مشکلات طاقت‌فرسای مسافرت در زمان‌های گذشته، قرار دادن

ص: ۱۲۲

کعبه مقدّس در مکّه، چه فلسفه‌ای دارد؟

جواب: پاسخ این سؤال را از زبان حضرت علی علیه السلام، که باب علم پیامبر صلی الله علیه و آله است،(۱) بشنویم. حضرت در خطبه قاصعه (خطبه ۱۹۲ نهج‌البلاغه) می‌فرماید:

«وَلَوْ أَرادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ وَ مَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَيْنَ جَنَّاتٍ وَ أَنْهَارٍ وَ سَهْلٍ وَقَرَارٍ، جمَّ الْأَشْجَارِ، دَانِی الِّثمَارِ، مُلْتَفِّ الْبُنَی، مُتَّصِلِ الْقُرَی، بَیْنَ بُرَّةٍ سَمْرَاءَ وَ رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ، وَأَرْيَافٍ مُحْدِقَةٍ، وَ عِرَاصٍ مُغْدِقَةٍ، وَ رِيَاضٍ نَاضِرَةٍ، وَ طُرُقٍ عَامِرَةٍ، لَكَانَ قَدْ صَغُرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَی حَسَبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ

؛ اگر خداوند خانه محترمش و مکان‌های انجام وظایف و مناسک حج را در میان باغ‌ها و نهرها و سرزمین‌های هموار و پردرخت و پرثمر، مناطق آباد دارای خانه و کاخ‌های بسیار و آبادی‌های به هم پیوسته؛ در میان گندم‌زارها و باغ‌های خرّم و پرگل و گیاه، در میان بستان‌های زیبا و پرطراوت و پرآب، در وسط باغستانی بهجت‌زا و جادّه‌های آباد قرار می‌داد، به همان نسبت که آزمایش و امتحان ساده‌تر بود، پاداش و جزا نیز کمتر بود».

آری در این صورت مکّه آن حالت معنوی خود را از دست می‌داد و به جای آن که عبادتگاه و مرکز پرستش باشد، به تفریح‌گاه و گردشگاه تبدیل می‌شد.

حضرت در ادامه می‌فرماید: «

وَ لَوْ كَانَ الْإِسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا، وَالْأَحْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا بَيْنَ زُمُرُّدَةٍ خَضْرَاءَ، وَ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ؛ وَنُورٍ وَضِيَاءٍ، لَخَفَّفَ ذلِكَ مُصَارَعَةَ الشَّكِّ فِی الصُّدُورِ، وَ لَوَضَعَ مُجَاهَدَةَ إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ، وَ لَنَفَی مُعْتَلَجَ الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ، وَ لكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ، وَ يَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ، وَ يَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ إِخْرَاجاً لِلتَّكَبُّرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ، وَ إِسْكَاناً لِلتَّذَلُّلِ فِی نُفُوسِهِمْ. وَ لِيَجْعَلَ ذلِكَ أَبْوَاباً فُتُحاً إِلَی فَضْلِهِ، وَ أَسْبَاباً ذُلُلًا لِعَفْوِهِ

؛ و اگر پی و بنیان خانه کعبه و سنگ‌هایی که در بنای

۱- روایت معروف« انا مدینة العلم وعلی بابها» به طور گسترده در منابع روایی آمده است، تنها در جلدچهلم بحارالانوار، دوازده بار ذکر شده است!

ص: ۱۲۳

آن به کـار رفته از زمرّد سـبز و یـاقوت سـرخ و نـور و روشـنایی بود شـک و تردیـد دیرتر در سـینه‌های (ظاهربینـان) رخنه می‌کرد و کوشـش ابلیس بر قلب‌ها کمتر اثر می‌گذاشت و وسوسه‌های پنهانی از مردم منتفی می‌گشت؛ امّا خداوند بندگانش را با انواع شدائد می‌آزماید و با انواع مشکلات دعوت به عبادت می‌کند و به اقسام گرفتاری‌ها مبتلا می‌نماید، تا تکبّر را از قلب‌هایشان خارج سازد و خضوع و آرامش را در جـان آنهـا جایگزین نمایـد. و دروازه‌های فضل و رحمتش را به رویشان بگشایـد و وسایل عفو خویش را به آسانی در اختیارشان قرار دهد».

نتیجه این که علّت انتخاب مکّه برای مکان خانه خدا، تحمّل بیشتر سـختی‌ها و دریافت پاداش و اجر فزون‌تر، و فلسفه ساخت کعبه با وسایل بسیار ساده بالا بردن معنویت و روحانیّت این خانه باعظمت است.

علی علیه السلام کیست؟

راستی علی علیه السـلام بـا این اقیانوس علم و دانش کیست؟ آیا بشـر واقعاً او را شـناخته است؟ بایـد اعتراف کنیم که او را نشـناخته است وگرنه او را با دیگران مقایسه نمی‌کرد. از ابن‌عبّاس دانشـمند بزرگ اسـلامی که مورد احترام و قبول شیعه و اهل سنّت است و از او به «حبر الامّه» (دانشمند امّت اسلامی) تعبیر شده روایت زیر مکرّر نقل شده است. توجّه فرمایید:

«عِلْمُ النّبِیّ صلی الله علیه و آله مِنْ عِلْمِ اللَّه تَبارکَ وَعِلْمُ عَلِیٍّ مِنْ عِلْمِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَعِلْمِی مِنْ عِلْمِ عَلِیٍّ علیه السلام، وَمَا عِلْمِی وَعِلْمُ أَصْحَابِ مُحمّدٍ فِی عِلْمِ عَلِیٍّ إلّا کَقَطْرَةٍ فِی سَبْعَةِ ابْحُرٍ

؛ علم پیامبر صـلی الله علیه و آله نشأت گرفته از علم خداست (علم خدا بی‌پایان است بنابراین علم رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فوق‌العاده است) و علم حضـرت علی علیه السـلام از علم پیامبر صـلی الله علیه و آله نشأت گرفته است (بـدین جهت او را باب مدینهٔ علم النبی نامیده‌اند) و علم من از

ص: ۱۲۴

علم علی علیه السلام گرفته شده است (ولی) علم من و علم همه اصحاب پیامبر در مقابل علم حضرت علی علیه السلام همچون قطره‌ای در برابر هفت اقیانوس پهناور است»(۱) دلیل بر گفتار ابن عباس همین نهج‌البلاغه‌ای است که در دسترس همه ماست اگر نبود جز همین نهج‌البلاغه برای شناخت مقام علمی علی علیه السلام کافی بود. چه کسی می‌تواند همچون خطبه «اشباح»،(۲) یا متّقین،(۳) یا قاصعه (۴) و مانند آن بیاورد؟ این که در روایت آمده است: «اوّل مظلوم عالم علی علیه السلام است»(۵) سرّش همین است.

داستان ابرهه

مقارن تولّد پیامبر صلی الله علیه و آله داستان اصحاب الفیل رخ داد. گویا خداوند می‌خواهد هشدار دهد که در آینده نزدیک شخصی از سرزمین مکّه ظهور خواهد کرد و این خانه مقدّس را احیا نموده، و جهان را مملوّ از ایمان و محبّت و دوستی می کند.

داستان اصحاب الفیل به‌طور فشرده در سوره‌های فیل و قریش آمده، که خلاصه این ماجرای عبرت‌آموز به شرح زیر است:

همان گونه که در داستان اصحاب الاخدود اشاره شد ذونواس پادشاه ستمگر یمن که یهودی شده بود مردم را اجبار به پذیرش آیین یهود می کرد و به همین منظور به نجران آمد و گودال‌هایی از آتش آماده ساخت، و هر کس در برابرش مقاومت می کرد را روانه آتش می کرد. یک نفر از مسیحیان به روم نزد قیصر رفت و ماجرا را گزارش داد و قیصر به نجاشی پادشاه حبشه دستور سرکوبی ذونواس

۱- بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۴۷ و ج ۹۲، ص ۱۰۵؛ الغدیر، ج ۲، ص ۴۵.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۵- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۳۷ و ۲۹۴ و ۲۶۵.

ص: ۱۲۵

را صادر کرد. نجاشی لشکری به فرماندهی اریات به نجران اعزام کرد که ابرهه یکی از فرماندهان رده پایین آن لشکر بود.

لشکریان نجاشی بر ذونواس حمله کرده و او را کشته و لشکریانش را شکست داده و بر نجران حاکم شدند و آیین مسیحیّت جایگزین آیین یهودیت شد. ابرهه که فردی جسور بود و داهیه سلطنت داشت با کمک عدّه‌ای از لشکریان، اریات را کشت و اعلان حکومت کرد. خبر به نجاشی رسید. بسیار ناراحت شد و تصمیم گرفت لشکری برای سرکوبی ابرهه به نجران بفرستد.

ابرهه موهای خود را تراشید و آن را به همراه مقداری از خاک نجران برای نجاشی فرستاد. یعنی من سرسپرده و همچون خاک تسلیم تو هستم. نجاشی وقتی دید ابرهه تسلیم اوست او را رها کرد و وی سلطان یمن شد.

ابرهه به منظور این که خدمت چشم‌گیری به آیین مسیحیت کند کلیسای بزرگ و مهمّی ساخت و مبلّغین فراوانی به اطراف فرستاد تا مردم را به آیین مسیحیت دعوت کنند و کلیسای مذکور را ترویج نمایند. وی کم کم به این فکر افتاد که کعبه را تعطیل نموده و همه مردم را به سمت کلیسای خود جذب نماید.

عرب‌های حجاز از این تصمیم ابرهه بسیار ناراحت شدند؛ زیرا آبرو و شرف خود را در گروی کعبه می‌دیدند، به همین جهت، توسّط عدّه‌ای کلیسای مورد نظر را آتش زدند تا ابرهه از تصمیم خود منصرف گردد. امّا پادشاه یمن بسیار عصبانی شد و بر تصمیمش استوارتر شد. او با این کار سه هدف را دنبال می‌کرد:

۱. انتقام ۲. انتقال مرکزیّت سیاست جزیرهٔ العرب از مکّه به یمن ۳. جلب و جذب درآمدهای سرشار اقتصادی ناشی از سفر زوّار خانه خدا به مکّه مکرّمه.

بدین منظور لشکر عظیمی تشکیل داد و هر کس که می‌توانست را با خود همراه کرد و چند عدد (یک یا هشت یا ده عدد) فیل نیز همراه خود آورد تا به

ص: ۱۲۶

وسیله آنها ساکنان مکّه و حجاز که فیل ندیده بودند را به وحشت بیندازند و به اصطلاح امروزی‌ها جنگ روانی ایجاد کند. آنها به سمت مکّه حرکت کردند تا به نزدیکی مکّه رسیدند. در نزدیکی مکّه گله شتری را مشاهده کردند که بالغ بر ۲۰۰ شتر بود آنها را برای تغذیه لشگریان مصادره کردند. سپس ابرهه شخصی را به شهر مکّه فرستاد تا بزرگ شهر و رئیس مردم مکّه را با خود بیاورد. او به همراه عبدالمطّلب (۱) بازگشت. عبدالمطّلب مردی درشت اندام، نورانی، باابهت، شجاع و سخنور بود. هنگامی که ابرهه او را دید تحت تأثیر جذبه و ابهت وی قرار گرفت و از تخت فرود آمد و بر زمین نشست و عبدالمطّلب را در کنار خود نشاند و خطاب به وی گفت: آیا تو بزرگ مکّه‌ای؟ فرمود: چنین می گویند. گفت: قصد ما ویران کردن کعبه است امّا کاری با مردم مکّه نداریم و نمی‌خواهیم خون آنها را بریزیم. به مردم بگو از شهر خارج شوند تا آسیبی نبینند. سپس اضافه کرد: آیا حاجت و درخواستی نداری؟ فرمود: لشکریانت شتران مرا مصادره کرده‌اند، دستور بده آنها را به من بازگردانند. ابرهه از این درخواست متعجّب شد و گفت:

در ابتدای ملاقات تو را انسان بزرگوار و باشخصیّتی یافتم، امّا با این درخواست در نظر من کوچک شدی. زیرا تصوّر کردم از من خواهی خواست که از تخریب کعبه خودداری کنم! عبدالمطّلب در پاسخ سخنان ابرهه سخنی گفت که او را تکان داد. فرمود: «

أَنَا رَبُّ الابِلِ وَلِهَذَا البَیْتِ رَبٌّ یَمْنَعُهُ

؛ من صاحب شترانم، و کعبه

۱- عبدالمطّلب ابن هاشم ابن عبد مناف بزرگ خاندان قریش در زمان جاهلیّت و از بزرگان عرب بود. وی‌مردی عظیم‌الشأن و رفیع المنزله و دارای صفات حمیده و مشهور به اعمال پسندیده بود. او جدّ پدری حضرت رسول صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب علیه السلام بود. در روضهٔ الصفا آمده که به هنگام تولد موهایی سفید بر سر داشت بدین جهت او را شیبه خواندند. پسرانش حارث، ابوطالب، زبیر، حمزه، ابولهب، غیداق، مقوم، ضرار، عباس، قشم، عبدالکعبهٔ، حجل، عبداللّه، ودخترانش صفیه، عاتکه، بیضاء، بره، میمه و اروی نام داشتند(لغتنامه دهخدا، ج ۳۲، ص ۸۲).

ص: ۱۲۷

صاحبی دارد که آن را حفظ می کند».(۱) سپس شترانش را تحویل گرفت و به مکّه بازگشت و به مردم گفت: ما توان مقابله با لشکریان انبوه ابرهه را نداریم؛ آنها انسان‌هایی خشن و درصدد انتقام هستند. همه به کوه‌های اطراف پناه ببرید.

سپس خود به کنار کعبه رفت و دست به دعا برداشت. آری در مشکلات باید دعا کرد، که دعا کلید حلّ مشکلات است. مخصوصاً در زمان‌ها و مکان‌هایی که مظان اجابت دعاست مانند ماه مبارك رمضان، و در جوار خانه خدا، و در شب‌های قدر و مانند آن، باید برای مشکلات فردی و اجتماعی و داخلی و خارجی جهان اسلام از قدرت لایزال الهی استمداد جست. عبدالمطلب نیز به همین منظور در کنار خانه خدا دست به دعا برداشت و اشعار معروفش را خواند:

«لا هُمَّ إنَّ الْمَرْءَ یَمْنَعُ رَحْلَهُ فَامْنَعْ رِحالَكَلا یَغْلِبَنَّ صَلِیبُهُمْ وَ مِحالُهُمْ أَبَداً مِحالَک!

جَرُّوا جَمِیْعَ بِلادِهِمْ وَ الْفِیْلَ کَیْ یَسْبُوا عِیالَکَلا هُمَّ إنَّ الْمَرْءَ یَمْنَعُ رَحْلَهُ فَامْنَعْ عِیٰالَکَ

وَانْصُرْ عَلی آلِ الصَّلِیبِ وَعابِدِیهِ الْیَوْمَ آلَکَ»(۲)

«خداوندا! هر کس از خانه خود دفاع می کند، تو (هم) خانه‌ات را حفظ کن!

هرگز نیاید روزی که صلیب آنها و قدرتشان بر نیروهای تو غلبه کنند.

آنها تمام نیروهای بلاد خویش و فیل را با خود آورده‌اند تا ساکنان حرم تو را اسیر کنند.

خداوندا! هر کس از خانه خود دفاع می کند، تو (هم) خانه‌ات را حفظ کن.

و امروز ساکنان این حرم را بر آل صلیب و عبادت کنندگانش یاری فرما».

۱- تفسیر البرهان، ج ۵، ص ۷۶۰.

۲- تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۳۳.

ص: ۱۲۸

سپس عبـدالمطّلب یکی از پسـرانش را فرا خوانـد و به او فرمود: «ما به همراه مردم در شـکاف کوه‌ها پنهان می‌شویم. تو بر فراز کوه ابوقبیس برو و از اقـدامات لشـگریان ابرهه به ما گزارش بـده» او طبق فرمان پـدر به محلّ مأموریت رفت تا گزارش دهد. به ناگاه ابر سیـاهی را مشاهـده کرد کـه از سـمت دریـای احمر به سـوی مکّه در حرکت بـود. این مطلب را به پـدر گزارش داد. عبـدالمطّلب از شنیدن این خبر خوشحال شد و تبسّمی کرد و گفت: «نشانه‌های امداد الهی و پیروزی نمایان شد».

آری آن سیاهی، ابر سیاه نبود بلکه انبوهی از پرندگان بودند که از سوی پروردگار برای نابودی سپاه ابرهه مأموریّت داشتند.

شرح و تفسیر آیات

ابرهه فرمـان حمله به مکّه جهت تخریب خـانه کعبه را صادر کرد. خداونـد هم به لشـکریانش دسـتور داد تا لشـکریان ابرهه را نابود کنند. قرآن مجید در سوره فیل می‌فرماید:

« «أَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحَابِ الْفِیلِ»؛ آیا ندیـدی پروردگارت با فیل‌سواران (/ لشـکر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟».

« «أَلَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فِی تَضْلِیلٍ»؛ آیا نقشه آنها را در ضلالت (و تباهی) قرار نداد؟!».

« «وَأَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْراً أَبَابِیلَ»؛ و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد».

برخی تصوّر می‌کننـد که نـام آن پرنـدگان «ابابیـل» بود، در حالی که ابابیل- به معنای گروه گروه- و صف آنهاست نه اسم آنها. به هر حال ابرهه و لشکریانش ناگهان با تعداد فراوانی از پرندگان روبه‌رو شدند که جثه هر کدام به اندازه یک پرستو بود

ص: ۱۲۹

و این مطلب باعث ترس و وحشت آنها شد.

« «تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّنْ سِجِّيلٍ»؛ که با سنگ‌هایی از گل متحجر آنان را هدف قرار می‌دادند».

هر پرنده‌ای سه سنگ کوچک هر کدام به اندازه نخود همراه داشت یکی در منقار و دو تا در چنگال‌ها، و نشانه گیری دقیقی نیز داشتند هر سنگی برای نابودی یک سرباز کافی بود بنابر این هر پرنده‌ای مأمور نابودی سه نفر بود!

در ضمن سنگ‌های مذکور علاوه بر کوچکی، سفت و محکم هم نبود بلکه چیزی بین سنگ و خاک بود، امّا اثر تخریبی عجیبی داشت که در آیه بعد به آن اشاره شده است. توجّه فرمایید:

« «فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ»؛ سرانجام آنها را همچون کاه خورده شده (و متلاشی) قرار داد».

سنگ‌های پرندگان مذکور روی سر هر کس می‌افتاد آن را سوراخ می‌کرد و وارد بدنش می‌شد و گویا آن را منفجر و متلاشی می‌کرد.

این صحنه، وحشت عجیبی بر لشکریان ابرهه مسلّط کرد، آنها هدف اصلی را رها کرده و هر کس به منظور نجات جان خود پا به فرار گذاشت؛ امّا پرندگان فراریان را نیز تعقیب و به مجازات عملشان می‌رساندند. همه سپاهیان جز تعداد اندکی، که باید زنده بمانند و خبر این حادثه معجزه‌آسا را برای دیگران ببرند، کشته شدند. ابرهه نیز از سنگ‌های پرندگان در امان نماند قسمتی از بدنش متلاشی شد امّا خداوند او را نیز زنده نگه داشت.

پادشاه یمن با بدن مجروح سوار بر مرکب شد. عجیب این که مرکب‌ها به سمت کعبه حرکت نمی‌کردند امّا در مسیر خلاف جهت کعبه با سرعت راه می‌رفتند. چرا که پرنده‌ها، سنگریزه‌ها و حتّی مرکب فیل‌سواران همگی مأموران

ص: ۱۳۰

الهی هستند. ابرهه به صنعا پایتخت یمن رسید و داستان را برای اطرافیان خود نقل کرد تا همگان عبرت بگیرند و در مقابل اراده پروردگار قد علم نکنند.

چند نکته:

۱. حقیقت است یا افسانه؟

آنچه در مورد اصحاب الفیل گفته شده یک افسانه نیست، بلکه یک واقعیّت تاریخی مسلّم است که حتّی مشرکان عرب و بت‌پرستان مکّه نیز آن را قبول داشتند و لذا پس از آن که قرآن مجید سرگذشت آنها را در سوره فیل بیان کرد هیچ یک از مشرکان عرب آن را انکار نکردند.

۲. دعاهای مستجاب

در داستان اصحاب الفیل گذشت که عبدالمطّلب با دلی شکسته، دست در حلقه در کعبه کرد و در ضمن اشعاری به پیشگاه خداوند دعا کرد و خداوند نیز دعایش را اجابت نمود. آری دل‌های شکسته دعاها را به آسمان می‌فرستند، باید دست به دامان پروردگار زد و از گناهان توبه کرد، و با اعمال صالح آینده گذشته را جبران نمود و با خداوند آشتی کرد. و از کسانی که دعایشان مستجاب است کمک گرفت. راستی دعای چه کسانی رد نمی‌شود؟

امام صادق علیه السلام فرمود: دعای سه گروه هرگز رد نمی‌شود و حتماً خداوند دعای آنان را به هدف اجابت مقرون می‌سازد:

۱. «

دُعَاءُ الْوَالِدِ لِوَلَدِهِ اذَا بَرَّهُ، وَدَعْوَتُهُ عَلَيْهِ اذَا عَقَّهُ

؛ دعای پدر در حق فرزند به هنگامی که فرزند کار نیکی در حقّ پدر می‌کند و نفرین پدر در حقّ فرزند زمانی که فرزند مورد عاق پدر قرار می‌گیرد».

ص: ۱۳۱

جوانـان عزیزا! احترام پـدر و مـادر را فوق‌العاده نگهداریـد، زیرا دعای والـدین بسـیار کارساز، و نفرینشان نیز بسـیار خطرناک است. خوشا به حال آنها که سایه پدر و مادر بر سـرشان است و می‌توانند در سختی‌ها و مشکلات از آنها بخواهند تا برایشان دعایی کنند، آنها منبع سـعادتند و امثال ما که آنها را از دست داده‌ایم بایـد برای نداشـتن این نعمت تأسّف و افسوس بخوریم؛ هر چنـد می‌توان با خیرات و مبرّات به نیّت آنها، امید به دعایشان در عالم برزخ داشت.

۲. «

دُعَاءُ الْمَظْلُومِ عَلی ظَالِمِه، وَدُعَائُهُ لِمَنِ انْتَصَرَ لَهُ مِنْهُ

؛ نفرین مظلوم بر کسـی که به او ظلم کرده، و دعای مظلوم در حقّ کسـی که به یاریش شـتافته است». این دعا نیز بی شک مستجاب خواهد شد و از درگاه پروردگار رد نمی‌شود.

۳. «

وَرَجُلٌ مُؤْمِنٌ دَعَا لِاخٍ لَهُ مُؤْمِنٍ وَاسَاهُ فِینَا، وَدُعَائُهُ عَلَیْهِ اذَا لَمْ یُوَاسِهِ مَعَ الْقُدْرَهِ عَلَیْهِ وَاضْطِرَارُ اخِیهِ الَیْهِ

؛ دعای مرد مؤمنی که از برادر مؤمنش تقاضای کمک کرده و او اجابت نموده و به خاطر محبّت به اهل بیت کمکش کرده است، و نفرین مؤمنی که از کسی تقاضای کمک کرده و قادر بر کمک وی بوده و به کمکش نشتافته است».(۱)

۳. ابزار مرگ در دل عوامل حیات

قـدرت‌نمایی خداونـد به این نیست که در مقابل لشـکر یکصـدهزار نفری ابرهه، ۲۰۰ هزار فرشـته با شمشـیرهای آتشین صف‌آرایی کننـد بلکه قـدرت‌نمایی خـدا این است که با ابزاری کوچک آن لشـکر بزرگ را نابود سازد. بـدین جهت، خداوند متعال مأموریت نابودی فیل‌سواران سپاه ابرهه را به پرندگان کوچکی (به اندازه پرستو) سپرد که سلاح آنها قطعه کوچکی (به اندازه یک نخود) از

۱- میزان الحکمه، ج ۳، باب ۱۲۰۳، ح ۵۶۹۳.

ص: ۱۳۲

سنگ نرم بود که هر پرنده یکی به منقار، و دو تا در چنگال داشت و هر کدام از سنگ‌ها برای نابودی یکی از سربازان ابرهه کافی بود.

آنچه گفته شد اختصاص به داستان اصحاب فیل ندارد، بلکه از سنّت‌های الهی است که در مورد مجازات امّت‌های گذشته نیز به چشم می‌خورد، که به عنوان نمونه به چهار مورد آن اشاره می‌شود. ولی قبل از بیان موارد مذکور، مقدّمه کوتاهی لازم است. توجّه فرمایید:

زندگی بشر وابسته به چهار چیز است: آب، هوا، خاک و آتش که در قدیم از آن به عناصر اربعه یاد می‌شد و بعد معلوم شد هیچ کدام عنصر نیست، بلکه دارای اجزایی است. نکته عجیب این که وقتی تاریخ امّت‌های گذشته را مورد مطالعه قرار می‌دهیم مشاهده می‌کنیم که خداوند مرگ آنها را در دل همین عوامل حیات و زندگی قرار داده است. یعنی ای انسان! به خود مغرور مشو، اگر خداوند اراده کند عامل حیاتت وسیله مرگت خواهد شد. با این مقدّمه کوتاه به سراغ چهار مورد از مجازات امّت‌های گذشته می‌رویم:

۱. خداوند متعال در آیه ۶ سوره حاقّه در مورد چگونگی نابودی و مجازات قوم عاد می‌فرماید:

« «وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ* سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُوماً فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ»؛ و قوم «عاد» با تندبادی طغیانگر و سرد و پرصدا به هلاکت رسیدند، (خداوند) این تندباد (بنیان‌کن) را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنها مسلّط ساخت، و (اگر آن‌جا بودی) می‌دیدی که آن قوم مانند تنه‌های پوسیده نخل در میان این تند باد روی زمین افتاده‌اند!».

آری، خداوند به هوایی که عامل حیات و زندگی است- که اگر برای چند دقیقه به انسان نرسد خواهد مرد-، دستور داد با سرعت بیشتری حرکت کند

ص: ۱۳۳

و تبدیل به بادی طغیانگر شود و انسان‌های قوی‌پیکر قوم عاد را نابود سازد.

۲. در آیه ۷۸ سوره طه در مورد نابودی فرعون و فرعونیان آمده است:

« «فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِّنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ»؛ (به این ترتیب) فرعون با لشکریانش آنها را دنبال کردند؛ و (امواج خروشان) دریا آنان را به طور کامل پوشانید!».

آب نیل که مایه برکت، و به منزله موتور اقتصادی مصر بود تا آن‌جا که برخی از مردم آن را می‌پرستیدند، مأمور مجازات فرعون وفرعونیان شد و جان آنها را گرفت.

۳. در مورد چگونگی مجازات قارون، ثروتمند مغرور در آیه ۸۱ سوره قصص می‌خوانیم:

« «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ»؛ سپس ما، او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم، و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند، و خودش نیز نمی‌توانست خویشتن را یاری دهد».

خداوند به زمین و کره خاکی که گاهواره انسان و مایه آرامش اوست دستور داد تکانی بخورد و دهان باز کند و قارون و تمامی ثروت و دارایی‌اش را در کام خود فرو برد، سپس دهان خود را ببندد، زمین مطابق دستور پروردگار عمل کرد به گونه‌ای که گویی اصلًا قارون با آن همه ثروت وجود نداشته است.

این حادثه در عصر و زمان ما نیز رخ داده است به این شکل که در برخی زلزله‌ها زمین دهان باز کرده و روستایی را با همه اهالی آن در کامش فرو برده و هیچ اثری از آن روستا و اهالی آن باقی نمانده است. این‌جا خاک مأمور عذاب الهی است.

۴. خداوند متعال برخی از اقوام گذشته را به وسیله صاعقه‌های آسمانی که

ص: ۱۳۴

یک جرقه بزرگ آتش است نابود کرده است. صاعقه آن‌قدر داغ و سوزان است که گاه شدّت حرارت آن به ۱۵۰۰ درجه سانتیگراد می‌رسد! آری آتشی که ابزار حیات و زندگی است عامل مجازات آن اقوام شد.

این سنّت الهی اختصاص به زمان‌های گذشته ندارد، بلکه در زمان ما نیز جاری است. به عنوان نمونه، بانک‌های رباخوار عامل رونق اقتصاد اروپا و آمریکا شدند. آنها اموال و سرمایه مردم جهان را از شرق و غرب جمع کردند و در اختیار اروپا و آمریکا گذاشتند و اقتصادشان را رونق دادند، امّا خداوند به وسیله همین بانک‌ها اقتصاد آنها را فلج کرد تا آن‌جا که بسیاری از مردم کارتون‌نشین و بسیاری از بانک‌ها نیز ورشکسته شدند.

***

ص: ۱۳۵

۵

اصحاب السبت

امتحانات الهی

امتحانـات الهی از بنـدگان برای کشف مجهولات نیست؛ بنابراین، اگر کسـی تصوّر کنـد که خداونـد از باطن افراد آگاه نیست و به قصد اطّلاع و آگاهی از باطن انسان‌ها آنها را آزمایش می‌کند این تفکّر اشتباه است و خداوند عالم بر همه چیز است. در نماز غفیله می‌خوانیم: هر برگی از هر درختی در هر نقطه‌ای از نقـاط دنیا بیفتـد خداونـد از آن آگاه است. «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا»(۱) علاوه بر این، در زیر این زمین‌ها در صحراها و بیابان‌ها دانه‌های فراوانی است که در شرایط مناسب آب و هوایی گیاهان و درختان مختلفی از آن می‌رویـد، خداوند متعال نسبت به آن نیز آگاه است «وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ»(۲) خداوندی که چنین علم وسیع و گسترده‌ای دارد چیزی از او پنهان نیست، که با آزمایش و امتحان به آن پی ببرد. پس هدف از آزمایشات و امتحانات الهی چیست؟ امتحانات پروردگار برای پرورش انسان‌هاست. معروف است که فولاد را زیر

۱- سوره انعام، آیه ۵۹.

۲- سوره انعام، آیه ۵۹.

ص: ۱۳۶

فشار آتش با دمای بالا قرار می‌دهند تا آبدیده شود و تکامل پیدا کند. انسان‌ها نیز در کوره‌های آزمایشات الهی آبدیده می‌شوند و تکامل پیدا می‌کنند. حضرت علی علیه السلام در کلام معروفش می‌فرماید: «درخت بیابانی چوبش محکم‌تر و شعله‌اش فروزان‌تر است (

ان الشجرة البریه اصلب عوداً وابطاء خموداً

) ولی درختانی که در لب جوی آب پرورش یافته‌اند و هیچ زحمتی متحمّل نمی‌شوند و احساس تشنگی نمی‌کنند، چوب‌های سستی دارند و هیزم آن آتش قابل ملاحظه‌ای ندارد. آری، امتحانات الهی انسان را همچون فولاد آبدیده، و همانند درختان بیابان مقاوم، صبور و پرمنفعت می‌کند. ولی همان‌طور که قبلًا اشاره شد امتحانات پروردگار سه تفاوت عمده با سایر امتحانات دارد: اوّلًا: از نظر زمانی بسیار گسترده است؛ از لحظه بلوغ تا دم مرگ. ثانیاً: مادّه امتحانی خاصّی ندارد و ممکن است خداوند انسان را به هر چیزی امتحان کند. ثالثاً: هیچ استثنایی ندارد، پیامبران و اولیاء اللَّه نیز امتحان می‌شوند و امتحانات آنها به مراتب سخت‌تر است.

یاران روز شنبه

از جمله گروه‌هایی که مورد آزمایش پروردگار قرار گرفتند، اصحاب السبت هستند. امتحان سختی از آنها گرفته شد. عدّه زیادی از امتحان‌شوندگان مردود شده، و تعداد کمی سربلند و سرافراز شدند.

سرگذشت آنها در چند سوره قرآن آمده که مهم‌تر از همه، آیه ۴۷ سوره نساء و آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶ سوره اعراف است.

خلاصه داستان آنها به شرح زیر است:

گروهی از یهودیان در کنار دریایی- ظاهراً دریای احمر- زندگی می‌کردند،

ص: ۱۳۷

نـام شـهرشان ایله بود، که بعـداً ایلات نامیـده شـد. یکی از مشاغل ساحل‌نشـینان ماهی‌گیری است که برای تأمین نیازهای خانواده و کسب و کار و تجارت به آن می‌پردازند.

بـه آنهـا دسـتور داده شـد کـه در روز شـنبه، روز تعطیلی و عبـادت قـوم یهـود، مـاهی‌گیری را تعطیـل کرده و بقیّه هفتـه را بـه کـار مـاهی‌گیری بپردازنـد. ماهی‌هـا حیوانـات باهوشـی هسـتند، به گونه‌ای که بعضـی از ماهی‌هـای آزاد موقع تخم‌ریزی از یک اقیانوس حرکت کرده و چندین هزار کیلومتر را طی می‌کنند تا به محلّ تولّدشان برسند، و در آن‌جا تخم‌ریزی کنند.

آری ماهی‌هـا احسـاس کردنـد روزهـای شـنبه خبری از صـیادها و ماهی‌گیرهـا نیست، لـذا آزادانه بر روی آب ظـاهر می‌شدنـد تا از اکسیژن و نور آفتاب اسـتفاده کافی را ببرند. صـیّادان که می‌دیدند روز شـنبه ماهی‌های فراوانی بر سطح آب ظاهر می‌شوند وسوسه شدنـد. عدّه‌ای در مقابل وسوسه‌های شـیطان مقاومت کرده و تسـلیم نشدند و هم‌چنان ماهی‌گیری را در روز شـنبه تعطیل کردند. امّا برخی دیگر متوسّل به کلاه شـرعی شده، تا هم ماهی‌ها را از دست ندهند، و هم به خیال خود، با فرمان خدا مخالفت نکرده باشند و حرمت ماهی‌گیری در روز شـنبه شکسـته نشود. برخی از آنها در کنار ساحل گودال‌های وسیعی ایجاد کرده و روز شنبه ورودی آن را باز می‌نمودنـد و هنگامی که ماهی‌ها وارد آن گودال می‌شدند ورودی آب را می‌بسـتند و روزهای بعد ماهیان حبس شده در آن گودال‌هـا را صـید می‌کردنـد. عـدّه‌ای دیگر تورهـای ماهی‌گیری را شـنبه در آب می‌گستراندنـد و ماهی‌های گرفتار شـده در دام را روزهای دیگر از آب بیرون می‌کشیدند!

یهودیان شهر ایلات در برابر این امتحان الهی به سه گروه تقسیم شدند:

الف) گروه اوّل اکثریت گناه‌کار و خانوادهایشان.

ص: ۱۳۸

ب) گروه دوم اقلیت ناهیان از منکر که اکثریّت گناه‌کار را موعظه و نصیحت می‌کردند و می‌گفتند خداوند شما را با چیزی که دوست دارید آزمایش می‌کند، مراقب باشید از این امتحان سرافراز خارج شوید. هر چند اکثریت گناه‌کار به توصیه‌های ناهیان از منکر گوش نمی‌دادند امّا آنها خسته و مأیوس نشده و به کار خود ادامه می‌دادند.

البتّه این درس عبرتی است برای همه ما که با یک بار گفتن و اثر نکردن مأیوس نشویم، بلکه آن را ادامه دهیم و مدامت داشته باشیم بالاخره تأثیر خواهد کرد. حضرت نوح علیه السلام در طول ۹۵۰ سال پیامبری خود موفّق شد تنها حدود ۸۰ نفر را خداپرست کند.(۱) یعنی برای موحّد کردن هر نفر تقریباً ۱۲ سال زحمت کشید! حال ما با یک بار نهی از منکر کردن، حتّی نسبت به فرزندان و اعضای خانواده ناامید و مأیوس می‌شویم!

ج) گروه سوم بی‌طرف بودند. آنها به ناهیان از منکر می‌گفتند: چرا خودتان را به زحمت می‌اندازید؟ آنها را رها کنید، ما را در یک قبر که نمی‌گذارند! عیسی به دین خود موسی به دین خود! چرا سری که درد نمی‌کند دستمال می‌بندید! امّا ناهیان از منکر در پاسخ آنها می‌گفتند: این کار ما دو فایده دارد: نخست این که ما به فریضه نهی از منکر که از واجبات مهم است عمل کرده‌ایم، و فردای قیامت مؤاخذه نخواهیم شد. دیگر این که شاید متنبّه شوند و دست از کار خلاف خویش بردارند.

مدّتی گذشت و عذاب الهی نازل شد. خداوند متعال در آیه ۱۶۵ سوره اعراف می‌فرماید:

« «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ

۱- تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۱۰۵، ح ۵۰۹۳.

ص: ۱۳۹

بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»؛ امّا هنگامی که تذکراتی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند، (و لحظه عذاب فرا رسید؛) نهی‌کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم؛ و کسانی را که ستم کردند، به خاطر نافرمانیشان به عذاب شدیدی گرفتار ساختیم».

در روایتی آمده: ناهیان از منکر به اکثریّت آلوده و گروه بی‌تفاوت گفتند: ما نمی‌توانیم با شما در یک مکان زندگی کنیم، لذا دیواری میان خود کشیدند.

ناهیان از منکر و خانوادهایشان این سوی دیوار، و آن دو گروه در سوی دیگر.

بناگاه ناهیان از منکر سر و صدایی را از آن سوی دیوار شنیدند وقتی به آن‌جا نگریستند مشاهده کردند که تمام آنها به عذاب الهی گرفتار شدند، هم کسانی که دست به حیله شرعی زدند و هم گروهی که بی‌طرف بوده و با سکوت خود، کار گروه اوّل را تأیید کردند.(۱)

کلاه شرعی!

اشاره

همان‌گونه که در داستان «یاران روز شنبه» گذشت، عدّه‌ای از آنها اسیر هوا و هوس شده و دست به حیله شرعی زدند. بدین مناسبت، بحثی هر چند فشرده پیرامون حیله و کلاه شرعی لازم است؛ توجّه فرمایید: حیله در اصل به معنای چاره‌جویی است، که گاه مثبت است و گاه منفی.

الف) حیله‌های منفی

حیله منفی در جایی به کار می‌رود که شخص می‌خواهد حقّی را باطل یا باطلی را حق جلوه دهد؛ مانند کاری که نمرود طغیانگر در برابر استدلال‌های

۱- کافی، ج ۸، ص ۱۵۸، ح ۱۵۱.

ص: ۱۴۰

قوی حضرت ابراهیم علیه السلام انجام داد. نمرود به حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: این خدایی که مردم را به پرستش او دعوت می کنی کیست؟

حضرت فرمود: خدای من کسی که جان انسان‌ها را می گیرد و به آنها جان می‌دهد «یُحْیِی وَیُمِیت» نمرود گفت: من هم جان می‌دهم و جان می‌ستانم.

سپس دستور داد دو زندانی محکوم به اعدام را حاضر کردند، یکی را آزاد کرد و دیگری را گردن زد!(۱) نمرود برای این که حق را باطل جلوه دهد به این چاره‌جویی منفی و کلاه شرعی متوسّل شد؛ هر چند حضرت ابراهیم پاسخ دیگری داد که او مات و مبهوت شد «فبهت الذی کفر» حضرت فرمود: خدای من کسی است که هر روز خورشید را از مشرق می‌آورد و در مغرب پنهان می کند.

اگر راست می گویی که تو خدایی، کاری کن که فردا خورشید از مغرب طلوع و در مشرق غروب کند. نمرود با شنیدن این استدلال قوی، محکوم و منکوب و مبهوت شد.(۲)

خلاصه این که حیله منفی در جایی به کار می‌رود که می‌خواهند حقّی را باطل، یا باطلی را حق کنند.

ب) حیله‌های مثبت

گاه حیله‌هایی به منظور انجام حق و ابطال باطل به کار برده می‌شود؛ که این گونه حیله‌ها مشروع است. مثلًا حضرت رسول صلی الله علیه و آله هنگامی که قصد داشت از محاصره مشرکان در مکّه خارج شده و به مدینه هجرت کند دو کار انجام داد:

۱. نخست این که از حضرت علی علیه السلام خواست بجای او در بسترش بخوابد تا

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۸.

۲- سوره بقره، آیه ۲۵۸.

ص: ۱۴۱

دشمن متوجّه خروج پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه نگردد. علی علیه السلام عرض کرد: آیا با این کار شما به سلامت خواهید رفت؟ فرمود: بله؛ علی علیه السلام گفت: این کار را خواهم کرد و برای آن سجده شکر بجا آورد که جانش سپر بلای جان پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد شد.

این نوعی حیله و چاره‌جویی مثبت است.

۲. حضرت برای گم کردن ردّ پای خویش و گمراه کردن دشمن بجای این که به سمت شمال مکّه، که مدینه در آن سمت قرار داشت، برود بر خلاف مسیر به سمت جنوب مکّه حرکت کرد و در غار ثور پناه گرفت. این نیز نوعی چاره‌جویی برای فرار از دست دشمنان بود و در حقیقت برای ابطال نقشه‌های شوم و باطل دشمنان اسلام صورت گرفت و اشکالی ندارد.

کلاه شرعی چرا؟

بعضی افراد در پی کلاه شرعی هستند، چنین افرادی به دو منظور دست به این کار می‌زنند؟

۱. به قصد فریب مردم؛ همان‌گونه که نمرود می‌خواست مردم را بفریبد و همچنان بر گرده آنها سوار باشد. یا فرعون می‌خواست مردم را گول بزند و همچنان به عنوان خدا او را پرستش کنند. لذا در مقابل دعوت‌های حضرت موسی به یکتاپرستی، خطاب به وزیرش هامان گفت: برج بسیار بلندی بساز تا شاید خدای موسی را در آسمانها بیابم. در حالی که او به خوبی می‌دانست که این سخن اشتباه است، ولی برای فریب مردم دست به این حیله زد.

۲. به قصد فریب خود؛ شاید داستان زلیخا از همین قبیل باشد. زنان اشراف و بزرگان مصر را جمع کرد و به همه آنها ترنج و چاقویی داد و گفت: «هر زمان یوسف وارد شد ترنج‌ها را پوست بکنید» و آنها با ورود یوسف علیه السلام به جای

ص: ۱۴۲

ترنج‌ها دستان خود را بریدند؛ زلیخا به این وسیله می‌خواست از عذاب وجدان رهایی پیدا کند. ولی در حقیقت خود را فریب داد و کوس رسوایی خویش را در سراسر مصر به صدا درآورد.

نمونه دیگر، بانک‌ها و صندوق‌های قرض‌الحسنه‌ای است که سودهای نامشروع ۲۶٪ یا مقداری کمتر یا بیشتر را به عنوان کارمزد می‌گیرند در حالی که کارمزد ۲٪ و حداکثر ۴٪ است. اینها چون نمی‌توانند در کشور اسلامی صریحاً رباخواری کنند با این کلاه شرعی (که در حقیقت کلاهی بر سر خودشان می‌گذارند) زیرا اموال و دارایی خود را آلوده به حرام می‌کنند) گرفتار حیله شرعی می‌شوند، و بدین وسیله باطلی را حق جلوه می‌دهند. چنین افرادی مرتکب دو گناه می‌شوند: یکی رباخواری و دیگری ریاکاری!(۱)

پیش‌بینی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حیله‌های منفی آخرالزمان

حضرت علی علیه السلام در حال سخنرانی (۲) بود که شخصی برخاست و از حضرت پرسید: ای امیرمؤمنان! ما را از فتنه و مفهوم آن آگاه کن. آیا در این باره چیزی از پیامبر اسلام شنیده‌ای؟ حضرت فرمود: هنگامی که آیه شریفه «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَايُفْتَنُونَ»(۳) نازل شد، دانستم تا زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله در بین ماست فتنه‌ای بر ما نازل نمی‌شود. سپس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم:

منظور از این فتنه که در آیه شریفه آمده چیست؟ حضرت فرمود: ای علی! امّت من بعد از من در بوته آزمایش قرار می‌گیرند. از حضرت پرسیدم: ای پیامبر خدا!

۱- شرح بیشتر را در کتاب ما« حیله‌های شرعی و چاره‌جویی‌های صحیح» مطالعه فرمایید.

۲- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵۶.

۳- سوره عنکبوت، آیه ۱ و ۲.

ص: ۱۴۳

مگر در جنگ احد، پس از آن که عدّه‌ای از مسلمانان (پاکباخته و خالص نظیر حمزه سیدالشهدا) به شهادت رسیدند و من از این که به فیض شهادت نایل نشده بودم ناراحت شدم به من نفرمودی: «تو را به شهادت بشارت می‌دهم و تو سرانجام شهید خواهی شد؟» حضرت فرمود: آنچه گفتم صحیح است (و تحقّق خواهد یافت) ولکن بگو بدانم در آن لحظه چگونه صبر و تحمّل خواهی کرد؟

عرض کردم: چنین موردی از موارد صبر نیست، بلکه بشارت محسوب می‌شود و جای شکر دارد (شهادت نعمت است نه مصیبت) سپس حضرت فرمود: «

يَا عَلِيُّ إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَ يَمُنُّونَ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ، وَ يَتَمَنَّوْنَ رَحْمَتَهُ، وَ يَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ، وَ يَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ، وَ الْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ

؛ علی جان! این مردم بعد از من به وسیله اموال و ثروتشان آزمایش می‌شوند، و دیندار بودن را منّتی بر خدا قرار می‌دهند و با این حال انتظار رحمتش را دارند، و از قدرت و خشمش خود را در امان می‌بینند. محرمات الهی را به وسیله شبهات دروغین و غیر واقعی و هوس‌های غفلت‌زا حلال می‌شمرند».

حضرت رسول پس از بیان مطلب کلّی و اجمالی در مورد فتنه‌های آخرالزمان، به سه مصداق در مورد آن به صورت خاص اشاره می‌کند. توجّه فرمایید:

۱. «

فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ

؛ با نام «نبیذ» آلوده شراب‌خواری می‌شوند» زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان از مکّه به مدینه هجرت کردند، آب مدینه که سنگین‌تر از آب مکّه بود با دستگاه گوارشی آنها سازگار نبود و آنها را اذیت می‌کرد. حضرت برای رفع این مشکل، دستور داد در هر ظرف بزرگ آبی چند عدد خرما بیندازند به گونه‌ای که آب مضاف نشود. سپس از آن آب برای نوشیدن و دیگر مصارف استفاده کنند، و با این کار سنگینی آب مدینه از بین رفت. امّا

ص: ۱۴۴

عدّه‌ای، از این چاره‌جویی مثبت حضـرت رسول صلی الله علیه و آله سوء استفاده کرده و مقدار زیادی خرما در آب ریختند که پس از مدّتی تبدیل به شـراب شد و آن را به عنوان نبیذ خوردند. حضـرت رسول صلی الله علیه و آله در حیات خویش پیش‌بینی کرد که مسلمانان بعد از وی گرفتار چنین کلاه شرعی منفی و ناپسندی شوند و در قالب نبیذ و مانند آن، آلوده شراب‌خواری شوند.

۲. «

وَ السُّحْتَ بِالْهَدِيَّةِ

؛ و رشوه را به نام هدیه حلال خواهند شمرد».

اکنون در گوشه و کنـار جـامعه بـا این پدیـده شوم مواجه هسـتیم، که برخی از افراد ضـعیف الایمـان رشوه‌خوار یـا رشوه‌دهنـده، در پوشـش «هدیه»، «کادو»، «زیرمیزی»، «حقّ و حساب» و مانند آن، آلوده این گناه بزرگ می‌شوند. اشـعث بن قیس منافق (۱) در عصر حضرت علی علیه السلام از این نمونه افراد بود. به داستان او از زبان حضرت علی علیه السلام توجّه فرمایید:

حضرت علی علیه السلام و هدیه شبانه!

اشعث بن قیس منافق، عامل بسیاری از مفاسد و اختلافات دوران کوتاه خلافت حضرت بود. ظاهراً اشعث با کسی اختلافی داشت، و پرونده این اختلاف نزد حضرت علی علیه السلام بود، و قرار بود روز بعد در مورد آن قضاوت کند.

حضـرت می‌فرماید: «از سـرگذشت عقیل شـگفت‌آورتر داستان کسی است که نیمه شب ظرفی سرپوشیده پر از حلوای خوش طعم و لذیذ به درب خانه ما آورد.

ولی این حلوا معجونی بود که من از آن متنفّر شـدم. گویا آن را با آب دهان مار، یا اسـتفراغش خمیر کرده بودند! لذا نگاه تندی به او افکندم و گفتم: «آیا این کاسه

۱- شرح حال این شخص منافق را از زبان علی علیه السلام در خطبه ۱۹ نهج‌البلاغه مطالعه فرمایید.

ص: ۱۴۵

حلوا رشوه است؟ یا صدقه؟ یا زکات؟(۱) علی، نه اهل رشوه است تا به سبب رشوه بر خلاف حق قضاوت کند و نه اهل صدقه و زکات، که اینها بر بنی‌هاشم حرام است.

اشعث که از این برخورد قاطع و تند امیر زمامداران، دست و پای خود را گم کرده بود، گفت: نه، هیچ کدام نیست، بلکه هدیه است! هر مسلمانی حق دارد به مسلمان دیگر هدیه دهد.

حضرت که چهره هزار رنگ اشعث را می‌شناخت و به نیّت واقعی او واقف گشته بود، فرمود: اشعث! آیا دیوانه شده‌ای؟! یا عقلت را از دست داده‌ای؟! یا هذیان می گویی؟! تو نیمه شب با این کاسه حلوا می‌خواهی علی را بفریبی و او را به ظلم دعوت کنی تا فردا به نفع تو حکم دهد! اشعث تو مرا با خود مقایسه کرده‌ای! بگذار تا خود را بشناسانم: اشعث این حلوا که سهل است چون این حلوایی که من دیدم، گویا با آب دهان مار مخلوط گشته (اگر چه ظاهری زیبا دارد؛ ولی باطنش بسیار کثیف است.) به خدا قسم اگر آسمانهای هفتگانه را به علی دهند تا بر مورچه‌ای ظلم کند، چنین نخواهد کرد.

حضرت پس از بیان این داستان عجیب، جمله‌ای بسیار زیبا و سرشار از عدالت می گوید که جز علی کسی نمی‌تواند به زبان آورد، و شایسته است این جملات با آب طلا نوشته و در تمام ادارات در مقابل چشمان مسئولان نصب شود. فرمود:

۱- به یقین زکات(مال و فطره) بر تمام بنی‌هاشم حرام است، و صدقه که اشاره به انفاق‌های مستحبی استو بنابر قول مشهور بر بنی هاشم حرام نیست ممکن است بر خصوص اهل بیت علیهم السلام حرام بوده باشد. بعضی نیز احتمال داده‌اند که صدقه اشاره به کفّارات و صدقات واجبه غیر از زکات باشد که آن هم بر بنی‌هاشم حرام است(پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۸، ص ۴۱۷).

ص: ۱۴۶

«وَاللَّهِ لَوْ اعْطِیتُ الْاقالیمَ السَّبْعَهَٔ بِما تَحْتَ افْلاکِها، عَلی انْ اعْصِیَ اللَّهَ فی نَمْلَهٍٔ اسْلُبُها جُلْبَ شَعیرَهٍٔ ما فَعَلْتُهُ، وَ انَّ دُنْیاکُمْ عِنْدی لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَهٍٔ فی فَمِ جَرادَهٍٔ تَقْضَمُها

؛ به خداوند سوگند! اگر اقلیم‌های هفتگانه با آنچه در زیر آسمانهاست (همه جهان هستی) را به من بدهند که خداوند را با گرفتن پوست جویی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم، هرگز چنین نخواهم کرد! (چرا که) دنیای شما، از برگ جویده‌ای که در دهان ملخی باشد نزد من خوارتر و بی‌ارزش‌تر است».(۱)

۳. «

وَ الرِّبَا بِالْبَیْعِ

؛ و در پوشش بیع به رباخواری می‌پردازند».(۲) برای رهایی از ربا و در عین حال به دست آوردن سود مناسب، گاه می‌توان از حیله مثبت استفاده کرد. مثلًا شما می‌خواهید مبلغ ۱۰ میلیون تومان وام به کسی بدهید که بعد از دو سال به شما بازگرداند و در عین حال ارزش پولتان حفظ شود. اگر ۱۰ میلیون بدهید و ۱۲ میلیون بگیرید ربا و حرام است امّا می‌توانید معادل ۱۰ میلیون سکّه طلا به طرف مقابل بدهید و بعد از دو سال همان مقدار سکّه از او بگیرید. به این طریق ارزش پولتان بعد از دو سال حفظ شده و آلوده به رباخواری هم نشده‌اید. این حیله مثبت است. امّا آنچه که در میان بعضی مرسوم است که ۱۰ میلیون تومان به ضمیمه یک قوطی کبریت می‌دهند و بعد از مدّتی ۱۲ میلیون می‌گیرند و دو میلیون را ارزش قوطی کبریت حساب می‌کنند همان رباخواری در پوشش بیع است و جزء حیله‌های شرعی منفی و ناصحیح محسوب می‌شود. چرا که یکی از شرایط معامله جدّی بودن آن است و در این‌جا قصد جدّی وجود ندارد و در هیچ جای عالَم یک قوطی کبریت به دو میلیون تومان خرید و فروش نمی‌شود. بنابراین، اگر چاره‌جویی در مسیر حق و به

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۲- همان، خطبه ۱۵۶.

ص: ۱۴۷

صورت جدّی باشد اشکال ندارد، امّا آنچه به منظور باطل کردن حق و حق جلوه نمودن باطل و به صورت صحنه‌سازی و ظاهرسازی است، جایز نیست.

قرآن مجید که از سوی خداوند نازل شده هدفش این است که مردم را از ظلمت‌ها و تاریکی‌ها به سوی نور دعوت کند «لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَ‌ـاتِ إِلَی النُّورِ»(۱) از ظلمت گناه، ظلمت جهل و نادانی، ظلمت نفاق و ظلمت اختلاف، به سوی نور توحید، حق، عدالت، اطاعت، وحدت و اتّحاد دعوت نماید. قرآن برای رسیدن به این هدف، از روش‌های متفاوتی بهره گرفته، که می‌توان همه آنها را در دو روش خلاصه کرد: روش مستقیم، و روش غیر مستقیم.

۱. در روش مستقیم مردم را به اشکال مختلف مورد خطاب قرار داده است.

مثلًا در مورد روزه می‌فرماید: « «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ»؛(۲) ای افرادی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما مقرر شده» که در این‌جا مؤمنان مورد خطاب مستقیم پروردگار قرار گرفته‌اند. و گاه این خطاب مستقیم متوجّه عموم مردم، اعم از افراد با ایمان و غیر آنهاست. مثلًا در آیه شریفه ۲۳ سوره یونس می‌خوانیم: « «یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْیُکُمْ عَلَی أَنْفُسِ‌ـکُمْ»؛ ای مردم! ستم‌های شما به زیان خود شماست» خلاصه این که گاهی اوقات خداوند برای اخراج مردم از تاریکی‌ها به سوی نور از روش مستقیم بهره گرفته است.

۲. در روش غیر مستقیم حالات انبیای پیشین و امّت‌های گذشته و سرنوشت ظالمان و عاقبت بدکاران را بیان می‌کند، تا به‌طور غیر مستقیم به ما بفهماند که اگر شما هم همین راه و روش را در پیش بگیرید همان سرنوشت را خواهید داشت، و از این جهت تفاوتی میان امّت‌های پیشین و امروز نیست، و بیان سرگذشت

۱- سوره ابراهیم، آیه ۱.

۲- سوره بقره، آیه ۱۸۳.

ص: ۱۴۸

اصحاب السبت برای همین منظور است و یکی از درس‌های مهمّی که باید از این داستان گرفت موضع‌گیری گروه بی‌تفاوت‌ها، و نتیجه آن است.

همان‌گونه که گذشت آنها برای این که خودشان را گول بزنند گفتند: «نهی از منکر تأثیر ندارد، بنابراین وظیفه‌ای نداریم» توضیح این که امر به معروف و نهی از منکر سه شرط دارد، که با حاصل شدن هر سه انجام آن واجب می‌شود:

۱. شناختن «معروف» و «منکر» از نظر موضوعی و حکمی. مثلًا اگر بخواهیم در مورد قمار نهی از منکر کنیم باید بدانیم قمار از نظر اسلام حرام است و نیز بدانیم کاری که این اشخاص انجام می‌دهند قمار است.

۲. احتمال تأثیر؛ بنابراین، اگر یقین داشته باشم امر و نهی من در فرد یا افراد مخصوصی هیچ اثری ندارد وظیفه‌ای در قبال آنها ندارم. حداقل احتمال تأثیر لازم است.

۳. امن از ضرر؛ انجام این فریضه برای مکلّف ضرر مهمّی نداشته باشد، اگر واقعاً ضرر و خطر مهمّی داشته باشد واجب نیست.

کسانی که می‌خواهند از زیر بار این فریضه مهم شانه خالی کنند یکی از شرایط سه‌گانه را دستکاری می‌کنند، و بی‌تفاوت‌های اصحاب السبت به سراغ شرط دوم رفته و خطاب به ناهیان از منکر گفتند: «چرا کسانی را موعظه می‌کنید که (نهی از منکر در آنها تأثیری ندارد و) عاقبت آنها هلاکت و نابودی است» یا جملاتی از این قبیل که در موارد مشابه گفته می‌شود، مثل این که: «این کار مشت بر سندان زدن، و آب در هاون کوبیدن است» که البتّه این کار به منظور گول زدن خود آنها بوده، امّا ناهیان از منکر تسلیم نشدند، و گفتند ما احتمال تأثیر می‌دهیم و به وظیفه خود عمل کردند و پاداش آن را گرفتند. همان گونه که بی‌تفاوت‌ها مجازات شدند.

ص: ۱۴۹

خوانندگان محترم! مراقب باشیم خود را فریب ندهیم، و اگر خود را گول بزنیم نمی‌توانیم خدا را فریب دهیم. امر به معروف و نهی از منکر چنانچه با زبان خوش و توأم با ادب و احترام انجام شود غالباً اثر می‌کند.

مراحل امر به معروف و نهی از منکر

این فریضه الهی از جهتی دو مرحله دارد؛ یک مرحله آن وظیفه عموم مردم است. و مرحله دیگر، بر عهده حکومت اسلامی است و مردم نباید در آن دخالت کنند.

قرآن مجید به هر دو مرحله اشاره کرده است:

۱. مرحله قلبی و زبانی؛ یعنی با دیدن یک منکر در قلب و روحم از آن گناه و گناه‌کار بیزار شوم و این بیزاری سبب شود که با زبان خوش توأم با ادب و احترام نهی از منکر کنم.

آیه شریفه ۱۱۰ سوره آل عمران به این مرحله اشاره دارد. توجّه فرمایید:

« «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»؛ شما بهترین امّتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اند، (چه این که) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

این آیه شریفه که امر به معروف و نهی از منکر را یک وظیفه همگانی اعلام می‌کند ناظر به مرحله قلبی و زبانی این فریضه بزرگ الهی است. ضمناً از آیه شریفه استفاده می‌شود که رمز برتری امّت اسلامی بر سایر امّت‌ها امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خداست.

۲. مرحله فیزیکی و اجرایی؛ مثلًا اگر در مکانی با عدّه‌ای برخورد کردیم که مشغول شراب‌خوری یا استعمال موادّ مخدّر هستند و تذکّرات زبانی اثر نکرد،

ص: ۱۵۰

عموم مردم نمی‌تواننـد با آنها درگیر شونـد و برخورد فیزیکی ایجاد کننـد بلکه لازم است حکومت اسـلامی وارد عمل شده، آنها را دستگیر و بساط گناه را جمع کند. آیه شریفه ۱۰۴ سوره آل عمران به این مرحله اشاره دارد؛ توجّه فرمایید:

« «وَلْتَكُنْ مِّنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنْ الْمُنْكَرِ وَأُوْلَئِكَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ»؛ (برای رسیدن به وحدت) باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و رستگاران آنها هستند».

این آیه شـریفه که امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه گروه خاصّی می‌دانـد، نه همه مردم، نـاظر به مرحله فیزیکی و اجرایی این فریضه الهی است، که بر عهده حکومت اسـلامی است و لذا در قانون اساسـی جمهوری اسـلامی ایران هم بر اجرای امر به معروف و نهی از منکر بـه عنـوان یکی از اصـول مهم آن تصـریح شـده، هر چنـد متأسّفانه درست به این قـانون عمـل نشـده است و بایـد یک وزارتخانه به این نام تأسیس شود و این اصل به زمین مانده را احیا کند.

خلاصه ایـن کـه مرحلـه قلبی و زبـانی امر بـه معروف و نهی از منکر بر عهــده همـه مردم، و مرحلـه فیزیکی و اجرایی آن بر عهـده حکومت اسلامی است.

سؤال: دنیای امروز این تقسیم‌بندی را قبول نـدارد و معتقـد است که همه مراحل بر عهده حکومت است و مردم عادی وظیفه ندارند در زندگی خصوصی دیگران دخالت کرده و با فساد مبارزه کنند.

کدام صحیح است: حرف دنیای امروز، یا آنچه اسلام مطرح کرده است؟

جواب: پاسخ این سؤال، با چند مثالِ شفّاف و واضح، روشن می‌شود:

الف) اکنون آنفولانزای نوعA در سراسـر جهان شایع شـده و رو به گسترش است. اگر خدای ناکرده همه‌گیر شود و همه موظّف به تزریق واکسن و رعایت نکات خاصّ بهداشتی شوند و عدّه‌ای این امور را مراعات نکنند و باعث

ص: ۱۵۱

خساراتی به دیگران شوند آیا مردم عادی به آنها تذکّر نمی‌دهند و آنها را وادار به رعایت سفارش‌های بهداشتی نمی‌کنند؟

ب) اگر یکی از اهالی یک کوچه راه فاضلابش را به داخل کوچه هدایت کند و با جریان فاضلاب در داخل کوچه باعث انتشار بوی نامطبوع و متعفّن و شیوع میکروب بعضی از بیماری‌ها گردد، آیا همه همسایگان به وی اعتراض نمی‌کنند و او را به خاطر این کار زشت توبیخ و سرزنش نمی‌نمایند؟

ج) چنانچه در محلّه‌ای فردی مبتلا به موادّ مخدّری باشد، و خطر به انحراف کشیدن سایر جوانان محلّه نیز وجود داشته باشد، آیا اهالی محلّ او را نهی از منکر نمی‌کنند؟

بنابراین، سخن دنیای امروز، سخن صحیحی نیست و آنها گویا یک مطلب را فراموش کرده‌اند و آن این که اساس امر به معروف و نهی از منکر بر اساس زندگی اجتماعی بشر نهاده شده، و زندگی بشر مخصوصاً در عصر و زمان ما از هم جدا نیست تا آن‌جا که از آن به دهکده جهانی تعبیر می‌شود. کار به جایی رسیده که امروز دنیا به تولیدکنندگان گازهای گلخانه‌ای که لایه اُزُن کره زمین را سوراخ کرده و خطر عبور اشعه ماورای بنفش از آن روزنه‌ها می‌رود و این تهدیدی برای بشر محسوب می‌شود، اعتراض می‌کند، آری عامه مردم اگر خطری حتّی در آسمان زندگی آنها را تهدید کند ساکت نمی‌نشینند و عکس‌العمل نشان می‌دهند، چون سرنوشت همه به یکدیگر گره خورده است.

اگر در زندگی مادّی حقّ اعتراض برای آحاد جامعه وجود دارد و این حق مختصّ حکومت‌ها نیست، در زندگی معنوی و آلودگی‌های مربوط به روح و روان افراد و جامعه نیز این حق وجود دارد شراب‌خواری و قماربازی و اعتیاد

ص: ۱۵۲

و دیگر گناهان روح مردم را بیمار می‌کند و باعث سرایت به دیگران می‌شود.

بنابراین، همه مردم حق دارند با قلب و زبان در برابر آن عکس‌العمل نشان داده، و کارهای عملی را به حکومت بسپارند. اسلام، این قانون مترقّی و بسیار ارزشمند را بیش از ۱۴۰۰ سال قبل برای بشر به ارمغان آورد، ولی دنیای غرب هنوز فلسفه آن را درک نکرده است.

یکی از بزرگان می‌گوید: اگر در غرب عالم گناهی رخ داد و تو می‌توانی در شرق عالم نسبت به آن اعتراض کنی و این اعتراض تو تأثیری دارد، اعتراض کن و ساکت منشین وگرنه تو هم شریک گناه خواهی بود.(۱) چه تشبیه‌های زیبایی در روایات اسلامی دیده می‌شود، به عنوان نمونه در برخی روایات تمام مردم یک جامعه به مسافران یک کشتی تشبیه شده‌اند. اگر یکی از مسافران بگوید: مکانی که من نشسته‌ام و کرایه آن را داده‌ام تعلّق به من دارد و می‌خواهم آن را سوراخ کنم، همه ساکنان کشتی به او اعتراض می‌کنند که ای آدم بی‌عقل و نادان! اگر کشتی را سوراخ کنی فقط خودت غرق نمی‌شوی، بلکه همه را غرق می‌کنی چون سرنوشت همه مسافران یکی کشتی به هم گره خورده است».(۲)

بنابراین، همان گونه که بیماری‌های جسمی از شرق به غرب سرایت می‌کند، و مردم نسبت به آن عکس‌العمل نشان می‌دهند، بیماری‌های روحی، گناهان و منکرات نیز چنین هستند و همه مردم وظیفه دارند امر به معروف و نهی از منکر کنند، چرا که اگر این فریضه الهی ترک شود و مردم در مقابل ترک واجبات و ارتکاب گناهان و محرمات ساکت بنشینند، جامعه فاسد گشته و به تباهی کشیده می‌شود.

۱- شجره طوبی، ص ۴۹.

۲- سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۱۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۶۸.

ص: ۱۵۳

روش امر به معروف و نهی از منکر

اگر مردم بـا زبان خوش و روی گشاده و بـدون عصـبانیت و همراه با ادب و احترام دیگران را نهی از منکر کننـد و در برخورد با هر کس از ادبیّات متناسب با سن و سال و موقعیّت و شخصیّت و دیگر ویژگی‌های طرف مقابل اسـتفاده نمایند، غالباً نتیجه خواهد داد، حتّی اگر نهی کننده نوجوانی کم سنّ و سال و نهی‌شونده پیرمردی کهنسال باشد.

به داستان زیر توجّه فرمایید:

روزی امـام حسن و امام حسـین علیهما السـلام، که نوجوان کم سنّ و سالی بودنـد، مشاهـده کردنـد پیرمرد کهنسالی در حال وضـو گرفتن است، امّـا وضـویش را صـحیح انجـام نمی‌دهـد. به اتّفـاق هم نزد پیرمرد رفته، از او خواهش کردنـد که وضویشـان را تماشـا نموده، سـپس قضـاوت کنـد کـدام بهتر وضو می‌گیرد. پیرمرد پـذیرفت و آن دو یکی پس از دیگری وضو گرفتنـد و وضوی هر دو صحیـح، بلکه هر کدام بهتر از دیگری بود. پیرمرد متوجّه اشـتباه خویش در وضو گرفتن شد و گفت: وضوی شـما بسـیار خوب بود، این من بودم که عمری غلط وضو می‌گرفتم. و اکنون از شما وضوی صحیح را تعلیم دیدم».(۱)

آری، اگر این فریضه به صورت منطقی و مؤدّبانه و دوستانه انجام شود مؤثّر خواهد بود.

امر به معروف و نهی از منکر در روایات

روایـات در این زمینه فراوان است، به عنوان نمونه به سه مورد آن اشاره می‌شود تا بـدانیم اسـلام برای این فریضه چه جایگاهی قائل است، و ما چه

۱- مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳(فصل فی مکارم اخلاقهما علیهما السلام)، ص ۴۵۲.

ص: ۱۵۴

می کنیم. توجّه فرمایید:

۱. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «

مَنْ امَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهی عَنِ الْمُنْکرِ فَهُوَ خَلِیفَهُٔ اللَّهِ فِی الْارْضِ وَخَلِیفَهُٔ رَسُولِه

؛ کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند خلیفه خدا بر روی زمین و جانشین رسول خداست».(۱)

آیا مقام و منزلتی بالاتر از جانشینی خدا و رسول تصوّر می‌شود؟!

علّت این که آمر به معروف و ناهی از منکر خلیفهٔ اللَّه و الرسول می‌شود، این است که برخی عبادات مانند نماز و روزه را خداوند انجام نمی‌دهد امّا امر به معروف و نهی از منکر را خداوند هم انجام می‌دهد، و پیامبر و امّت هم باید بجا آورند، و لذا کسی که آن را انجام می‌دهد جانشین خدا و پیامبر می‌شود.

۲. حضرت علی علیه السلام فرمود: «

قَوامُ الشَّرِیعَهِٔ الْامْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْیُ عَنِ الْمُنْکرِ وَاقَامَهُٔ الْحُدُودِ

؛ اساس و ستون و پایه شریعت بر دو چیز استوار است: امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود درباره مجرمان».(۲)

۳. در روایت دیگری از آن حضرت، که در بستر شهادت از وجود مبارکش صادر شده می‌خوانیم: «

لَا تَتْرُکُوا الْامْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ فَیُوَلِّی عَلَیْکُمْ اشْرَارُکُمْ ثم تدعون فَلَا یُسْتَجَابُ لَکُمْ

؛ فریضه امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، اگر چنین کنید اشرار بر شما مسلّط می‌شوند، آنگاه (اگر) خوبانتان (همه) دعا کنند (که شرّ آنها کوتاه شود) دعایشان اجابت نمی‌شود».(۳)

از مجموع روایات مذکور اهمیّت فوق‌العاده انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر و خطر فراوان ترک این دو فریضه الهی روشن شد.

۱- میزان الحکمه، ج ۶، باب ۲۶۸۴، ح ۱۲۶۸۶.

۲- همان، ح ۱۲۶۸۸.

۳- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۹۰، ح ۷۵.

ص: ۱۵۵

۶

اصحاب السّفینه

اشاره

«یاران کشتی» اشاره به مؤمنانی است که همراه حضرت نوح علیه السلام سوار بر کشتی نجات شدند؛ که سوره عنکبوت به سرگذشت آنان اشاره نموده است.

توجّه فرمایید:

« «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَی قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِیهِمْ أَلْفَ سَنَهٍ إِلَّا خَمْسِینَ عَاماً»؛ و ما نوح را به سوی قومش فرستادیم؛ و او در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد».(۱)

مدّت ۹۵۰ سال، عمر حضرت نوح علیه السلام قبل از طوفان بود، امّا این که چند سال دیگر پس از طوفان عمر کرد؟ در قرآن مجید نیامده است؛ و در مجموع در مورد مقدار عمر آن حضرت اختلاف نظر وجود دارد.(۲)

« «فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ»؛ سرانجام طوفان (عظیم) آنان را فرا گرفت، در حالی که ستمکار بودند».(۳)

۱- سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

۲- مرحوم علّامه مجلسی در بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۱ می‌گوید: مورخان درباره عمر نوح علیه السلام اختلاف کرده و ۱۰۰۰، ۱۴۵۰، ۱۴۷۰ و نیز ۲۳۰۰ سال گفته‌اند. و البتّه در اخبار معتبر عمر آن حضرت ۲۵۰۰ سال ذکر شده است»(تاریخ انبیا، محلاتی، ص ۶۴).

۳- سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

ص: ۱۵۶

آنها هم به خود ظلم کردنـد، هم به دیگر مردم که ایمان آورده بودنـد و هم به حضـرت نوح علیه السـلام که برای هـدایتشان بسـیار زحمت کشید. و سرانجام ظلم و ستم، فنا و نابودی است.

« «فَأَنجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ»؛ ما او و همراهانش را که بر کشتی سوار بودند رهایی بخشـیدیم، و آن را آیتی برای جهانیان قرار دادیم!».(۱)

همان‌گونه که عاقبت ظلم و سـتم فنا و نابودی است، سـرانجام ایمان و تقوا نجات و رهایی است، و لـذا مؤمنان به حضـرت نوح علیه السلام به همراه آن حضرت نجات یافتند.

نکاتی در مورد زندگانی حضرت نوح علیه السلام

اشاره

درباره نوح پیامبر علیه السلام سخن بسیار است، ولی پنج نکته مهمّ عبرت‌آمیز وجود دارد، که در این مباحث به آن اشاره می‌کنیم:

۱. مؤمنان به نوح پیامبر علیه السلام

قرآن مجید می‌فرماید: گروهی از جوانان کم درآمد و فقیر به آن حضرت ایمان آوردند. ولی ثروتمندان و اغنیا به حضرت نوح علیه السلام ایراد گرفتند و به او اعتراض کردند؛ به چگونگی اعتراض آنها توجّه کنید:

« «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَراً مِّثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ»؛ اشـرافِ کافر قومش (در پاسخ او) گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم! و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند، جز افراد پستِ ساده‌لوح مشاهده نمی‌کنیم؛ و برای شما

۱- سوره عنکبوت، آیه ۱۵.

ص: ۱۵۷

فضیلتی نسبت به خود نمی‌بینیم، بلکه گمان می کنیم که شما دروغگو هستید!».(۱)

حضرت نوح علیه السلام در پاسخ آنها فرمود: « «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَکِنِّی أَرَاکُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ»؛ و من، کسانی را که ایمان آورده‌اند، (به خاطر شما) از خود طرد نمی کنم، چرا که آنها پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد؛ (اگر آنها را از خود برانم، در دادگاه قیامت، خصم من خواهند بود)، ولی شما را گروهی می‌بینم که جهالت به خرج می‌دهید!».(۲)

و در ادامه فرمود: « «وَیَا قَوْمِ مَنْ یَنصُرُنِی مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَکَّرُونَ»؛ ای قوم من! چه کسی مرا در برابر (مجازات) خدا یاری می‌دهد اگر آنان را طرد کنم؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟!».(۳)

ایراد مذکور مخصوص حضرت نوح نبود!

آنچه در مورد پیروان حضرت نوح علیه السلام و مخالفانش گفته شد، اختصاص به آن حضرت نداشته، بلکه در مورد سایر پیامبران نیز چنین بوده است. اوّلین گروهی که به پیامبران ایمان می‌آوردند جوان‌های کارگر و کم‌درآمد و بااخلاص بودند و ثروتمندان نسبت به این مسأله اشکال کرده و نق می‌زدند. و همین ایراد بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز وارد شد. عدّه‌ای از اشراف و ثروتمندان مکّه خدمت حضرت رسیده و عرض کردند: ما حاضریم به شما ایمان بیاوریم ولی این قماش افراد کم‌درآمدِ برخواسته از طبقات پایین اجتماع را که با ما ثروتمندان تناسبی ندارند از خود دور کن. خداوند در پاسخشان خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- سوره هود، آیه ۲۷.

۲- سوره هود، آیه ۲۹.

۳- سوره هود، آیه ۳۰.

ص: ۱۵۸

« «وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَیْنَاکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَکَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً»؛ با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و شام می‌خوانند، و تنها رضای او را می‌طلبند! و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برمگیر! و از کسانی که قلبشان را از یادمان غافل ساختیم و از هوای نفس پیروی کردند، و کارشان افراطی است، اطاعت مکن!».(۱)

این مطلب در مورد حضرت موسی علیه السلام نیز به چشم می‌خورد. آن حضرت به اتّفاق برادرش هارون با لباس چوپانی برای هدایت فرعون به نزد او رفتند.

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۹۲ نهج‌البلاغه (۲) در این مورد چنین می‌فرماید:

موسی بن عمران با برادرش هارون بر فرعون وارد شدند، در حالی که لباس‌های پشمین به تن داشتند و در دست هر کدام عصایی بود. با او شرط کردند که اگر تسلیم فرمان پروردگار شود حکومت و ملکش باقی خواهد ماند و عزّت و قدرتش دوام یابد.

امّا فرعون گفت: «آیا از این دو نفر تعجّب نمی‌کنید؟ که با من شرط می‌کنند بقای ملک و دوام عزّتم بستگی به خواست آنها داشته باشد، در حالی که فقر و بیچارگی از سر و وضعشان می‌بارد (اگر راست می‌گویند) چرا دستبندهایی از طلا به آنها داده نشده است؟!

۱- سوره کهف، آیه ۲۸.

۲- این خطبه، که معروف به خطبه قاصعه(به معنای کوبنده) است، در مورد تغییر سنّت‌های عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گوید. زیرا در عصر آن حضرت افراد کم‌درآمد با ایمان در اطراف او بودند و نظام ارزشی بر اساس ایمان افراد بود نه ثروت آنها، امّا در عصر عثمان این مطلب کاملًا معکوس شد و افراد ثروتمند و صاحبان جاه و مقام اطراف خلیفه را گرفتند. زمانی که حضرت علی علیه السلام به خلافت ظاهری رسید تصمیم گرفت نظام ارزشی را تغییر داده، به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بازگرداند.

ص: ۱۵۹

حضـرت علی علیه السـلام در پاسـخ این ایراد فرعون می‌فرماید: اگر خداوند می‌خواست به هنگام مبعوث ساختن پیامبرانش، درهای گنجهـا و معـادن طلاـ و باغ‌هـای خرّم و سـرسبز را به روی آنهـا بگشایـد می گشود، و اگر می‌خواست پرنـدگان آسـمان و حیوانـات وحشـی زمین را همراه آنهـا گسـیل دارد، گسـیل می‌داشت، امّـا اگر این کار را می کرد امتحان از بین می‌رفت و پاداش و جزا بی‌اثر می‌شد».

حضرت مطالب مفصّلی در ادامه خطبه فرموده که خلاصه آن این است.

«خداوند چنین کاری را با پیامبرانش نکرد تا ارزش در لباس فاخر و زیورآلات و پول و مقام خلاصه نشود، بلکه ارزش جای حقیقی خود را پیدا کند.

اهمیّت نظام ارزشی هر جامعه

اشاره

یکی از مهم‌ترین چیزهایی که در سرنوشت اجتماع تأثیرگذار است، نظام ارزشی آن جامعه است. جامعه برای هر چیزی اهمیّت قائل شود و آن را ارزش قلمـداد کند، مردم به سـمت همان چیز می‌روند تا در جامعه ممتاز شوند. اگر در جامعه‌ای مقام و ثروت، ملاک ارزش شناخته شود، غالب مردم به سوی آن می‌روند و مسابقه مقام و ثروت برگزار می گردد. میلیاردها تومان هزینه می کنند تا پست مهم و مناسبی اختیار کنند. خانه‌ای می‌خرند که چندین میلیارد تومان در آن هزینه شده باشد؛ خانه‌ای در بهترین نقطه شهر، مجهّز به سیسـتم هوشـمند که حتّی اگر در خارج از کشور باشد و کسـی به قصد سرقت وارد خانه‌اش شود، هم صاحب خانه مطّلع می‌شود و هم پلیس در جریان قرار می گیرد! بنابراین، اگر معیار ارزشـی جامعه‌ای پول و ثروت باشـد همه مردم برای به دست آوردن بیشتر آن دو مسابقه می‌دهند. امّا اگر در جامعه‌ای شخصیّت در علم و تقوا و ایمان بود

ص: ۱۶۰

مردم هم به سوی این ارزش‌های معنوی سوق پیدا می‌کنند.

کار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تغییر نظام ارزشی عصر جاهلیّت بود. لذا هنگامی که قرآن بر آن حضرت نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام را به مردم عرضه کرد، گفتند:

« «لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ»؛ چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکّه و طائف) نازل نشده است». (۱)

علّت این نوع برخورد مشرکان مکّه، این بود که نظام ارزشی آنها پول و مقام بود. و لذا وقتی که از آن حضرت معجزه خواستند بر همین اساس و دیدگاه تقاضای خود را مطرح کردند. توجّه فرمایید:

« «وَقَالُوا لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً* أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيراً* أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفاً أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا* أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَاباً نَّقْرَؤُه قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنتُ إِلَّا بَشَراً رَّسُولًا»؛ و گفتند: «ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا این که چشمه جوشانی از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی، یا باغی از نخل و انگور از آن تو باشد؛ و در لابه‌لای آن نهرها جاری سازی. یا قطعات (سنگ‌های) آسمان را آن چنان که می‌پنداری، بر سر ما فرود آوری؛ یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری. یا برای تو خانه‌ای پرنقش و نگار از طلا باشد، یا به آسمان بالا روی، و حتّی اگر به آسمان روی ایمان نمی‌آوریم، مگر این که نامه‌ای (از سوی خدا) بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم!» بگو: «منزّه است پروردگارم (از این سخنان بی‌معنا)! مگر جز انسانی فرستاده (از سوی خدا) هستم؟!». (۲)

۱- سوره زخرف، آیه ۳۱.

۲- سوره اسرا، آیات ۹۰- ۹۳.

ص: ۱۶۱

پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد که این نظام ارزشی عصر جاهلیّت که محصول آن ابوسفیان‌ها و ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها بودند را عوض کند و نظام ارزشی اسلام را که محصول آن سلمان‌ها و ابوذرها و مقدادهاست جایگزین آن کند.

شیخ بهایی و ترویج نظام ارزشی

شیخ بهایی رحمه الله از علمای بزرگ شیعه خدمات زیاد و کارهای مهمّی انجام داد.

شاه عبّاس تصمیم گرفت به عنوان تقدیر و تشکّر از زحمات شیخ جایزه‌ای به وی تقدیم کند. در این زمینه با آن عالم جلیل القدر مشورت کرد. شیخ گفت: من هیچ توقّعی از شما ندارم، جز این که یک روز اسب مخصوص سلطنتی را در اختیارم بگذاری تا در خیابان چهار باغ سوار بر آن شوم و تو پیاده همراه من بیایی!» شاه گفت: این چه درخواستی است و چه فایده‌ای برای تو دارد؟ شیخ گفت: بعداً آثار آن را خواهید دید! شاه عباس موافقت کرد و آن کار انجام شد، و مردم به ارزش و موقعیّت علم و علما پی بردند و علم و دانش از ارزش‌های اصیل جامعه شد و اقبال مردم به حوزه‌های علمیّه زیاد شد.

پس از یک سال تمام مدارس علمیّه اصفهان مملوّ از طلّاب علوم دینیّه شد.

آری هر چیزی که به عنوان ارزش در جامعه مطرح شود مردم به سوی همان چیز جذب می‌شوند. لذا باید نسبت به این مسأله مهم توجّه کافی و لازم را مبذول داشت که اگر ارزش‌ها از مسیر اصلی خود منحرف شوند جوان‌های جامعه نیز به انحراف کشیده می‌شوند.

تفاوت نظام ارزشی دنیای امروز با جمهوری اسلامی

نظام ارزشی دنیای امروز دلار و یورو و پست و مقام است، و اینها نباید نظام

ص: ۱۶۲

ارزشی حکومت اسلامی باشد. گاه دیده می‌شود، که در بعضی موارد آهسته آهسته دنباله‌رو نظام ارزشی غرب می‌شویم. مثلًا در نظام ارزشی آنها اگر چند زن در کابینه دولت حضور نداشته باشند مشکل ایجاد می‌شود، ما هم به تبعیّت از آنها چنین می‌کنیم! در حالی که تبعیّت کردن از نظام ارزشی آنها ما را بیچاره خواهد کرد. ما نباید برای به دست آوردن رأی مردم در انتخابات ریاست جمهوری یا مجلس شورای اسلامی یا دیگر انتخابات این همه پول خرج کنیم، بلکه مردم باید بر اساس معیارهای برخواسته از نظام ارزشی اسلام همچون تقوا، ایمان، علم، دانش، سابقه مبارزاتی، حضور در میدان‌های جهاد و شهادت و مانند آن، فرد مورد نظر خود را انتخاب کنند.

حضرت نوح پیامبر علیه السلام برای حفظ نظام ارزشی خود حاضر نشد به خواسته ثروتمندان و صاحبان قدرت تن در دهد و تسلیم آنها شود، ما نیز به تبعیّت از پیامبران الهی باید در حفظ نظام ارزشی خود کوشا باشیم و اجازه ندهیم آن را دستخوش تغییر کنند، که آثار بد و پیامدهای شومی به جای خواهد گذاشت.

حضرت علی علیه السلام حتّی در اوج قدرت و به هنگام رسیدن به خلافت و پس از آن، ساده‌ترین لباس (لباس کرباس) را می‌پوشد و از ساده‌ترین غذا (نان جو) استفاده می‌کند تا لباس گران‌قیمت و سفره رنگین ارزش محسوب نشود و مردم به ارزش‌های واقعی و حقیقی رهنمون شوند. آن حضرت بسیار تلاش کرد و خون دل خورد تا نظام ارزشیِ انحراف‌یافته عصر خلفای سه گانه را به نظام ارزشی زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر دهد، که متأسّفانه به آن حضرت مهلت ندادند و شهیدش کردند و گرنه دوباره جامعه به سراغ افرادی همچون سلمان‌ها و ابوذرها و مالک‌ها و رشیدها و مانند آنها می‌رفت، نه این که زمام امور خود را به جنایتکارانی همچون حجاج بن یوسف ثقفی و مانند آن بسپارد.

ص: ۱۶۳

۲. روش تبلیغی حضرت نوح علیه السلام

می‌دانیم که حضرت نوح علیه السلام قبل از طوفان ۹۵۰ سال در میان قومش مشغول تبلیغ آیین خویش بود، همان گونه که اطّلاع داریم در این مدّت طولانی، تنها حدود ۸۰ نفر به آن حضرت ایمان آوردند؛ تقریباً هر ۱۲ سال یک نفر هدایت شد. آری آن حضرت برای هدایت هر نفر ۱۲ سال زحمت کشید و وقت گذاشت.

راستی حضرت نوح علیه السلام چگونه تبلیغ می‌کرد و از چه روش‌هایی سود می‌برد؟ امروزه برای تبلیغات ابزار و وسایل فراوانی در اختیار است. تریبون‌های مساجد، حسینیه‌ها، مجالس مذهبی، نمازهای جمعه، روزنامه‌ها، کتاب‌ها، مجلّات رسانه‌های صوتی و تصویری نظیر صدا و سیما و ماهواره‌ها و اینترنت‌ها و حتّی موبایل‌ها و مانند آن کار تبلیغات را بسیار سهل و آسان کرده است، امّا هیچ کدام از اینها در عصر حضرت نوح علیه السلام نبود. بدین جهت هر جا مجلس عروسی یا عزا بود حضرت نوح علیه السلام شرکت می‌کرد و خطاب به مردم می‌گفت:

«ای مردم! من پیامی از سوی خدای شما برای شما آورده‌ام. پیامی که سعادت و نجات و آبادی دنیا و آخرت شما را تضمین خواهد کرد و آن این که: «بت‌ها را کنار بگذارید و خدای یکتا را بپرستید». حضرت علاوه بر این تبلیغات گروهی، به تبلیغات فردی نیز می‌پرداخت، به این شکل که به درخانه مردم می‌رفت و در خانه‌ها را یکی پس از دیگری می‌زد و به صاحبخانه می‌گفت: «
قولوا لا اله الا اللّه تفلحوا
» قرآن مجید اجمالًا به این روش‌های تبلیغاتی حضرت اشاره کرده است.

توجّه فرمایید: « «ثُمَّ إِنِّی دَعَوْتُهُمْ جِهاراً* ثُمَّ إِنِّی أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَاراً»؛ سپس من آنها را با صدای بلند (به اطاعت فرمان تو) دعوت کردم، سپس آشکارا و نهان (حقیقت توحید و ایمان را) برای آنها بیان داشتم».(۱)

۱- سوره نوح، آیه ۸ و ۹.

ص: ۱۶۴

در ضـمن از این آیـات و آیـات مشابه، نهایت دلسوزی پیامبران خـدا برای هـدایت مردم اسـتفاده می‌شود. به عنوان مثال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکّه مملوّ از بت‌خـانه و بت‌پرسـتی به طـائف سـفر می‌کنـد تـا دین اسـلام را در آن‌جـا تبلیغ کرده و پیروان و همراهانی پیدا کند، امّا حاصل تمام زحمات آن حضـرت در این سفر که همراه با جراحت بدن مبارکش بود، تنها ایمان آوردن یک نفر بود. راستی ما برای نصـیحت و ارشاد و راهنمایی خانواده و فرزنـدان خود چقـدر وقت می‌گذاریم؟! بایک بار و دو بار و سه بار تـذکّر، ناامیـد شده و آنها را به حال خود رها می‌کنیم؛ در حالی که حضـرت نوح علیه السـلام برای هدایت هر نفر ۱۲ سال زحمات فوق‌العاده‌ای تحمّل می‌کند.

ابزار هدایت و دعوت

اشاره

پیامبران در دعوت‌های خویش هم بشارت می‌دادند و هم انذار می‌کردند؛ هم بشیر بودند و هم نذیر. و دیگران نیز برای هدایت باید هم تشویق کننـد و هم توبیـخ؛ که هر کدام بدون دیگری و به تنهایی کارآیی لازم را ندارد. بنابراین، این که گفته می‌شود بچّه‌ها را فقـط تشویق کنیـد اشـتباه است بایـد به هنگام انجام کارهای پسـندیده تشویق، و در زمان ارتکاب کارهای ناپسـند سـرزنش و توبیخ شونـد؛ دنیای امروز هم همین کار را می‌کنـد؛ برای خوبان بزرگـداشت و لوح تقدیر و جایزه، و برای بدان مجازات و زندان و توبیخ در نظر می‌گیرد.

حضرت نوح علیه السلام نیز هم انذار کرد و هم بشارت داد. قرآن مجید انذار آن حضرت را چنین نقل می‌کند:

« «قَالَ یَا قَوْمِ إِنِّی لَکُمْ نَذِیرٌ مُّبِینٌ* أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِیعُونِ»؛ گفت ای قوم من! به یقین من برای شـما انذارکننـده آشـکاری هستم که خدا را پرستش کنید و از

ص: ۱۶۵

مخالفت او بپرهیزید و مرا اطاعت نمایید!».(۱)

و در مورد بشارت، پنج مطلب از آن حضرت نقل شده است که یک مورد آن بشارت معنوی و چهار مورد دیگر بشارت مادّی است: امّا بشارت معنوی همان آمرزش گناهان است که در دهمین آیه سوره نوح آمده توجّه فرمایید:

« «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً»؛ و گفتم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است». این اوّلین جایزه و بشارت حضرت نوح علیه السلام به قومش بود که جنبه معنوی دارد. انسان هر زمان مرتکب خلاف و گناهی می‌شود باید استغفار کرده و به درگاه خداوند توبه کند. اگر یک عمر گناه کردی خالصانه به درگاه خدا بیا و به‌طور جدّی توبه کن و با اعمال صالح آینده گذشته را جبران نما، تا خداوند بر تمام اعمالت قلم عفو بکشد.

و امّا بشارت‌های مادّی که در ضمن چند آیه به آن اشاره شده به شرح زیر است:

« «يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِّدْرَاراً* وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَّكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً»؛ تا باران‌های پربرکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد، و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغ‌های سر سبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد».(۲)

قوم حضرت نوح علیه السلام از یک سو گرفتار خشکسالی بودند، از سوی دیگر چشمه‌ها و قنوات آنها خشکیده بود و در نتیجه باغ‌ها و مزارعشان از بین رفته بود، و از سوی دیگر مرگ و میر در میان فرزندانشان شایع گشته و زنانشان عقیم شده بودند. حضرت نوح علیه السلام بر اساس همین مشکلات به آنها بشارت‌هایی داد.

۱- سوره نوح، آیه ۲ و ۳.

۲- سوره نوح، آیه ۱۱ و ۱۲.

ص: ۱۶۶

اوّلین بشـارت مـادّی، نزول باران‌های پربرکت بود که آنها را از خشـکسالی نجات می‌داد. بشارت دوم جبران اموال از دست داده، و بشـارت سوم زیـاد شـدن فرزنـدان و نسـل آنهـا بود. و بشـارت چهـارم باغ‌هـای سـرسبز و نهرهـا و جویبارهـای پرآب که زمین‌هـای کشاورزی و باغات آنها را سیراب می‌کرد.

سؤال: با وجود نهرهای جاری، باران‌های پی در پی برای چه؟

جواب: نهرها بر تمام زمین‌ها مسلّط نیسـتند و نمی‌تواننـد زمین‌های مرتفع و کوه‌ها و تپّه‌ها را سـیراب کننـد، امّا باران تمام زمین‌های مرتفع و کوه‌ها و تپه‌ها را سیراب و سرسبز می‌کند.

خلاصه این که حضرت نوح علیه السلام کلید حلّ تمام مشکلات مادّی و معنوی قومش را ایمان به خداوند بیان کرد. امّا آنها سخن این پیامبر بزرگ را گوش نـداده و تسـلیم او نشدنـد. و ای کاش فقط گوش نمی‌دادنـد و از عکس‌العمل‌های زشت دیگر خودداری می‌کردند. به این عکس‌العمل‌ها از زبان حضرت نوح علیه السلام توجّه فرمایید:

« «قَـالَ رَبِّ إِنِّی دَعَـوْتُ قَـوْمِی لَیْلًـا وَنَهَـاراً* فَلَـمْ یَزِدْهُمْ دُعَـائِی إِلَّا فِرَاراً* وَإِنِّی کُلَّمَـا دَعَـوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُـوا أَصَـابِعَهُمْ فِی آذَانِهِمْ وَاسْـتَغْشَوْا ثِیَابَهُمْ وَأَصَـرُّوا وَاسْـتَکْبَرُوا اسْـتِکْبَاراً»؛ (نوح) گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم، امّا دعوت من چیزی جز فرار (از حق) بر آنـان نیفزود! و من هر زمـان آنهـا را دعوت کردم که (ایمـان بیاورنـد) تـا تو آنهـا را بیامرزی، انگشـتان خویش را در گوش‌هایشان قرار داده و لباس‌هایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصـرار ورزیدند و به شدّت استکبار کردند!».(۱) آری! گاه انسان آن قدر بیچاره می‌شود که حتّی حاضـر نمی‌شود صدای حق را بشنود، در حالی که عقل حکم می‌کند به

۱- سوره نوح، آیات ۴- / ۷.

ص: ۱۶۷

سخنان مختلف گوش فرا دهد و بهترینش را برگزیند. اکنون نیز چنین لجاجت‌هایی در مقابل منطق و سخن حق وجود دارد، البتّه نه به شکل سنّتی و پنبه در گوش کردن و لباس بر سر کشیدن، بلکه به صورت‌های مدرن مانع رسیدن سخن حق به تشنگان حق و حقیقت می‌شوند. آنها که با برنامه‌های فاسد و مفسد ماهواره‌ها، شبکه‌های تلویزیونی مختلف، اینترنت‌ها و مانند آن مردم را به انحراف می‌کشانند در حقیقت پنبه در گوش مردم نهاده و مانع رسیدن پیام حق به آنها می‌شوند.

حضرت نوح علیه السلام پس از آن که متحمّل زحمات طاقت‌فرسایی برای هدایت قومش شد و عدّه قلیلی به وی ایمان آوردند و از هدایت بقیّه ناامید شد، آنها را نفرین کرد؛ که در مباحث آینده شرح آن خواهد آمد.

۳. عمر طولانی حضرت نوح علیه السلام

سؤال: همان گونه که در مباحث پیشین گذشت حضرت نوح علیه السلام عمری طولانی داشت. چگونه یک انسان می‌تواند عمری چنین طولانی داشته باشد؟

جواب: اوّلًا در آن عصر و زمان عمر همه مردم طولانی‌تر از امروز بود. و طول عمر اختصاص به حضرت نوح علیه السلام نداشت؛ همان گونه که قد و قواره و هیکل مردم آن زمان به مراتب درشت‌تر بود.

ثانیاً: دانشمندان معتقدند عمر انسان حدّ و مرز محدود و خاصّی ندارد.

بنابراین، اگر شرایط تغییر کند عمر انسان‌ها هم تغییر کرده و طولانی می‌شود. آنها این مطلب را روی برخی حیوانات و گیاهان آزمایش کرده، و توانستند با تغییر شرایط عمر آنها را تا ده برابر طولانی‌تر کنند. بنابراین، اگر شرایط زیستی انسانی که صد سال عمر می‌کند تغییر کند و طول عمر او ده برابر شود، می‌تواند ۱۰۰۰

ص: ۱۶۸

سال عمر کنـد. حتّی برخی از دانشـمندان مـدّعی هسـتند که در برخی از موارد قادرنـد در شـرایط ایده‌آل عمر آن موجود را تا ۹۰۰ برابر افزایش دهند، که در صورت تحقّق چنین شرایطی یک انسان ۱۰۰ ساله، ۹۰ /۰۰۰ سال عمر خواهد کرد. نتیجه این که عمر حدّ و مرز معیّنی نـدارد، بلکه تـابع شـرایط محیطی است که اگر اصـلاح شود طولانی می گردد. بنابراین، کسانی که به طول عمر مبارک حضرت مهدی علیه السلام ایراد می گیرند از این مسائل علمی بی‌اطّلاعند. خداوند برای آن حضرت شرایطی مهیّا ساخته که عمر آن حضرت به ده‌ها برابر افزایش یافته است.

ثالثاً: هرگاه خداونـد اراده نمایـد مطلبی تحقّق پیـدا کنـد بی‌درنگ واقع خواهـد شد، هر چند رمز و رازش بر ما روشن نباشد. و عمر طولاـنی برخی از اولیـای الهی از این طریق نیز قابـل توجیه است، و معجزه امری است که در عصـر پیـامبران و امامان هر دو رخ داده است. پیامبر برای اثبات پیامبریش، و امام برای اثبات امامتش معجزه می کردند. به عنوان نمونه به یکی از معجزات مشهور امام هادی علیه السـلام توجّه فرماییـد: روزی حضـرت هـادی علیه السـلام در مجلسـی نشسـته بود متوکّـل و اطرافیـانش نیز حضور داشـتند، مرد سـاحری نیز در آن مجلس بود. هنگـامی که حضرت دست به سـمت ظرف غـذا دراز کرد سـاحر بـا توسّـل به سـحر و جـادو ظرف مـذکور را به سـمت دیگر منتقـل کرد، تا از دسترس امام خارج شود و امام را مسـخره کنـد. امام دست به سـمت ظرف دیگری دراز کرد و آن مرد هتّاک همان عمل زشت را تکرار نمود. امام به تصویر شـیری که بر روی پرده صاحبخانه نقش بسـته بود اشاره کرد و فرمود: «ای حیوان این سـاحر را بخورا» متوکّل که با دقّت اوضاع را زیر نظر داشت به ناگاه مشاهـده کرد شـیر از پرده جـدا شـد و به سمت ساحر رفت و او را درید و خورد و به جای خود بازگشت!».(۱)

۱- بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۶، ح ۳۰؛ شبیه این داستان در همین جلد، ص ۱۸۴، ح ۴۹ در مورد امام رضا علیه السلام نیز نقل شده است.

ص: ۱۶۹

بنـابراین، امکـان عمر طولانـی هم از طریـق علمی و عـادی وجود دارد و هم از طریق اعجـاز و به صورت غیر عـادی، و عمر طولانـی حضرت نوح علیه السلام و امام زمان علیه السلام امر غیر ممکنی نیست.

جالب این که: مسیحیان که در مورد طول عمر امام زمان علیه السلام ایراد می‌کنند خودشان در مورد حضرت مسیح عمری به مراتب طولانی‌تر قائل هسـتند. طبق آنچه در انجیل‌های فعلی نوشـته شده، آنها معتقدند حضرت مسیح بعد از به دار آویخته شدن دفن شد و پس از سه روز دوباره زنده شد و به آسمان‌ها رفت و هنوز زنده است و از آن زمان تاکنون بیش از دو هزار سال می‌گذرد! آنها که برای حضـرت عیسـی علیه السـلام چنین عمر طولانی قائـل هسـتند چطور عمر طولانـی امام زمان علیه السـلام مایه شـگفتی و تعجّب آنهاست.

به هر حال حضـرت نوح علیه السـلام از عمر طولانی خود در جهت هدایت مردم اسـتفاده کرد؛ چرا که هدایت بشر بسیار مهم است، در روایتی از وجود مقـدّس حضـرت محمّـد صـلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السـلام می‌خوانیم که: «اگر خداوند یک نفر از بندگانش را به‌دست تو هدایت کند از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد ارزشمندتر است».(۱)

آفتـاب تنها بر کره زمین نمی‌تابـد، بلکه بر تمام منظومه شمسـی می‌تابـد. در نتیجه هـدایت یک نفر، ارزشـمندتر از مجموعه منظومه شمسی است. بنابراین، باید مراقب همدیگر باشیم اگر برای دیگران مشکلی پیش آمد آنها را هدایت کنیم.

پروردگارا! توفیق هدایت دیگران را که بزرگ‌ترین سرمایه و افتخار است به ما مرحمت فرما.

زمانی که پیامبران ظهور می‌کردند مؤمنانِ به آنها محدود بودند، امّا همان

۱- بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۲۶.

ص: ۱۷۰

تعداد محدود کیفیّت بالایی داشتند. هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قیام کرد عدّه کمی به وی پیوستند و تعداد مسلمانان حتّی زمانی که آن حضرت به مدینه هجرت کرد محدود بود و لذا در اوّلین برخورد نظامی اسلام با لشکر کفر و شرک، یعنی جنگ بدر، تعداد مسلمانان ۳۱۳ نفر و سپاه دشمن سه برابر آنها بود. تا آن‌جا که فرمانده سپاه دشمن باور نکرد این تعداد تمام سربازان اسلام باشد و لذا به یکی از فرماندهانش به نام عمیر بن سیف گفت: اطراف محل اسکان لشکر مسلمانان را جستجو کن، ببین تمام لشکر مسلمانان همین ۳۱۳ نفرند یا افراد دیگری در درّه‌ها و پشت تپّه‌ها پنهان شده‌اند و می‌خواهند ما را غافلگیر کنند. عمیر رفت و جستجوی کاملی کرد و بازگشت و در گزارش مأموریت خویش چنین گفت: احدی در هیچ نقطه‌ای پنهان نشده و تمام لشکر مسلمانان همین ۳۱۳ نفرند، امّا از قیافه‌های آنها استفاده می‌شود که انسان‌های مصمّم و بااراده‌ای هستند، زبانشان را که به گرد لبانشان می‌چرخانند همانند زبان افعی است که دور دهانش می‌چرخاند. گمان می‌کنم که آنها از مدینه برای ما سوغات مرگ آورده‌اند!».(۱)

پیروان حضرت نوح علیه السلام نیز هر چند به صد نفر نمی‌رسیدند، امّا بسیار مصمّم و بااراده بودند و بخشی از حالات آنها در سوره نوح آمده است.

خلاصه این که پیروان و یاران اوّلیه پیامبران از نظر کمّی کم، امّا از نظر کیفی در سطح بسیار بالایی بودند.

نفرین حضرت نوح علیه السلام

همان گونه که گذشت علیرغم تلاش‌های پیگیر و شبانه‌روزی حضرت

۱- بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۲۲۴؛ به نقل از سیّد المرسلین، ج ۲، ص ۷۳.

ص: ۱۷۱

نوح علیه السلام اکثریّت مردم ایمان نیاوردند. خداوند خیال نوح را راحت کرد و دستور جدیدی به وی داد. توجّه فرمایید:

« «وَأُوحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»؛ به نوح وحی شد که: جز آنها که (تا کنون) ایمان آورده‌اند، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد. پس، از کارهایی که می کردند؛ غمگین مباش».(۱)

این آیه در حقیقت پایان مرحله ارشاد و هدایت قوم، و آیه بعد آغاز مرحله دیگری از مأموریّت حضرت نوح است. توجّه فرمایید:

« «وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ»؛ و (اکنون) در محضر ما و طبق وحی ما، کشتی بساز. و درباره آنها که ستم کردند با من سخن مگو (و شفاعت مکن،) که (همه) آنها غرق شدنی هستند!».(۲)

کلمه «اعیننا» (در برابر دیدگان ما) اشاره به این است که تمام تلاش‌ها و کوشش‌های تو در این زمینه در حضور ماست. بنابراین، با فکر راحت به کار خویش ادامه بده. طبیعی است این احساس که خداوند حاضر و ناظر است و محافظ و مراقب می‌باشد، هم به انسان توان و نیرو می‌بخشد و هم احساس مسئولیّت بیشتر.

در ضمن از کلمه «وحینا» استفاده می‌شود تمام صنایع ساخت بشر، اوّلین بار به وسیله وحی و با کمک پیامبران الهی ساخته شده است. سپس بشر آن را تکمیل کرده و توسعه می‌بخشد. لذا کشتی نوح که می‌بایست ظرفیّت ۸۰ نفر انسان و موادّ غذایی لازم برای آنها را داشته باشد، و از هر حیوان یک جفت را در خود جای دهد همراه با غذای کافی برای حیوانات مختلف با کمک وحی الهی ساخته شد.

۱- سوره هود، آیه ۳۶.

۲- سوره هود، آیه ۳۷.

ص: ۱۷۲

سومین مطلب قابل توجّه در این آیه شریفه این که شفاعت حساب و کتاب دارد. کسانی مشمول شفاعت می‌شوند که حداقّل ارتباط خود را بـا خداونـد حفـظ کرده باشـند؛ بـدین جهت خداونـد به پیـامبرش یـادآور می‌شود که درباره ظالمان و کافران که دعوتت را نپذیرفتند، شفاعت مکن و آنها باید همگی نابود شوند.

به هر حال حضـرت نوح علیه السلام به امر پروردگار در وسط خشکی و در شهر کوفه یا منطقه دیگری که از دریا دور بود شروع به ساخت کشتی کرد. قوم لجوج و عنود نوح با مشاهـده این صـحنه بسـیار تعجّب کرده و عکس‌العمل‌های متفاوتی نشان دادنـد. توجّه فرمایید:

« «وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ»؛ او مشغول ساختن کشتی بود؛ و هر زمان گروهی از اشـراف قومش بر او می‌گذشـتند او را مسـخره می‌کردند؛ (ولی نوح) گفت اگر ما را مسخره می‌کنید، ما نیز شما را همین گونه مسخره خواهیم کرد!».(۱)

می‌گویند: هر دسـته از گروه‌های اشراف، نوعی استهزا که مایه خنده و تفریح بود برای خود انتخاب کردند. یکی می‌گفت: ای نوح! مثـل این که ادّعای پیامبری نگرفت، آخر سـر نجّار شـدی! دیگری می‌گفت: کشتی می‌سازی بسـیار خوب، دریایش را هم بساز! آیا هیـچ آدم عـاقلی دیـده‌ای در وسـط خشـکی، کشـتی بسـازد؟! بعضـی دیگر شایـد می‌گفتنـد: اوه، کشـتی بـه ایـن بزرگی برای چه می‌خواهی؟ لااقل کوچک‌تر بساز، که اگر بخواهی به سوی دریا بکشی، برای تو ممکن باشد!

کـار آدم‌هـای نـادانِ مغرور، مسـخره کردن است و بی‌شـک این کار نشانه نادانی است. تو چه می‌دانی؟ شایـد کسـی را که مسـخره می‌کنی مقامش از تو بالاتر و برتر باشد و در نزد پروردگار اجر و قرب بیشتری داشته باشد.

۱- سوره هود، آیه ۳۸.

ص: ۱۷۳

امّا حضـرت نوح علیه السلام به استهزای آنها توجّهی نکرد و ضمن ادامه کار با جدّیت تمام، آنها را تهدید به مقابله به مثل کرد، که اگر شـما بی‌جهت مـا را مسـخره می‌کنیـد، ما در آینـده به حق شـما را مسـخره خواهیم کرد. و به زودی خواهیـد دانست که عـذاب خوارکننده به سراغ چه کسی خواهد آمد، و مجازات جاودان از آن چه کسانی خواهد بود.

بالاخره حضرت نوح علیه السلام آن مردم مشرکِ کافرِ ناسپاس را نفرین کرد و فرمود:

« «رَّبِّ لَاتَـذَرْ عَلَى الْـأَرْضِ مِنْ الْكَـافِرِينَ دَيَّاراً* إِنَّكَ إِنْ تَـذَرْهُمْ يُضِـلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِـدُوا إِلَّا فَاجِراً كَفَّاراً»؛ پروردگارا! هیـچ کس از کافران را بر روی زمین باقی مگـذار! چرا که اگر آنها را باقی بگـذاری، بنـدگانت را گمراه می‌کنند و جز نسلی فاجر و کافر به دنیا نمی‌آورند!».(۱)

سؤال: آیـا نفرین نوح پیـامبر علیه السـلام از روی عصـبانیّت و انتقـام بود، یـا بر اسـاس حکمت و در راسـتای هـدایت و ارشـاد مردم صورت گرفت؟

جواب: از آیه دوم اسـتفاده می‌شود که نفرین آن حضـرت از روی خشم و غضب و کینه و انتقام نبود، بلکه از سر رحمت و حکمت بود، چرا که آنها هم خودشان فاسق بودنـد و هم نسـلشان انسان‌های فاسـقی می‌شدند و خداوند حکیم جمعیّتی را زنده نگه می‌دارد که فایده‌ای داشـته باشـند و آنها هیچ فایده‌ای حتّی برای خودشان هم نداشـتند و لذا حضـرت نوح آنها را نفرین کرد، و با این نفرین در حقیقت حکمت خدا را بیان نمود. ضـمناً نفرین آن حضرت اختصاص به قومش ندارد، بلکه شامل هر جمعیّت و قومی که گمراه و فاسد شوند و سـعی در گمراه ساختن بندگان خدا داشته باشند می‌شود. زیرا در کار خداوند تبعیض نیست، بلکه بر اساس حکمت است.

۱- سوره نوح، آیه ۲۶ و ۲۷.

ص: ۱۷۴

به هر حال خداوند نفرین پیامبرش را اجابت کرد و فرمان عذاب صادر شد، امّا نه به لشکر زمین و آسمان، بلکه این مأموریّت به آب که مایه حیات است داده شد. توجّه فرمایید:

« «فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ* وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُوناً فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ»؛ در این هنگام درهای آسمان را با آبی فراوان و بی‌وقفه گشودیم؛ و زمین را شکافتیم و چشمه‌های زیادی بیرون فرستادیم؛ و این دو آب برای هدفی که مقدّر شده بود درآمیختند!».

هنگامی که نشانه‌های عذاب آشکار گشت نوح علیه السلام نگاه کرد دید از تنور هم چشمه‌ای ظاهر شده و آب فوران می‌کند. نزول باران‌های پی در پی آسمان از یک سو و جوشش تمام چشمه‌ها و آب‌های زیرزمینی از سوی دیگر، دریای عظیم و وحشتناکی را ایجاد کرد که برای نجات از آن چاره‌ای جز سوار شدن بر کشتی نبود. لذا خداوند متعال حضرت نوح علیه السلام و مؤمنان به وی را، از هر حیوانی یک جفت را سوار بر کشتی کرد و نجات داد و بقیّه همگی گرفتار طوفان شده، و در آب غرق شدند.

سفارشات شیطان!

پس از آن که قوم حضرت نوح غرق شدند شیطان خدمت حضرت نوح علیه السلام رسید و گفت: تو خدمتی به من کردی من نیز می‌خواهم به تو خدمتی کنم! حضرت نوح با تعجّب پرسید: چه خدمتی به تو کرده‌ام؟ گفت: این جمعیّتی که نفرین کردی و نابود شدند و نسل آنها را، شب و روز می‌بایست وسوسه می‌کردم و تلاش و زحمت می‌کشیدم تا هدایت نشوند، اکنون که هلاک شده‌اند تا مدّتی آسوده‌ام؛ زیرا کسانی که من بر آنها سلطه داشتم نابود شده‌اند و آنها که مانده‌اند

ص: ۱۷۵

سلطه‌ای بر آنان ندارم! حضرت نوح با شنیدن این سخن ناراحت شد و گریست.

سپس خطاب آمد که نصایح شیطان را بشنو از این روایت معلوم می‌شود که شیطان هم در گوشه وجدانش نقطه امیدی هست هر چند بیدار نمی‌شود. به هر حال خطاب به حضرت گفت: در سه جا مراقب من باش که حضور جدّی دارم و به وسوسه می‌پردازم:

۱. «

اذْکُرْنِی اذَا غَضِبْتَ

؛ به هنگام خشم و غضب به یاد من باش (که بسیار به تو نزدیکم)».

بسیاری از قهرها، نزاع‌ها، طلاق‌ها، گناهان و مانند آن به هنگام خشم و غضب رخ می‌دهد و لذا توصیه شده به هنگام عصبانیّت تصمیمی نگیرید و از آن محل خارج شوید.

۲. «

وَاذْکُرْنِی اذَا حَکَمْتَ بَیْنَ اثْنَیْنِ

؛ به هنگام قضاوت بین دو نفر (نیز) به یاد من باش».

که در چنین حالتی به تو نزدیکم و سعی می‌کنم تو را از مرز عدالت خارج کنم.

۳. «

واذْکُرْنِی اذَا کُنْتَ مَعَ امْرَأَةٍ خَالِیاً لَیْسَ مَعَکُمَا احَدٌ

؛ و به هنگامی که با زن بی‌مانعی خلوت کرده‌ای و هیچ کس غیر از شما دو نفر در آن‌جا نیست (نیز مراقب وسوسه‌های من باش)».(۱) در چنین مکانی نفر سوم شیطان است و لذا خلوت با اجنبیّه را حرام شمرده‌اند.

روابط مادّی و معنوی انسان‌ها

انسان‌ها دارای زندگی اجتماعی هستند، روابط مادّی و معنوی مختلفی با هم

۱- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۳۱۸، ح ۲۰.

ص: ۱۷۶

دارنـد. گـاه رابطه، نسبی و خویشاونـدی است؛ مثـل رابطه پـدر و فرزنـد، یـا مادر و فرزنـد، یا خواهر و برادر، یا عمو و برادرزاده، یا پسردایی و پسرعمّه و مانند آن.

و گاه رابطه، سببی است؛ مثل رابطه زن و شوهر، یا رابطه عروس و پدرشوهر، یا داما و مادرزن و مانند آن.

و گاه پیوند قبیلگی است؛ مثل این که فلان کس از فلان قبیله، و دیگری از قبیله دیگری است.

و گـاه پیونـد، گروهی و حزبی است؛ مثـل این که فلان کس وابسـته به فلان گروه، و دیگری عضو حزب و گروه دیگری است. که برخی از پیونـدهای مـذکور اختیاری و برخی غیر اختیاری است. آنچه گفته شـد همه پیونـدهای مادّی است، و پیوندهای دیگری نیز وجود دارد که معنوی است. مثلًا پیونـد اخوّت و برادری که خداوند متعال در آیه ۱۰ سوره حجرات آن را برای مؤمنان مطرح کرده «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» یک پیوند معنوی است. و یا این جمله که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «

أَنَا وَعَلِيٌّ ابَوا هَذِهِ الامَّةِ

؛ من و علی پدران این امّت هستیم»(۱) یک پیوند معنوی میان پیامبر اسلام و علی علیه السلام و امّت اسلامی است.

خلاـصه این که انسان‌هـا دارای پیونـدهای مختلف مـادّی و معنوی هسـتند. و گاه در میان پیونـدهای مادّی و معنوی تضادّ و تعارض ایجاد می‌شود و انسان‌ها مجبور به انتخاب می‌شوند. اگر بخواهند پیوند معنوی را حفظ کنند باید موقّتاً از پیوند مادّی چشم بپوشند و اگر نتوانند از پیوند مادّی چشم بپوشند باید پیوند معنوی را رها کنند.

به دو نمونه از این قبیل تضادها، توجّه فرمایید:

۱. خداوند متعال در آیه ۱۳۵ سوره نساء می‌فرماید:

۱- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۹۵ و ۳۶۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۳۵.

ص: ۱۷۷

« «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَی أَنفُسِکُمْ أَوِ الْوَالِدَیْنِ وَالْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیّاً أَوْ فَقِیراً فَاللَّهُ أَوْلَی بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَی أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ کَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیراً»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره و همیشه قیام به عدالت کنید. برای خدا گواهی دهید، اگرچه به زیان شما، یا پدر و مادر و نزدیکانتان بوده باشد! (چرا که) اگر او (/ کسی که گواهی شما به زیان اوست غنی یا فقیر باشد، خداوند سزاوارتر است که از آنان حمایت کند. بنابراین، از هوا و هوس پیروی نکنید، که منحرف خواهید شد! و اگر حق را تحریف کنید، و یا از اظهار آن اعراض نمایید، خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است».

در این‌جا رابطه نسبی در تعارض با روابط معنوی و ارزش‌های الهی قرار گرفته و خداوند دستور می‌دهد که از رابطه نسبی چشم‌پوشی کنید و به عدالت و شهادت بر حق بپردازید که نشانه ایمان است و اگر رابطه نسبی را مقدّم داشتید و علیرغم این که در اختلاف بین (مثلًا) پدرتان و یک فرد غریبه می‌دانستید حق با غریبه است و به نفع پدرتان شهادت دادید، نشانه بی‌ایمانی است.

۲. در آخرین آیه سوره مجادله نیز می‌خوانیم:

« «لَّا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ یُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ کَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ أُوْلَئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمَانَ وَأَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ وَیُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُوْلَئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دلهایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تأیید فرموده و آنها را در باغ‌هایی بهشتی وارد می‌کند که نهرها از پای درختانش جاری است، جاودانه در

ص: ۱۷۸

آن می‌مانند؛ خدا از آنها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنودند؛ آنها «حزب اللّه» اند؛ بدانید «حزب اللّه» پیروزان و رستگارانند».

در این آیه شریفه رابطه نسبی و قبیلگی با رابطه ایمان و تقوا در تعارض قرار گرفته و به مؤمنان دستور داده شده برای تقویت رابطه ایمان از رابطه نسبی و قبیلگی چشم بپوشند.

علاوه بر آیات قرآن- که دو نمونه آن گذشت- در روایات و سیره معصومین علیهم السلام نیز این مسأله به وضوح دیده می‌شود، که پیامبران و امامان علیهم السلام در گفتار و کردار عملًا روابط معنوی را بر روابط مادّی، و اصول و ضوابط را بر روابط مقدّم می‌دانستند؛ به عنوان نمونه می‌توان به داستان حضرت علی علیه السلام و برادرش عقیل از زبان آن حضرت اشاره نمود.

علی علیه السلام و تقاضای بی‌مورد عقیل

به خدا قسم «عقیل»(۱) برادرم را دیدم که به شدّت فقیر شده بود، و از من می‌خواست که یک مَن از گندمهای شما را (برخلاف موازین) به او ببخشم.

کودکانش را دیدم که از گرسنگی موهایشان ژولیده، و بر اثر فقر رنگشان دگرگون

۱- حضرت ابوطالب علیه السلام چهار پسر داشت، که هر کدام با یکدیگر ۱۰ سال فاصله سنّی داشتند. اسامی آنها به‌ترتیب سن عبارتند از: ۱. طالب. ۲. عقیل. ۳. جعفر. ۴. علی علیه السلام.

حضرت ابوطالب« عقیل» را بسیار دوست می‌داشت، و لذا پیامبر به عقیل می‌فرمود:« من از دو جهت تو را دوست دارم: یکی از نظر خویشاوندی، و دیگر به‌خاطر آنکه می‌دانم عمویم ابوطالب تو را سخت دوست می‌داشت».

عقیل در جنگ موته همراه برادرش جعفر شرکت داشت، و از« انساب» عرب و سرگذشت آنها در ایّام جاهلیّت از همه داناتر بود، و در مناظرات سخت حاضر جواب بود. در مورد اینکه قبل از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام نزد معاویه رفت یا پس از آن، در میان مورخان اختلاف نظر است. ولی محقّقان معتقدند پیش از شهادت نبوده است.(ترجمه گویا و شرح فشرده بر نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۵۹۷).

ص: ۱۷۹

گشته، و گویا صورتشان با نیل رنگ شده بود!

«عقیـل» بـاز هم اصـرار کرد، و چنـد بار خواسـته‌اش را تکرار نمود، من به او گوش فرا دادم! خیال کرد دینم را به او می‌فروشم! و به دلخواه او قـدم بر می‌دارم، و از راه و رسم خویش دست می‌کشم! (امّا من برای بیـداری و هشـدار به او) آهنی را در آتش گداختم، سپس آن را به بـدنش نزدیک ساختم (توجّه کنیـد حضـرت آهن را به بـدن او نزد، بلکه آن را نزدیک بـدنش برد) تا با حرارت آن عبرت گیرد، (ناگهان) ناله‌ای همچون بیمارانی که از شدّت درد می‌نالند سـر داد، و چیزی نمانده بود که از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: هـان ای عقیـل! زنـان سوگمنـد در سوگ تو بگرینـد! از آهن تفتیـده‌ای که انسـانی آن را به صورت بـازیچه سـرخ کرده ناله می‌کنی! امّا مرا به سوی آتشـی می‌کشانی که خداوند جبّار با شعله خشم و غضبش آن را برافروخته است. تو از این حرارت می‌نالی و من از آن آتش سوزان نالان نشوم؟!(۱) و(۲)

۱- عقیل داستان خود را برای معاویه چنین نقل می‌کند:

« زنـدگی بر من سـخت شـده بود، فرزندانم را جمع کردم و به نزد برادرم علی علیه السـلام رفتم. گرسـنگی در قیافه فرزندانم هویدا بود، به من فرمود:« شب بیـا تا چیزی به تو بـدهم». شب یکی از فرزنـدانم دست مرا گرفت، و به سوی او برد. پس از نشسـتن، امام به فرزندم دسـتور داد از آن‌جا خارج شود. سپس به من گفت:« بگیر!» من خیال کردم کیسه‌ای از طلا است، دستم را دراز کردم، ناگاه احسـاس کردم که پاره آهن داغی است ... صـدایم بلنـد شـد. به من فرمود:« مادرت برایت گریه کنـد. این آهنی است که آتش دنیا آن را داغ کرده است. من و تو چگونه خواهیم بود آنگـاه که به زنجیرهـای جهنّم کشـیده شویم؟» آنگـاه این آیه را قرائت کرد:« إِذِ الْأَغْلَالُ فِی أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ یُسْحَبُونَ»(سوره غافر، آیه ۷۱).

سپس فرمود:« بیش از آنچه خداوند برای تو قرار داده، نزد من نیست».

عقیل می‌گویـد: پس از نقل این جریان معاویه در شـگفتی فرو رفت و گفت:« هیهات هیهات عقمت النساء ان یلـدن مثله؛ دیگر زنان همانند علی نخواهند زایید».(شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵۳).

۲- نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴.

ص: ۱۸۰

راستی علی چه می‌کند، و دیگران چگونه رفتار می‌کنند؟ ایمان علی به او اجازه نمی‌دهد موادّ غذایی مختصری را به برادر فقیر و نیازمند و عیالمند و نابینایش برخلاف ضوابط بدهد، امّا زمامداران بی‌ایمان دنیا را تماشا کن که چه رانت خواریهایی می‌کنند؛ واقعاً انسان از بیان آن شرم می‌کند. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

پسر نوح پیامبر

در داستان اصحاب السفینه نیز این تعارض دیده می‌شود. پسر حضرت نوح با بدان بنشست و خاندان نبوّتش گم کرد. عذاب الهی نازل شد، ابرهای تیره و تار صفحه آسمان را سیاه و ظلمانی و صدای رعد و برق فضا را منقلب کرد. بارش باران‌های سیل‌آسا از آسمان، و جوشش آب‌های فراوان از زمین نشان از عذابی فراگیر و خطرناک می‌داد. حضرت نوح علیه السلام به یارانش دستور داد با یاد و نام خداوند سوار بر کشتی نجات شوند «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا»(۱) سپس خطاب به فرزندش گفت: « «یَا بُنَیَّ ارْکَبْ مَّعَنَا وَلَا تَکُنْ مَّعَ الْکَافِرِینَ»؛(۲) پسرم! همراه ما سوار شو، و با کافران مباش!» امّا سوار شدن بر این کشتی مجوّز و پاسپورت می‌خواهد و پاسپورت آن ایمان به خدا و جدا شدن از صف کفّار است. ای انسان! دفع ضرر احتمالی لازم است، مخصوصاً ضرری که از مرز احتمال تجاوز کرده و به سرحدّ یقین رسیده و نشانه‌های آن آشکار شده است. بنابراین، صف خود را از صف

۱- سوره هود، آیه ۴۱.

۲- سوره هود، آیه ۴۲.

ص: ۱۸۱

بی‌ایمان‌ها جدا کن و با ترنّم سرود ایمان بر کشتی نجات سوار شو. امّا پسر نوح که بر لجاجت و سماجت خود اصرار می‌کرد پیشنهاد پدر را نپذیرفت و گفت:

« «سَأَوِی إِلَی جَبَلٍ یَعْصِمُنِی مِنَ الْمَاءِ»؛(۱) به زودی به کوهی پناه می‌برم تا مرا از آب حفظ کند!» حضرت نوح علیه السلام که خطر غرق شدن فرزند را کاملًا درک می‌کرد فرمود:

« «لَا عَاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَن رَّحِمَ»؛ امروز هیچ نگهداری در برابر فرمان خدا نیست؛ مگر آن کس را که او رحم کند!» آری! امروز تنها راه نجات ایمان آوردن و سوار شدن بر کشتی نجات است.

همان طور که حضرت نوح علیه السلام با فرزندش مشغول گفتگو بود تا شاید بتواند او را متقاعد کند و ایمان بیاورد و از هلاکت نجات یابد، موجی میان آن دو حایل شد و فرزند نوح در آب غرق شد. «فَکَانَ مِنَ الْمُغْرَقِینَ»(۲) طوفان مأموریّت خود را انجام داد و تمام کسانی را که بر کشتی سوار نشده بودند غرق کرد. در پی آن، فرمان قطع طوفان نازل شد. به آیه ۴۴ سوره هود توجّه کنید:

« «وَقِیلَ یَا أَرْضُ ابْلَعِی مَاءَکِ وَیَا سَمَاءُ أَقْلِعِی وَغِیضَ الْمَاءُ وَقُضِیَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِّ وَقِیلَ بُعْداً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ»؛ و گفته شد: ای زمین آبت را فرو بر! و ای آسمان (از بارش) خودداری کن! و آب فرو نشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنه کوهِ) جودی پهلو گرفت؛ و (در این هنگام) گفته شد: دور باد گروه ستمکار (از رحمت خدا!)».

در ادامه داستان، حضرت نوح علیه السلام در مورد فرزند غرق شده‌اش از خداوند سؤالی کرد، که در حقیقت نمونه‌ای از تعارض نسبت‌های مادّی و معنوی است.

توجّه فرمایید:

« «رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی وَإِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْکَمُ الْحَاکِمِینَ»؛ پرودگارا! پسرم از

۱- سوره هود، آیه ۴۳.

۲- سوره هود، آیه ۴۳.

ص: ۱۸۲

خانـدان من است؛ و وعـده تو (در مورد نجـات خانـدانم) حق است؛ و تو بهـترین حکم کننـدگانی!»(۱) خداونـد متعال طبق آیه ۴۰ سوره هود دسـتور داده بود که حضرت نوح علیه السلام از هر جفتی از حیوانات و همچنین خاندانش (اهلك) را سوار بر کشتی کند و این در حقیقت وعده خداوند برای نجات اهل (و خانواده) حضـرت نوح علیه السـلام بود. و با توجّه به این که فرزند نوح جزئی از خانواده‌اش بوده، این سؤال برای پیامبر خدا ایجاد شد که چطور او نجات نیافته و در طوفان غرق شده است!؟

خداوند در پاسخ فرمود:

« «یَا نُوحُ إِنَّهُ لَیسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَیسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجَاهِلِینَ»؛ ای نوح! او از اهـل تو نیست! او عمـل غیر صـالحی است (/ فرد ناشایسـته‌ای است ؛ پس آنچه را از آن آگـاه نیسـتی از من مخواه؛ من به تو انـدرز می‌دهم که از جاهلان نباشـی».(۲) یعنی چـون فرزنـدت رابطه‌اش را بـا خداونـد قطع کرده اهـل تو محسوب نمی‌شود، و رابطه‌اش با خانواده‌ات نیز بریده شده است.

حضرت نوح علیه السلام که به اشتباهش پی برد خطاب به خداوند عرض کرد:

« «رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَسْأَلَکَ مَا لَیسَ لِی بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِی وَتَرْحَمْنِی أَکُنْ مِّنَ الْخَاسِرِینَ»؛ پروردگارا! من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم. و اگر مرا نیامرزی، و بر من رحم نکنی، از زیانکاران خواهم بود».(۳)

۱- سوره هود، آیه ۴۵.

۲- سوره هود، آیه ۴۶.

۳- سوره هود، آیه ۴۷.

ص: ۱۸۳

ارتباط با خدا تنها راه نجات

از آنچه در مورد حضرت نوح علیه السلام و فرزندش گذشت استفاده می‌شود که تنها راه نجات، ارتباط با خداوند و عمل صالح است. اگر ارتباط انسان با خداوند قطع شود روز قیامت راه نجاتی نیست، هر چند فرزند پیامبر باشد و لذا ارتباط با خداوند باید هر چه بیشتر تقویت، و آنچه این ارتباط را تضعیف می‌کند برچیده شود.

متأسّفانه امروز جوانان ما از هر زمانی بیشتر در معرض خطرند، چون چشمه‌های فساد از هر جایی می‌جوشد. اگر در گذشته فراهم کردن ابزار فساد کاری دشوار بود، امروزه تهیّه مقدّمات آن بسیار سهل و آسان و در دسترس همگان است. و لذا جوانان باید به هوش باشند و خود را از لغزشگاه‌ها دور نگه دارند، همان گونه که مسئولین نیز باید احساس مسئولیّت کرده و برای حفظ و تقویت ارتباط جوانان با خداوند نهایت کوشش خود را به کار گیرند. چون اگر نسل جوان از دست برود فقط جهان آخرت از دست نمی‌رود، بلکه دنیا نیز از دست می‌رود. زیرا همین جوانان دلاور هستند که لباس رزم بر تن می‌کنند و شجاعانه در مقابل دشمن می‌ایستند. البتّه جوانانی که به خدا و قیامت ایمان داشته و رابطه خود را با خداوند قطع نکرده باشند.

پدران! مادران! متولّیان آموزش و پرورش! دانشگاه‌ها! رسانه‌های جمعی! همگی به هوش باشید، که دشمن از دو راه سعی دارد جوانان ما را به تباهی و فساد بکشد:

۱. فساد اخلاقی؛ این کار را از طریق رواج و اشاعه موادّ مخدر، مشروبات الکلی، فیلم‌های مستهجن و مانند آن انجام می‌دهد.

۲. متزلزل ساختن ایمان به خدا و معاد و امام زمان علیه السلام و مانند آن که از طریق

ص: ۱۸۴

شبهه‌افکنی و ایجاد سؤال حاصل می‌شود.

حوزه‌های علمیّه، روحانیّون، علما و مراجع معظّم تقلید در این زمینه وظیفه سنگینی دارند؛ هر چند حل این مشکل تنها به وسیله یک گروه امکان‌پذیر نیست، بلکه همه باید دست به دست هم بدهند و این سرمایه با ارزش را حفظ کنند و آن را از آفات و خطرات دور نگه دارند، و با برنامه‌ریزی صحیح و عاقلانه به همراه منطق و محبّت و عاطفه، ارتباط آنها را هر چه بیشتر با خداوند متعال تقویّت نمایند.

مشکل دنیای امروز

دنیای امروز شعارهای جذّاب و فریبنده‌ای نظیر «حقوق بشر»، «دموکراسی»، «حمایت از کارگران»، «روز مادر» و حتّی «حمایت از حیوانات» می‌دهد، امّا به هنگام عمل رابطه‌ها و منافع شخصی بر ضوابط و منافع ملّی مقدّم می‌شود.

آمریکایی‌ها می‌گویند: «اسرائیل در خاور میانه حافظ منافع ماست و لذا، اگر در غزّه جنایت کند او را محکوم نمی‌کنیم، زیرا محکومیّت اسرائیل به مصلحت منافع ما نیست!» اخیراً هیأتی از سازمان ملل به سرپرستی یک یهودی صهیونیست مأمور مطالعه و تحقیق در مورد جنایات جنگی اسرائیل در غزه شد، و گزارش مفصّلی در بیش از ۵۰۰ صفحه به سازمان ملل ارائه کرده و خواستار محاکمه عوامل جنگی شده، امّا آمریکایی‌ها هر گونه اقدامی بر علیه اسرائیل را در سازمان ملل وتو کردند، چون اسرائیل حافظ منافع آنها در خاورمیانه است!

آری! مشکل اساسی دنیای امروز مقدّم داشتن روابط بر ضوابط است. دنیایی که امام زمان علیه السلام ان شاء اللّه بر آن حکومت خواهد کرد دنیای تقدّم ضوابط بر روابط خواهد بود، و ارزش‌ها حکومت خواهد کرد.

ص: ۱۸۵

مبارزه با بت‌پرستی هدف اصلی پیامبران

طبق آنچه از تاریخ استفاده می‌شود و قرآن مجید نیز به آن گواهی می‌دهد، پیامبران الهی مردم را به خداپرستی دعوت نمی‌کردند بلکه دعوت به توحید و یکتاپرستی می‌کردند؛ زیرا همه مردم، حتّی مشرکان، اصل وجود خدا را قبول داشتند. و لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ۱۳ سال در مکّه زحمات طاقت‌فرسایی متحمّل شد تا مردم به توحید و یکتاپرستی روی آورند، و از شرک و بت‌پرستی رویگردان شوند، و خدایی جز «اللَّه» را نپرستند. و شعار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «
قولوا لا اله الا اللَّه تفلحوا»(۱)

در همین راستا بود. و علّت این که همه انسان‌ها، حتّی مشرکان و بت‌پرستان، اصل وجود خدا را قبول دارند دو مطلب است:

۱. خداپرستی جزء فطرت انسان است، و هر انسانی بالفطره در درون دل به خداوند ایمان دارد.

۲. هر کس کمترین بهره‌ای از عقل داشته باشد و به صفحه عالم آفرینش نگاهی بیندازد و این همه آثار خداوند را ببیند، بی‌شک پی به وجود او می‌برد.

اگر انسان وارد موزه‌ای شود و یک تابلوی نقاشی بسیار زیبایی را مشاهده کند، که در کنار آن نام نقّاش و زمان زندگی او را که مثلًا مربوط به ۳۰۰ سال قبل است، نوشته باشند انسان به هنر و مهارت نقاش نادیده آفرین می گوید، و هرگز احتمال نمی‌دهد که آن اثر بدیع و زیبا توسّط کودک غیر ممیزی که با قلموی نقّاشی مشغول بازی بر روی بوم بوده به وجود آمده باشد. حال اگر انسانی تابلوهای فراوان و نامحدودی از خالق هستی در گوشه و کنار عالم ببیند که قابل مقایسه با تابلوهای نقاشی بشر نیست، به وجود خداوند متعال پی نمی‌برد؟!

۱- بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲، ح ۳۲.

ص: ۱۸۶

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجودهر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

بنابراین، وجود این همه آثار پروردگار در صفحه جهان آفرینش انسان را به سوی او هدایت می‌کند. حتّی طبیعی مسلک‌ها، که اسم خدا را قبول ندارند، در عمل خداوند را قبول دارند. کسانی که قلبشان را جرّاحی می‌کنند و ناچارند چند رگ مسدود قلب را تعویض نمایند، رگی از پشت ران تا ساق پایشان وجود دارد که آن را درآورده و قطعه قطعه کرده، و جایگزین رگ‌های فاسد شده قلب می‌کنند و بدین وسیله مشکل قلب برطرف می‌شود. اگر از طبیب طبیعی مسلک پرسیده شود: «چه کسی این رگ را در بدن انسان برای چنین روزی ذخیره کرده است؟» می‌گوید: «طبیعت پیش‌بینی چنین مشکلاتی را برای بشر کرده، و لذا این رگ را برای حل این مشکل احتمالی در پایش به ودیعت نهاده است» معنای این سخن این است که طبیعت موجودی است دارای شعور، علم و فهم بسیار بالاـ که مشکلات آینده بشر، و راه حل آن را پیش‌بینی کرده است! او نام این موجود را طبیعت نهاده و ما آن را خدا می‌نامیم. بنابراین، همه خدا را قبول دارند و در نامش اختلاف کرده‌اند.

از منکران خدا و معتقدان به طبیعت می‌پرسیم: «مگر انسان دارای دو کلیه نمی‌تواند با یک کلیه زندگی کند؟ پس چرا دو کلیه در بدن وی نهاده شده است؟» می‌گویند: «طبیعت پیش‌بینی کرده که اگر یک کلیه فاسد شد زندگی انسان دستخوش مشکلاتی نشود و بتواند به حیات خود ادامه دهد، یا اگر هر دو کلیه انسانی فاسد شد و از کار افتاد شما بتوانید یک کلیه خود را در اختیار وی قرار داده و او را از مرگ نجات دهید؟

ما این موجود باشعور حکیم آینده‌نگر را خدا نامیده و آنها طبیعتش می‌گویند،

ص: ۱۸۷

پس اختلاف در نام است. کسانی که زخم معده می‌گیرند و با این بیماری دست به گریبان می‌شوند، بخشی و گاه نصف معده آنها را برمی‌دارند و چنین شخصی با نصف باقیمانده معده به زندگی خود ادامه می‌دهد. اگر پرسیده شود: «انسانی که با نصف معده می‌تواند زندگی کند چرا معده کامل در نهادش گذاشته شده است؟» جواب می‌دهند: «طبیعت پیش‌بینی بیماری‌ها و مشکلاتی که برای معده حاصل می‌شود را کرده و بیش از حدّ نیازش قرار داده است» بنابراین، طبیعی مسلک‌ها نیز خدا را قبول دارند، هر چند نام آن را طبیعت گذاشته‌اند.

نتیجه این که پیامبران آمده‌اند تا با بت‌پرستی مبارزه کرده و مردم را به یکتاپرستی دعوت کنند، وگرنه اصل وجود خدا را همه، حتّی بت‌پرستان و مشرکان و طبیعی مسلک‌ها قبول دارند».

تاریخچه بت‌پرستی

سؤال: بت‌پرستی از چه زمانی شروع شد؟

جواب: دانشمندان معتقدند بت‌پرستی از زمان حضرت نوح پیامبر علیه السلام آغاز شد. آیات قرآن مجید نیز همین مطلب را تأیید می‌کند. به آیات زیر توجّه فرمایید:

« «وَمَكَرُوا مَكْراً كُبَّاراً* وَقَالُوا لَاتَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّاً وَلَا سُوَاعاً وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْراً* وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيراً وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا»؛ و (این رهبران گمراه) مکر عظیمی به کار بردند، و گفتند: دست از معبودان خود برندارید (به خصوص) بت‌های «ودّ»، «سُواع» «یغوث»، «یعوق» و «نسر» را رها نکنید. و آنها بسیاری را گمراه کردند. خداوندا ستمکاران را جز گمراهی میفزا!».(۱)

۱- سوره نوح، آیات ۲۲- ۲۴.

ص: ۱۸۸

مفسّران معتقدند(۱) «مکر بزرگ رهبران مخالف حضرت نوح علیه السلام ابداع آیین بت‌پرستی بود. آنها به بهانه یادبود پیامبران گذشته و صالحان از فرزندان حضرت آدم، مجسّمه‌هایی ساختند، و به تدریج مسأله یادبود پیامبران پیشین از یاد رفت، و مردم به پرستش بت‌ها پرداختند. در میان بت‌ها پنج بت، که در آیات فوق نام آنها آمده، بسیار مهم بود. در جریان طوفان نوح همه این بت‌ها زیر خاک دفن شد. سپس شیاطین یا شیطان‌صفت‌ها این پنج بت را از زیر آوارها درآورده و در میان قبایل عرب تقسیم کردند، و آیین بت‌پرستی در میان عرب جاهلی رواج پیدا کرد. و پیامبران علیهم السلام برای مبارزه با این آیین خرافی مبعوث شدند.

مشکلات بت‌پرستی

سؤال: بت‌پرستی چه مشکلاتی داشت که پیامبران علیهم السلام با آن مبارزه می‌کردند؟

جواب: بت‌پرستی حداقل چهار مشکل دارد.

۱. شخصیّت انسان را درهم می‌شکند، کرنش و تعظیم در برابر یک قطعه چوب یا سنگ، شخصیّت انسان را لکّه‌دار می‌کند وقتی شخصیّت انسان خدشه‌دار گردد، تبدیل به یک حیوان درنده می‌شود و دست به هر خیانتی می‌زند.

۲. انسان را وارد مرحله خرافه‌پرستی می‌کند، چرا که بت‌پرستی خود خرافه و بی‌اساس است، و راه خرافه‌پرستی را به روی انسان باز می‌کند، تا جایی که عربِ جاهلِی بت‌پرستِ خرافه‌پرست فرزندان خویش را در برابر بت قربانی می‌کردند!(۲) عرب جاهلی کار خرافه‌پرستی را تا آن‌جا ادامه داد که به هنگام طواف

۱- ترجمه تفسیر صافی، ج ۶، ص ۴۰۶ و ۴۰۷.

۲- تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۴۵۱، ذیل آیه ۱۳۷ سوره انعام.

ص: ۱۸۹

خانه خدا کاملًا برهنه و عریان می‌شدند!(۱)

و در توجیه این خرافه می‌گفتند: «چون در لباس‌هایم گناه کرده‌ایم آن را به هنگام طواف همراه خود نمی‌بریم و لخت و عریان برگرد خانه خدا طواف می‌کنیم». بنابراین، یکی از مشکلات و پیامدهای بت‌پرستی خرافه‌گرایی است.

۳. مقدّمه ادّعای واهی خدایی است. افراد گردن‌کلفت همچون فرعون‌ها و نمرودها از رهگذر بت‌پرستی ادعای خدایی کردند. فرعون نه تنها مدّعی خدایی بود که خود را خدای خدایان می‌دانست «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى»(۲) او بت‌ها را خدایان کوچک و خود را خدای بزرگ می‌پنداشت. انسان‌ها وقتی در مقابل سنگ و چوب سجده کنند، در مقابل انسان هم سجده خواهند کرد. آری بت‌پرستی مقدّمه انسان‌پرستی است.

۴. بت‌پرستی مروّج بی‌بندر و باری است. بت امر و نهی ندارد، دستوری نمی‌دهد. بت‌پرست سجده‌ای در برابرش می‌کند و خود را آزادِ آزاد می‌پندارد و دست به هر کاری می‌زند و حتّی جنایت می‌کند. امّا خداپرستی امر و نهی و دستور و برنامه دارد و در مورد تمام برنامه‌های زندگی حکم صادر می‌کند.

پیامبران الهی علیهم السلام همگی به شدّت با بت‌پرستی مبارزه می‌کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی مکّه را فتح کرد و همه مشرکان تسلیم شدند، اوّلین کاری که کرد، بت‌های خانه کعبه را ویران کرد. خانه‌ای که حضرت ابراهیم علیه السلام بر اساس توحید و یکتاپرستی آن را تجدید بنا کرده بود، در زمان جاهلیّت محل جمع‌آوری بت‌ها شده بود. ۳۶۰ بت از قبایل مختلف عرب در آن نگهداری می‌شد.(۳) پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- همان، ج ۷، ص ۲۸۹، ذیل آیه ۳ سوره توبه.

۲- سوره ذاریات، آیه ۲۶.

۳- بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۱۷، ح ۱۵.

ص: ۱۹۰

وارد کعبه شد و همه بت‌ها را شکست و از خانه کعبه بیرون ریخت. برخی از بت‌ها از دسترس پیامبر صلی الله علیه و آله خارج بود. حضرت، به علی علیه السلام فرمود: «بر روی شانه‌های من برو و آن‌بت‌ها را نیز سرنگون کن» بعضی از مسلمانان از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند که این کار را به آنها واگذار کند. علی علیه السلام فرمود: «آنها که سابقه بت‌پرستی دارند نمی‌توانند بت‌شکن باشند».(۱) به هر حال، حضرت رسول صلی الله علیه و آله به کمک علی علیه السلام خانه کعبه را از لوث بت‌ها پاک کرد، و بدینسان بت‌پرستی از مکّه و جامعه اسلامی رخت بربست.

بت‌پرستی مدرن در عصر ما

اکنون در محیط جامعه اسلامی اثری از بت‌پرستی مرسوم در عصر جاهلیّت نیست، ولی متأسّفانه در درون دلها بت‌هایی ساخته شده که خطرش از آن بت‌های سنگی و چوبی کمتر نیست. علاقه به جاه و مقام، که برای رسیدن آن هر کاری صورت می گیرد، نوعی بت‌پرستی است. عشق به مال و ثروت، که از هر راهی حتّی رباخواری و رشوه‌خواری و دزدی و رانت‌خواری بیاید، بت‌پرستی مدرن عصر ماست. و در یک کلام هر چیزی که تو را از ذکر و یاد خداوند غافل کند بت تو محسوب می‌شود «
کلما شغلك عن اللَّه فهو صنمك»(۲)

آری هر چیزی که تو را از خدا دور کند و فاصله‌ات را با خدا بیشتر نماید نوعی بت است و شخص آلوده به آن بت‌پرست محسوب می‌شود.

ابن عبّاس می گوید: اوّلین درهم و دیناری که توسّط بشر سکّه زده شد شیطان آن را برداشت و روی چشمانش گذاشت سپس آن را روی سینه‌اش نهاد، و فریادی از شادی سر داد سپس گفت: «
انْتُمَا قُرَّةُ عَيْنِي وَثَمَرَةُ فُؤَادِي، مَا ابَالِي مِنْ بَنِي آدَمَ اذَا احَبُّوكُمَا انْ لَايَعْبُدُوا وَثَناً، حَسْبِي مِنْ آدَمَ انْ يُحِبُّوكُمَا
؛ شما نور چشم

۱- بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۷۷.

۲- حکمت عملی مرتضوی، ج ۲، ص ۱۰؛ عبر المعارف، ج ۲، ص ۱۷؛ اعتقاد ما، ص ۲۲.

ص: ۱۹۱

و میوه قلب من هستید. انسان‌ها اگر شما را (به صورت افراطی) دوست داشته باشند (و وابسته به شما شوند) غصّه‌ای نخواهم داشت اگر بت‌پرستی نکنند.

برای من کفایت می‌کند که انسان‌ها شما را (به صورت افراطی) دوست داشته باشند».(۱)

۱- سفینهٔ البحار، ج ۳، ص ۴۱، واژه« درهم».

ص: ۱۹۲

ص: ۱۹۳

۷

اصحاب الاعراف

اشاره

همان‌گونه که گذشت قرآن مجید از گروه‌هایی به نام اصحاب یاد کرده، که آنها گاه یاران نیکند و گاه یاران بد. یکی از اصحاب نیک اصحاب الاعرافند که ضمن آیات ۴۶ تا ۴۹ سوره اعراف در مورد آنها بحث شده است. قبل از شرح حال اصحاب الاعراف شایسته است توضیح کوتاهی پیرامون فضیلت سوره اعراف داشته باشیم.

فضیلت تلاوت سوره اعراف

سوره اعراف از سوره‌هایی است که تمام آیات آن در مکّه نازل شده، و تلاوت آن فضیلت بسیار دارد. در حدیثی از وجود مبارک امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «

من قرأ سورهٔ الأعراف فی کّل شهر کان یوم القیامهٔ من الّذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون

؛ هر کس در هر ماه یک بار سوره اعراف را تلاوت کند، در روز قیامت (که حزن و غم و اندوه همه را فرا می‌گیرد) نه ترسی خواهد داشت، و نه حزن و اندوه و غصّه‌ای».

نیز در ادامه همان روایت می‌خوانیم: «

فان قرأها فی کل یوم جمعهٔ، کان ممّن لا

ص: ۱۹۴

یحاسب یوم القیامهٔ

؛ اگر این سوره را در هر روز جمعه تلاوت نماید، در روز قیامت (که به حساب همه رسیدگی می‌شود) چنین شخصی بدون حسابرسی وارد بهشت می‌شود».(۱)

نکته مهمّی که در مورد فضیلت تلاوت این سوره مبارکه و سایر سوره‌ها باید به آن توجّه داشت این که در بعضی روایات آمده: « قرائتها و تلاوتها و القیام بها

؛ (منظور از روایات فضیلت) قرائت و تلاوت این سوره‌ها و سپس عمل به محتوای آن است».(۲) ابتدا باید آیات آن راتلاوت کرد، و در پی آن، پیرامون مضمون و محتوای آیات آن عمیقاً اندیشید، و سپس آنها را در اعمال، رفتار و گفتارِ خود پیاده کرد.

بنابراین، به صرف تلاوت سوره مبارکه اعراف و بدون عمل به محتوای آن، کسی بدون حساب وارد بهشت نمی‌شود، بلکه ورود بی حساب به بهشت، و رفع حزن و غم و اندوه، نتیجه تلاوت و پس از آن تفکّر در مضامین و محتوای آیات و سپس عمل به آیات سوره مبارکه اعراف است.

شرح و تفسیر آیات اصحاب الاعراف

«اعراف» به سرزمین‌های بلند و مرتفعی گفته می‌شود که به اطراف خود اشراف دارد. و در بعضی عبارات (۳)، به تپّه هایی بین بهشت و جهنّم تفسیر شده که مشرف بر هر دوست. کسانی که روی این تپّه‌ها قرار می‌گیرند هم اشراف بر جهنّم دارند و هم مشرف بر بهشت هستند.

۱- مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۱۱؛ جوامع الجامع، ج ۱، ص ۴۲۵.

۲- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۱۵، ح ۳۷۷۸.

۳- سفینهٔ البحار، ج ۶، ص ۲۲۲.

ص: ۱۹۵

دو گروه بر روی این تپّه‌ها به سر می‌برند:

۱. افرادی که اعمال و اعتقادات آنها در دنیا به گونه‌ای بوده که نه استحقاق بهشت را دارند، و نه مستحق آتش دوزخند. اینها حیران و سرگردان در اعراف زندگی می‌کنند.(۱)

۲. گروهی که نقش نظارتی دارنـد و سـعی در نجات افراد متحیّر و سـرگردان دارند، این گروه تلاش می‌کنند که از طریق شـفاعت، گروه اوّل را نجات داده و راهی بهشت کنند.(۲)

با عنایت به مقدّمه فوق به شرح و تفسیر آیات زیر توجّه فرمایید:

« «وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ»؛ و در میان آن دو (بهشتیان و دوزخیان) حجابی است؛ و بر «اعراف» مردانی هسـتند که هر یک از آن دو گروه را از چهره‌هایشان می‌شناسند».(۳) همان‌گونه که گفته شد «اعراف» به معنای محل مرتفع و بلنـد است و این که به یال‌هـای اسب و پرهـای بلنـد پشت گردن خروس «عرف الفرس» یا «عرف الـدّیک» گفته می‌شود، به همین جهت است که در محل مرتفعی از بدن آنها قرار گرفته است.

« «وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ»؛ و (اعرافیان) بهشتیان را صدا می‌زنند که: «درود بر شـما باد»! امّا داخـل بهشت نمی‌شونـد، در حالی که امیـد آن را دارنـد».(۴) ایـن افراد همـان گروه اوّل و انسانهـای متحیّر و سـرگردان بر تپّه‌هـای اعرافند که از روی شوق و اشتیاق به گفتگو با بهشتیان

۱- سفینهٔ البحار، ج ۶، ص ۲۲۲.

۲- همان.

۳- سوره اعراف، آیه ۴۶.

۴- سوره اعراف، آیه ۴۶.

ص: ۱۹۶

می‌پردازند و آرزوی ورود به بهشت را در سر می‌پرورانند.

آنها نیم نگاهی هم به جهنّمیان دارند، اما نه نگاه اشتیاق و امید به ورود، بلکه نگاه ترس و حزن از ورود به آن و آرزوی دوری و نجات از جهنّم. به این آیه توجه فرمایید:

« «وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَاتَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ و (امّا) هنگامی که چشمشان به دوزخیان می‌افتد می‌گویند: پروردگارا! ما را با جمعیّت ستمگران قرار مده». (۱) تعبیر به «إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ» اشاره به این حقیقت است که آنها از مشاهده جهنّمیان تنفّر دارند، و گویا نگاهشان به آنها، آمیخته با اکراه و اجبار است، نه از روی میل و اختیار. آیه فوق در مورد گروه اوّل از ساکنان اعراف بود که در آن‌جا متحیّر و سرگردانند، امّا آیات بعد در مورد گروه دوم است که در حقیقت ناظران بهشت و جهنّمند.

در آیه بعد قرآن می‌فرماید:

« «وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ»؛ اصحاب اعراف، مردانی (از دوزخیان) را که از سیمایشان آنها را می‌شناسند، صدا می‌زنند و می‌گویند: (که) نه جمع‌آوری (مال و ثروت) شما و نه تکبّر ورزیدن شما، به حالتان سودی نداد!». (۲) مثلًا خطاب به فرعون می‌گویند: چه شد آن همه مال و منال و ثروت؟ چه شد آن همه لشکر و سرباز و ساز و برگ نظامی؟ چه شد آن همه ظلم و جنایت و کشتن زنها و جنین‌های معصوم و بی‌گناه؟ نتیجه آن همه تکبر و خود برتر بینی و لاف خدایی زدن چه شد؟

در آیه بعد ضمن اشاره به گروه متحیّر و سرگردان در اعراف، خطاب به

۱- سوره اعراف، آیه ۴۷.

۲- سوره اعراف، آیه ۴۸.

ص: ۱۹۷

جهنّمی‌ها می‌فرمایـد: « «أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَايَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ»؛ آیا اینها (این واماندگان بر اعراف) همانان هستند که سوگند یاد کردید خداوند هرگز رحمتش را شامل حال آنها نخواهد کرد؟».(۱) در ادامه آیه، ناظران اعراف خود پاسخ این سؤال را به صورت عملی داده و خطاب به گروه متحیّر و سرگردان می‌گویند:

« «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَاخَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ»؛ (ولی خداونـد به خاطر ایمان و کارهای نیکشان، آنها را بخشید؛ هم‌اکنون به آنها گفته می‌شود:) داخل بهشت شوید، که نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید».(۲)

از آنچه گفته شد، روشن می‌شود که منظور از افراد متحیّر و سرگردان بر تپه‌های اعراف، مؤمنان ضعیف الایمانی هستند که دارای حسنات و کارهای نیکی هست ولی بر اثر آلودگی‌ها و پاره‌ای از گناهان همواره مورد تحقیر دشمنان حق قرار گرفته‌اند که چگونه ممکن است چنین افرادی مشمول رحمت الهی واقع شونـد؟ امّا سرانجام روح ایمان و حسناتی که انجام داده‌انـد در پرتو لطف و رحمت الهی، کار خود را می‌کند و سعادتمند می‌شوند.

اصحاب اعراف چه کسانی هستند؟

سوال: اصحاب الاعراف و آن گروه ناظر و نجات بخش چه کسانی هستند؟

پاسخ: روایات مختلفی در این زمینه وارد شده است:

برخی از روایات آنها را مردمی گرامی معرفی می‌نمایند: «

هم اکرم الخلق علی اللّه تبارک وتعالی

؛ آنها گرامی‌ترین مردم در پیشگاه خداوند هستند».(۳)

۱- سوره اعراف، آیه ۴۹.

۲- سوره اعراف، آیه ۴۹.

۳- بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۲۵۲، ح ۱۲.

ص: ۱۹۸

امّا روایات زیادی که از ائمّه اهل‌البیت علیهم السلام نقل شده می‌خوانیم: «

نحن الأعراف

؛ اصحاب الاعراف نجات بخش ما هستیم».(۱)

در بخش دیگری از روایات، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان اصحاب الاعراف معرّفی شده‌اند؛ (

آل محمّد هم الأعراف

(۲).)

البته هر سه گروه روایات به یک حقیقت باز می‌گردد و آن این که اصحاب الاعراف نجات بخش همان امامان اهل‌البیت علیهم السلام هستند که هم گرامی‌ترین مردم در پیشگاه خدایند و هم از خاندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله محسوب می‌شوند.

آن بزرگواران به شیعیان و پیروان خود نظر دارند، به شرط آن که ما شیعیان رابطه خود را با آن بزرگواران قطع نکنیم. خدای ناکرده همانند آن جمعیّتی نباشیم که ادّعای شیعه بودن داشتند، امّا هنگامی که حضرت علی علیه السلام به دقت به چهره‌های آنها نگریست فرمود: «

ما لی لا اری علیکم سیماء الشّیعهٔ؟

؛ چطور است که در چهره‌های شما اثری از نشانه‌های شیعه بودن را نمی‌بینم؟».(۳) باید سعی کنیم آن ارتباط حفظ شود و آن نشانه وجود داشته باشد. یعنی اگر لغزش و گناهی سر زد توبه کنیم و در نزد پروردگار اعتراف به گناه نماییم و از دریای بی کران لطف و رحمتش تقاضای عفو و بخشش کنیم.

بشارت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حارث هَمْدانی

بشارت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حارث هَمْدانی (۴)

۱- بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۲۴۹، ح ۲.

۲- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۵۲، ح ۳۹۱۲.

۳- بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۱، ح ۴.

۴- الحارث الاعور بن عبد الهمدانی در شمار اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و مطابق نقل ابن داود، فقیه‌ترین مردم زمان خود بود و در سال ۶۵ ه. ق فوت کرد.(سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۴۱).

ص: ۱۹۹

چگونگی حفظ ارتباط با اهل بیت عصمت و طهارت را از حارث هَمْدانی فرا بگیریم. مرد با شخصیتی که از شیعیان حقیقی امیر مؤمنان علی علیه السلام محسوب می‌شود. اصبغ بن نباته (۱) می‌گوید: حارث هَمْدانی به اتّفاق جمعی از شیعیان که من هم جزء آنها بودم وارد بر امیر مؤمنان علی علیه السلام شدیم. حارث ضعیف و ناتوان و بیمار بود. حضرت به استقبال او آمد، زیرا حارث جایگاه خاصّی نزد امیرمؤمنان علی علیه السلام داشت. مولا خطاب به حارث فرمود: حالت چطور است؟

عرض کرد: مشاهده می‌فرمایید که روزگار با من چه کرده است. ولی سخت‌تر از ضعف و ناتوانی و بیماریم اختلافات جمعی از شیعیان شماست که مرا وادار کرده شکایت آنها را به محضر شما بیاورم! حضرت پرسید: اختلاف آنها درچیست؟

عرض کرد: در مورد مقام شما و سه خلیفه قبلی. عدّه‌ای از آنها درباره شما غلو می‌کنند و عدّه‌ای طرفدار آن سه نفرند و عدّه‌ای در این میان متحیّر و سرگردانند.

حضرت فرمود: «

الا انّ خیر شیعتی النّمط الاوسط الیهم یرجع الغالی و بهم یلحق التّالی

؛ بهترین شیعیان من کسانی هستند که در حدّ وسط و خطّ اعتدال حرکت می‌کنند، نه غلو می‌کنند و نه در حقّ ما کم می‌گذارند. غالیان باید به سوی آنها بازگردند و مقصّران باید به صف آنها بپیوندند». (۲)

سپس حضرت فرمود:

ای حارث! در چند موقف همراه شما خواهم بود و مرا خواهید شناخت:

۱. به هنگام مرگ و در پایان زندگی این دنیا.

۲. هنگام عبور از پل صراط (که از شمشیر تیزتر و از مو باریک‌تر و عبور از آن بسیار سخت است).

۱- اصبغ بن نباته از یاران ویژه و خاص امیرمؤمنان علی علیه السلام بود و در جنگ صفین حضور داشت و عهدنامه‌مالك اشتر را، او از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است.

۲- بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۷۸، ح ۷.

ص: ۲۰۰

۳. کنار حوض کوثر که شما را از آب کوثر سیراب می کنم.

۴. به هنگام تقسیم بهشت و جهنّم، زیرا بهشت و جهنم را باذن الله من تقسیم می کنم؛ دوزخیان را به دوزخ می‌فرستم و بهشتیان را به بهشت رهنمون خواهم شد».

مطالب دیگری نیز بین آن حضرت و حارث هَمْدانی رد و بدل شد که حارث در پایان این ملاقات و گفتگو بسیار خوشحال بود و در حالی که عبایش به روی زمین کشیده می‌شد از جایش بلند شد و این جمله را با خود تکرار می کرد: «پس از این بشارت مولایم، چه ترسی از مرگ دارم!».(۱)

بایـد هماننـد حارث ارتبـاط خود را بـا اهـل‌بیت پیـامبر علیهم السـلام حفـظ کنیم، که این ارتبـاط برای دنیا و مواقف مختلف جهان آخرت، برای ما سودمند و گره گشا خواهد بود.

تقاضای بهشت

از موسی بن بکر نقل شده که: خدمت امام صادق علیه السلام بودیم. مردی که در آن مجلس حضور داشت گفت: «
اسأل اللّه الجنّة
؛ از خدا می‌خواهم مرا بهشتی کند».

امام صادق علیه السـلام فرمود: «شـما (شـیعیان) هم اکنون در بهشت هستیـد! از خدا بخواهید که از بهشت بیرونتان نکند»، آن مرد با تعجب پرسـید: «فـدایت شوم، چگونه ما در این دنیا در بهشتیم؟!» امام علیه السـلام فرمود: «مگر شـما امامت ما را قبول ندارید؟» همه حضّار مجلس گفتند: «بله، قبول داریم»، امام علیه السلام فرمود: «همین، سرچشمه بهشت است».(۲)

۱- سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲- سفینهٔ البحار، ج ۴، ص ۵۴۶؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۰۲.

ص: ۲۰۱

خوانندگان محترم! سعی کنیم این ولایت را در الفاظ خلاصه نکنیم. برای رسیدن به آن، به دعای توسّل و زیارت عاشورا و دعای ندبه و مانند آن بسنده نکنیم، بلکه باید گام‌هایمان را جای گامهای علی و اولاد علی علیهم السلام بگذاریم تا در لحظه جان دادن و در کنار صراط و حوض کوثر و به هنگام تقسیم بهشت و جهنّم یاریمان نمایند.

***

ص: ۲۰۲

ص: ۲۰۳

۸

اصحاب مدین

اشاره

دسته‌ای دیگر از اصحاب و یارانی که قرآن مجید از آنها نام برده، اصحاب مدین هستند و خداوند متعال در دو جای قرآن نام اصحاب مدین را آورده است:

الف) خداوند در آیه ۷۰ سوره توبه می‌فرماید:

« «أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»؛ آیا خبر کسانی که پیش از آنها بودند، به آنان نرسیده است؟! «قوم نوح» و «عاد» و «ثمود» و «قوم ابراهیم» و «اصحاب مدین» (/ قوم شعیب و شهرهای زیر و رو شده (/ شهرهای قوم لوط)؛ (همان‌ها که) پیامبرانشان دلایل روشن برای آنان آوردند، (ولی نپذیرفتند؛) خداوند هرگز به آنها ستم نکرد، امّا خودشان همواره بر خویشتن ستم می‌کردند».

ب) و در آیه ۴۴ سوره حج فرموده است:

« «وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَى فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ»؛ (ای پیامبر ما! اگر تو را تکذیب کنند امر تازه‌ای نیست، پیش از آنها قوم نوح و ...) و اصحاب مدین (را تکذیب کردند) و نیز موسی (از سوی فرعونیان تکذیب

ص: ۲۰۴

شد؛ امّا من به کافران مهلت دادم، پس از آن، آنها را مجازات کردم. دیدی چگونه (عمل آنها را) پاسخ گفتم؟!».

خلاصه این که دو آیه از قرآن مجید «اصحاب مدین» را مطرح نموده، ولی اشاره‌ای به شرح حال آنها نکرده است. و امّا با توجه به این که منظور از اصحاب مدین قوم شعیب پیامبر علیه السلام است، می‌توان شرح حال آنان را در سوره هود مطالعه نمود. خداوند متعال در ضمن ۱۲ آیه (آیات شریفه ۸۴ تا ۹۵ سوره هود) به شرح حال آنها پرداخته است.

انبیا علیهم السلام با چه چیزهایی مبارزه کرده‌اند؟

قبل از پرداختن به شرح و تفسیر آیات مربوط به قوم حضرت شعیب علیه السلام توجّه به این نکته لازم است که انبیای الهی با دو چیز به‌طور جدّی مبارزه کرده‌اند؛ یکی از آنها مشترک بین تمام پیامبران الهی بوده، و دیگری چنین نبوده است. «شرک و بت پرستی» موضوعی است که همه پیامبران الهی با آن به مبارزه پرداخته‌اند، چرا که اقوام گذشته غالباً در وادی خطرناک بت پرستی گرفتار بوده‌اند. از آن‌جا که پرستش خدای نادیده برایشان مشکل بود، به سراغ بت‌ها به عنوان مظهر خدا می‌رفتند، یا غلوهایی که در حق انبیای الهی داشتند در نهایت آن‌ها را به بت پرستی سوق می‌داد.

بت پرستان گاه خورشید را می‌پرستیدند، گاه به سراغ پرستش ماه می‌رفتند، و گاه حتّی حیوانات را به عنوان معبود خود انتخاب می‌کردند که این نوع بت پرستی حتّی در عصر و زمان ما در بعضی نقاط جهان مانند هندوستان رواج دارد.

تنوّع بت پرستی و انواع بتهایی که در طول تاریخ مورد پرستش بت پرستان قرار گرفته به قدری زیاد است که طبق گفته یکی از مورخین هر چیزی که روی کره

ص: ۲۰۵

زمین وجود دارد روزی مورد پرستش عدّه‌ای واقع شده است.(۱)

انبیای الهی در طول تاریخ به‌طور جدّی با انواع بت پرستی مبارزه کرده‌اند، و این مبارزه مشترک بین تمام پیامبران بوده است.

دومین چیزی که انبیای الهی بـا آن به مبـارزه برخواسـته‌اند، انحرافات اختصاصـی قوم و جمعیّت آنها بوده است. مثلًا قوم شـعیب در مسائل اقتصادی مشکل داشتند و انحراف آنها کم فروشی بود، و حضرت شعیب علیه السلام به‌طور جدّی با این انحراف خطرناک به مبارزه برخواست.

قـوم لوط گرفتـار مسائـل شـهوانی و به ویژه همجنس بـازی بودنـد که پیامبرشـان حضـرت لوط تمـام نیروی خویش را برای دفع این مصیبت بزرگ به کار گرفت.

مردم عصـر حضـرت نوح علیه السلام جمعیّتی دنیاپرست، وابسته به دنیا و متکبّر بودند، حضرت نوح علیه السلام وظیفه داشت علاوه بر بت پرستی با دنیا پرستی آنها نیز مبارزه کند و آنها را از وابستگی به دنیا و تکبّر برهاند.

فرعون و فرعونیان گروهی اسـتعمارگر بودنـد که بنی اسـرائیل را برده خود کرده بودنـد. آنها برای رسـیدن به هـدف خود پسـرها را می‌کشـتند و دختران بنی‌اسـرائیل را زنده می‌گذاشتند تا به عنوان کنیز به آنها خدمت کنند. حضرت موسی علیه السلام به‌طور جدّی بـا این کـار بسـیار زشت مبارزه کرد. انحراف بعضـی از اقوام جاهل زنـدگی تجمّلاتی و پر عیش و نوش بود که پیامبرشان در مقابل این انحراف ایسـتاد. آیـات مـورد بحث به انحراف اختصاصـی قـوم شـعیب که انحراف در مسائـل اقتصـادی به ویژه کم فروشـی بود پرداخته، که به شرح و تفسیر آن می‌پردازیم.

۱- ویل دورانت می گوید:« تقریباً می‌توان گفت که هر حیوانی، از سوسک مصـری گرفته تا فیل هندی در گوشه‌ای از زمین، روزی به عنوان خدا مورد پرستش بوده است».(تاریخ تمدّن، ج ۱، ص ۹۵).

ص: ۲۰۶

شرح و تفسیر

آیه ۸۴ سوره هود پس از تصریح به نبوّت حضرت شعیب، سخن از بایدها و نبایدهای دعوت آن حضرت به میان آورده و می‌فرماید:

« «وَإِلَی مَدْیَنَ أَخَاهُمْ شُعَیْباً قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَکُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَیْرُهُ»؛ و به سوی «مدین» برادرشان شعیب (۱) را (فرستادیم)، گفت: «ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که جز او، معبود دیگری برای شما نیست».

سه نکته در این قسمت از آیه شریفه قابل توجّه است و نیاز به توضیح دارد.

نخست این که «مدین» (بر وزن مریم) جزء مناطق شامات و نزدیک صحرای سینا در مشرق «خلیج عقبه» قرار گرفته، که مردم آن از فرزندان حضرت اسماعیل علیه السلام بودند. امروزه شهر مدین «معان» نامیده می‌شود و در تورات از آن تعبیر به «مدیان» شده است.(۲) این شهر منطقه‌ای بسیار خوش آب و هوا و پر درآمد بوده و ساکنان آن تجّاری بودند که از مناطق مختلف مثل لبنان، مصر و فلسطین به آن منطقه سفر کرده و در آن‌جا داد و ستد می‌کردند.

نکته دوم تعبیر «اخاهم» است، خداوند متعال می‌فرماید: «ما به سوی آنها برادرشان شعیب را فرستادیم». تعبیر به «برادر» نه تنها در مورد حضرت شعیب، بلکه درباره برخی دیگر از پیامبران الهی علیهم السلام نیز دیده می‌شود. سرّ این تعبیر آن است رابطه برادری رابطه‌ای است کاملًا عاطفی، برابر و بدون هیچ گونه برتری جویی. رابطه برادری رابطه‌ای است دلسوزانه، پرمحبّت، با علاقه فراوان و بر

۱- حضرت شعیب مردی بسیار سخنور بوده‌اند تا آن‌جا که طبق نقل مرحوم مجلسی رحمه الله در بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۳۸۵ به ایشان لقب خطیب الانبیا داده شد. ایشان هم در سخن گفتن مهارت داشته و هم اهل منطق و حرف حساب بوده‌اند.

۲- اعلام القرآن، ص ۵۷۳.

ص: ۲۰۷

اساس احترام متقابل.

نکته سوم این که این پیامبر الهی همچون تمام پیامبران دیگر کار خویش را با دعوت به توحید و یکتا پرستی و مبارزه با شرک و بت پرستی آغاز کرد.

« «وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّی أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّی أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ»؛ (ای قوم من!) پیمانه و وزن را کم نکنید (و دست به کم فروشی نزنید!) من (هم اکنون) شما را در نعمت می‌بینم؛ (ولی) از عذاب روز فراگیر، بر شما بیمناکم!».(۱)

حضرت شعیب پس از هشداری که به قوم خود در مورد بت پرستی می‌دهد (که مشکل همه اقوام و ملل پیشین بود) مشکل اختصاصی قوم خویش که همان انحراف در مسائل اقتصادی بود را مطرح کرده، و آنها را از کم کردن «مکیال» و «میزان» نهی می‌کند. مکیال و میزان به معنای پیمانه و ترازوست و کم کردن آنها به معنای کم فروشی و نپرداختن حقوق مردم است. حضرت سپس آنها را تهدید می‌کند و از عواقب شوم اخروی آن می‌ترساند که اگر از کم فروشی دست برندارید مجازاتی فراگیر و گسترده در روز قیامت در انتظارشماست. حضرت شعیب در آیه بعد هم بر این مساله پافشاری کرده، می‌فرماید: « «وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»؛ و ای قوم من! پیمانه و وزن را با عدالت تمام بدهید! و بر اشیاء (و اجناس) مردم، عیب نگذارید، و از حق آنان نکاهید! و در زمین به فساد نکوشید!».(۲)

«بخس» (بر وزن نحس) در اصل به معنای کم کردن به عنوان ظلم و ستم است ولی در این‌جا ممکن است دو تفسیر برای آن گفته شود:

۱. کم گذاشتن در کمّیت یا کیفیّت جنس یا هر دو، بنابراین فروشندگان محترم

۱- سوره هود، آیه ۸۴.

۲- سوره هود، آیه ۸۴.

ص: ۲۰۸

باید علاوه بر توجّه به کمّیت اجناسی که به مردم عرضه می‌دارند کیفیّت آن را نیز در نظر داشته باشند تا خدای ناکرده کم‌فروشی ننمایند. مثلًا اگر خریداری از ایشان صد کیلو گندم خریداری نمود، ایشان هم دقیقاً همان صد کیلو گندم را به خریدار تحویل و هم این‌که صد کیلو گندم یکدست و مرغوب باشد، نه این که مرغوب و نامرغوب را مخلوط کرده به عنوان مرغوب بفروشند. متأسفانه در عصر و زمان ما کار بسیار زشتی در سرتاسر کشور رواج پیدا کرده، و آن این است که در ردیف اوّل و قسمت بالای جعبه‌های میوه، میوه‌های مرغوب، و در ردیف‌های زیرین که دیده نمی‌شود میوه‌های نامرغوب چیده می‌شود و کلّ جعبه به عنوان میوه مرغوب و درجه یک فروخته می‌شود. این کار نوعی بخس و کم فروشی محسوب شده، و جایز نمی‌باشد. و ثمرات شومی همچون خشکسالی و قحطی و ناامنی اقتصادی به دنبال خواهد داشت.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از بازار مدینه عبور می‌کرد. شخص تاجری کیسه‌های متعدّدی از غلّات را در معرض فروش قرار داده بود. جبرئیل امین بر حضرتش نازل شد که این تاجر جنس نامرغوب را در ته کیسه و مرغوب را در قسمت رویین آن قرار داده، و تمام آن را به عنوان جنس مرغوب می‌فروشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سمت آن کیسه‌ها رفت و دست در آن کرد و مشتی از جنسهای نامرغوب را بیرون آورد و خطاب به آن تاجر فرمود:

«قد جَمَعْتَ غشّا و خیانهْ للمسلمین

؛ تو نسبت به مسلمانان هم مرتکب غش شده‌ای و هم خیانت».(۱) چنین معامله‌هایی حرام است و برکت را از بین می‌برد و پول حاصل از آن نیز حرام و نامشروع است و هر گونه تصرّف در آن، حتّی تهیّه آب برای وضو و غسل و خریدن لباس برای نماز و طواف و فراهم آوردن

۱- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۸۶.

ص: ۲۰۹

موادّ غذایی برای روزه گرفتن و مانند آن جایز نیست.

۲. معنای دیگر بخس عیب گذاشتن روی جنس و کالاست. کاری که بعضی از بنگاه‌دارها و دلال‌ها زیاد مرتکب آن می‌شوند. به عنوان مثال: اگر بخواهد خانه‌ای را بفروشد آن‌قدر برای آن محاسن و صفات خوب می‌تراشد که در ذهن مالک آن هم نمی‌گنجد. مثل این که می‌گوید: این خانه همچون آثار باستانی است. اساس و بنیانی محکم، نورانیّت و معنویّتی کم نظیر، هوای مطبوع و دلپذیر، نورگیری مناسب و ... دارد. امّا اگر روزی بخواهد آن را بخرد تمام این محاسن و ویژگیهای خوب جزو معایب آن خانه می‌شود، مثل این که می‌گوید:

این خانه بر اثر قدمت و عمر زیاد، عمر مفید خود را کرده و کلنگی محسوب می‌شود، نور کافی ندارد، اتاقهای آن تاریک و نمور است، موریانه همه جای آن را فراگرفته است، اصلًا هوای مناسبی ندارد.

حضرت شعیب علیه السلام از عیب گذاشتن روی کالای مردم به هنگام خرید نهی کرد. به هنگام معامله باید صادق و راستگو بود و روزی و برکت آن را از خداوند خواست. بعضی کاسب‌ها مغازه‌ای ساده و کوچک دارند ولی در سایه صداقت و درستی، به لطف خداوند با همان مغازه کوچک امّا پربرکت، زندگی خود را می‌گذرانند، فرزندان را به خانه بخت فرستاده، و بدهی زیادی هم ندارند، امّا در مقابل بعضی از کاسب‌ها هستند که علیرغم در اختیار داشتن مغازه‌های بزرگ و اجناس فراوان، نه زندگی راحتی دارند و نه قادر بر سعادتمند کردن فرزندانشان هستند. بلکه با مشکلات فراوانی روبه‌رو هستند. چون اساس کار آنها صداقت و راستی نیست و لذا کسب آنها برکت ندارد.

سیره علی علیه السلام در مورد بازاریان

مطابق آنچه که مرحوم کلینی رحمه الله در کافی آورده، حضرت علی علیه السلام هر روز

ص: ۲۱۰

صبح اوّل وقت به بازار می‌آمد و بر کار مغازه‌داران و دادوستد تجّار نظارت می‌کرد و از مفاسد اقتصادی پیشگیری می‌کرد. آن حضرت تازیانه‌ای نیز در دست داشت تا افراد سرکش بترسند، و سرکشی و تمرّد نکنند. آن حضرت در ابتدای بازار می‌ایستاد و در ضمن جملاتی کوتاه کسبه بازار را نصیحت نموده، آنها را به وظایفشان آشنا می‌کرد. بازاریان با شنیدن صدای مولی دست از کار کشیده و به سخنان آن حضرت گوش جان می‌سپردند: «

یا معشر التّجار اتّقوا اللّه!

؛ ای تجّار و ای کسبه! تقوای الهی پیشه کنید» سپس در ضمن جملاتی کوتاه و شفّاف امّا عمیق و پرمعنا ده سفارش به آنها می‌کرد:

۱. «

قدّموا الإستخارة

؛ ای اهل بازار! خیر را از خداوند متعال مسئلت کنید» مغازه و کارخانه و شرکت و زمین کشاورزی و ماشین و اداره و مانند آن، ابزار و وسیله است. خیر را از مسبّب الاسباب و وسیله ساز طلب نمایید.

۲. «

و تبرّکوا بالسّهولة

؛ سخت‌گیری نکنید و آسان بگیرید، با مردم کنار بیایید چرا که برکت در سهولت و ترک سخت‌گیری است».

۳. «

و اقتربوا من المبتاعین

؛ به مشتریان نزدیک شوید. سخنانی از قبیل «قیمتهای ما مقطوع است» و «یک کلام» و مانند اینها که باعث دوری مشتریان می‌شود نگویید.

۴.

و تزیّفوا بالحلم

؛ صبر و حوصله داشته باشید». اگر مشتری جنس مغازه شما را نپسندید و خرید نکرد عصبانی نشوید و بد و بیراه نگویید.

۵. «

و تناهوا عن الیمین

؛ از قسم خوردن به هنگام معامله خودداری کنید».

خداوند بزرگ‌تر از آن است که او را وسیله رسیدن به منافع مادّی قرار دهید.

۶. «

و جانبوا الکذب

؛ و از دروغ گفتن بپرهیزید». متأسفانه دروغ ابزار کار بعضی از کسبه و تجّار است تا آن‌جا که کاسبی کردن را بدون دروغ امکان‌پذیر

ص: ۲۱۱

نمی‌دانند. باید توجّه داشته باشیم که دروغ گفتن گاه زبانی است و گاه عملی.

اجناس داخلی را برچسب خارجی زدن و فروختن آن به عنوان جنس خارجی نوعی دروغ است. غش در معامله نیز خود دروغ محسوب می‌شود.

۷. «

و تجافوا عن الظّلم

؛ ظلم و ستم نکنید». به سود عادلانه قانع باشید. زیرا سود غیر عادلانه هرچند زیاد باشد، ولی برکت ندارد، صرف دارو و دکتر می‌شود.

۸. «

و انصفوا المظلومین

؛ نسبت به افراد مظلوم انصاف داشته باشید». رعایت حال افراد مظلوم و کم درآمد را بکنید، تا خداوند نیز رعایت حال شما را بکند.

۹. «

و لا تقربوا الرّبا

؛ نزدیک ربا نشوید» نه تنها آلوده ربا خواری نشوید بلکه نزدیک آن هم نروید.

۱۰. «

و أوفوا الکیل و المیزان

؛ کم فروشی نکنید».(۱) به گونه‌ای نباشد که دارای دو وزنه باشید. برای خرید کالا از وزنه کامل و برای فروش آن از وزنه ناقص استفاده کنید.

آری! این است روش اسلام و دستور اسلام برای تجارت و کسب درآمد از راه حلال، که از زبان مولی الموحدین، امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است.

حضرت شعیب علیه السلام در ادامه موعظه‌ها و نصیحت‌ها، خطاب به قومش می گوید: «

«وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»

؛ و در زمین به فساد نکوشید».(۲)

بت پرستی و کم فروشی دو گناهی است که سبب فساد منطقه‌ای که این دو گناه در آن رخ داده می‌شود، چرا که به دنبال فساد اقتصادی، مفاسد فرهنگی، خانوادگی و سیاسی خواهد بود. و آلوده شدن این سه بعد مهمّ جامعه به فساد،

۱- فروع کافی، ج ۵، کتاب المعیشهٔ، ص ۱۵۱، ح ۳.

۲- سوره هود، آیه ۸۵.

ص: ۲۱۲

سبب سرایت فساد به کلّ جامعه خواهد شد.

بـت پرسـتی نیز همیـن اثر را دارد، چراکه بت پرسـتی خرافه است، و آدم خرافه پرست گرفتـار انـواع انحرافـات اخلاـقی و سیاسـی و اجتماعی و خانوادگی می‌شود. خرافه گرایی منشأ نزاع‌ها، اختلاف‌ها و کشـمکش‌هاست. تصوّر کنید اگر در جامعه‌ای به جای خدای واحد، هر قبیله‌ای بتی را مورد پرسـتش قرار دهد و هر کدام به بت خود تفاخر کند و آن را برتر و بهتر از بت سایر قبایل بشـمرد، چه روی خواهد داد؟ این‌جاست که گفتگوها، نزاع‌ها و اختلاف‌ها آغاز می‌شود و عوارضی چون قطع رابطه، ایجاد کینه، قتل و غارت و ... در پی خواهد داشت.

بنابراین، شک نکنید که بت پرستی و مفاسد اقتصادی عامل فساد گسترده است.

دنیـای امروز که مبتلاـ به انواع آلودگی‌هـای اجتمـاعی، سیاسـی، خـانوادگی و اخلاقی است، به این خاطر است که گرفتار همین دو مشـکل است. مفاسد اقتصادی در جهان معاصـر ما بیداد می‌کند. دنیا پرستان عموماً و غربی‌ها خصوصاً، برای رسیدن به دلار و یورو دست به هر کاری می‌زنند، به عنوان نمونه از زمان ورود آمریکایی‌ها به افغانستان کشت تریاک چندین برابر شده. چون موادّ مخدر درآمـد دارد و دلارهای بیشتری نصـیب آنها می‌کند. به‌علاوه جوانان را معتاد، بی‌حال و بی‌غیرت می‌کند تا دیگر نتوانند مقابل آنها قـد علم کننـد. آنها برای رسـیدن به منافع مادّی خود هیـچ محدودیّت و ممنوعیّتی قائل نیسـتند، و پایبندِ هیچ خط قرمزی نمی‌باشـند. حتّی اگر آن کار ایجاد مراکز فساد، و کارهای منافی عفّت، و قاچاق انسان و برده‌داری نوین باشد.

لذا شـعیب پیامبر علیه السلام قومش را از بت پرستی و مفاسد اقتصادی برحذر داشت و خیر و صلاح آنها را در پرستش خدای یگانه و کسب درآمد از راه حلال دانست. در ضمن از آیات فوق این حقیقت استفاده می‌شود که پس از مسأله

ص: ۲۱۳

اعتقاد به توحید و ایدئولوژی صحیح، اقتصاد سالم از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار است. و به هم ریختگی نظام اقتصادی سرچشمه فساد وسیع در جامعه خواهد بود.

« «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ آنچه (از سرمایه‌های حلال،) خداوند برای شما باقی گذارده برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید».(۱) درآمد کم حلال از درآمد زیاد نامشروع بهتر و بابرکت‌تر است. تعبیر به «بقیهٔ اللّه» در مورد «درآمد کم حلال» یا به خاطر آن است که سود حلال اندک، چون به فرمان خداست «بقیهٔ الله» است. یا این که تحصیل حلال باعث دوام نعمت الهی و بقای برکات می‌شود، و یا این که اشاره به پاداش و ثواب‌های معنوی است که تا ابد باقی می‌ماند هرچند دنیا و تمام آنچه در آن است فانی شود.

آیه ۴۶ سوره کهف نیز اشاره به همین مطلب دارد، می‌فرماید: « «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَاباً وَخَيْرٌ أَمَلًا»؛ باقیات صالحات (آثار ماندگار شایسته) ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امید بخش‌تر است».

بقیّهٔ اللّه یکی از نامهای امام زمان علیه السلام

می‌دانیم یکی از اسامی و نامهای مقدّس حضرت مهدی علیه السلام بقیهٔ اللّه است.

روایات متعدّدی (۲) در این زمینه وجود دارد که به یک نمونه آن قناعت می‌کنیم:

در روایتی آمده است: «

اذا خرج يقرء هذه الآية

«بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ»

ثم يقول: أنا بقيّهٔ اللّه و حجّته الى ان قال: و لا يسلّم عليه مسلّم الّا قال: السّلام عليك يا بقيّهٔ اللّه فى أرضه

؛ هنگامی که امام زمان علیه السلام ظهور می‌کند این آیه شریفه را تلاوت

۱- سوره هود، آیه ۸۶.

۲- تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۹۰ به بعد.

ص: ۲۱۴

می کند: «بَقِیَّةُ اللَّهِ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنتُمْ مُؤْمِنِینَ» سپس می گوید: بقیهٔ الله و حجت و خلیفه او در میان شما من هستم. پس از آن هیچ کس بر او سلام نمی کند مگر این که می گوید: «السلام علیک یا بقیّهٔ اللّه فی ارضه».(۱)

بقیّهٔ اللّه معنای گسترده‌ای دارد و شامل هر چیزی که باقی بماند و جنبه الهی داشته باشد می‌شود، چه در مسائل اقتصادی باشد مانند: مالی که خمس و زکات آن داده شده و چه در مسائل معنوی مانند: حضرت مهدی علیه السلام که باقیمانده انبیا و اولیا و امامان معصوم علیهم السلام است.

در ضمن توجّه به این نکته لازم است که: آیات قرآن مجید هرچند در مورد خاصّی نازل شده باشد، امّا مفاهیم جامعی دارد که می‌تواند در اعصار و قرون بعد، بر مصداق‌های کلّی‌تر و وسیع‌تر، تطبیق شود. مثلًا در آیه مورد بحث منظور از «بقیّهٔ اللّه» در داستان قوم شعیب، سود و سرمایه حلال، یا پاداش الهی است، ولی هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت گردد «بقیّهٔ اللّه» محسوب می‌شود. و حضرت مهدی که آخرین پیشوا و بزرگترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، یکی از روشن‌ترین مصادیق «بقیّهٔ اللّه» است.(۲)

« «وَمَا أَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیظٍ»؛ و من مسوول اعمال شما و موظّف به اجبار کردنتان بر پذیرفتن این راه نیستم».(۳) وظیفه شعیب پیامبر علیه السلام و سایر انبیای الهی علیهم السلام نشان دادن راه و چاه است و اجباری بر طیّ راه از سوی آن بزرگواران صورت نمی گیرد. به قول شاعر:

۱- بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۱۳.

۲- تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۴۷.

۳- سوره هود، آیه ۸۶.

ص: ۲۱۵

راه است و چاه است و دیده بینا و آفتاب‌تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

بر خلاف آنچه دشمنان اسلام و دیگر ادیان آسمانی تبلیغ می‌کنند، هرگز پیامبران الهی مردم را مجبور بر پذیرش ادیان آسمانی نمی‌کردند، بلکه کار آنها ارائه طریق و نشان دادن راه با تکیه بر منطق و استدلال صحیح بوده، همان‌گونه که آیه شریفه «لَاإِکْرَاهَ فِی الدِّینِ»(۱) اشاره به این مطلب دارد.

سؤال: اگر ادعا می‌کنید که اسلام با منطق و استدلال پیش رفت نه با زور و شمشیر، پس حکمت و فلسفه جنگهای اسلامی که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله رخ داد چه بود؟

پاسخ: طبق آنچه که از قرآن مجید استفاده می‌شود تمام جنگهای اسلامی جنبه دفاعی داشته است. لذا قرآن می‌گوید اگر دست صلح به سمت شما دراز کردند آن را رد نکنید. به دو نمونه توجّه فرمایید:

الف) در قسمت پایانی آیه ۹۰ از سوره نساء می‌خوانیم: « «فَإِنْ اعْتَزَلُوکُمْ فَلَمْ یُقَاتِلُوکُمْ وَأَلْقَوْا إِلَیْکُمْ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ عَلَیْهِمْ سَبِیلًا»؛ پس اگر از شما کناره‌گیری کرده و با شما پیکار ننمودند، (بلکه) پیشنهاد صلح کردند، خداوند برای شما راهی برای تعرض بر آنان قرار نداده است».

طبق این آیه شریفه، خداوند می‌گوید اگر غیر مسلمانان، صلح دوست و اهل همزیستی مسالمت آمیزند، شما حق ندارید متعرض آنها شوید.

ب) در آیه ۹۱ همان سوره، حکم نقطه مقابل آیه قبل را چنین بیان می‌کند:

« «فَإِنْ لَّمْ یَعْتَزِلُوکُمْ وَیُلْقُوا إِلَیْکُمْ السَّلَمَ وَیَکُفُّوا أَیْدِیَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُوْلَئِکُمْ جَعَلْنَا لَکُمْ عَلَیْهِمْ سُلْطَاناً مُّبِیناً»؛ اگر از درگیری با شما کنار نرفتند و پیشنهاد

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۶.

ص: ۲۱۶

صلح نکردند و دست از شما نکشیدند، آنها را هر جا یافتید اسیر کنید و (در صورت احساس خطر) به قتل برسانید. آنها کسانی هستند که ما برای شما، تسلّط آشکاری نسبت به آنان قرار داده‌ایم».

از نظر اسلام مشروعیّت جنگ جایی است که دشمن توطئه‌ای چیده یا آماده حمله باشد، آیا در این هنگام عقل سلیم می گوید: «اگر دشمن خواست شما را به قتل برساند، تسلیم او شوید و دست به شمشیر نبرید؟» نتیجه این که تمام جنگهای اسلامی طبق منطق قرآن و اسلام دفاعی بوده و هیچ جنگی برای مجبور کردن مردم به پذیرش اسلام نبوده است.

سؤال: آیا جنگ اسلام و ایران (در اوایل اسلام) جنگ دفاعی بود، یا برای وادار کردن مردم ایران به پذیرش اسلام رخ داد؟

جواب: به طور قطع این جنگ دفاعی بود، دفاع از کسانی که تحت ظلم و ستم شاهان ستمگر ایران بودند و حقّ آزادی انتخاب نداشتند. لذا مردم ایران در برابر سپاه اسلام مقاومتی از خود نشان نداده و به راحتی تسلیم شدند، و برخی از آتشکده‌ها سالیان درازی پس از حمله اسلام به ایران همچنان روشن و سرپا بود، و ایرانیان باهوش به تدریج و با میل و اختیار خود اسلام را پذیرفتند.

کم فروشان ایمان ندارند!

همان‌طور که گذشت کم فروشی در اسلام بسیار قبیح و زشت، و بی شک از گناهان کبیره است. خداوند متعال نسبت به کم فروشان به گونه‌ای سخن گفته و آنها را تهدید کرده، که در کمتر گناهی دیده می‌شود. در آیات آغازین سوره مطففین می‌خوانیم:

« «وَیْلٌ لِّلْمُطَفِّفِینَ* الَّذِینَ إِذَا اکْتَالُوا عَلَی النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ* وَإِذَا کَالُوهُمْ أَوْ وَّزَنُوهُمْ

ص: ۲۱۷

یُخْسِرُونَ* أَلَا یَظُنُّ أُولَئِکَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ* لِیَوْمٍ عَظِیمٍ* یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ»؛ وای بر کم فروشان! آنان که وقتی برای خود چیزی از مردم بـا پیمـانه می گیرنـد، (حق خـود را) به‌طـور کامـل دریـافت می‌دارنـد، ولی هنگـامی که برای دیگران پیمـانه یـا وزن می کننـد، کـم می گذارنـد، آیـا گمـان نمی کننـد که برانگیخته می‌شونـد، در روزی بزرگ؟! روزی که مردم در پیشگاه پروردگـار جهانیان می‌ایستند».

«وَیْلٌ» در این‌جا به معنای «شـرّ»، یا «غم و انـدوه»، یا «هلاکت»، یا «عذاب دردناک»، و یا «وادی سـخت و سوزانی در دوزخ» است، و معمولًـا این واژه به هنگـام نفرین و بیـان زشتی چیزی به کـار می‌رود. قابل توجّه این که در روایتی از امام صادق علیه السلام آمـده است: خداونـد «ویـل» را درباره هیـچ کس در قرآن قرار نـداده، مگر این که او را کافر نام نهاده، همان گونه که می‌فرمایـد: « «فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ مَّشْـهَدِ یَوْمٍ عَظِیمٍ»؛ وای به حال کسانی که کافر شدند از حضور روز بزرگ رستاخیز»(۱)(۲) از این روایت استفاده می‌شـود که: کم فروشـی بوی کفر می‌دهـد.(۳) این مطلب از آیـات بعـدی نیز استفاده می‌شـود، «أَلَا یَظُنُّ أُولَئِکَ أَنَّهُمْ مَّبْعُوثُونَ»، بنـابراین، کسـانی که قیـامت را بـاور کرده‌انـد، کم فروشـی نمی کننـد و آنها که کم فروشـی می کننـد ایمان ندارنـد و قیامت را باور نکرده‌اند.

کم فروشی اختصاص به معامله و تجارت ندارد!

هرچنـد آیات مورد بحث در مورد کم فروشـی در تجارت و مسائل مالی سـخن می گویـد، ولی این گناه بزرگ اختصاص به مسائل اقتصادی ندارد، بلکه هرکس

۱- سوره مریم، آیه ۳۷.

۲- اصول کافی، مطابق نقل نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۲۷.

۳- تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۲۵۵.

ص: ۲۱۸

مسئولیتی داشته باشد و در حوزه مسئولیّت خود کم کاری کند، شامل او نیز می‌شود، به عنوان مثال اگر معلّمی به اندازه کافی مطالعه نکند، یا دیر سر کلاس حاضر شود و زودتر از موعد مقرّر کلاسی را ترک کند، کم فروشی است! اگر کارمندی به جای پرداختن به کارهای اداری به کارهای شخصی خود بپردازد، یا اوقات خود را به پر کردن جدول و سایر کارهای تفریحی بگذراند، یا برخورد مناسبی با ارباب رجوع نداشته باشد و بی جهت انجام کار آنها را به تأخیر بیندازد، مشمول حکم کم فروشان است. اگر قاضی، پرونده متّهم را به مقدار کافی مطالعه نکند و حکم دهد کم فروشی است. اگر خطیب و سخنران بدون مطالعه منبر رود یا به مقدار لازم مطالعه نکند مصداق مطففین و کم فروشان است. اگر سیاستمداران، ارباب رسانه‌ها، و خلاصه هرکسی در حوزه کاری خود کم کاری کند و وظایفش را به‌طور صحیح انجام ندهد، کم فروشی است و گویا قیامت را باور نکرده است. اگر تنها همین یک دستور دینی در جامعه عملی شود و هرکس در حوزه مسئولیّت خود کارش را به نحو احسن انجام دهد، جامعه گلستان خواهد شد.

نشانه‌های پیامبران

اشاره

انبیا و پیامبران که از سوی خداوند مأمور دعوت به سوی او می‌شدند نشانه‌هایی داشتند که به آسانی می‌توان آنها را از مدعیان دروغین شناخت. از جمله این نشانه‌ها- که آیات آینده هم به آن اشاره شده- سه چیز است:

۱. تکیه بر منطق و دلیل عقل

انبیا و اولیا و بزرگان همواره بر منطق عقل تکیه کرده و می‌کنند. به عنوان

ص: ۲۱۹

نمونه قرآن از زبان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: « «إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا»؛ شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم، دو نفر دو نفر، یا به تنهایی برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید».(۱) تمام خواسته پیامبر صلی الله علیه و آله در تفکّر و اندیشه و تعقّل خلاصه می‌شود. اگر پای عقل و خرد به میان آید حق از باطل به راحتی شناخته می‌شود.

۲. دلسوزی و مهربانی

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آن‌قدر دلسوز و مهربان بود که جان خود را در این مسیر به خطر می‌انداخت. این مطلب درآیه ۶ سوره کهف آمده است توجّه فرمایید: « «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ»؛ گویی می‌خواهی، خود را به خاطر اعمال آنها از غم و اندوه هلاک کنی».

و لذا خداوند او را دلداری می‌داد که: این‌قدر نگران مباش و غم و غصّه نخور، آنها که قابل هدایت باشند هدایت می‌شوند و آنها که قابلیّت هدایت نداشته باشند، هر قدر تلاش کنی هدایت نمی‌شوند.

۳. ترک تعصّب

انبیا و اولیای الهی تعصّب ندارند در حالی که مدّعیان باطل متعصّبند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هنگامی که با بت پرستان سخن می‌گفت و با دلیل و منطق و برهان حقانیّت اسلام را به اثبات می‌رساند و آنها نمی‌پذیرفتند می‌فرمود: « «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ»؛ (حال که چنین است) آیین شما برای خودتان، وآیین من برای خودم!».(۲)

۱- سوره سبأ، آیه ۴۶.

۲- سوره کافرون، آیه ۶.

ص: ۲۲۰

این نشانه‌های سه گانه در داستان شعیب پیامبر علیه السلام نیز به چشم می‌خورد. آن حضرت ابتدا به سراغ دلیل می‌رود و زشتی‌ها و عواقب سوء بت پرستی و مفاسد اقتصادی را برای آنها تبیین می‌کند، و در این راه دلسوزی مهربانی می‌کند «إِنِّی أَرَاکُمْ بِخَیْرٍ»(۱) ولی در عین حال از خود تعصّب به خرج نمی‌دهد «وَمَا أَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیظٍ»(۲) و آنها را مجبور بر پذیرش آیین خود نمی‌کند. امّا مشرکان و بت پرستان نه اهل منطق بودند، و نه دلسوز و مهربان، و نه عاری از تعصّب؛ بلکه تعصّب، لجاجت و خشونت ابزار کارشان بود. آیات زیر شاهد صادقی بر این ادّعاست.

توجّه فرمایید:

« «قَالُوا یَا شُعَیْبُ أَصَلوتُکَ تَأْمُرُکَ أَنْ نَتْرُکَ مَا یَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِی أَمْوَالِنَا مَا نَشَاؤُا إِنَّکَ لَأَنْتَ الْحَلِیمُ الرَّشِیدُ»؛ گفتند: «ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که آنچه پدرانمان می‌پرستیدند ترک کنیم؛ یا آنچه را می‌خواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟! تو که مرد بردبار و فهمیده‌ای هستی!».(۳)

قوم شعیب در مقابل استدلال‌های قوی ومتین ومنطقی حضرت شعیب در مورد زشتی بت پرستی و کم فروشی، به دو مطلب موهوم و بی اساس متمسّک شدند:

نخست این که: این بت‌های عزیز و دوست داشتنی که می‌گویی آنها را عبادت و پرستش نکنیم میراث آبا و اجدادی ماست. چگونه میراث نیاکان خود را ترک کنیم؟ بی اساس بودن این سخن روشن است: چرا که معمولًا نسل‌های جدید

۱- سوره هود، آیه ۸۴.

۲- سوره هود، آیه ۸۶.

۳- سوره هود، آیه ۸۷.

ص: ۲۲۱

دانشـمندتر از نسل‌هـای قدیمنـد؛ زیرا علاـوه بر علوم و دانش نسل‌های گذشـته علوم و دانش جدیـدی را در اختیار دارنـد. بنابراین، صرف این که عملی میراث گذشتگان است دلیل بر درستی آن نمی‌شود.

دوم این که: ما خواهان آزادی عمل هستیم، دسـتورات تو آزادی عمل ما را گرفته و ما را محـدود می‌سازد. بنابراین، چون ترک کم فروشی منافات با آزادی عمل ما دارد به آن پایبند نخواهیم بود.

آنها نه تنها سخنان پیامبر خود را نپذیرفتند، بلکه بر اثر تعصّب و لجاجتی که داشتند از پیامبر خدا طلبکار نیز شدند: که تو با آن عقل و شـعور بالا و رشد و بردباری فراوان، چرا چنین سـخنانی می‌گویی و ما را به چنان مطالبی دعوت می‌کنی! اکنون به پاسخ حضـرت شعیب توجّه فرمایید:

« «قَالَ یَا قَوْمِ أَرَأَیْتُمْ إِنْ کُنتُ عَلَی بَیِّنَةٍ مِّن رَّبِّی وَرَزَقَنِی مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً وَمَا أُرِیدُ أَنْ أُخَالِفَکُمْ إِلَی مَا أَنْهَاکُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِیدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ»؛ ای قوم! به من خبر دهید اگر دلیل آشـکاری از پروردگارم داشـته باشم، و رزق (و موهبت) خوبی به من داده باشد، (آیا می‌تـوانم بر خلاـف فرمـان او رفتـار کنم؟!) من هرگز نمی‌خـواهم چیزی که شـما را از آن بـاز می‌دارم، خودم مرتکب شوم. من جز اصلاح- تا آن‌جا که توانایی دارم- نمی‌خواهم».(۱)

حضرت در پاسخ به سخنان قومش به چهار نکته اشاره کرد:

نکته اوّل: این که من بیّنه دارم. «بیّنه» هم به معنای معجزه است، و هم دلیل عقلی. شعیب پیامبر علیه السلام همانند همه پیامبران به هر دو سلاح مسلّح بود.

نکته دوم: این که خداونـد به من روزی خوبی داده و از نظر اقتصـادی از شـما بی نیـاز هسـتم. تصوّر نکنیـد به طمع به چنگ آوردن اموالتان این سخنان را می‌گویم، بلکه انگیزه من شکرگزاری به درگاه پروردگار است.

نکته سوم: آنچه را به شما می‌گویم اوّل خودم عمل می‌کنم، و عالم بی عمل

۱- سوره هود، آیه ۸۸.

ص: ۲۲۲

نیستم. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «
ایّها النّاس! انّی و اللّه ما احثّکم علی طاعهٔ الّا وأسبقکم الیها، و لا انهاکم عن معصیهٔ الّا و اتناهی قبلکم عنها
؛ ای مردم! به خدا سوگند من شما را به هیچ طاعتی وادار نمی‌کنم، مگر این که پیش از شما خودم به آن عمل می‌کنم. و شما را از هیچ معصیتی نهی نمی‌کنم، مگر این که خودم پیش از شما از آن کناره‌گیری می‌کنم».(۱) اگر گوینده به سخنانش عمل کند کلامش در مردم اثر می‌کند، و لی اگر به آن عمل نکند تأثیری نخواهد داشت.
نکته چهارم: هدف من از دعوت شما به توحید و اقتصاد سالم، اصلاح است، اگر به سخنان من گوش فرا دهید، هم دینتان اصلاح می‌شود و هم آخرتتان.

مقایسه منطق پیامبران با بت پرستان

از مباحث گذشته تفاوت عمیق منطق شعیب پیامبر علیه السلام با منطق قوم بت پرستش روشن شد. پیامبر خدا به دنبال اصلاح امور دین و دنیای آنهاست، امّا آنها در پی آزادی بی قید و شرطند که نابود کننده دین، دنیا و آخرت آنهاست.
این منطق متعلّق به قوم شعیب، که در حدود سه هزار سال قبل می‌زیستند، بود؛ امّا امروزه نیز متأسّفانه این منطق دیده می‌شود. غربی‌ها می‌خواهند در همه چیز آزاد باشند، آنها آن‌قدر در این مسیر پافشاری کردند که نه تنها در کار بسیار زشتی همچون همجنس گرایی آزادی عمل پیدا کردند، بلکه آن را به صورت یک قانون درآوردند! آزادی عمل آنها در ایجاد مراکز فساد و فحشا به آن جلوه قانونی داد، تا آن‌جا که دولت همچون سایر مشاغل از آنها مالیات می‌گیرد! آزادی بی حدّ و حصر نتیجه‌اش اهانت به مقدّسات دیگران است، آنچه که امروز شاهد آن در جهان غرب هستیم.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵.

ص: ۲۲۳

اهمّیت نماز

سؤال: چرا قوم شعیب انگشت روی نماز آن حضرت گذاشتند، و مثلًا نگفتند آیا دین و آیینت، تو را وادار می کند که ما را به ترک بت پرستی دعوت کنی؟

جواب: ممکن است این مطلب به قصد استهزا و تمسخر نماز باشد. یعنی این نماز که نماد دین و آیین توست نمی‌تواند مانع بت پرستی و کم فروشی ما شود.

و نیز ممکن است منظورشان این بوده که ما از دین و آیین تو چیزی جز نماز نفهمیدیم. برخی نیز احتمال داده‌اند «صلاهٔ» اشاره به آیین و مذهب است؛ زیرا آشکارترین سمبل دین نماز است.

به هر حال آنها به رابطه میان نماز و ترک منکرات پی نبردند. اگر درست می‌اندیشیدند این واقعیّت را درك می کردند که نماز حسّ مسئولیت، تقوا، پرهیزکاری، خدا ترسی و حق‌شناسی را در انسان زنده می کند، و او را به یاد خدا و دادگاه عدل الهی می‌اندازد. نماز گرد و غبار خودپسندی و خودپرستی را از صحنه دل می‌شوید و نمازگزار را از جهان محدود و آلوده دنیا به جهان ماورای طبیعت و به عالم پاکی‌ها و نیکی‌ها متوجّه می‌سازد، به همین دلیل او را از شرك و بت پرستی و تقلید کورکورانه نیاکان و کم فروشی و انواع تقلّب باز می‌دارد.

خوانند گان محترم! نماز بسیار مهم است، زیرا بهترین نوع رابطه انسان با خداست، و تربیت صحیح و عاقبت به خیری در سایه نماز همراه با حضور قلب حاصل می‌شود. لذا همگان، مخصوصاً جوانان باید برای نماز اهمّیت فراوانی قائل شوند و از آن غافل نگردند.

حضرت شعیب علیه السلام پس از بیان نکات چهارگانه خطاب به قومش، می‌فرماید:

« «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»؛ و توفیق من، (در این کار) جز به (یاری) خدا نیست. بر او توکّل کردم؛ و به سوی او باز می گردم».(۱)

۱- سوره هود، آیه ۸۸.

ص: ۲۲۴

این جمله پیامی است برای همه مردم، همگان باید توفیق را تنها از خداوند بخواهند و تنها بر او توکّل کنند و اعتقاد داشته باشند که بازگشت همه به سوی خداست.

آثار وضعی گناهان

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: اگر پنج گناه در جامعه رواج پیدا کرد، از آن گناهان (و آثار وضعی آن) به خداوند پناه ببرید:

۱. «

لم تظهر الفاحشهٔ فی قوم قطّ حتّی یعلنوها الّا ظهر فیهم الطّاعون و الاوجاع الّتی لم تکن فی اسلافهم الّذین مضوا

؛ هرگاه اعمال منافی با عفّت در جامعه‌ای رواج یابد و علنی و آشکار گردد، بیماری هایی ظهور و بروز پیدا می‌کند که قبلًا وجود نداشته است».

نمونه هایی از این بیماری‌های جدید که نتیجه بی عفّتی هاست را در دنیای امروز می‌بینیم تمام دانشمندان و اطبا از درمان بیماری تازه ظهور کرده «ایدز» عاجز مانده‌اند، یکی از عوامل مهم بیماری ایدز ارتباطهای نامشروع جنسی است.

۲. «

ولم ینقصوا المکیال والمیزان الّا اخذوا بالسّنین وشدّهٔ المؤنهٔ وجور السّلطان

؛ هرگاه کم فروشی در جامعه رواج پیدا کند، مردم گرفتار قحطی و گرانی و فشارهای اقتصادی از ناحیه حکومتهای جور و ظالم می‌شوند».

بنابراین کم فروشی نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند و باعث ازدیاد ثروت نمی‌شود بلکه مشکلات متعددی به بار می‌آورد و ثروت جامعه را بر باد می‌دهد.

۳. «

ولم یمنعوا الزّکاهٔ الّا منعوا القطر من السّماء و لو لا البهایم لم یمطروا

؛ هرگاه مردم از پرداخت زکات (و سایر حقوق شرعیّه) امتناع ورزند، باران و نزولات آسمانی کم خواهد شد، و اگر چهارپایان نبودند بارش باران قطع می‌گردید».

ص: ۲۲۵

۴. «

ولم ینقضوا عهد اللّه و عهد رسوله الّا سلّط اللّه علیهم عدوّهم وأخذوا بعض ما فی ایدیهم

؛ و هرگاه مردم عهد و پیمانهایی که با خدا و رسولش داشته‌اند را بشکنند، خداوند دشمنانشان را بر جان و مالشان مسلط می‌کند».

یکی از عهد و پیمان‌هایی که با خدا و رسولش بسته‌ایم ترک عبادت شیطان است. در آیه شریفه ۶۰ سوره یس می‌خوانیم:

« «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یَا بَنِی آدَمَ أَنْ لَّا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ»؛ آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است».

۵. «

ولم یحکموا بغیر ما انزل اللّه الّا جعل اللّه بأسهم بینهم

؛ و هرگاه قاضیان شما مطابق احکام الهی حکم نکنند، در میان شما اختلاف و جنگ به وجود می‌آید و به جان هم می‌افتید».(۱)

خلاصه این که: گناهان تنها عواقب سوء اخروی و عذاب آن جهان را در پی ندارد، بلکه آثار سویی در این جهان نیز خواهند داشت.

ابزار تبلیغی پیامبران

اشاره

انبیا و پیامبران الهی هنگامی که از سوی خدا برای دعوت مردم فرستاده می‌شدند مسلّح به سه سلاح مؤثّر و کارساز بودند که هر کدام برای گروه خاصّی از آنان کارایی داشت.

۱. سلاح علم و دانش و استدلال و منطق

این ابزار مخصوص انسان‌های خردمند و دارای بصیرت و صاحبان عقل

۱- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۷۶، ح ۱۳.

ص: ۲۲۶

و فکر بود. این قبیل افراد نیاز به معجزه و کارهای خارق‌العاده از سوی پیامبران نداشتند، بلکه کافی بود با استدلال‌های قوی و منطقی، توحید و نبوّت را برای آنها به اثبات رساند، تا تسلیم آن شوند. آیات فراوانی (۱) از قرآن به این ویژگی اولوالالباب اشاره دارد. به عنوان مثال به آیه شریفه ۱۶۴ سوره مبارکه بقره توجّه فرمایید:

« «إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِمَا یَنفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنْ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْیَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِیهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِیفِ الرِّیَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ»؛ در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتیهایی که در دریا به سود مردم در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمانها نازل کرده، و با آن زمین را پس از مرگ زنده نموده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده، و (همچنین) در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخّرند، نشانه هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می‌اندیشند!».

عظمت آسمانها و زمین و آمد و شد منظّم شب و روز برای اولوالالباب کافی است آنها با تفکّر و اندیشه در این امور، پی به عظمت خالق آن برده و می‌گویند:

« «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»؛ پروردگارا! اینها را بیهوده نیافریده‌ای؛ منزهی تو! ما را از عذاب دوزخ، نگاهدار». (۲) آنها وقتی در مورد عظمت آفرینش بدن انسان فکر می‌کنند که فقط طول رگهای بزرگ و کوچک او بیش ۰۰۰/۱۵۰ کیلومتر است و این لوله کشی با عظمت و وسیع به قدری منظّم

۱- از جمله می‌توان به آیات ۱۹۰ سوره آل عمران، ۶ سوره یونس، ۸۰ سوره مؤمنون، ۲۲ سوره روم و ۵ سوره‌جاثیه، اشاره کرد.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.

ص: ۲۲۷

و دقیق است که اگر قسمتی از آن بگیرد، همانجا فلج می‌شود، پی به وجود خداوند خالق انسان‌ها می‌برند. نتیجه این که، یکی از سلاح‌های تبلیغی پیامبران سلاح علم و دانش و استدلال‌های منطقی است که مخصوص خردمندان جامعه است.

۲. سلاح معجزه

یکی دیگر از ابزار تبلیغی پیامبران که برای توده عوام جامعه از آن بهره می گرفته‌اند، سلاح معجزه است. انسان‌های عوام جامعه با زبان استدلال‌های منطقی آشنایی چندانی ندارند، امّا با ارائه معجزه‌های مختلف ایمان می‌آورند. لذا چند رقم معجزه، از قبیل شق القمر(۱)، بینا شدن نابینایان (۲)، زنده شدن مردگان (۳)، و مانند آن در اختیار پیامبران الهی قرار می گرفت، تا به وسیله آن توده مردم را به سوی توحید و نبوّت هدایت کنند، و درهای سعادت را به روی آنها بگشایند.

۳. تهدید به عذاب‌های الهی

گروهی از مردم هستند که نه استدلالهای منطقی آنها را به راه راست رهنمون می‌شود، و نه معجزات گوناگون پیامبران موجبات تسلیم شدن آنان را در برابر حق فراهم می‌سازد. این گروه که افرادی لجوج، متعصّب و متکبرند، تنها با سلاح تهدید به عذاب‌های الهی تسلیم حق می‌شوند. قرآن مجید داستان عذاب اقوام مختلف را به همین منظور بیان کرده است.

۱- شرح این معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله را در تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۱۲ مطالعه فرمایید.

۲- شرح این معجزه حضرت عیسی علیه السلام را در تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۱۸ مطالعه فرمایید.

۳- همان.

ص: ۲۲۸

عذاب قوم شعیب

حضرت شعیب علیه السلام، پس از ناامیدی از تأثیر استدلالهای منطقی و معجزات در مورد گروه سوم، از سلاح سوم استفاده کرد و سرگذشت اقوام پیشین را به یاد قوم خود آورد. توجّه فرمایید:

« «وَیَا قَوْمِ لَایَجْرِمَنَّکُمْ شِقَاقِی أَنْ یُصِیبَکُمْ مِّثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِّنْکُمْ بِبَعِیدٍ»؛ و ای قوم من! دشمنی و مخالفت با من، سبب نشود که شما به همان سرنوشتی که قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح گرفتار شدند، گرفتار شوید. و (سرزمین) قوم لوط از شما چندان دور نیست». (۱)

حضرت شعیب به عذاب چهار قوم از اقوام پیشین اشاره کرد:

۱. قوم نوح علیه السلام؛ آنها گرفتار طوفانی عجیب شدند. از آسمان بارانهای سیل آسا نازل و از زمین آب جوشیدن گرفت و تمام مردم غرق شدند جز گروه اندکی که به حضرت نوح علیه السلام ایمان آورده بودند و همراه او سوار بر کشتی شدند. آری، آبی که مایه حیات و زندگی انسان بلکه تمام موجودات زنده است، و ۲۳ بدن ما انسانها را تشکیل می‌دهد، مأمور نابودی قوم نوح علیه السلام شد. یعنی خداوند مرگ اقوام سرکش را از دل عوامل حیاتشان بیرون می‌کشد.

۲. قوم هود علیه السلام: این قوم سرکش گرفتار تندبادی مملوّ از سنگریزه‌ها شدند.

این تندباد، آبادی‌های آنها را زیر سنگریزه‌ها دفن کرد. همین بادی که ابرها را جابجا می‌کند و ابرهای حاوی باران را به مناطق نیازمند آب هدایت می‌کند و گلها را بارور و میوه‌ها را می‌رساند، عامل نابودی قوم هود شد.

۳. قوم صالح علیه السلام: این قوم بی ایمان هنگامی که ناقه صالح را پی کردند و با پیامبرشان به مخالفت پرداختند خداوند سه روز به آنها مهلت داد، پس از آن

۱- سوره هود، آیه ۸۹.

ص: ۲۲۹

صاعقه‌ای نازل شد و همه جا را ویران کرد. صاعقه از برخورد قطعه ابری که دارای بار الکتریسیته منفی است با زمین که بار الکتریسیته مثبت دارد حاصل می‌شود. وقتی که این دو با هم برخورد می‌کنند جرقه‌ای تولید می‌شود که همه چیز را خاکستر می‌کند؛ زیرا حرارت حاصل از آن/ ۰۰۰/ ۱۵ درجه سانتیگراد است، در حالی که غالب فلزات حداکثر در دو الی سه هزار درجه ذوب می‌شوند.

۴. قوم لوط علیه السلام؛ عذابی که بر این قوم سرکش و هتّاک نازل شد زلزله‌ای سهمگین و وحشتناک بود. زلزله شهرهای آنها را زیرورو کرد، و همه چیز وارونه شد. بعد از آن بارانی از سنگ ویرانه‌های بجای مانده از زلزله را هم پوشاند.

زمینی که قرآن مجید از آن تعبیر به مهد و گاهواره (۱) می‌کند و استراحتگاه و محل قرار انسان است، تبدیل به زلزله‌ای ویرانگر شد.

حضرت شعیب علیه السلام خطاب به قومش فرمود: اگر اقوام نوح و هود و صالح از شما دورند، ولی قوم لوط نزدیک به شمایند، چون آنها هم در شام می‌زیستند.

و آثار به جای مانده از آبادی‌های آنها را می‌توانید مشاهده کنید.

خلاصه این که انبیا و پیامبران ابزارهای تبلیغی مختلفی داشتند که هر کدام برای گروه خاصّی کاربرد داشت، سلاح تهدید به عذاب الهی که در داستان قوم شعیب به آن اشاره شده، برای هدایت گروه لجوج و متکبر و مغرور بود. حضرت شعیب علیه السلام پس از اشاره به سرگذشت دردناک اقوام پیشین، به قوم خود سفارش می‌کند که عبرت بگیرند و به سوی خدا بازگردند. توجّه فرمایید: « «وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ»؛ از پروردگار خود آمرزش بطلبید؛ و به سوی او بازگردید؛ که پروردگارم مهربان و دوستدار (بندگان توبه کار) است!».(۲)

۱- سوره طه، آیه ۵۳؛ سوره زخرف، آیه ۱۰؛ سوره نبأ، آیه ۶.

۲- سوره هود، آیه ۹۰.

ص: ۲۳۰

دو نکته در این آیه شریفه قابل توجّه است:

نکته اوّل: آیا استغفار و توبه دو چیز است؟ یا هر دو واژه به یک معناست؟

ظاهراً استغفار و توبه دو چیز است؛ استغفار شستن زنگار گناه است چرا که قلب بر اثر گناه زنگار می گیرد و باید با استغفار زنگار آن را زایل کرد. پس از شستشوی زنگار دل با استغفار، قلب آماده حرکت به سوی خدا و توبه به درگاه حضرتش می‌شود. خلاصه این که اوّل شستن زنگار دل، سپس نوشتن نام خدا بر صفحه قلب. در ضمن توجّه داشته باشید که توبه فقط به زبان نیست، بلکه تصمیم جدّی قلبی بر ترک گناه، و قطع رابطه با گناه، و جبران گناهان سابق با اعمال نیک آینده است.

جوانی می‌پرسید: مرتکب گناهانی شده‌ام که از آن توبه کرده‌ام، امّا همچنان وجدانم ناراحت است. چه کنم؟ گفتم: به همان اندازه که کار بد کرده‌ای باید کار خوب کنی، تا جبران شود. گفت: خداوند مرا می‌بخشد؟ گفتم: ناامید مباش، خدا وعده بخشش داده است.

نکته دوم: در پایان آیه ۹۰ از سوره هود، خداوند به رحیم ودود (مهربان و دوستدار بندگان توبه کار) توصیف شده است. این نشان می‌دهد که برنامه‌های خداوند بر اساس رحمت است، و عذاب و مجازات یک استثناست. یکی از نشانه‌های ادّعای فوق این است که ۱۱۳ سوره قرآن با

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

آغاز شده، و تنها یک سوره بدون

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

است، یعنی ۱۱۳ رحمت و یک عذاب. و طبیعی است وقتی عدّه‌ای از ۱۱۳ رحمت الهی استفاده نکنند، گرفتار همان یک عذاب می‌شوند.

جسارت و هتّاکی قوم شعیب

قوم شعیب در مقابل سخنان منطقی، معجزات و تهدیدهای حضرت شعیب

ص: ۲۳۱

که همه آنها به قصد هدایت قومش بود سر تسلیم فرود نیاورده و جملات زشتی به زبان آوردند که همگی حکایت از لجاجت و جهل و بی خبری آنها می کرد.

توجّه کنید:

۱. « «قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيراً مِّمَّا تَقُولُ»؛ (ای شعیب!) بسیاری از آنچه را می گویی ما نمی‌فهمیم» یعنی حرف‌های تو سر و ته ندارد و محتوا و منطق باارزشی در آن نیست، که بخواهیم پیرامون آن بیندیشیم!

۲. « «وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفاً»؛ (ای شعیب!) ما تو را در میان خود ضعیف می‌یابیم».

بنابراین، فکر غلبه بر ما را از سرت بیرون کن، چون قدرت این کار را نداری!

۳. « «وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ»؛ (ای شعیب!) اگر قبیله کوچکت نبود تو را سنگسار می کردیم» یعنی گمان نکن که به خاطر ترس از قدرتت با تو برخورد فیزیکی نمی کنیم، بلکه احترامی که برای قوم و قبیله‌ات قایل هستیم ما را از این کار بازداشته است!

۴. « «وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ»؛ (ای شعیب!) تو در برابر ما قدرتی نداری»(۱) یعنی تو هرچند از بزرگان قبیله‌ات هستی ولی با این سخنان در نظر ما منزلتی نداری!

متأسفانه انسانهای بی منطق بر زور و تهدید تکیه می کنند. وقتی که از رسیدن به اهدافشان ناکام می‌مانند به تحریمهای اقتصادی و تهدیدهای نظامی روی می‌آورند.

پاسخ‌های منطقی و بردبارانه حضرت شعیب علیه السلام

شعیب پیامبر علیه السلام در مقابل این همه هتّاکی و توهین و جسارت، ناراحت و عصبانی نشد و با صبر و بردباری و به صورت منطقی پاسخ آنها را داد. توجّه

۱- سوره هود، آیه ۹۱.

ص: ۲۳۲

فرمایید: « «قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيّاً إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ»؛ گفت: ای قوم! آیا قبیله کوچکم، نزد شما عزیزتر از خداوند است؟! در حالی که (فرمان) او را پشت سر انداخته‌اید! پروردگارم به آنچه انجام می‌دهید احاطه دارد (و آگاه است)!».(۱)

شعیب پیامبر علیه السلام به دو گونه پاسخ آنها را داد:

نخست می‌فرماید: این چه سخن نامعقول و نسنجیده‌ای است که شما بر زبان جاری می‌سازید؟ آیا احترام قبیله من از احترام خداوند بیشتر است؟

آیا شما برای خداوند احترام قائلید؟ یا خدا و فرامینش را پشت سر انداخته‌اید؟

و در ادامه می‌فرماید: خیال نکنید که خداوند اعمال شما را نمی‌بیند و سخنانتان را نمی‌شنود، بلکه او به تمام اعمالی که انجام می‌دهید احاطه و آگاهی کامل دارد. حضرت شعیب علیه السلام ضمن پاسخ به سخنان بی اساس قومش، آنها را متوجّه عظمت و عزّت پروردگار زمین و آسمان کرد.

دومین پاسخ حضرت شعیب در آیه بعد آمده است. توجّه کنید: « «وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ»؛ ای قوم من! هر چه توان دارید، انجام دهید؛ من هم کار خود را انجام می‌دهم؛ و به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب رسواکننده به سراغش می‌آید، و چه کسی دروغگوست! شما انتظار بکشید، من هم با شما در انتظارم».(۲) شما در انتظار این باشید که بتوانید با قدرت، جمعیّت، ثروت و نفوذتان بر من پیروز شوید، من هم در انتظارم که مجازات دردناک الهی به زودی دامان شما جمعیّت گمراه را بگیرد و از صفحه گیتی محوتان نماید!

۱- سوره هود، آیه ۹۲.

۲- سوره هود، آیه ۹۳.

ص: ۲۳۳

پایان عمر تبهکاران مدین

جوامعی که در این عالم زنـدگی می‌کردنـد، هنگامی که فاسـد و مفسـد می‌شدنـد خداونـد به آنها مهلت می‌داد تا از منجلاب فساد خارج شده و به اصلاح خویش بپردازند، اگر در مهلت مقرّر اصلاح نمی‌شدند، ولی امیدی به اصلاح آنها بود مهلت تمدید می‌شد، و تا هنگامی که کمترین روزنه‌ای به سـمت اصـلاح وجود داشت این کار تکرار می‌شـد. امّا زمانی که تمام روزنه‌های امیـد مسـدود می‌شـد و دیگر هیـچ امیـدی به اصـلاح آنهـا بـاقی نمی‌مانـد، و چـاره‌ای جز نابودی نبود، خداونـد به روشـهای مختلف آنها را نابود می‌کرد. به قول شاعر:

نه طراوتی نه برگی نه گلی نه سایه دارم‌متحیرم که دهقان به چه کار هشت ما را

وقتی یک درخت نه میوه‌ای داشـته باشـد و نه گلی بدهد و نه طراوت و برگی داشـته باشد و حتّی سایه‌ای نداشـته باشد دهقان ناچار می‌شود آن را قطع کنـد و بسوزانـد. اقوامی که هیچ امیدی به هدایت آنها نیست همانند درخت بی‌برگ و گل و سایه‌ای‌اهسـتند که تنها لایق آتشـند. نوح پیامبر علیه السلام در مورد قومش (که ۹۵۰ سال آنها را به سوی خدا دعوت کرد، ولی نپذیرفتند) نفرین کرد. امّا نفرین آن حضرت هم حکیمانه بود. فرمود: « «رَّبِّ لَاتَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنْ الْکَافِرِینَ دَیَّاراً* إِنَّکَ إِنْ تَذَرْهُمْ یُضِلُّوا عِبَادَکَ وَلَا یَلِدُوا إِلَّا فَاجِراً کَفَّاراً»؛ پروردگارا! هیـچ کس از کافران را بر روی زمین باقی مگذار! چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگانت را گمراه می‌کنند و جز نسلی فاجر و کافر به دنیا نمی‌آورند». (۱)

البتّه اقوامی که گرفتار عـذاب می‌شدنـد دو دسـته بودنـد: یک دسـته کسانی که بعد از هلاکت آثارشان باقی می‌ماند. مثل فرعون و فرعونیان که وقتی هلاک

۱- سوره نوح، آیه ۲۶ و ۲۷.

ص: ۲۳۴

شدند کاخها و ثروتها و بدنهای آنها باقی ماند و به بنی اسرائیل رسید. دسته دیگر اقوامی بودند که همراه هلاکت آنها تمام آنچه مربوط به آنها می‌شد نیز نابود می گشت. قوم ثمود که پیامبر آنها حضرت صالح علیه السلام بود جزء دسته دوم هستند.

قوم شعیب پیامبر علیه السلام نیز چنین بودند. به آیات زیر توجّه فرمایید:

« «وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْباً وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ* كَأَنْ لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْداً لِّمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ»؛ و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، با رحمت خود نجات دادیم؛ و آنها را که ستم کردند، صیحه (مرگبار آسمانی) فرا گرفت؛ و بامدادان در خانه‌هایشان به رو افتاده مرده بودند. آن چنان که گویی هرگز ساکن آن (دیار) نبودند! دور باد مدین (و اهل آن از رحمت خدا)، همان‌گونه که قوم ثمود دور شدند!».(۱) در مورد این که قوم شعیب با چه عذابی هلاک شدند دو تعبیر در قرآن مجید وجود دارد.

نخست تعبیر به «صیحه» که در آیه مورد بحث آمده و دیگر تعبیر به «رجفه» (لرزش) که در آیه شریفه ۹۱ سوره اعراف به آن اشاره شده است. حال ببینیم آیا هر دو تعبیر به یک معنا باز می گردد، یا دو چیز است؟ «رجفه» (لرزش) نتیجه صیحه آسمانی است، و این همان چیزی است که در زمان ما به آن «موج انفجار» گفته می‌شود. توضیح این که: زمانی که انفجار رخ می‌دهد برخی از اشیا که در محلّ انفجار و اطراف آن تا فاصله معیّنی هستند (بسته به نوع و مقدار مادّه منفجره) بر اثر انفجار نابود می گردند، امّا برخی چیزها در خارج از آن دایره نیز نابود می‌شود، که علّت آن موج انفجار است. موج انفجار شیشه‌ها را تا شعاع چند هزار متر می‌شکند و ممکن است حتّی در خانه‌ها را در فاصله نزدیکتر از جا

۱- سوره هود، آیه ۹۴ و ۹۵.

ص: ۲۳۵

بکند. از دو آیه مورد اشاره استفاده می‌شود که صیحه‌ای آسمانی و صاعقه‌ای بسیار نیرومند بر قوم شعیب نازل شد و همراه آن موج انفجاری رخ داد و بر اثر آن صاعقه و این لرزش حاصل از موج انفجار همه آن قوم سرکش به رو بر زمین افتاده و نابود شدند.

از آیه بعد استفاده می‌شود که نه تنها خودشان از بین رفتند بلکه تمام ثروتهایی که به خاطر آن، ظلم و ستم و گناه کردند، و همه آن کاخ‌ها و زینت‌ها و زرق و برق‌ها، از میان رفت و همه خاموش شدند.

خوانندگان محترم! این عذابها فقط مربوط به گذشتگان نیست، بلکه هر کس در هر عصر و زمانی مسیر قوم شعیب را در پیش بگیرد و در مقابل حق سر تسلیم فرود نیاورد، باید منتظر عواقب آن باشد. همان‌گونه که در مورد اروپاییان می‌بینیم که نتیجه ظلمهای فراوان آنها جنگ جهانی اوّل و دوم شد، و اروپا به دست اروپایی‌ها نابود گشت «فَاعْتَبِرُوا یَا أُولِی الْأَبْصَارِ».(۱)

پیوند حضرت موسی و حضرت شعیب علیهما السلام

با توجّه به این که حضرت موسی علیه السلام بخشی از عمرش (حدود ۱۰ سال) را در مدین گذراند، و با دختر حضرت شعیب پیامبر علیه السلام که از اهالی مدین است، ازدواج نمود، شرح و تفسیر آیات مربوط به این قسمت از زندگانی حضرت موسی علیه السلام، که در سوره قصص آمده، خالی از لطف و فایده نیست. امّا قبل از آن، لازم است مقدّمه‌ای در مورد ویژگیهای قرآن مجید تقدیم گردد:

قرآن مجید ویژگی‌های زیادی دارد که آن را از تمام کتابها متمایز و جدا می‌سازد، اگر این ویژگیها گردآوری، و با سلیقه خاصّی کنار هم چیده شود، کتاب

۱- سوره حشر، آیه ۲.

ص: ۲۳۶

ارزشمندی خواهد شد. به سه نمونه از این ویژگی‌ها توجّه فرمایید:

۱. طراوت و تازگی؛ قرآن مجید همواره باطراوت و تازه است و هیچ‌گاه کهنه نمی‌شود. شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: یابن رسول اللَّه، چرا هر چه قرآن را تلاوت و مطالعه می‌کنیم کهنه نمی‌شود، بلکه باطراوت‌تر و تازه‌تر می‌شود؟ امام علیه السلام فرمود: «

لأنّ اللّه تبارك وتعالى لم يجعله لزمان دون زمان ولا لناس دون ناس فهو فى كلّ زمان جديد، وعند كلّ قوم غضّ الى يوم القيامة ؛ به‌خاطر آن که خداوند تبارك و تعالی قرآن را برای زمان معیّنی نازل نکرده و اختصاص به جمعیّت خاصی نداده است، لذا در تمام زمانها و نزد تمام اقوام و جمعیّتها تا روز قیامت جدید و باطراوت است». (۱)

ما این مطلب را به هنگام نوشتن تفسیر نمونه تجربه کردیم. زمانی که نوشتن تفسیر نمونه را آغاز نمودیم تفاسیر مهم شیعه و اهل سنّت، مورد توجّه بود، ولی در عین حال ما در تفسیر نمونه به نکات جدیدی دست یافتیم که در کتابهای تفسیری گذشته نبود، همان‌گونه که در تفاسیری که ان‌شاءاللّه بعد از ما نوشته خواهد شد به نکات جدیدی می‌رسند که ما به آنها نرسیده‌ایم. خلاصه این که، این طبیعت قرآن است که همراه زمان پیش می‌رود و اختصاص به زمان خاصّی ندارد.

۲. فراگیر بودن آن؛ ویژگی دیگر قرآن مجید این است که اختصاص به قشر خاصّی از مردم ندارد. همان‌گونه که عالمان بزرگ و فلاسفه و دانشمندان عظیم‌الشّأن از آن بهره می‌گیرند، مردم عوام و بیسواد (که قادر بر تلاوت قرآن هستند) نیز در حدّ توان و درک خود از آن استفاده می‌کنند. این ویژگی در کتابهای دیگر دیده نمی‌شود. لذا برای دوران ابتدایی کتابی مخصوص، و برای

۱- میزان الحکمهٔ، ج ۸، باب ۳۲۹۴، ح ۱۶۴۳۵.

ص: ۲۳۷

دوره راهنمایی کتاب خاصّ دیگری، و برای دوران دبیرستان و پیش دانشگاهی و دانشگاه، هر کدام کلام خاصّی نوشته می‌شود.

۳. هر آیـه قرآن دارای نکـاتی اسـت؛ در هر آیه‌ای از آیـات قرآن نکته یـا نکـاتی نهفته است در حـالی که در هر سـطری از سـطور کتابهای دیگر نکته‌ای وجود ندارد، بلکه در بسیاری از کتابها، نکات قابل استفاده در کلّ کتاب محدود است.

در هر یک از آیات مربوط به مبـدأ و معاد، تاریـخ انبیا، بهشت و دوزخ، احکام، اخلاق، فلسـفه احکام و ماننـد آن نکات برجسـته و روشـنی وجود دارد. با توجّه به این مقـدّمه و ویژگی‌های سه گانه قرآن مجید، مخصوصاً ویژگی سوم، به سـراغ آیات سوره قصـص می‌رویم و به نکات موجود در آیات مذکور اشاره خواهیم کرد:

حضرت شعیب علیه السلام بعد از نابودی قوم سرکش مدین به همراه مؤمنین به آن شهر بازگشته و کم کم آن‌جا را آباد کردند. آن حضـرت در اواخر عمر شـریفش پیر و ناتوان شـده بود و چون ظاهراً پسـری هم نـداشت، به ناچار دخترانش گوسـفندان را به صـحرا می‌بردند. از سوی دیگر موسای جوان در مصـر شاهد نزاع و درگیری یک فرعونی با یک نفر از بنی اسرائیل بود. مرد فرعونی به فرد بنی‌اسـرائیلی دسـتور می‌داد که مقـداری هیزم بر دوش گرفته، آن را به کـاخ فرعون ببرد، و مرد بنی‌اسـرائیلی از انجـام این کار طفره می‌رفت.(۱) همین مطلب باعث نزاع و درگیری آنها شد. حضرت موسی علیه‌السلام به منظور جدا سازی آنها، به آن دو نزدیک شد و آن‌ها را از هم جـدا کرد. مرد فرعونی وقتی موسای جوان را دید که او را از مرد بنی‌اسـرائیلی جدا می‌کند به سـمت موسای جوان حمله‌ور شد. حضرت موسی علیه السلام به منظور دفاع از خود، مشتی به سمت آن مرد پرتاب کرد که بر اثر آن

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۴۲.

ص: ۲۳۸

نقش بر زمین شد و از دنیا رفت. به حضرت موسی خبر رسید که اگر در مصر بمانی، فرعونیان تو را به جرم کشتن آن فرعونی، خواهند کشت. این مطلب سبب شد که حضرت موسی علیه السلام آواره بیابانها شد و به منظور فرار از دست فرعونیان از مصر فرار کرد. یکّه و تنها و بدون داشتن آذوقه مناسب و با استفاده از برگ درختان و گیاهان صحرا، به حرکت خود ادامه داد تا این که به شهر مدین رسید، کنار چاه آبی رفت و خود را سیراب کرد و در زیر سایه درختی به استراحت پرداخت. همان‌گونه که استراحت می‌کرد صحنه‌ای توجّهش را به خود جلب کرد. شرح این مطلب در آیات زیر آمده است. توجّه فرمایید:

« «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَانَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ»؛ و هنگامی که به (چاه) آب «مدین» رسید، گروهی از مردم را در آن‌جا دید که چهارپایان خود را آب می‌دهند؛ و در کنار آنان دو زن را دید که از گوسفندان خویش مراقبت می‌کنند (و به چاه نزدیک نمی‌شوند؛ موسی) به آن دو گفت: «منظور شما (از این کار) چیست؟ گفتند «ما آنها را آب نمی‌دهیم تا چوپان‌ها همگی خارج شوند؛ و پدر ما پیرمرد کهنسالی است (قادر بر این کارها نیست)».(۱) در روایت (۲) آمده است که وقتی حضرت موسی سخن آن دو زن را شنید به سمت چوپانها رفت و به آنها اعتراض کرد که چرا اجازه نمی‌دهید آن دو زن گوسفندان خود را سیراب کنند؟

آنها گفتند: اگر خیلی دلت به حال آنها سوخته خودت به تنهایی (و بدون کمک ما) از چاه آب بکش و گوسفندان آنها را سیراب کن. حضرت موسی به سمت دلو رفت و آن را به درون چاه انداخت و کاری که دیگران ده نفری انجام

۱- سوره قصص، آیه ۲۳.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۵۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۲۱.

ص: ۲۳۹

می‌دادند او به تنهایی انجام داد و آن دلو بزرگ مملو از آب را از چاه کشید و گوسفندان آن دو زن را سیراب کرد.

آری، آن‌جا که امداد الهی باشد یک نفر معادل ده نفر کار انجام می‌دهد.

همان‌گونه که در آیه شریفه ۶۵ سوره انفال به این مطلب اشاره شده است.

نکته‌ای که در این آیه شریفه قابل توجه است بی توجّه نبودن حضرت موسی علیه السلام به کار زشتی که چوپانها انجام دادند و عکس العمل نشان دادن نسبت به آن، و انجام کاری خیر بدون تقاضای اجر و پاداش. به هر حال، پس از انجام این کار، دختران شعیب با گوسفندان به سمت خانه حرکت کردند و حضرت موسی به سمت درخت رفت و دست به دعا برداشت. به آیه بعد توجّه فرمایید:

« «فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّى لِمَا أَنزَلْتَ إِلَىَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»؛ موسی برای (گوسفندان) آن دو آب کشید؛ سپس رو به سایه آورد و عرض کرد: پروردگارا! به هر خیر و نیکی که بر من فرو فرستی، به آن نیازمندم!».(۱)

نوع دعا کردن حضرت موسی علیه السلام نیز بسیار جالب است. آن حضرت که در آن شهر، غریب، گرسنه و بی پناه است، به هنگام دعا نمی گوید: «خدایا! چنین و چنان کن»، بلکه عرض می کند: «خدایا! هر خیر و نیکی بر من بفرستی به آن نیاز دارم» طولی نکشید که دعای آن حضرت مستجاب شد. توجّه فرمایید:

« «فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِى عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِى يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَافَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَاتَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ ناگهان یکی از آن دو (زن) به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیا گام برمی‌داشت، و گفت: «پدرم از تو دعوت می کند تا مزد آب دادن (گوسفندان) را که برای ما انجام دادی به تو بپردازد». هنگامی که موسی نزد او (شعیب) آمد و سرگذشت خود را برای

۱- سوره قصص، آیه ۲۴.

ص: ۲۴۰

او شرح داد گفت: «نترس، از قوم ستمکار نجات یافتی!»(۱) هرچند حضرت موسی علیه السلام برای گرفتن مزد کار نکرده بود، بلکه قصدش کاملًا رضای خدا بود، امّا شعیب پیامبر علیه السلام وظیفه خود می‌داند که مزد این کار او را بدهد و به همین منظور او را به خانه‌اش دعوت می کند. متأسّفانه در عصر و زمان ما چقدر کارفرمایانی که مزد کارگران را می‌خورند، و حق و حقوق آنها را پایمال می کنند. به هر حال، دختر حضرت شعیب علیه السلام دعوت پدر را به حضرت موسی اعلام می کند و دو نفری به سمت خانه شعیب حرکت می کنند. در تاریخ آمده است که دختر برای راهنمایی، از پیش‌رو حرکت می کرد و موسی علیه السلام از پشت سر. وزش ملایم باد ممکن بود لباس را از اندام آن دختر کنار زند. و حیا و عفّت موسی علیه السلام اجازه چنین کاری را نمی‌داد. لذا به آن دختر گفت: من از جلو می‌روم و تو از پشت سر مرا راهنمایی کن».(۲)

اکنون در جامعه ما چه خبر است؟! بد حجابی‌ها، لباسهای نامناسب، تنگ و چسبان، مدهای جذّاب لباس، آرایش‌های تند و غلیظ، رفت و آمدهای فراوان و غیر ضروری زنان به بازارها و گفت‌وگوهای بی‌پروا با مردان اجنبی، عدم رعایت عفاف و پاکدامنی و ... همه و همه غوغا می کند. راستی جوانانی که پایه اعتقادی آنان به قدری قوی نیست که توان مقاومت در برابر این همه عوامل تحریک را داشته باشند، چه باید کنند؟! آیا می‌دانید آمار طلاق چقدر بالا رفته است؟ یکی از عوامل طلاق همین بد حجابی‌ها و صحنه‌های زشت و بی‌عفّتی‌هاست. باید با مفاسد اجتماعی به‌طور جدّی برخورد شود. کسانی که مخالف هرگونه برخورد با این گونه مفاسدند در اشتباهند.

۱- سوره قصص، آیه ۲۵.

۲- تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۸، ص ۴۵۰.

ص: ۲۴۱

به هر حال موسی علیه السلام وارد خانه حضرت شعیب شد. خانه‌ای که نور نبوّت، معنویّت و روحانیّت از جای جای آن نمایان بود. پیرمردی نورانی، باوقار و با موهایی سفید که در گوشه‌ای نشسته بود، به موسی علیه السلام خوش آمد گفت، سپس از او پرسید: از کجا می‌آیی؟ در این شهر چه می‌کنی؟ چرا تنهایی؟ حضرت موسی تمام داستان را برای آن حضرت بیان کرد. حضرت شعیب به او اطمینان داد که دیگر خطری از سوی فرعونیان او را تهدید نمی‌کند. موسی علیه السلام به زودی متوجّه شد که استاد بزرگی یافته، استادی که چشمه‌های زلال علم، معرفت و تقوا از وجودش می‌جوشد و می‌تواند به خوبی او را سیراب کند. حضرت شعیب علیه السلام نیز احساس کرد شاگرد لایق و مستعدّی یافته، شاگردی که می‌تواند علوم، دانش و تجربیّات خود را به او منتقل کند. و هر دو از یافته خود مسرور شدند. دختر شعیب که گویا از بردن گوسفندان به صحرا و برخورد با مردان خسته شده بود، و از سویی این جوان را برای چوپانی فرد مناسبی می‌دید، پیشنهاد داد:

« «قَالَتْ إِحْدَاهُمَا یَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ»؛ یکی از آن دو (دختر) گفت: ای پدر! او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که می‌توانی استخدام کنی آن کسی است که نیرومند و درستکار باشد (و او همین مرد است)!»(۱) دختری که در دامان پیامبر خدا پرورش یافته باشد انسان هوشیار و منطقی است، لذا برای پیشنهاد خود دلیل آورد. و آن این که: بهترین کارگر کسی است که هم قدرت بدنی مناسبی داشته باشد و هم امین باشد و موسی علیه السلام در هر دو جهت امتحان خود را داده بود. آن هنگام که به تنهایی دلوی را از چاه کشید که چوپان‌ها ده نفره می‌کشیدند امتحان قدرتش را پس داد، و زمانی که از دختر شعیب خواست در پشت سر او حرکت کند از امتحان امانت سربلند خارج شد.

۱- سوره قصص، آیه ۲۶.

ص: ۲۴۲

ملاحظه می‌فرمایید که در یک عبارت کوتاه شرایط مهم کارگر و کارمند بیان شده است. از نظر قرآن کارگر و کارمند باید قوی و امین باشد، بنابراین آدمهایی که ضعیفند و توانایی انجام کار مورد نظر را ندارند یا قوی هستند ولی از امانت کافی بی بهره‌اند را نباید به واسطه پارتی بازی یا به عنوان ارفاق یا به قصد کمک یا به هر عنوان دیگر استخدام کرد. اگر این دو شرط در استخدامها عملی شود جهان متحوّل می گردد. البتّه آنچه ذکر شد مربوط به کارهای جسمانی است، امّا در مورد کارهای فکری شرایط دیگری لازم است که در آیه شریفه ۵۷ سوره مبارکه یوسف به آن اشاره شده است. هنگامی که حضرت یوسف علیه السلام به عزیز مصر پیشنهاد داد که عهده دار خزانه داری مصر شود گفت: « «إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ»؛ من نسبت به این کار هم دانش کافی دارم و هم امانتدارم» این‌جا قدرت جسمانی کارآیی ندارد، بلکه دانش مدیریتی لازم است. نتیجه این که در کارهای جسمانی قدرت و امانت و در کارهای فکری دانش کافی و امانت، لازم است.

حضرت شعیب علیه السلام که از پیشنهاد دخترش خوشحال شده بود، طبق آیه ۲۷ سوره قصص خطاب به حضرت موسی علیه السلام فرمود:

« «قَالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ عَلَی أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِکَ وَمَا أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ»؛ (شعیب) گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی؛ و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی، محبّتی از ناحیه توست؛ من نمی‌خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم؛ و ان‌شاءاللّه مرا از صالحان خواهی یافت!».(۱)

حضرت شعیب مهریه دخترش را هشت سال چوپانی حضرت موسی علیه السلام

۱- سوره قصص، آیه ۲۷.

ص: ۲۴۳

قرار داد. مقایسه‌ای کنیم بین مهریه دختر و همسر پیامبر، و مهریه‌های سرسام آور امروزی. هشت سال چوپانی در ظاهر مهریه است، اما در واقع نوعی مشارکت است؛ چرا که حضرت شعیب علیه السلام در حقیقت سرمایه‌ای را در اختیار حضرت موسی علیه السلام که هیچ چیز نداشت و حتّی به نان شبش محتاج بود قرار داد، تا با آن کار کند و از درآمدش حضرت شعیب و دخترش از یک سو، و حضرت موسی و همسرش از سوی دیگر استفاده کنند.

آیا مهریه‌ای سبک‌تر از این مهریه سراغ دارید؟ علاوه بر این که شعیب پیامبر علیه السلام بعد از تمام شدن مدّت، هنگامی که حضرت موسی علیه السلام قصد بازگشت به مصر کرد تعدای از گوسفندان که سرمایه حضرت شعیب محسوب می‌شد را به او بخشید. امّا امروزه، متأسفانه مهریه‌ها بسیار سنگین و گاه کمرشکن است، در حالی که در روایات اسلامی سفارش به مهریه‌های سبک و در حدّ توان زوج شده است. به چند نمونه از این روایات توجّه فرمایید:

۱. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمودند:

«من برکهٔ المرئهٔ خفّهٔ مؤنتها

؛ قدم زنی مبارک است که هزینه‌اش کم باشد»(۱)، منظور از «مؤنهٔ» در این روایت، ممکن است هزینه‌های عادی زندگی باشد. یعنی زن هر روز به دنبال مد جدیدی نباشد، و همواره به سراغ زر و زیور نرود، و در مخارج اسراف و زیاده روی نکند، و ممکن است اشاره به مهریه باشد، یعنی مهریه‌اش خفیف و سبک باشد، که برکت در آن است، همچنین شاید هم شامل هزینه‌های عادی زندگی و هم شامل مهریه شود.

۲. در روایات دیگری از آن حضرت می‌خوانیم:

«افضل نساء امّتی ... أقلّهنّ مهرا

؛ برترین زنان امّت من ... زنانی هستند که مهریه

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۹، ح ۳.

ص: ۲۴۴

آنان کمتر است».(۱)

۳. حضرت علی علیه السلام فرمود:

«لا تغالوا بمهور النّساء فتکون عداوهٔ

؛ مهریه زنانتان را سنگین نگیرید که سرچشمه دشمنی و عداوت است».(۲)

امروزه این روایت بسیار ملموس و قابل درک است. چون وقتی مهریه خانمی سنگین و بسیار زیاد باشد کم کم زن را وسوسه می‌کند که آن را مطالبه نماید، و هنگامی که با عدم توان پرداخت زوج مواجه شود، آن را به اجرا می‌گذارد و با هزار مشکل مهریه را می‌گیرد و اقدام به طلاق می‌کند. گاه این پول زیر دندانش مزه می‌کند، لذا نقشه می‌کشد با مهریه سنگین‌تری با مرد دیگری نیز ازدواج کند و از او هم مهریه را مطالبه کند و بدین وسیله ثروت مهمّی فراهم نماید. زن با این فکر و خیالات ناسازگاری با شوهر را آغاز می‌کند و بدین سان عداوت و دشمنی‌ها شروع می‌شود. بعضی می‌گویند: «برای استحکام پیوند زناشویی باید مهریه‌ها را سنگین گرفت، چون کار از محکم کاری عیب نمی‌کند» در جواب این عزیزان عرض می‌کنیم: «اتّفاقاً در این مورد کار از محکم کاری عیب می‌کند» چون مهریه سنگین وسوسه‌انگیز است.

۴. ابوالعبّاس می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در مهریه پرسیدم:

«اله وقت؟ قال: لا، ثم قال: کان صداق النّبیّ صلی الله علیه و آله ... خمسمأهٔ درهم

؛ آیا مهریه اندازه خاصّی دارد؟ امام فرمود: نه، سپس فرمود: مهریه (همسران) پیامبر صلی الله علیه و آله پانصد درهم بود».(۳)

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰، ح ۹.

۲- وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۱، ح ۱۲.

۳- وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۷، ح ۸.

ص: ۲۴۵

پانصد درهم معادل ۲۵۰ مثقال نقره است، زیرا هر درهم نیم مثقال است.

و قیمت هر مثقال نقره در عصر و زمان ما (سال ۱۳۸۹ ه. ش) هزار و دویست تومان است. بنابراین پانصد درهم در زمان ما معادل سیصد هزار تومان است.

آری، مهریه همسران پیامبر اسلام چیزی حدود یک سکّه بهار آزادی بوده است! ما توصیه نمی‌کنیم مهریه خیلی سبک باشد، ولی از مهریه‌های بسیار سنگین، که مصیبت و بلایی برای خانواده هاست و باعث ترک ازدواج بعضی از جوانها شده، باید پرهیز کرد، و ازدواجها را ساده گرفت تا جوانها به راحتی ازدواج کرده و در برابر گناه بیمه شوند.

ازدواج ساده!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحاب و یارانش نشسته بود. خانم محجّبه‌ای خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: یا رسول اللّه! نیاز به ازدواج دارم، همسری برایم انتخاب کن! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگاهی به اصحابش کرد و از آنها پرسید: چه کسی حاضر است با این خانم ازدواج کند؟ یکی از اصحاب برخاست و اعلام آمادگی کرد. حضرت از او پرسید: چه چیز به عنوان مهریه به او می‌دهی؟

عرض کرد: متأسّفانه دستم خالی است و چیزی ندارم. حضرت فرمود: نه، بدون مهریه نمی‌شود. سپس خطاب به یاران سخنش را تکرار کرد و گفت: چه کسی حاضر است با این خانم ازدواج کند؟ ولی این بار هم غیر از آن شخص کسی اعلام آمادگی نکرد. همان سؤال و جواب میان حضرت و آن شخص رد و بدل شد و در نهایت نشست. برای بار سوم که حضرت سخنش را تکرار کرد و کسی جز آن شخص از جایش برنخاست، خطاب به او فرمود: آیا چیزی از قرآن می‌دانی؟ عرض کرد بله. حضرت فرمود: این خانم را به ازدواج تو درآوردم

ص: ۲۴۶

و مهریه‌اش را تعلیم آنچه که از قرآن می‌دانی قرار دادم. قرآن را به او تعلیم کن».(۱)

طبق این روایت مراسم بله برون و خواستگاری و تعیین مهریه و اجرای خطبه عقد به این صورت ساده و در مدّت کوتاهی صورت گرفت و زن و شوهر روانه خانه بخت شدند.

آری، زندگی هرچه ساده‌تر و مهریه هرچه سبک‌تر باشد، آرامش بیشتر و دوستی، صمیمیّت و همدلی افزون‌تر خواهد بود. امان از زمانی که زندگی، تجمّلاتی و پر هزینه شود و چشم و همچشمی و رقابت، جای ساده زیستی و صداقت را بگیرد.

مهریه‌های سنگین باطل است

ما معتقدیم مهریه‌های سنگین باطل است، و تبدیل به مهر المثل می‌شود.

توضیح این که: خانواده داماد با دسته گل و شیرینی به منزل خانواده عروس می‌روند، و پس از تعارفات معمول، از سوی خانواده عروس ۱۳۶۰ سکّه تمام بهار آزادی به مناسبت تاریخ تولّد عروس، پیشنهاد می‌شود. هنگامی که خانواده داماد به بالا بودن مبلغ مهر اعتراض می‌کنند، آنها می‌گویند: «مهریه را کی داده و کی گرفته!» و بدین وسیله بر پنج هزار سکّه توافق می‌شود. این جمله: «کی داده و کی گرفته» نشانه عدم قصد جدّی نسبت به مهریه است و هنگامی که قصد جدّی وجود نداشته باشد مهریه باطل است و تبدیل به مهر المثل می‌شود. علاوه بر این، گاه اعداد و ارقامی ذکر می‌شود که نشان از سفاهت زوج می‌دهد مثل این که زوج می‌گوید: «مهریه را ۰۰۰ /۵۰ سکّه بهار آزادی بنویسد».

روشن است که این شخص، شخصی است سفیه و حقّ تصرف در اموالش را

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳، ح ۱.

ص: ۲۴۷

ندارد و چنان مهریه‌ای نیز باطل است. ضمناً این که در عقدنامه قید «عندالمطالبه» نوشته می‌شود، در حالی که زوج برای هزینه‌های مراسم عقد و عروسی‌اش لنگ است و با قرض و وام آن را فراهم کرده، قدرتی بر پرداخت آن عندالمطالبه ندارد.

بنابراین، این قید هم جدّی نیست و تبدیل به «عند القدرهٔ و الاستطاعهٔ» می‌شود.

قضات محترم باید توجه داشته باشند و چنین زوج‌هایی را تحت فشار نگذارند.

کیفیّت یا کمیّت؟

قرآن مجید همه جا کیفیّت را بر کمیّت مقدّم می‌دارد. به عبارت ساده‌تر، اعمال خالصانه و خوب هرقدر کم باشد، بر اعمال آلوده هرچند زیاد باشد ترجیح دارد. به عنوان مثال: اگر کسی هر روز یک ختم قرآن به جا آورد، ولی نه تدبّری، نه تفکّری و نه عملی به همراه آن داشته باشد؛ در مقابل کسی که روزی یک صفحه از قرآن را تلاوت می‌کند امّا همراه با تفکّر، تدبّر و عمل به مضامین و دستوراتش طبق منطق قرآن مجید کار فرد دوم، که از کیفیّت بالاتری برخوردار است را بر عمل فرد اوّل ترجیح می‌دهد. یا مثلًا کسی میلیون‌ها تومان ظاهراً در راه خدا خرج می‌کند ولی آلوده به تظاهر و ریا کاری است، امّا شخصی دیگر ۱ /۱۰ مبلغ مذکور را با قصد قربت و مخلصانه در راه رضای خداوند هزینه می‌کند، در این‌جا هم عمل شخص دوم ترجیح دارد.

برای آنچه گفته شد، شواهد فراوانی از قرآن مجید می‌توان ارائه کرد. از جمله:

۱. خداوند متعال در آیات آغازین سوره ملک می‌فرماید:

« «تَبارَكَ الَّذِی بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ»؛ پر برکت و زوال‌ناپذیر است کسی که حاکمیت و مالکیت (جهان هستی) به دست اوست، و او بر هر چیز تواناست. آن کس که

ص: ۲۴۸

مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید، و او آمرزنده است».

این که خداوند متعال بر «احسن عملا» تکیه کرده، و «اکثر عملا» نفرموده، نشان از تقدیم کیفیّت بر کمیّت دارد. در بعضی روایات (۱) نیز به این مطلب اشاره شده است.

۲. خداوند متعال در مورد آرایش سپاه اسلام در آیه شریفه ۶۶ سوره انفال می‌فرماید: « «فَإِنْ يَكُنْ مِّنْكُمْ مِّائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِّنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»؛ بنابراین، هرگاه یکصد نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر پیروز می‌شوند؛ و اگر یک هزار نفر باشند، بر دو هزار نفر به فرمان خدا غلبه خواهند کرد؛ و خدا با صابران است».

جنگهای گذشته بر محور نفرات دور می‌زد، معمولًا هر لشکری که سرباز بیشتری داشت، پیروز می‌شد. ولی در عین حال خداوند متعال خطاب به رزمندگان اسلام می‌فرماید: «هر یک نفر از شما توانایی مقابله با ده نفر را دارد».

بنابراین، در مسائل نظامی نیز لشکر با کیفیّت مقدّم بر لشکر با کمیّت است.

۳. در زمان بنی‌اسرائیل مردم از ظلم و ستم حاکم زمان خود جالوت ستمگر به ستوه آمده بودند، لذا خدمت پیامبر خود رسیده و از وی خواهش کردند که فرمانده‌ای شجاع به آنها معرّفی کند، تا زیر پرچم و تحت فرمان او به جنگ جالوت رفته، شرّ او را کم کنند. پیامبر خدا جوان شجاع و باایمانی به نام طالوت را به آنها معرفی کرد. مردم ظلم کشیده تحت فرمان طالوت شجاع به سمت جالوت حرکت کردند. طالوت آنها را در سه مرحله آزمایش کرد و با کسانی که از آزمایش سربلند خارج شدند در مقابل سپاه جالوت صف‌آرایی کرد. سپاهیان

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۲۲(به نقل از تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۱۷).

ص: ۲۴۹

طالوت وقتی لشکر عظیم جالوت را دیدند، تصوّر کردند که تاب مقابله و درگیری با آنها را ندارند. امّا افراد قوی الایمان گفتند: « «کَمْ مِّنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ»؛ چه بسیار گروه‌های کوچک که به فرمان خدا، بر گروه‌های بزرگ پیروز شدند، و خداوند با صابران (و استقامت کنندگان) است».(۱) سپس حضرت داود علیه السلام- که بعدها پیامبر خدا شد- به وسیله قلّاب سنگ، سنگی را به سمت جالوت پرتاب کرد. سنگ به پیشانی جالوت اصابت کرد و او را از روی اسب به زمین انداخت و بدین وسیله سپاهیان جالوت فرار کردند و لشکر کوچک امّا با کیفیّت طالوت پیروز شد.

۴. به هنگام عزیمت سپاه اسلام به سمت تبوک، انبارهای غذایی خالی بود و لشکریان اسلام موادّ غذایی کافی نداشتند. اعلان شد هرکس به مقدار توانش موادّ غذایی برای رزمندگان اسلام بیاورد. هرکس به تناسب ثروتش کمک کرد.

بعضی از ثروتمندان تا سه هزار کیلو خرما اهدا کردند. خرمنی از خرما تهیّه شد.

جوان کارگر مؤمنی که ثروتی نداشت و با تهیّه آب آشامیدنی و فروش آن روزگار می‌گذراند تصمیم گرفت در این کار خیر شرکت کند، امّا درآمدش بیش از هزینه‌های روزانه خانواده‌اش نبود. برای رسیدن به هدفش تصمیم گرفت یک شب نخوابد و اضافه کاری کند، حاصل این کار چند کیلو خرمای خشک شد.

صبح هنگام خرماها را داخل دامن لباسش ریخت و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آورد.

عدّه‌ای از منافقین که در آن‌جا حضور داشتند شروع به تمسخر ابوعقیل جوان کردند. آیه شریفه ۷۹ سوره توبه نازل شد، که: « «الَّذِینَ یَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِینَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فِی الصَّدَقَاتِ وَالَّذِینَ لَایَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ»؛ کسانی که از مؤمنان فرمانبردار در

۱- سوره بقره، آیه ۲۴۹.

ص: ۲۵۰

صدقاتشان عیب‌جویی می‌کنند، و کسانی که (برای انفاق در راه خدا) جز به مقدارِ (ناچیز) توانایی خود دسترسی ندارند، مسخره می‌نمایند، خدا آنها را استهزا می‌کند؛ (و کیفر می‌دهد) و برای آنها عذاب دردناکی است!» پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌توجّه به استهزای منافقان خطاب به ابوعقیل فرمود: «خرماهایت را روی این خرماها بریز، تا برکت پیدا کند!»

۵. در داستان موسی و شعیب علیهما السلام نیز این مطلب دیده می‌شود، حضرت موسی علیه السلام به منظور جلب رضای پروردگار، با قصد قربت و مخلصانه یک دلو آب برای سیراب کردن گوسفندان دختران شعیب از چاه کشید، و خداوند پاداش‌های مهمّی به او عنایت فرمود. هم مشکل اشتغالش حل شد و به عنوان چوپانِ شخصیّتی بزرگ همچون شعیب علیه السلام مشغول به کار شد و هم همسری صالح و شایسته پیدا کرد و از تجرّد و غربت و تنهایی درآمد، و هم مشکل مسکنش حل شد و در خانه حضرت شعیب سکنی گزید. و از همه بالاتر در محضر پیامبر صاحبدل و با تجربه‌ای همچون حضرت شعیب علیه السلام زانوی شاگردی بر زمین زد و درس نبوّت آموخت. آری! یک کار کوچک امّا با کیفیّت، این همه آثار ارزشمند به دنبال داشت.

خوانندگان محترم! برادران عزیز! خواهران گرامی! برنامه اسلام بالا‌ـ بردن کیفیّت کارهاست. بیایید در مسائل فردی، خانوادگی، اجتماعی به سراغ کیفیّت برویم و کیفیّت را فدای کمیّت نکنیم. سعی کنیم نیّت‌هایمان را خالص کرده، کارها را اساسی و حسابی انجام دهیم، و به ظواهر کار قناعت نکنیم.

پاسخ حضرت موسی علیه السلام

در پی پیشنهاد استخدام حضرت موسی علیه السلام که از سوی دختر حضرت

ص: ۲۵۱

شعیب علیه السلام به پدر پیشنهاد شد و آن حضرت با شرح و بسط بیشتر آن را با حضرت موسی علیه السلام در میان گذاشت، موسای جوان به عنوان موافقت و رضایت و قبول پیشنهاد کار و ازدواج گفت: « «ذَلِکَ بَیْنِی وَبَیْنَکَ أَیَّمَا الْأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَیَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَکِیلٌ»؛ این قراردادی میان من و تو باشد. (البته) هر کدام از این دو مدّت (هشت یا ده سال) را انجام دهم ظلمی بر من نخواهد بود و در انتخاب آزادم. و خداوند بر آنچه ما می‌گوییم شاهد و گواه است».(۱)

نکته مهمّی که در این آیه شریفه به چشم می‌خورد این است که حضرت موسی و شعیب علیهما السلام با یکدیگر قراردادی الهی بستند و شاهدش را خدا قرار دادند؛ چون آن بزرگواران کاملًا به یکدیگر اعتماد و به شهادت و نظارت آن شاهد خبیر و بصیر، ایمان کامل داشتند.

لزوم نوشتن سند دیون

قرآن مجید برای جلوگیری از مشکلات احتمالی آینده، در طولانی‌ترین آیه، دستور نوشتن سند یا گرفتن شاهد را می‌دهد. طبق آنچه در آیه ۲۸۲ سوره بقره آمده، مسلمانان موظّفند، اسناد معاملات، وام‌ها، معاهدات و مانند آن را به صورت مکتوب تهیّه کرده و طرفین آن را امضا کنند، و به این سادگی تن به چنین قراردادهایی ندهند، در غیر این صورت مشکلات عدیده و پردامنه‌ای که گاه تمام عمر طرف را در بر می‌گیرد، به دنبال خواهد داشت، همگی ما بارها نمونه‌هایش را دیده‌ایم. در آیه مورد اشاره ۱۸ حکم اسلامی آمده است. بیان احکامی چنین مترقّی در ضمن یک آیه، آن هم در محیطی همچون عربستان، از معجزات قرآن مجید محسوب می‌شود. به هر حال عمل به این حکم اسلامی

۱- سوره قصص، آیه ۲۸.

ص: ۲۵۲

جلوی بسیاری از مشکلات را گرفته، و ترک آن مشکلاتی به بار می‌آورد که یک نمونه آن در روایات زیر آمده است. توجّه فرمایید:

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: دعای چهار نفر مستجاب نمی‌شود:

۱. «

الرّجل جالس فی بیته یقول: یا ربّ ارزقنی، فیقول له: ألم آمرک بالطّلب

؛ مردی که بیکار در خانه‌اش نشسته (و به دنبال کار نمی‌رود) و می‌گوید: «ای پروردگار من! روزیم را برسان. خداوند به چنین انسانی می‌گوید: آیا به تو دستور ندادم به دنبال کار بروی؟!».

۲. «

ورجل کانت له امرأة فدعا علیها، فیقول: ألم اجعل امرها بیدک؟

؛ مردی که همسر منحرفی دارد و دعا می‌کند که خدا، او را از شرّ آن زن نجات دهد؛ خداوند به چنین مردی می‌گوید: مگر اختیار طلاقش را به دست تو نداده‌ام».

طلاق هرچند کار پسندیده‌ای نیست و طبق برخی روایات مبغوض‌ترین کارهای حلال است (۱)، ولی در موردی که هیچ راه چاره دیگری نیست، جایز است، و در چنین جایی دعا کردن برای رهایی از مشکل بی فایده است.

۳. «

ورجل کان له مال فأفسده فیقول: یاربّ ارزقنی، فیقول له؛ ألم آمرک بالاقتصاد؟

؛ و مردی که ثروت فراوانی دارد و آن را تلف می‌کند، سپس دست بر دعا بر می‌دارد و از خداوند طلب روزی می‌کند. خدا در جوابش می‌فرماید: مگر به تو سفارش نکردم زیاده روی مکن».

۴. «

ورجل کان له مال فاداته بغیر بیّنة فیقول: ألم آمرک بالشّهادة؟

؛ و مردی که به دیگری وام می‌دهد و شاهدی نمی‌گیرد (سپس وام گیرنده پولش را نمی‌دهد) و دست به دعا بر می‌دارد که خدایا مشکلم را حل کن؛ خداوند می‌فرماید: مگر به تو نگفتم شاهد بگیر».(۲)

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۶، ح ۱ و ص ۲۶۷، ح ۲.

۲- میزان الحکمة، ج ۳، باب ۱۲۰۴، ح ۵۷۰۱.

ص: ۲۵۳

۹

اصحاب الایکهٔ

اشاره

یکی دیگر از گروههایی که قرآن مجید به عنوان اصحاب از آنها یاد کرده «اصحاب الایکهٔ» است که آنها نیز همچون «اصحاب مدین» جزء یاران بد محسوب می‌شوند.

قبل از پرداختن به تفسیر آیات مربوط به اصحاب الایکهٔ، تقدیم چند نکته لازم است:

۱. اصحاب الایکهٔ در قرآن

این نام در چهار جای قرآن آمده است. توجّه فرمایید:

الف) در آیه شریفه ۷۸ سوره حجر می‌خوانیم:

« «وَإِنْ کَانَ أَصْحَابُ الْأَیْکَهِٔ لَظَالِمِینَ»؛ اصحاب ایکه (/ صاحبان سرزمینهای پردرخت/ قوم شعیب مسلّماً قوم ستمگری بودند».

ب) سوره شعرا مشروحتر از سایر سوره‌ها به شرح حال آنها پرداخته است در آیه ۱۷۵ این سوره آمده است:

« «کَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَیْکَهِٔ الْمُرْسَلِینَ»؛ اصحاب ایکه (/ شهری نزدیک مدین

ص: ۲۵۴

رسولان (خدا) را تکذیب کردند».

ج) خداوند متعال در آیه شریفه ۱۴ سوره ق می‌فرماید:

« «وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ»؛ و «اصحاب الایکه» (قوم شعیب) و قوم تبع (که در سرزمین یمن زندگی می‌کردند)، هریک از آنها فرستادگان الهی را تکذیب کردند و وعده عذاب درباره آنها تحقّق یافت».

د) مورد چهارم آیه شریفه ۱۳ سوره ص است. توجّه بفرمایید:

« «وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ لْأَيْكَةِ أُوْلَئِكَ الْأَحْزَابُ»؛ و (نیز) قوم ثمود و لوط و اصحاب ایکه (/ قوم شعیب ، اینها احزابی بودند (که به تکذیب پیامبران برخاستند)».

۲. «ایکه» یعنی چه؟

بسیاری از مفسّران و ارباب لغت گفته‌اند که «ایکه» به معنای درختان درهم پیچیده و زیاد است. بنابراین، جنگل‌ها، بیشه‌ها و باغ‌های مملوّ از درخت، «ایکه» نامیده می‌شود. و «اصحاب الایکهٔ» همان قوم شعیب پیامبرند که در سرزمینی پر آب و مشجّر بین حجاز و شام زندگی می‌کردند. آنها زندگی مرفّه و ثروت فراوانی داشتند و به همین جهت، غرور و غفلت آنها را فرا گرفته بود و مخصوصاً دست به کم فروشی و فساد در زمین زده بودند.

۳. فلسفه تکرار برخی مطالب در قرآن مجید

سؤال: چرا «اصحاب الایکهٔ» در قرآن تکرار شده، و در چهار سوره مختلف مطرح گردیده است؟ چرا تاریخ برخی از پیامبران مانند حضرت ابراهیم، موسی، نوح و عیسی علیهم السلام در آیات مختلف قرآن مجید تکرار شده است. فلسفه این تکرار چیست؟

ص: ۲۵۵

جواب: علما و مفسّران به این سؤال دو جواب داده‌اند:

اوّل این‌که: تاریخ انبیا درسهای عبرت متعدّد و فراوانی دارد و قرآن مجید از زاویه‌های مختلف به آن نگریسته و ما را به آن درسها رهنمون می‌شود. به عنوان مثال گاه از این زاویه به داستان حضرت موسی علیه السلام نگاه می‌شود که چگونه آن حضرت در دامان فرعون پرورش یافت، در حالی که او برای نابودی موسی تمام فرزندان پسر بنی اسرائیل را به قتل می‌رساند و تنها دختران را زنده نگه می‌داشت. آری! اگر خداوند اراده کند علیرغم قصد فرعون، قاتل او را در دامان خودش پرورش می‌دهد. و گاه از این زاویه به داستان آن حضرت نگاه می‌شود که با جسارت، شجاعت، با دستی خالی و بدون سپاه و لشکر در مقابل فرعونی که ادعای خدایی می‌کرد و همه چیز در اختیار داشت، قد علم کرد و شجاعانه دعوتش را ابلاغ نمود. و گاه از این زاویه به داستان آن حضرت نگاه می‌شود که با تکیه بر لطف و عنایت الهی جادوی تمام ساحران مصر را باطل کرد و آنها را وادار به تسلیم نمود. بنابراین داستان انبیا درسهای مختلفی دارد و قرآن مجید از زوایای مختلف به آن پرداخته است، و در حقیقت این امر تکراری نیست، هر چند در ظاهر تکرار شده است.

دوم این که: فصاحت و بلاغت اقتضا می‌کند که مطالب مهم تکرار گردد.

این که در سوره الرحمان آیه شریفه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» تکرار شده، بدان جهت است که خداوند متعال در این سوره نعمتهای مختلف مادّی و معنوی را بیان کرده و پس از ذکر هر نعمتی از انسان سؤال می‌کند که کدام نعمت از نعمتهای الهی را می‌تواند انکار کند؟ نتیجه این که فلسفه تکرار، یا پرداختن به یک موضوع از زوایای مختلف است، یا اهمیّت آن موضوع سبب تکرار شده است.

ص: ۲۵۶

۴. «اصحاب الایکه» چه کسانی بوده‌اند؟

همان‌گونه که گذشت «اصحاب الایکهٔ» در عصر حضرت شعیب علیه السلام می‌زیسته‌اند و آن حضرت پیامبرشان بوده است. امّا سؤال این است که: آیا «اصحاب الایکهٔ» همان «اصحاب مدین» هستند، یا جمعیّت و گروه دیگری بوده‌اند؟

هر چند پیامبر هر دو واحد، و سرزمینشان نیز واحد بود، ولی از آیاتی که چگونگی عذاب و هلاکت آنها را بیان می‌کند استفاده می‌شود که آنها دو گروه بوده‌اند. از آیات عذاب اصحاب مدین استفاده می‌شود که آنها به وسیله صیحه آسمانی و موج انفجار در خانه‌هایشان هلاک شده‌اند، ولی از آیات مربوط به اصحاب الایکه استفاده می‌شود که آنها به وسیله صاعقه و در خارج از منازلشان، در بیان از بین رفته‌اند بنابراین، دو گروه بوده‌اند.

شرح و تفسیر آیات اصحاب الایکهٔ

آیات ۱۷۶ تا ۱۹۰ سوره شعرا به شرح حال اصحاب الایکه پرداخته است.

این آیات را به چهار بخش می‌توان تقسیم کرد.

بخش اوّل مشکل اساسی اصحاب الایکهٔ را به صورت اجمالی مطرح نموده است.

بخش دوم سخنان حضرت شعیب علیه السلام را خطاب به آنان آورده است.

بخش سوم پاسخ آنان در برابر حضرت شعیب را مطرح نموده و بالاخره بخش چهارم به چگونگی عذاب آنها پرداخته است.

بخش اوّل: این بخش شامل یک آیه، یعنی آیه ۱۷۶ سوره شعراست، که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: « «كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ»؛ اصحاب

ص: ۲۵۷

ایکه رسولان (خدا) را تکذیب کردند». با توجّه به این که قرآن می‌فرماید:

«رسولان خدا را تکذیب کردند»، این سؤال مطرح می‌شود که آیا چندین پیامبر به سوی آنها فرستاده شده بود و آنها همگی پیامبران را تکذیب کردند، یا این‌که پیامبر آنها فقط حضرت شعیب علیه السلام بوده است، امّا آنها حضرت شعیب و پیامبران قبل از او را تکذیب کرده بودند که آیه قرآن به صورت جمع ذکر شده است؟ در جواب باید گفت: ظاهراً احتمال دوم صحیح است و شرح بیشتر در مباحث آینده خواهد آمد. به هر حال در این بخش به اصل مشکل اصحاب الایکه که تکذیب پیامبر خداست، به‌طور اجمالی اشاره شده، و در بخش دوم تفصیل بیشتر آمده است.

بخش دوم: این بخش که شامل هشت آیه است، از آیه ۱۷۷ شروع و به آیه ۱۸۴ ختم می‌شود. توجّه فرمایید:

« «إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ»؛ هنگامی که شعیب به آنها گفت: «آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟!».(۱)

« «إِنِّی لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»؛ به یقین من برای شما پیامبری امین هستم».(۲)

یعنی این‌که اگر آدم بد سابقه‌ای بودم و شما مرا نمی‌پذیرفتید حق داشتید، امّا با سابقه خوبی که از امانت و پاکی و تقوای من دارید، چگونه مرا تکذیب می‌کنید؟

« «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ»؛ پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید».(۳)

« «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ من در برابر این

۱- سوره شعراء، آیه ۱۷۷.

۲- سوره شعراء، آیه ۱۷۸.

۳- سوره شعراء، آیه ۱۷۹.

ص: ۲۵۸

(دعوت) هیچ پاداشـی از شما نمی‌طلبم؛ پاداش من تنها بر پروردگار جهانیان است».(۱) اگر من فرد سودجویی بودم و از سوی خـدا نبـودم و در پی منـافعی بودم، حق بـا شـما بود، ولی من که از شـما تقاضـای اجر و مزدی نمی‌کنم، نه پول می‌خواهم، نه احـترام و نه اکرام، پس بدانید که از سوی خدا فرستاده شده‌ام و لذا تنها پاداشم را از او می‌خواهم.

« «أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ»؛ حقّ پیمانه را ادا کنید (و کم فروشی نکنید)، و به دیگران زیان نرسانید».(۲)

« «وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ»؛ و با ترازوی صحیح وزن کنید»(۳)، یعنی همانند فروشـنده‌ای که دارای دو وزنه مختلف است نباشید، که به هنگام خرید جنس از دیگران از وزنه کامل استفاده کرده، و در زمان فروش جنس وزنه ناقص را مورد استفاده قرار می‌دهد.

« «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»؛ و از اموال مردم چیزی کم نگذارید، و در زمین به فساد نکوشید».(۴)

متأسّـفانه کم نیسـتند افرادی که به هنگـام احقـاق حقّ خویش تا آخرین ریال آن را دریافت می‌کننـد و به هیـچ وجه اهل گـذشت و اغماض نیستند، امّا در زمان پرداخت حقوق دیگران به انحای مختلف از سر و ته آن می‌زنند و حقّ مردم را کم می‌گذارند.

« «وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ»؛ و از (نافرمانی) کسی که شما و اقوام

۱- سوره شعراء، آیه ۱۸۰.

۲- سوره شعراء، آیه ۱۸۱

۳- سوره شعراء، آیه ۱۸۲.

۴- سوره شعراء، آیه ۱۸۳.

ص: ۲۵۹

پیشین را آفرید بپرهیزید»(۱)؛ حضرت شعیب علیه السلام در قسمت پایانی سخنان خویش، اصحاب الایکهٔ را سفارش به تقوای الهی می کند همان گونه که آغاز سخنانش نیز همراه با توصیه به تقوا بود.

بخش سوم: بخش سوم آیات اصحاب الایکهٔ، که پاسخ آنان به سخنان پیامبرشان است، شامل سه آیه از آیه ۱۸۴ تا ۱۸۷ می‌شود. توجه فرمایید:

« «قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ»؛ آنها گفتند: «تو فقط از افسون شدگانی».(۲)

« «وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَّظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ»؛ و تو بشری همچون ما هستی، و ما تو را از دروغ گویان می‌دانیم».(۳)

اصحاب الایکه در برابر سخنان منطقی و مستدل حضرت شعیب علیه السلام به جای اطاعت و تسلیم شدن و تشکّر و تقدیر نمودن، جسارت بزرگی کرده و سه وصله به آن حضرت چسباندند:

۱. تو جادو شده‌ای و عقلت را از دست داده‌ای.

۲. تو با ما چه فرقی داری که پیامبر خدا هستی؟! اگر خداوند می‌خواهد پیامبری بفرستد باید یکی از ملائکه آسمان را بفرستد نه بشری مثل خودمان.

۳. تو را انسان راستگویی نمی‌دانیم، بلکه تو از دروغگویانی.

این جمعیّت نادان علاوه بر جهل و نادانی، انسان‌های لجوجی بودند که بر اعتقادات و اعمال باطل و ناصحیح خود پافشاری می کردند، حتّی اگر این لجاجت به نابودی و هلاکت آنها منتهی می‌شد. لذا، خطاب به پیامبرشان گفتند:

« «فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفاً مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»؛ اگر راست می گویی قطعات

۱- سوره شعرا، آیه ۱۸۴.

۲- سوره شعرا، آیه ۱۸۵.

۳- سوره شعرا، آیه ۱۸۶.

ص: ۲۶۰

(سنگهای) آسمانی را بر ما بباران!».(۱)

هنگامی که کار یک قوم و جمعیّت به جایی برسد که دیگر هیچ روزنه امیدی برای نجات آنها باقی نمانده باشد، چاره‌ای جز هلاکت و عذاب آنها نیست، لذا خدا آنها را عذاب کرد.

بخش چهارم: در این بخش به بحث عذاب اصحاب الایکهٔ پرداخته شده است. خداوند متعال می‌فرماید:

« «فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»؛ سرانجام او را تکذیب کردند و عذاب روز سایبان (سایبانی از ابرِ صاعقه خیز) آنها را فرا گرفت؛ به یقین آن عذاب روز بزرگ بود».(۲)

طبق آنچه در روایات آمده، نسیم متوقّف شد و جابه جایی هوا صورت نگرفت. در نتیجه هوا دم کرد و آفتاب سوزان هم بر آنان می‌تابید. دم کردن هوا از یک سو و تابش آفتاب سوزان از سوی دیگر، همه را کلافه کرده بود، تا جایی که مجبور شدند از شهر خارج شوند، تا شاید در هوای آزاد صحرا و بیابان، از این دو مشکل نجات یابند. امّا در آن‌جا هم این مشکلات وجود داشت. ناگهان مشاهده کردند ابر گسترده‌ای به سمت آنان حرکت می‌کند. خوشحال شدند و با خود گفتند با بارش این ابر از مشکلات رها می‌شویم، لذا به سمت سایه ابر حرکت کردند. وقتی که همگی زیر سایه ابر قرار گرفتند فرمان عذاب الهی صادر شد. صاعقه‌ها پشت سر هم بر آنان نازل شد و همه آنان را آتش زد و بدین وسیله هلاک شدند.

همان‌گونه که گفته شد اصحاب الایکه، باغدار بودند و زمینهای زراعتی

۱- سوره شعرا، آیه ۱۸۷.

۲- سوره شعرا، آیه ۱۸۹.

ص: ۲۶۱

داشـتند و تمام امیـدشان به ابرهای باران زای آسـمان بود. امّا همان ابری که مایه امیـد و زندگانی آنها بود عامل عذاب و هلاکتشان گردید. و این خود نوعی قدرت نمایی پروردگار عالمیان است. خداوند در پایان این داستان می‌فرماید:

« «إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَهً لَکُمْ إِنْ کُنتُمْ مُؤْمِنِینَ»؛ در این ماجرا نشانه (و عبرتی) بود؛ ولی بیشتر آنها مؤمن نبودند».(۱)

سرگـذشت اصـحاب الایکهٔ و دیگر اقوام پیشـین، آینه عبرتی است برای همه کسانی که آن را مطالعه می‌کنند تا با پرهیز از کارهای زشتی که آنها انجام می‌دادند مانع عذاب الهی شده، و رضایت و خشنودی پروردگار را جلب کنند.

لجاجت آفت دنیا و آخرت

همان‌طور که گذشت کار انسانهای لجوج و خیره‌سر به جایی می‌رسد که با دست خود اسباب نابودی خود را فراهم کرده، و

خسر الدنیا و الآخره

می‌شوند.

حضرت علی علیه السلام در حدیث زیر به این مطلب اشاره کرده و می‌فرمایند:

«اللّجاج اکثر الاشیاء مضرّهٔ فی العاجک والآجل

؛ ضرر لجاجت در دنیا و آخرت از همه چیز بیشتر است».(۲)

انسان عاقل هنگامی که به اشـتباهش پی می‌برد باید متوقّف شود و مسـیر اشـتباه را ادامه ندهد و به راه صحیح بازگردد، نه این که با لجـاجت و خیره‌سـری، کـار خطـایش را پی‌گیری نمایـد. دولت‌مردان نیز مراقب این آفت باشـند و بیش از حـدّ بر آرا و عقایـد خود پافشاری نکنند و با رقبای سیاسی خود کنار بیایند و حرفهای منطقی یکدیگر را بشنوند، تا خداوند متعال نیز با نگاه عفو و گذشت و رحمت و اغماض به آنها بنگرد.

۱- سوره شعرا، آیه ۱۹۰.

۲- میزان الحکمهٔ، باب ۳۵۵۴، ح ۱۸۱۲۴.

ص: ۲۶۲

راز گریه‌های شعیب پیامبر علیه السلام

بحث اصحاب الایکهٔ را با روایت زیبایی در مورد حضرت شعیب علیه السلام به پایان می‌بریم. بنابر آنچه علّامه مجلسی رحمه الله در کتاب ارزشمند بحارالانوار نقل کرده، حضرت شعیب پیامبر علیه السلام بسیار گریه می‌کرد، به حدّی که چشمانش آسیب دید.

خداوند رحمان چشمانش را شفا داد. دوباره گریه‌های فراوان آن حضرت شروع شد و آن‌قدر ادامه یافت که بار دیگر چشمانش آسیب دید. این بار هم خداوند رحیم شفایش داد. این کار برای بار سوم تکرار شد و خدا شفا داد. امّا گویا گریه‌های شعیب پیامبر علیه السلام تمامی نداشت، و برای مرتبه چهارم از فرط گریه‌های زیاد چشمانش آسیب دید. خداوند خطاب به حضرت شعیب فرمود: چرا این قدر گریه می‌کنی؟! اگر ترس از جهنّم تو را وادار به این کار می‌کند، آتش جهنّم را بر تو حرام کردم. و اگر شوق به بهشت باعث این گریه‌های طولانی است، بهشت را بر تو مباح کردم! حضرت شعیب علیه السلام عرض کرد: «گریه‌های من نه از ترس جهنّم و نه از شوق بهشت است، بلکه عشق تو در دلم جا کرده، و حبّ تو تمام وجودم را پر نموده، و از عشق و علاقه تو این قدر می‌گریم. و تا زمانی که در عالم مکاشفه قلبی، تو را نبینم آرام نمی‌گیرم!» خداوند متعال به او آرامش داد، و به وی بشارت داد که موسای کلیم اللّه را انیس و مونس او خواهد کرد».(۱)

پروردگارا! گوشه‌ای از این عشق سوزان شعیب پیامبر علیه السلام را به همه ما ارزانی بفرما.

۱- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۳۸۰، ح ۱.

ص: ۲۶۳

۱۰

اصحاب الحجر

اشاره

یکی دیگر از گروهها و اقوامی که در قرآن مجیـد از آنها به عنوان اصـحاب یاد شده «اصـحاب الحجر» است. این گروه با سه عنوان مختلف در قرآن ذکر شده است.

در سوره حج با عنوان «اصـحاب الحجر»، و در تعدادی از آیات قرآن، از جمله آیه ۹ سوره ابراهیم به عنوان «قوم ثمود»، و در بعضی دیگر از آیـات قرآن از جمله آیه ۸۹ سوره هود به عنوان «قوم صالـح» آمـده است. هر سه عنوان اشاره به یک جمعیّت دارد، که گاه به نـام سـرزمین، و گـاه به نام قوم، و گاه به نام پیامبرشان نامیـده شده‌انـد. قبل از پرداختن به تفسـیر آیات اصـحاب الحجر، بیان چند نکته لازم است:

۱. حجر به چه معناست و در کجاست؟

«حجر» نـام سـرزمینی در بیـن جزیرهٔ العرب و منطقه شامـات، و در نزدیکی وادی‌القری بـوده است. «حجر» در اصـل به معنـای منطقه ممنوعه است. شاید فلسفه این که به آن سرزمین حجر می‌گفتند این بوده که آن‌جا سرزمین بسیار

ص: ۲۶۴

آبادی بوده که صاحبان آن از ورود دیگران به آن‌جا جلوگیری می کردند. بدین جهت آن سرزمین را «حجر» و مردمش را «اصحاب الحجر» نامیده‌اند.

۲. اصحاب الحجر در قرآن

در دوازده سوره از سوره‌های قرآن به سرگذشت اصحاب الحجر اشاره شده است: ۱. سوره اعراف ۲. سوره هود ۳. سوره حجر ۴. سوره شعراء ۵. سوره ذاریات ۶. سوره حاقّه ۷. سوره فجر ۸. سوره شمس ۹. سوره حج ۱۰. سوره عنکبوت ۱۱. سوره قمر ۱۲. سوره شمس. هرچند عمدتاً در چهار سوره اعراف و هود و حجر و شعرا پیرامون آنها بحث شده است.

۳. محلّ سکونت اصحاب الحجر

اصحاب الحجر که بسیار ثروتمند بودند هم در دشت سکونت داشتند و هم در کوهستان. تابستان به قصرها و کاخ‌های خود در درون باغ‌های سرسبز و وسیع پر از میوه در دل دشت می‌آمدند و به زراعت و باغداری می‌پرداختند.

و در فصل زمستان به خانه‌های سنگی که در دل کوه تراشیده بودند می‌رفتند تا از خطر سیلاب و دیگر حوادث طبیعی در امان باشند. ضمناً از خانه‌هایی که در دل کوه تراشیده بودند روشن می‌شود که در صنایع پیشرفت داشتند چون تراشیدن چنان خانه هایی در دل کوه کار ساده‌ای نبوده است.

۴. نوع نگاه به آثار گذشتگان

در گوشه و کنار دنیا آثار مهمّی از پیشینیان باقی مانده است؛ مثل تخت جمشید در شیراز، ایوان مداین در عراق، اهرام ثلاثه در مصر و دیگر آثار

ص: ۲۶۵

باستانی. مردم از این آثار قدیمی به عنوان میراث فرهنگی یاد می‌کنند و آن را گرامی می‌دارند و هر ملّتی به آثار باستانی خود که چندین هزار سال قدمت دارد، افتخار می‌کند. زیرا قدمت این آثار نشان از تمدّن و سابقه تاریخی آنها می‌دهد.

این نگاه خوب است؛ امّا باید نگاه دیگری هم به این آثار داشته باشیم. هنگامی که به دیدن این آثار می‌رویم، باید به این نکته بیندازیم که این آثار به جای مانده، متعلّق به پادشاهانی بوده که خیال می‌کردند عمر هزار ساله خواهند داشت و لذا قصرهایی با این استحکام و عمر طولانی ساختند. راستی، آنها کجا رفتند؟

سرنوشتشان چه شد؟ آیا مرگ را باور می‌کردند؟ آری باید دو نگاه به آثار باستانی داشته باشیم؛ نگاهی به عنوان افتخار و نگاهی به عنوان عبرت، متأسّفانه افرادی همچون خاقانی که به چنین آثاری نگاه عبرت‌آمیز داشته‌اند کم هستند.

فایده این نگاه آن است که توجّه داشته باشیم همان حوادث برای ما هم تکرار خواهد شد، پس مراقب باشیم. حضرت علی علیه السلام فرمودند: «

ان الدهر یجری بالباقین کجریه بالماضین

؛ بی شک روزگار با نسل امروز همان می‌کند که با نسل‌های گذشته کرده است».(۱) آری، تاریخ تکرار می‌شود. گذشتگان ساختند و گذاشتند و رفتند. ما هم می‌سازیم و می‌گذاریم و می‌رویم؛ در این ساخت و گذار و گذر دقّت کنیم.

تفسیر آیات اصحاب الحجر

همان‌گونه که گذشت سرگذشت اصحاب الحجر در چندین سوره قرآن آمده است. ابتدا به سراغ آیات سوره حجر می‌رویم:

« «وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ»؛ و «اصحاب حجر» (/ قوم ثمود)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

ص: ۲۶۶

پیامبران را تکذیب کردند».(۱)

سؤال: پیامبر اصحاب الحجر حضرت صالح علیه السلام بود و آنها آن حضرت را تکذیب کردند. چرا قرآن مجید می‌فرماید آنها همه پیامبران را تکذیب نمودند؟

جواب: همان‌گونه که در مباحث قبل گذشت، همه پیامبران الهی یک هدف داشتند. لذا در آیه شریفه ۲۸۵ سوره بقره می‌خوانیم: « «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُسُلِهِ»؛ ما در میان هیچ یک از پیامبران خدا، فرق نمی‌گذاریم». بنابراین، وقتی اصحاب الحجر پیامبر خود را تکذیب کردند، گویا تمام پیامبران الهی را تکذیب نمودند.

البتّه این احتمال نیز داده شده که آنها پیامبران متعدّدی داشتند که یک نفر از آنها معروف‌تر بود. ولی تفسیر اوّل، صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

« «وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ»؛ ما آیات خود را به آنان دادیم؛ ولی آنها از آن روی گردان بودند».(۲)

حضرت صالح علیه السلام معجزه‌هایی برای قومش آورد، ولی هوای نفس به آنها اجازه نداد که در برابر دین حق تسلیم شوند، لذا از آیات و نشانه‌های خدا روی گردان شدند.

« «وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً آمِنِينَ»؛ در دل کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشیدند».(۳) خانه‌هایی که به آسانی خراب نمی‌شد و تصوّر می‌کردند که در برابر تمام بلاها و حوادث از آنها محافظت می‌کند، امّا مگر چیزی می‌تواند در مقابل فرمان خدا مقاومت کند؟

« «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ»؛ امّا سرانجام صیحه (مرگبار)، صبحگاهان آنان را

۱- سوره حجر، آیه ۸۰.

۲- سوره حجر، آیه ۸۱.

۳- سوره حجر، آیه ۸۲.

ص: ۲۶۷

فرا گرفت».(۱)

فرمان عذاب الهی صادر شد، امّا مجری این عذاب لشگریان آسمان و زمین یا فرشتگان و یا غیر آنها نبود، بلکه صیحه مرگبار آسمانی و صاعقه‌ای که هم حرارتی بسیار سوزان داشت و هم صدایی فوق‌العاده بلند و وحشتناک. این صدای بلند چنان موج انفجار و لرزش عظیمی ایجاد کرد و به سراغ آنها آمد، که تمام خانه‌های محکم و امنشان را متلاشی نمود.

« «فَمَا أَغْنَی عَنْهُمْ مَّا کَانُوا یَکْسِبُونَ»؛ و آنچه را به دست آورده بودند، آنها را از عذاب الهی نجات نداد».(۲) نه آن کوههای سر به فلک کشیده، و نه آن خانه‌های امن و امان، و نه اندام نیرومند این قوم سرکش، و نه آن ثروت سرشار، و نه آن باغات و زمینهای زراعتی، هیچ‌کدام نتوانستند در برابر عذاب الهی مقاومت کرده، و آنها را از خشم و قهر خداوند نجات بدهد. و بدین شکل «قوم ثمود» از بین رفت و تاریخ و سرگذشت آنها آیینه عبرتی برای همه کسانی است که آن را به دقّت مطالعه کنند.

قوم ثمود

داستان اصحاب الحجر در سوره شعراء به صورت مفصّل‌تر و البتّه با عنوان قوم ثمود آمده است. به تفسیر این آیات توجّه فرمایید:

« «کَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِینَ»؛ قوم ثمود (نیز) پیامبران را تکذیب کردند».(۳)

« «إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ»؛ هنگامی که برادرشان صالح به آنان گفت:

۱- سوره حجر، آیه ۸۳.

۲- سوره حجر، آیه ۸۴.

۳- سوره شعراء، آیه ۱۴۱.

ص: ۲۶۸

آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟!».(۱) همـانطور که قبلًا نیز اشاره شـد خداونـد از بسـیاری از پیامبران به عنوان برادر قومشان یاد کرده است. چـون رابطـه برادری نزدیـک‌ترین و عـاطفی‌ترین رابطـه هـاست. بلکـه پیـامبران الهی بیشـتر از یـک برادر برای مردم خـود دلسـوزی می‌کردنـد. لـذا حضـرت صالح همچون برادری دلسوز خطاب به قومش فرمود: «آیا تقوای الهی پیشه نمی‌کنید؟»، آیا گناهان را رها نمی‌سازید؟ آیا شکر این همه نعمتی که خداوند در اختیارتان گذاشته را بجا نمی‌آورید؟

« «إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ»؛ من برای شما پیامبری امین هستم»(۲)، این که خداوند از میان صفات متعدّد پیامبرش، به امین بودن او تکیه کرده، نشان از اهمیّت فراوان امانت دارد.

خواننـدگان محترم! امـانت در صـفات اخلاقی حرف اوّل را می‌زنـد. لـذا تمام پیامبران الهی دو چیز را سـرلوحه دسـتورات خود قرار می‌دادند: امانت و صداقت.

به این روایت توجّه کنید: «

انّ اللّه عزّوجلّ لم یبعث نبیّا الّا بصدق الحدیث واداء الامانهٔ

؛ خداونـد عز و جل هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر به صداقت در گفتار و رعایت امانت».(۳) بنابراین، دروغ نگوئید که زندگی شما سیاه می‌شود. و در امانت خیانت نکنید که بدبخت می‌شوید.

در روایت مشهور دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«انّ ضارب علیّ بالسّیف و قاتله لو ائتمن او استنصحنی او استشارنی ثمّ قبلت ذلک منه لادّیته الیه الامانهٔ

؛ اگر قاتـل علی بن ابیطـالب علیه السـلام (عبـدالرحمن بن ملجم) شمشـیرش را نزد من امـانت بگـذارد، یا از من مشورت بخواهـد یا تقاضای

۱- سوره شعراء، آیه ۱۴۲.

۲- سوره شعراء، آیه ۱۴۳.

۳- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۶۷، ح ۲۱.

ص: ۲۶۹

نصیحت کند و من بپذیرم، امانتش را سالم به او تحویل می‌دهم».(۱)

راستی اگر امانت و صداقت بر جهان ما حاکم شود و هیچ کس در امانت خیانت نکند و دروغ نگوید، چه اتّفاقی می‌افتد؟! افسوس که بسیاری از مردم خیال می‌کنند دروغ زندگی را به پیش می‌برد و خیانت باعث پیشرفت است.

« «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ»؛ پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید».(۲) حال که مرا امین می‌دانید و از من خیانتی ندیده‌اید و دروغی نشنیده‌اید، به سخنانم گوش داده و از فرامینم سرپیچی نکنید.

« «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ من در برابر این (دعوت،) پاداشی از شما نمی‌طلبم؛ پاداش من تنها بر پروردگار جهانیان است».(۳) و این دلیل دیگری بر صحت ادّعای نبوّت من است. کسی که در میان شما به امانتداری معروف است و در مقابل هدایت شما اجرتی طلب نمی‌کند، بی گمان از سوی خدا آمده است.

« «أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ* فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ* وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً فَارِهِينَ»؛ آیا (شما فکر می‌کنید) همیشه در نهایت امنیّت در نعمت‌هایی که این‌جاست می‌مانید، در میان باغ‌ها و چشمه‌ها؛ در میان کشتزارها ونخل‌هایی که میوه‌هایش شیرین و رسیده است؟! و از کوهها خانه‌هایی می‌تراشید، و در آن به عیش ونوش می‌پردازید».(۴) این نعمت‌ها موقّت و گذراست.

از آن به‌طور صحیح استفاده کنید، و قدر آنها را بدانید و شکرش را بجا آورید.

۱- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۵۸، ح ۱۴۴، شبیه این روایت، در بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۴ از امام سجّاد علیه السلام نیز نقل شده است.

۲- سوره شعرا، آیه ۱۴۴.

۳- سوره شعرا، آیه ۱۴۵.

۴- سوره شعراء، آیات ۱۴۶- / ۱۴۹.

ص: ۲۷۰

سپس به نحوه شکرگذاری از نعمت‌های فراوانی که در اختیار داشتند اشاره می‌کند:

« «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ* وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ* الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ»؛ پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید. و فرمان مسرفان را اطاعت نکنید. همان کسانی که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند».(۱)

سخنان حضرت صالح علیه السلام در دل همچون سنگ قوم ثمود اثر نکرد و تسلیم حق نشدند، بلکه انگشت اتّهام به سمت آن پیامبر خدا گرفتند، که به دو نمونه آن در آیات ذیل اشاره شده است. توجّه فرمایید:

« «قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ* مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»؛ گفتند: (ای صالح!) تو از افسون شدگانی (و عقل خود را از دست داده‌ای) تو فقط بشری همچون مایی؛ اگر راست می‌گویی معجزه و نشانه‌ای بیاور!».(۲)

ابتدا پیامبری او را انکار کرده و آن حضرت را بشری همچون خود پنداشتند، سپس پا را فراتر گذاشته و نسبت سحر و جادوا به آن حضرت داده، و سخنان آن حضرت را نتیجه سحر و جادو خواندند، و از آن حضرت خواستند برای صدق ادعایش معجزه‌ای بیاورد.

طبق آنچه در روایات آمده (۳)، قرار شد بت پرستان به همراه بتهای خود، و حضرت صالح علیه السلام با توکّل بر خدای خود، به دامنه کوه بروند و هر کدام از خدای خود تقاضایی کنند تا آن را اجابت کند. در یک سو نمایندگان قوم ثمود به همراه ۷۲ بت خود، و در سوی دیگر حضرت صالح به همراه تعداد انگشت

۱- سوره شعراء، آیات ۱۴۹- / ۱۵۲.

۲- سوره شعراء، آیات ۱۵۳ و ۱۵۴.

۳- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۱۶، ح ۵۱۳۲.

ص: ۲۷۱

شماری از مؤمنین به آیینش ایستاده بودند. حضرت صالح علیه السلام به آنها فرمود: از بتهایتان چیزی بخواهید». بت پرستان در مقابل بت‌های خود زانو زدند و از آنها تقاضایی کردند، امّا جوابی نشنیدند، در دعای خود اصرار ورزیدند و گفتند:

«آبروی ما در خطر است. عمریست که شما را می‌پرستیم و برای حفظ شما هزینه‌ها کرده‌ایم، اکنون دعایمان را اجابت کنید و ما را نزد صالح سرافکنده نسازید!» امّا باز هم جوابی نگرفتند. هرچه اصرار و التماس و تضرّع و زاری بیشتر شد نتیجه کمتری عایدشان شد. حضرت صالح علیه السلام فرمود: «کاری از آنها ساخته نیست بی جهت اصرار نکنید و خودتان را خسته ننمایید». نوبت حضرت صالح علیه السلام شد. بت پرستان گفتند: «از خداوند بخواه دل کوه را بشکافد و شتری قوی پیکر خارج شود». حضرت دست‌ها را به دعا بلند کرد و همان چیزی که آنها خواسته بودند را از خداوند خواست ناگهان کوه شکافته شد و شتری قوی پیکر و به دنبالش بچّه شتری از کوه خارج شد. آیات ذیل مسائل مربوط به این معجزه را بیان کرده است. توجّه فرمایید.

« «قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ* وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ»؛ گفت: «این ناقه‌ای است که (معجزه الهی است) برای او سهمی از آب (قریه)، و برای شما سهم روز معیّنی است. هیچ گونه آزاری به آن نرسانید، که عذاب روزی بزرگ شما را فرا خواهد گرفت!».(۱)

امّا آن قوم سرکش ایمان نیاوردند و ناقه صالح را پی کردند. به همین جهت عذاب الهی آنها را فرا گرفت و نابود شدند.

سؤال: چگونه امکان دارد برخلاف قوانین طبیعت، کوه شکافته شود و شتری از دل کوه بیرون بیاید؟

۱- سوره شعراء، آیه ۱۵۵ و ۱۵۶.

ص: ۲۷۲

جواب: این کـار در برابر قـدرت بی نهـایت پروردگار کار ساده است. اگر پنجاه سال قبل می گفتنـد: «مثلًا می‌توان ذرّه‌ای از پوسـت انسان را در شـرایط خاصـی پرورش داد، تا پس از مـدّتی تبدیل به یک انسان کامل شود» هیچ‌کس باور نمی‌کرد. امّا اکنون که علم شبیه سازی پیشـرفت کرده، انسان به این باور رسـیده که در هر قعطه‌ای از بدن انسان تمام ویژگیها و صـفات یک انسان کامل وجود دارد.

بنابراین، هیچ چیز در مقابل قدرت خدا غیر ممکن و نشدنی نیست، و بیرون آوردن شتر از دل کوه، برای او کاری ساده است.

خاورمیانه مهد پیامبران الهی

یکی از مسائـل مهمّ تـاریخی این است که پیامبران بزرگ خـدا همگی از خاورمیانه برخاسـتند. مرکز دعوت نوح پیامبر علیه السـلام عراق بود. حضـرت ابراهیم علیه السـلام مأموریتش را از عراق آغاز کرد و سـپس به سوی حجاز رفت. موسـی بن عمران علیه السلام در مصـر بود، پس از آن به شامات رفت و در آن‌جا مبعوث شد و سـپس به مصـر بازگشت. و حضـرت محمد صلی الله علیه و آله از سرزمین حجاز و عربستان فعلی قیام کرد.

در این‌جـا این سؤال مطرح می‌شود که: چرا همه پیـامبران بزرگ از منطقه خاورمیانه مبعوث شده‌انـد؟ دو جواب برای این سؤال بیان شده است:

۱. مورّخـان بزرگ شـرق و غرب قبول دارنـد که تمـدّن بشـر از خاورمیـانه آغـاز شـد. به تعبیر دیگر، مورّخان این منطقه را گاهواره تمدّن بشری نامیده‌اند.

و روشن است که هرچه تمدّن اجتماعی و دنیوی انسان وسیع‌تر شود نیازش به دین و مذهب بیشتر می گردد، چون خطر چنین انسانی بیشتر است. و لذا انسان امروز نسبت به نسل‌های گذشته بشری است بسیار خطرناک‌تر.

بشر امروز بمب اتم می‌سازد و یک نمونه کوچک آن را در هیروشیما

ص: ۲۷۳

و ناکازاکی بر سر مردم می‌اندازد و صد و پنجاه هزار نفر را می‌کشد و هزاران برابر آن را در زرّادخانه‌های خود انبار کرده است! بشر امروز بمبهای شیمیایی و میکروبی تولید می‌کند که وقتی صدام جنایتکار یک نمونه آن را در شهر حلبچه بر سر مردم خودش ریخت، همه دیدند که چه صحنه‌های وحشتناکی پیش آمد و چه انسان‌های بی‌گناهی کشته شدند، و آنها که ماندند یک عمر با مرگ دست و پنجه نرم کرده و هر روز مرگ را لمس می‌کنند! بنابراین، چنین بشری که تمدّن مادّی او بیشتر شده خطرناک‌تر است و نیروی ایمان و مذهب برای کنترل او واجب‌تر. پس با توجّه به این که نخستین تمدّن انسانی از سرزمین خاورمیانه آغاز شده، انبیای الهی توجّه بیشتری به این منطقه داشته‌اند.

۲- هنگامی که منطقه‌ای مرکز تمدّن می‌شود از اطراف و اکناف دنیا برای حلّ مشکلاتشان به آن‌جا سفر می‌کنند. و طبعاً همان‌گونه که مسافران سوغات‌های مادّی از گاهواره تمدّن به شهرها و آبادی‌های خود می‌برند، مسائل معنوی و روحانی و دین و مذهب موجود در آن‌جا را نیز به محل‌های خود انتقال می‌دهند. بنابراین، مهم‌ترین روش نشر ادیان الهی، وجود آن ادیان در مراکز تمدّن است.

قوم صالح

داستان «اصحاب الحجر» تحت عنوان «قوم صالح» در سوره هود نیز آمده، و نکات جدیدی دارد. به شرح و تفسیر این آیات توجّه فرمایید:

« «وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّى قَرِيبٌ مُجِيبٌ»؛ و به سوی قوم «ثمود»، برادرشان «صالح» را (فرستادیم)؛ گفت: ای قوم من! خدا را پرستش

ص: ۲۷۴

کنید، که هیچ معبودی جز او برای شما نیست، اوست که شما را از زمین آفرید؛ و آباد کردن آن را به شما سپرد. از او آمرزش بطلبید، سپس به سوی او بازگردید، که پروردگارم (به بندگان خود) نزدیک، و اجابت‌کننده (خواسته‌های) آنهاست».(۱)

چند نکته در این آیه شریفه قابل توجّه است:

نکته اوّل: اوّلین چیزی که همه پیامبران، مردم را به سوی آن دعوت کرده‌اند مسأله توحید و یکتا پرستی است. لذا حضرت صالح علیه السلام نیز در اوّلین گام، قوم ثمود را به پرستش خداوند دعوت می‌کند و هیچ معبود دیگری را شایسته پرستش نمی‌داند.

نکته دوم: کره زمین هنگامی که از خورشید جدا شد، همچون گلوله‌ای سوزان بود. بر اثر بارش بارانهای پی در پی آهسته آهسته سرد شد، و به تدریج دریاها و خشکی‌ها به وجود آمد، و سپس گیاهان و حیوانات، و بعد انسان آفریده شد.

خاک چیز ساده‌ای است امّا انسانی که از آن آفریده شده موجود عجیبی است. لذا دانشمندان علیرغم مطالعات فراوان پیرامون انسان، هم‌چنان اورا موجودی ناشناخته می‌دانند.

نکته سوم: حضرت صالح علیه السلام پس از آن که قومش را به توحید در عبادت سفارش کرد فرمود: «خداوند شما را از زمین (خاک) آفرید؛ و آبادی آن را به شما واگذار کرد». بنابراین عمران و آبادی زمین بر عهده انسان است، و اتّفاقاً نیازهای اصلی انسان در سایه عمران و آبادی زمین است. ملّتی که کشاورزی و دامداری خوبی داشته باشد، بی‌نیاز خواهد بود. چرا که موادّ غذایی، دام‌ها، بسیاری از لباس‌ها، داروهای گیاهی، ساخت و ساز خانه‌ها و دیگر بناها، همه و همه به وسیله همین خاک و زمین است. آنها که دارای کشاورزی قوی و دامداری

۱- سوره هود، آیه ۶۱.

ص: ۲۷۵

پیشرفته‌اند در سایر امور هم پیشرفته‌اند، و ملّتهایی که موادّ غذایی خود را از جای دیگروارد می‌کنند بیچاره‌اند. به چند روایت درمورد کشاورزی توجه فرمایید:

۱. حضرت علی علیه السلام همواره فرموده‌اند: «

من وجد ماءا و ترابا ثم افتقر فابعده اللّه

؛ هرکس دسترسی به آب و زمین کشاورزی داشته باشد و فقیر باشد خداوند او را از رحمتش دور می‌کند».(۱)

این روایت برای کشور ما و دیگر کشورهایی که همچون ما آب کافی و زمین‌های مستعد در اختیار دارند و مردمش نیازمندند، زنگ خطری بزرگ است.

۲. امام صادق علیه السلام فرمود: «

الزّارعون کنوز اللّه فی ارضه و ما فی الأعمال شیء احبّ الی اللّه من الزّراعهٔ

؛ کشاورزان گنجهای خدا در زمین هستند و در کارهای زندگی مادّی هیچ کاری محبوب‌تر از زراعت در نزد پروردگار نیست».(۲)

زمانی بود که ما حتّی گندممان را از خارج وارد می‌کردیم، ولی اکنون بحمد اللّه در سایه انقلاب اسلامی از این نظر بی نیاز شده و تمام نیازمان در داخل تأمین می‌شود و حتّی می‌توانیم به خارج از کشور نیز گندم صادر کنیم.

در روایت دیگری از آن حضرت می‌خوانیم:

«انّ اللّه جعل ارزاق أنبیائه فی الزّرع والضّرع

؛ خداوند روزی پیامبرانش را در زراعت و دامداری قرار داده است»(۳) و لذا غالب پیامبران کشاورز یا دامدار بوده‌اند، و به ندرت شغل دیگری داشتند.(۴)

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴، ح ۱۳.

۲- وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۵، ح ۳.

۳- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۶۸، ح ۲۴.

۴- به این مطلب در وسائل الشیعه، ج ۱۲، باب ۱۰ از ابواب مقدمات کتاب التجارهٔ، ح ۳ اشاره شده است که همه پیامبران زارع بودند غیر از حضرت ادریس علیه السلام که خیاط بود.

ص: ۲۷۶

نکته چهارم: «استعمار» در لغت و فرهنگ قرآنی دارای بار مثبت و به معنای عمران و آبادی است. لذا خداوند انسانها را تشویق به استعمار و عمران و آبادی زمین می کند.

ولی متأسّفانه ظالمان و غارتگران از این واژه، همچون بسیاری دیگر از واژه‌های مثبت، استفاده نامشروع کرده، و در چتر عمران و آبادی به غارت و چپاول اموال و ثروت دیگران پرداخته‌اند، و به قدری این کار را تکرار کرده‌اند که امروزه واژه استعمار دارای بار منفی شده و چپاول و غارت را به ذهن‌ها متبادر می کند.

نکته پنجم: در پایان آیه مورد بحث حضرت صالح علیه السلام قومش را به استغفار و توبه دعوت می کند، چرا که خداوند توبه را اجابت می کند و به انسان نزدیک است و استغفار را می‌شنود.

قرآن مجید می‌فرماید: « «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ خداوند از رگ قلب هم به انسان نزدیکتر است و از این بالاتر آنچه انسان در ذهن می‌پروراند و هنوز به زبان نیاورده را نیز می‌داند».(۱)

خوانندگان محترم! بیایید به خداوند نزدیک‌تر شویم و از خطاها و گناهانمان توبه کنیم و از او توفیق بیشتر و سعادت بهتر را بخواهیم و برای رفع مشکلات خودمان و مردم کشورمان و دیگر کشورهای مسلمان دعا کنیم که خداوند دعاها را اجابت می کند.

« «قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنتَ فِينَا مَرْجُوّاً قَبْلَ هَـذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَّعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ»؛ گفتند: ای صالح! تو پیش از این، مایه امید ما بودی، آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند، نهی می کنی؟! در حالی که ما، در مورد

۱- سوره ق، آیه ۱۶.

ص: ۲۷۷

آنچه به سوی آن دعوتمان می کنی، در شکی توأم با بدگمانی هستیم».(۱)

قوم ثمود در مقابل سخنان مستدل و خیرخواهانه پیامبرشان، مطالبی سست و بی‌اساس گفته، و قیافه طلبکارانه و حق به جانب گرفته و شروع به سرزنش حضرت صالح علیه السلام کردند، که چرا می‌خواهد مانع پرستش بت‌هایی شود که از نیاکانشان به آنها رسیده است، و در پایان نیز اصل نبوّت آن حضرت را زیر سؤال بردند.

تقلید مشروع و نامشروع

سؤال: یکی از استدلالهای قوم ثمود برای مشروعیّت بت پرستی، تقلید از نیاکان و گذشتگان بود، که قرآن مجید این نوع تقلید را مذمّت می کند. از سوی دیگر علمای دین مردم را به تقلید از مراجع تقلید تشویق و سفارش می کنند. آیا این کار با منطق قرآن سازگار است؟

جواب: تقلید بر چهار قسم است: ۱. تقلید جاهل از جاهل ۲. تقلید عالم از جاهل ۳. تقلید عالم از عالم ۴. تقلید جاهل از عالم.

به طور قطع دو نوع اوّل تقلیدی که ذکر شد از نظر قرآن و تمام عقلای عالم مردود و غیر قابل قبول است، مخصوصاً نوع دوم که تقلید عالم از جاهل است باید متذکّر شویم که نوع سوم تقلیدی که در این‌جا ذکر شده به معنای پیروی عالمی از یک عالم دیگر در رشته مورد تخصّص آن عالم است و امّا تقلیدی که قرآن مجید آن را نفی می کند تقلید جاهل از جاهل است، یعنی همان کاری که بت‌پرست‌ها می کردند. ولی تقلید مردم از مراجع تقلید، تقلید جاهل از عالم است، که نه تنها قرآن مجید بلکه تمام ادیان و مذاهب و همه عقلای عالَم آن را

۱- سوره هود، آیه ۶۲.

ص: ۲۷۸

قبول دارنـد، زیرا تمام کسانی که در مسأله‌ای تخصّـص ندارنـد، به متخصّصـین آن مسأله رجوع می‌کننـد و این نوعی تقلید است. و تقلید مؤمنین از مراجع تقلید، نوعی رجوع غیر متخصّـص به متخصّص است و هیچ اشکالی ندارد. به عنوان مثال کسی که می‌خواهد ساختمانی بسازد و تخصّصی در این زمینه ندارد به متخصّص این کار یعنی مهندس ساختمان مراجعه و از او تقلید می‌کند. کسی که اتومبیل سواری اش خراب شده و تخصّصـی ندارد به متخصّـص این کار یعنی مکانیک مراجعه نموده و از او تقلید می‌کند. همچنین در سایر کارها. بلکه گاه جمعی از دانشـمندان و بزرگان، مقلد بچّه‌ای نابالغ می‌شوند مثل این که آنها به منزل کسـی دعوت شده‌اند و آدرس دقیق صاحب خانه را نمی‌دانند. از بچّه غیر بالغی که در آن محل مشغول بازی کودکانه است و صاحب خانه را می‌شناسد، آدرس خانه‌اش را می‌پرسـند. بچه در جلو و آن دانشمندان در پشت سر او حرکت می‌کنند تا به مقصد برسند. در این‌جا این کودک نابالغ مرجع تقلید آن جمع دانشمند شده است!

بنابراین، آنچه زشت و ناپسـند است تقلید و پیروی جاهل از جاهل است، امّا تقلید جاهل از عالم و رجوع غیر متخصّص به متخصّص هیچ اشکالی ندارد و مورد قبول همگان است.

پیروی از نیاکان!

تمام بت پرستان در طول تاریـخ در پاسـخ این سؤال که چرا بت‌ها را می‌پرستید؟ می‌گفتند: به تبعیت از نیاکان و گذشـتگانمان این کار را می‌کنیم. آیا هر کاری که گذشـتگان کرده‌اند، آیندگان باید انجام دهند، یا باید اعمال گذشـتگان را در ترازوی عقل و خرد سنجید و تنها به آنچه که عقل آن را تأیید می‌کند عمل کرد؟

ص: ۲۷۹

یکی از آداب و رسوم گذشتگان مراسم خرافی چهارشنبه سوری است، که نتیجه آن نابینا شدن، از دست دادن دست و پا و زیبایی صورت، خسارات مالی و جانی بسیار است. آیا به صرف این که گذشتگان این کار را می‌کردند ما هم باید انجام دهیم، یا به حکم عقل آن را رها کنیم؟! البتّه آداب و رسوم و سنّت‌های نیک نیاکان، مثل دید و بازدید ایّام نوروز، نظافت و خانه تکانی، هدیه دادن، پوشیدن لباس نو و مانند آن، که عقل و خرد بر آن مهر تأیید می‌زند را انجام می‌دهیم.

خلاصه این که آداب و سنّت گذشتگان به صرف این که متعلّق به نیاکان بوده، لازم الاجرا نیست، بلکه تنها آن دسته از آداب و رسومی صحیح است که مورد تأیید عقل و دین باشد.

به هر حال، قوم حضرت صالح علیه السلام سخنان پیامبرشان را نپذیرفتند، و حضرت در پاسخ آنها فرمود:

« «قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّنْ رَّبِّى وَآتَانِى مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنصُرُنِى مِنْ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِى غَيْرَ تَخْسِيرٍ»؛ گفت: ای قوم! به من خبر بدهید اگر دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم، و رحمتی از جانب خود به من داده باشد پس اگر من نافرمانی او کنم، چه کسی می‌تواند مرا در برابر خداوند یاری دهد؟! پس شما، جز زیان، چیزی بر من نخواهید افزود».(۱)

همان‌گونه که گذشت جمعیّت لجوج به همراه حضرت صالح علیه السلام به صحرا رفتند. آنها هرچه در مقابل بت‌ها دعا و تضرّع و التماس کردند نتیجه‌ای نگرفتند، و از پیامبر خود خواستند که معجزه‌ای ارائه دهد و حضرت صالح علیه السلام، به عنوان معجزه ناقه‌ای را از دل کوه بیرون کشید تا شاید آنها هدایت شوند، سپس در مورد ناقه به آنها سفارش کرد:

۱- سوره هود، آیه ۶۳.

ص: ۲۸۰

« «وَيَا قَوْمِ هَـٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ»؛ ای قوم من! این «ناقه» از سوی خداوند برای شما معجزه‌ای است؛ بگذارید در زمین خدا به چرا مشغول شود؛ و هیچ‌گونه آزاری به آن نرسانید، که به زودی عذاب (خدا) شما را خواهد گرفت!».(۱)

پس از این که معجزه آن حضرت را دیدند، ۶۴ نفر از آنان گفتند: «این کار سحر و جادو بود و صالح جادوگر خطرناکی است» و تنها شش نفر از آنان حق را پذیرفته و ایمان آوردند. امّا یک نفر از آنها در مسیر راه پشیمان شد و به اکثریّت باطل پیوست. وقتی به میان قوم خود بازگشتند و از نتیجه کار پرسیدند، ۶۵ نفر که اکثریّت فرستادگان قوم ثمود بودند پیامبرشان را جادوگر خواندند و تنها ۵ نفر به نفع آن حضرت شهادت دادند، و مردم حرف اکثریّت را پذیرفتند!

همان‌طور که در آیات قبل گذشت، حضرت صالح علیه السلام آب آشامیدنی را تقسیم کرد؛ یک روز مخصوص ناقه، و روز دیگر برای استفاده مردم. و به آنها سفارش کرد از این قانون تعدّی نکنند.

«ناقه» در میان قوم ثمود می‌گشت و مردم با دیدن آن به تدریج به حضرت صالح ایمان می‌آوردند و بدین سان روز به روز مؤمنانِ به آن حضرت بیشتر می‌شدند. قوم ثمود که از یک سو شاهد کم شدن جمعیّت بت پرستان و زیاد شدن طرفداران حضرت صالح علیه السلام بودند، و از سوی دیگر یک روز در میان، اجازه استفاده از آب آشامیدنی را داشتند، برای برطرف کردن این دو مشکل، تصمیم به کشتن ناقه صالح گرفتند. شخص خشن سنگدلی را یافتند و او را مأمور این کار کردند. آن شخص ابتدا ناقه را پی کرد، سپس آن را به قتل رساند.

به آیه بعد که اجمالًا به این جنایت و عکس العمل حضرت صالح علیه السلام در برابر

۱- سوره هود، آیه ۶۴.

ص: ۲۸۱

آن اشاره کرده، توجّه فرمایید:

« «فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِی دَارِکُمْ ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ ذَلِکَ وَعْدٌ غَیْرُ مَکْذُوبٍ»؛ سرانجام، ناقه را پی کردند؛ و (صالح به آنها) گفت: (مهلت شما تمام شد!) سه روز در خانه هایتان بهره‌مند گردید؛ (و بعد از آن، عذاب الهی خدا خواهد رسید؛) این وعده‌ای است که دروغ نخواهد بود».(۱)

روز اوّل صورت آنها سفید و روز دوم سرخ و روز سوم سیاه شد؛ امّا باز هم متنبّه و بیدار نشدند، و به لجاجت و خیره سری خود ادامه دادند. لذا فرمان عذاب صادر شد، امّا برخلاف آنچه گفته می‌شود که- تر و خشک با هم می‌سوزند- خداوند مؤمنان را نجات داد و تنها بت پرستان گرفتار عذاب شدند. توجّه فرمایید: « «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّیْنَا صَالِحاً وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَهٍ مِّنَّا وَمِنْ خِزْیِ یَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ الْقَوِیُّ الْعَزِیزُ»؛ و هنگامی که فرمان (مجازات) ما فرا رسید، صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود (از آن عذاب) و از رسوایی آن روز، رهایی بخشیدیم، چرا که پروردگارت، توانا و شکست‌ناپذیر است».(۲)

و در آیه بعد در مورد عذاب مشرکان و بت پرستان می‌خوانیم: « «وَأَخَذَ الَّذِینَ ظَلَمُوا الصَّیْحَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دِیَارِهِمْ جَاثِمِینَ»؛ و کسانی را که ستم کرده بودند، صیحه (مرگبار آسمانی) فرو گرفت؛ و در خانه هایشان به روی افتاده و مرده بودند».(۳)

و در آخرین آیه شدّت عذاب بیان شده است؛ توجّه فرمایید: « «کَأَنْ لَّمْ یَغْنَوْا فِیهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ کَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْداً لِّثَمُودَ»؛ آن چنان که گویی هرگز ساکن آن دیار نبودند! بدانید قوم ثمود پروردگارشان را انکار کردند. دور باد قوم ثمود (از

۱- سوره هود، آیه ۶۵.

۲- سوره هود، آیه ۶۶.

۳- سوره هود، آیه ۶۷.

ص: ۲۸۲

رحمت خداوند)».(۱)

این است عاقبت کسانی که در مقابل دستورات الهی ایستادگی می‌کنند و دچار لجاجت می‌شوند.

مشارکت در ثواب و گناه دیگران!

همان‌گونه که گذشت و در روایات اسلامی نیز آمده است، آن کس که ناقه صالح را از پای درآورد یک نفر بیش نبود(۲)، ولی قرآن مجید این کار را به همه مخالفین حضرت صالح نسبت داده، و به صورت صیغه جمع «فعقروها» آورده است؛ سرّ این مطلب این است که: اسلام رضایت باطنی به یک امر و پیوند مکتبی با آن را، به منزله شرکت در آن کار می‌داند. در واقع، طرح و نقشه این کار جنبه فردی نداشت، و حتّی کسی که اقدام به اجرای این نقشه شوم کرد تنها متکی به نیروی خویش نبود، بلکه به نیروی جمع و پشتیبانی آنها دلگرم بود و مسلّماً چنین کاری را نمی‌توان یک کار فردی دانست، بلکه کاری گروهی و جمعی محسوب می‌شود. و لذا حضرت علی علیه السلام فرمود: «

وانّما عقر ناقهٔ ثمود رجل واحد فعمّهم اللّه بالعذاب لما عمّوه بالرّضا

؛ ناقه ثمود را یک نفر از پای درآورد، امّا خداوند همه آن قوم سرکش را مجازات کرد؛ چرا که همه به آن راضی بودند».(۳)

بنابراین، اگر در شرق عالم معصیتی صورت پذیرد و من در غرب عالم نسبت به آن راضی باشم شریک و سهیم آن گناه خواهم بود. بیش از هزال سال قبل جنایتکاران در کربلا جنایت کردند؛ اگر کسی در عصر و زمان ما داستان آنها را

۱- سوره هود، آیه ۶۸.

۲- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۷۹، ح ۵.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

ص: ۲۸۳

بشنود و به آن راضی شود، در آن جنایت شریک خواهد بود. و در مقابل اگر مظلومیت امام حسین علیه السلام و اصحابش را بشنود و از آن متأثّر شود و آرزو کند که ای کاش بودم و از آن حضرت دفاع می کردم، شریک ثواب اصحاب امام حسین علیه السلام و یارانش خواهد بود.(۱)

اشقی الاولین و اشقی الاخرین!

عمّار یاسر می گوید: به همراه حضرت علی علیه السلام در غزوهٔ العشیره حضور داشتم. این غزوه همانند برخی دیگر از غزوات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بدون درگیری با دشمن ختم به پیروزی شد. توضیح این که: عدّه‌ای از مخالفان اسلام در بندر ینبع از بنادر عربستان جمع شده بودند و قصد مزاحمت برای مسلمانان داشتند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله لشکری آماده کرد و به سراغ آنها فرستاد. آنها با مشاهده عِدّه و عُدّه لشکر اسلام متوجّه شدند که تاب جنگیدن و مقاومت در برابر سپاه اسلام را ندارند و لذا دست از جنگ کشیده و تن به صلح دادند. در بازگشت به سمت مدینه از آن‌جا که راه طولانی بود در بین راه من و علی علیه السلام در زیر سایه تعدادی از نخلهای کوچک روی زمین خوابیدیم. ناگهان پیامبر صلی الله علیه و آله با پایش ما را تکان داده و از خواب بیدار کرد و خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: اشقی الاولین کیست؟

علی علیه السلام جواب داد کسی که ناقه صالح را کشت. پیامبر فرمود درست گفتی. سپس فرمود: اشقی الآخرین کیست؟ عرض کرد: نمی‌دانم ای رسول خدا. حضرت رسول فرمود: اشقی الاخرین کسی است که شمشیر بر فرق سرت فرود می‌آورد و تو را می کشد.(۲)

۱- شرح بیشتر این مطلب را در تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۱۹۳ به بعد مطالعه فرمایید.

۲- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۷۶.

ص: ۲۸۴

سرگذشت قوم ثمود در سوره نمل

یکی از سوره‌هایی که به شرح سرگذشت قوم ثمود پرداخته، سوره نمل است.
این سوره از زاویه دیگری داستان این قوم سرکش را مورد بحث قرار داده است.
به این آیـات توجّه فرماییـد: « «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَی ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِیقَانِ یَخْتَصِمُونَ»؛ ما به سوی «ثمود» برادرشان «صالح» را فرستادیم که: خدای یگانه را بپرستید! امّا آنان به دو گروه تقسیم شدند و به مخاصمه پرداختند».(۱)
تمـام رسـالت و دعـوت این پیـامبر بزرگ، در جمله «ان اعبـدوا اللّه» خلاـصه شـده است. آری، بنـدگی خـدا عصـاره همه تعلیمـات فرسـتادگان پروردگار عالم است. قوم صالح در برابر دعوت آن حضـرت به دو گروه تقسـیم شدند، که در سوره اعراف آیات ۷۵ و ۷۶ از این دو گروه به عنوان «مسـتکبرین» و «مستضعفین» یاد شده است. مستکبران همان منکران لجوج، و مستضعفین همان معتقدان به آیین صالـح بودنـد. حضـرت صالـح برای بیـدار سـاختن قومش، آنهـا را از عـذاب‌های دردناک الهی ترسانـد، امّا آنها نه تنها پند نگرفتند، بلکه با اصرار می گفتند: اگر راست می گویی چرا مجازات الهی دامان ما را نمی گیرد؟
حضرت صالح علیه السلام در جوابشان گفت: « «یَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّیِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ»؛ (صالح) گفت: ای قوم من! چرا قبل از نیکی برای بـدی عجله می کنیـد (و عذاب الهی را می‌طلبید، نه رحمت او را)؟ چرا از خداوند آمرزش نمی‌طلبید شاید مشمول رحمت (او) شوید؟!».(۲)
این قوم سـرکش به جـای این که پنـد و انـدرز دلسوزانه این پیـامبر بزرگ را به گوش جـان شـنیده و به کـار ببندنـد، با یک سلسـله سخنان واهی و نتیجه گیری‌های

۱- سوره نمل، آیه ۴۵.

۲- سوره نمل، آیه ۴۶.

ص: ۲۸۵

بی پایه، به مبارزه با او پرداختند. از جمله این که: « «قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَّعَكَ»؛ آنها گفتند: ما تو و کسانی که با تو هستند را به فال بد گرفتیم». (۱) گویا آن سال، سال خشکسالی و کمبود محصول غذایی بود، و آنها می‌خواستند همه این گرفتاری‌ها و مشکلات را به حضرت صالح پیامبر و یاران او نسبت دهند، و بدقدمی آن حضرت را عامل آن معرّفی کنند، امّا صالح پاسخ خوبی به آنها داد: « «طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ»؛ (صالح) گفت: فال (نیک و) بد شما نزد خداست (و همه مقدّرات به قدرت او تعیین می‌گردد)؛ بلکه شما گروهی فریب خورده هستید». (۲) یعنی عامل خشکسالی و مشکلات و گرفتاری‌ها، اعمال زشتِ خودِ شماست، و این نوعی مجازات کارهای خودتان می‌باشد.

هنگامی که قوم ثمود توان مقابله با حضرت صالح را از دست دادند، و اضافه بر این شاهد پیشرفت تدریجی آن حضرت بودند، تصمیم خطرناکی گرفتند، که در دو آیه زیر آمده است: « «وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ* قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ»؛ و در آن شهر نُه گروهک بودند که در زمین به فساد می‌پرداختند و اصلاح نمی‌کردند. آنها گفتند: «بیایید هم قسم شوید به خدا که بر او (/ صالح و خانواده‌اش شبیخون می‌زنیم و (آنها را به قتل می‌رسانیم؛) سپس به ولّی دمِ او می‌گوییم: ما هرگز از هلاکت خانواده او خبر نداشتیم و در این گفتار خود راستگو هستیم». (۳)

خوانندگان محترم! گناه، گناه تولید می‌کند. آنها می‌خواستند پیامبر خدا را

۱- سوره نمل، آیه ۴۷.

۲- سوره نمل، آیه ۴۷.

۳- سوره نمل، آیه ۴۸ و ۴۹.

ص: ۲۸۶

بکشند و پس از آن آلوده به گناه دروغ هم بشوند. مراقب باشید که گاه گناه زنجیره‌ای پیش می‌رود، و به دنبال آن گناهان دیگری نیز انجام می گیرد.

در آیه بعد به‌طور سربسته به تصمیم و نقشه آنها اشاره شده است. توجّه فرمایید: « «وَمَکَرُوا مَکْراً وَمَکَرْنَا مَکْراً وَهُمْ لَایَشْعُرُونَ»؛ آنها توطئه مهمّی چیدند، و ما هم تدبیر مهمّی داشتیم در حالی که آنها نمی‌فهمیدند». (۱) مطابق آنچه در تواریخ آمده، توطئه آنها به این ترتیب بود:

در کنار شهر، کوهی بود و شکافی داشت، که معبد صالح در آن‌جا بود، گاه شبانه به آن‌جا می‌رفت و به عبادت و راز و نیاز با پروردگار می‌پرداخت. آنها تصمیم گرفتند در آن‌جا کمین کنند و هنگامی که صالح علیه السلام به آن‌جا می‌آید، او را به قتل برسانند، و پس از شهادتش به خانه او حمله کرده و شبانه کار آنها را هم یکسره کنند. امّا هنگامی که در گوشه‌ای از کوه کمین کرده بودند، ناگهان کوه ریزش کرد و صخره عظیمی از بالای کوه سرازیر شد و آنها را در لحظه‌ای کوتاه در هم کوبید و نابود کرد!(۲) توجّه کنید:

« «فَانظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ مَکْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِینَ* فَتِلْکَ بُیُوتُهُمْ خَاوِیَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَةً لِّقَوْمٍ یَعْلَمُونَ* وَأَنجَیْنَا الَّذِینَ آمَنُوا وَکَانُوا یَتَّقُونَ»؛ بنگر عاقبت توطئه آنها چه شده، که ما آنها و قومشان را همگی نابود کردیم! این خانه‌های آنهاست که به خاطر ظلم و ستمشان فرو ریخته؛ و در این نشانه روشنی است برای کسانی که آگاهند. و کسانی را که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند نجات دادیم». (۳)

۱- سوره نمل، آیه ۵۰.

۲- تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۸، ص ۴۱۳.

۳- سوره نمل، آیه ۵۱- / ۵۳.

ص: ۲۸۷

دفاع آری، ترور هرگز!

در دوران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جنگهای متعدّدی رخ داد، ولی به عقیده ما، همه آنها جنبه دفاعی داشت، و هیچ کدام حالت تهاجمی نداشت. روشن است که هر قوم و ملّتی مورد هجوم دشمن واقع شود، باید از خود دفاع کند. آری، اسلام دین منطق و استدلال است، و هیچ کس را به زور شمشیر مجبور به پذیرش اسلام نمی‌کند، همان‌گونه که در آیهٔالکرسی به این مطلب اشاره شده است. بنابراین، کسانی که می‌گویند: «اسلام در سایه شمشیر پیش رفت، و با زور، مردم را تسلیم خود کرد» در اشتباه آشکاری هستند. زیرا مناطقی از دنیا وجود دارد که اسلام را پذیرفته‌اند در حالی که پای یک سرباز مسلمان به آن‌جا باز نشده است. اکنون اندونزی بزرگترین کشور اسلامی است، در حالی که در هیچ جای تاریخ خبری از لشکرکشی لشکریان اسلام به آن کشور به چشم نمی‌خورد. وضعیّت دیگر کشورهای مسلمان جنوب شرقی آسیا نیز به همین شکل است. در جنوب و غرب آفریقا هم کشورهای اسلامی وجود دارد که بدون درگیری نظامی، اسلام را انتخاب کرده‌اند. شاید این سؤال به ذهن شما بیاید که: آنها چگونه مسلمان شدند؟

بعضی معتقدند: آنان به وسیله بازرگانان و تجّار مسلمان با اسلام آشنا شدند.

اشتباه نکنید این تاجران و بازرگانان به عنوان مبلّغان اسلام به آن کشورها نرفته بودند، بلکه به قصد تجارت و معامله وارد آن کشورها شدند، و از آن‌جا که به احکام اسلام عمل می‌کردند؛ یعنی دروغ نمی‌گفتند، اگر طرف معامله پشیمان می‌شد و خواستار فسخ معامله بود معامله را فسخ می‌کردند، جنس تقلّبی نمی‌فروختند، کم‌فروشی نمی‌کردند و خلاصه تمام احکام اسلام را در معامله و معاشرت مراعات می‌کردند و این برای مردم آن کشورها جالب بود، جذب تجّار مسلمان می‌شدند. و لذا از آنها می‌پرسیدند: شما چه آیینی دارید که این گونه

ص: ۲۸۸

بزرگوارانه معامله و معاشرت می‌کنید؟ می‌گفتند: ما مسلمانیم و مطابق احکام اسلام عمل می‌کنیم. آنگاه آنها هم مسلمان می‌شدند. اگر به احکام اسلام عمل شود همه جا را تسخیر می‌کند، و نیازی به شمشیر نیست. علاوه بر این، در مواردی که مسلمانان مجبور می‌شدند به قصد دفاع وارد جنگ شوند نبرد آنها آمیخته با مسائل اخلاقی بود. برخلاف جنگ‌های عصر و زمان ما که پیر و جوان، کودک و بزرگسال، مرد و زن، نظامی و غیر نظامی را می‌کشند، و حتّی بیمارستان‌ها و مهد کودک‌ها را بمباران می‌کنند، و به راحتی سلاحهای کشتار جمعی و شیمیایی و مانند آن را به کار می‌گیرند. هنوز در عراق بیماران زیادی هستند که بر اثر بمب‌های آلوده آمریکایی‌ها به انواع بیماری‌ها مبتلا شده‌اند. در حالی که اسلام در هنگام جنگ و نبرد از مسایل اخلاقی نیز غافل نیست، و سربازانش را به آن سفارش می‌کند. به چند نمونه آن توجّه فرمایید:

۱. شما جنگ را آغاز نکنید، بلکه هر زمان دشمن جنگ را شروع کرد شما جوابش را بدهید و اگر دست از جنگ کشید شما هم دست بکشید.(۱) این دستور اسلامی، خود دلیل بر این است که جنگهای اسلامی جنبه دفاعی داشته است.

۲. غیر نظامیان را نکشید.(۲) شما با سربازان دشمن می‌جنگید، غیر نظامیان گناهی ندارند، پس متعرّض آنها نشوید.

۳. آب دشمن را آلوده به موادّ سمّی نکنید.(۳) معنای این دستور، ممنوعیّت استفاده از سلاحهای شیمیایی و میکروبی و کشتار جمعی است.

۴. محیط زیست را آلوده نکنید، درختان را قطع ننمایید، و حیوانات را

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۳۴، ح ۴.

۲- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۱۸، ح ۱ و ۲.

۳- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۱۶، ح ۱ و ۲.

ص: ۲۸۹

نکشید.(۱) ولی همین آمریکایی‌ها که صدای دفاع از حقوق حیوانات و محیط زیست آنها گوش فلک را کر کرده، در جنگ ویتنام هنگامی که سربازان ویتنامی به جنگل‌ها پناه می‌بردند، جنگل را با سربازان درون آن به آتش می‌کشیدند. امّا اسلام اجازه این کار را نمی‌دهد و می‌گوید: «شما با سربازان و دشمن نبرد می‌کنید، محیط زیست که گناهی ندارد».

۵. مجروحان را نکشید(۲)؛ زیرا آنها خطری برای سربازان اسلام ندارند.

۶. غافلگیرانه حمله نکنید، نیمه شب به سمت دشمن حمله نکنید.(۳) بلکه حضرت علی علیه السلام توصیه می‌کرد جنگ بعد از ظهر باشد(۴) تا درگیری کمتری رخ دهد، و افراد کمتری کشته شوند. بنابراین، ترور- که نوعی حمله غافلگیرانه محسوب می‌شود- ممنوع است. وهّابی‌های تندرو که ترور را در دنیا مرسوم کردند و بدین وسیله اسلام را بدنام کردند، ضرر و زیان فراوانی به اسلام زدند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «

انّ الایمان قیّد الفتک

؛ ایمان مانع از ترور کردن است».(۵) اگر با کسی سر جنگ دارید به صورت جوانمردانه بجنگید، نه این که یک بمب به خود ببندید و به داخل مسجد مسلمانان بروید و بمب را در میان اجتماع نمازگزاران منفجر کنید. آیا اسلام که اجازه کشتن حیوانات و قطع درختان را نمی‌دهد، چنین جنایاتی را مجاز می‌شمرد؟

چرا علمای اسلام مجمعی تشکیل نمی‌دهند، و همگی این جنایات زشت وهابی‌ها را محکوم نمی‌کنند، و این لکّه ننگ را از دامن اسلام نمی‌زدایند؟

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۱۵، ح ۲ و ۳.

۲- نهج البلاغه، نامه ۱۴.

۳- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۱۷، ح ۱.

۴- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۱۷، ح ۲.

۵- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۴؛ و ج ۴۵، ص ۹۷.

ص: ۲۹۰

ص: ۲۹۱

۱۱

اصحاب الرّسّ

اشاره

داستان اصحاب الرّس در دو سوره فرقان و ق آمده، و با توجّه به این که سوره فرقان مکّی است، لذا ابتدا آیات این سوره را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم، امّا شایسته است در مورد تفاوت و ویژگی‌های سوره‌هایی که در مکّه و مدینه نازل شده‌اند، بحث کوتاهی داشته باشیم.

تفاوت سوره‌های مکّی و مدنی

بعد از بعثت پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله به نبوت زندگی آن حضرت از دو بخش تشکیل شد:

الف) زندگی آن حضرت در مکّه که ۱۳ سال به طول انجامید.

ب) دوران زندگی ایشان در مدینه که ۱۰ سال بود، البتّه و این دو بخش کاملًا با هم متفاوت بوده است.

آیات و سوره‌هایی که در مکّه نازل شد نیز حال و هوایی دیگر داشت. به گونه‌ای که اگر سوره‌ای از قرآن را نزد شخص آشنا به مضامین قرآن بگذارند و اسم آن سوره را نگویند، او از مطالعه مضمون سوره می‌تواند پی ببرد که آن

ص: ۲۹۲

سوره مکّی است یا مـدنی. سوره‌های مکّی غالباً مربوط به تعلیمات اعتقادی و اصول دین است. مسایلی همچون مبدأ، معاد، صـفات خـدا، پیـامبران و جانشـینان آنها، پاداش‌ها و عـذابهای روز قیامت و ماننـد آن، در این سوره‌ها منعکس شـده است. این کار پایه‌ها و ریشه‌ها را محکم می‌کند. و روش صحیح همین است که اوّل اعتقادات محکم شود، سپس برنامه‌های عملی بیان گردد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مکّه حکومت اسلامی تشکیل نداد، بلکه در طول سیزده سال در مورد مسائل اعتقادی کارکرد و پایه‌های اعتقادی مسلمانان را تقویت نمود، و در مدینه به سراغ تشکیل حکومت و اجرای برنامه‌های عملی رفت. ما هم به پیروی از پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله باید در مدارس، دانشـگاه‌ها و مراکز آموزشی به صورت صحیح، مستدل و منطقی به سراغ تعلیم و اصـلاح عقاید دینی دانش‌آموزان، دانشجویان و اقشار مختلف مردم برویم و برنامه‌های اعتقادی آنان را تکمیل کنیم. سپس به سراغ برنامه‌های عملی برویم. بسیاری از دانشـجویان، مسـلمانانی معتقـد و متـدیّن هسـتند و در مراسم مختلف دینی از قبیل نماز جماعت، دعـای کمیـل، دعـای توسّل، مجالس عزاداری، مراسم اعتکاف و ماننـد آن شـرکت می‌کننـد، یعنی هم مسائل اعتقادی آنها درسـت است و هم مسائل عملی؛ آنان ولی متأسّـفانه وضع برخی از دانشـگاه‌ها مناسب نیست، مسائل اعتقادی دانشـجویان و حتی اساتیـد آن دانشـگاه حـل نشـده اسـت، و کارهـای عملی درسـتی از آنهـا سـر نمی‌زنـد. به همین دلیـل مسـئولین بایـد بداننـد که اگر وضـع این دانشـگاهها اصـلاح نشود، محصل آن یا به خارج از کشور فرار کرده و پناهنـده شـده و به بیگانگان خـدمت می‌کند، و یا می‌ماند و دست به کارهایی همچون رشوه‌خواری و جاسوسـی و مانند آن می‌زند و نظام اقتصادی و سیاسـی کشور را با بحران مواجه می‌کند. این، لوازم و آثار دنیوی آن است، و تبعات اخروی آن

ص: ۲۹۳

بحث جداگانه‌ای می‌طلبد. آری، باید سیره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را پیاده کنیم و مدارس ابتدایی و راهنمایی و دبیرستانها و دانشگاهها را مجهزّ به مسائل اعتقادی کنیم، و پایه‌های اصول اعتقاداتشان را تقویت نماییم، سپس به مسائل عملی آنها بپردازیم، که در این صورت همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله به راحتی بر دشمن غلبه خواهیم کرد و پیاده کردن احکام دین در سایه حکومت اسلامی کار سختی نخواهد بود.

اگر جوان ما به مبدأ و معاد و نبوّت و امامت ایمان داشته باشد، هرگز معتاد نخواهد شد. شما نمی‌توانید در میان قاچاقچیان، قاتلان، سارقان، مفسدان، آلودگان به مسائل جنسی و مانند آن انسانی را بیابید که مسائل اعتقادی را باور کرده باشد و به آن ایمان کامل داشته باشد. بلکه عموم چنین افرادی در مسائل ریشه‌ای و اعتقادی مشکل دارند.

یکی دیگر از ویژگیهای سوره‌های مکّی این است که سرگذشت اقوام پیشین، چگونگی عذاب و نوع هلاکت آنها را بیان نموده است که دو فایده دارد: نخست این که باعث لرزش دل دشمنان و یأس و ناامیدی آنها می‌شود. با توجّه به این که مشرکان عرب و بت‌پرستان مکّه کم و بیش از سرنوشت اقوام و ملل گذشته اطّلاع داشتند و آثار نیمه خراب برخی از آن اقوام در مسیر راههای آنها به شهرهای دیگر بود، هنگامی که قرآن مجید سرگذشت دردناک آنها و چگونگی عذاب و هلاکتشان را بیان می‌داشت این امر باعث یأس، ناامیدی، ترس و وحشت آنان می‌شد. فایده دیگر آن ایجاد امید برای خود مسلمانان بود.

یادآوری سرگذشت اقوام لجوج و مشرکان بت‌پرست هم عصر سایر انبیا، نور امید را در دل مسلمانان روشن می‌کرد که اگر مشرکان عرب مخالفتهای خود را به حد اعلی برسانند خداوند آنها را نیز مجازات خواهد کرد.

ص: ۲۹۴

نتیجه این که بیان سرگذشت اقوام لجوج و بت‌پرست مایه دلگرمی مؤمنان و یأس و ناامیدی دشمنان بود. با عنایت به این دو ویژگیِ سوره‌های مکّی، به شرح و تفسیر آیات مربوط به اصحاب الرّس از سوره فرقان- که سوره‌ای مکّی است- می‌پردازیم:

آيات سوره فرقان

برای روشن‌تر شدن مطلب ابتدا چند آیه قبل از آیات مربوط به اصحاب الرّس را مورد بررسی قرار می‌دهیم، توجّه بفرمایید:

« «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيراً»؛ و ما به موسی کتاب آسمانی دادیم و برادرش هارون را یاور او قرار دادیم».(۱) مخاطب آیه شریفه تازه مسلمانان و مشرکان مکّه‌اند، تا سرگذشت فرعونیان موجب امید گروه مسلمانان و یأس مشرکان شود. از آن‌جا که مبارزه با فرعون و فرعونیان کار سخت و دشواری است و نیاز به یار و همراه دارد، خداوند متعال هارون برادر حضرت موسی علیه السلام را به همراه او به جنگ فرعون فرستاد تا در این راه دشوار یار و یاورش باشد.

« «فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيراً»؛ و گفتیم: «به سوی این قوم که آیات ما را تکذیب کردند بروید!» (اما آن مردم به مخالفت برخاستند) و ما آنان را به طور کامل هلاک کردیم».(۲)

تصوّر نشود که وقتی فرستاده خدا نبوّت خویش را به مردم اعلان می‌کرد و آنها نمی‌پذیرفتند بلافاصله خداوند آنها را عذاب می‌کرد. چنین نیست؛ بلکه تا

۱- سوره فرقان، آیه ۳۵.

۲- سوره فرقان، آیه ۳۶.

ص: ۲۹۵

زمانی که آخرین روزنه‌های امیـد بسـته نمی‌شد تلاش پیامبران الهی برای هدایت و نجات آنها ادامه داشت، و لذا عذاب قوم شـعیب در سـن ۱۲۰ سـالگی آن حضـرت رخ داد و حضـرت نوح پیـامبر بعـد از ۹۵۰ سـال زحمـات طاقت فرسای شـبانه‌روزی برای قومش تقاضای عذاب کرد.

« «وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَاباً أَلِيماً»؛ و قوم نوح را هنگامی که پیامبران را تکـذیب کردنـد غرق نمـودیم، و آنـان را نشـانه و عـبرتی برای مردم قرار دادیـم؛ و برای سـتمکاران عـذاب دردنـاکی فراهم ساخته‌ایم».(۱) در داستان نوح پیامبر علیه السلام درسهای عبرت و نشانه‌های هدایت فراوانی وجود دارد، که از جمله آنها استقامت و پایـداری این پیامبر خـدا و ناامید نشدن از رسیدن به نتیجه است. کاری که ما حتّی درمورد فرزندان خود انجام نمی‌دهیم، و با یکی دو بار تذکّر و نصیحت خسته شده و آنها را به حال خود رها می‌کنیم. درس استقامت و پایداری را باید از حضرت نوح علیه السلام آموخت.

« «وَعَاداً وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُوناً بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيراً»؛ (همچنین) قوم عاد و ثمود و اصـحاب رسّ (/ گروهی که درختان صنوبر را می‌پرستیدند) و اقوام بسیاری را که در این میان بودند، (هلاک کردیم)».(۲)

اصحاب الرس چه کسانی بودند؟

در مورد معنای کلمه «رسّ» دو احتمال وجود دارد؛

احتمال اوّل این که: کلمه «رسّ» به معنای چاه است، و از آن‌جا که این قوم لجوج- همان‌گونه که خواهد آمد- پیامبرشان را در چاه عمیقی انداخته و با

۱- سوره فرقان، آیه ۳۷.

۲- سوره فرقان، آیه ۳۸.

ص: ۲۹۶

شکنجه او را کشتند به اصحاب الرس مشهور شدند.

احتمال دیگر این که: عرب به آثار کمی که از چیزی باقی می‌ماند رسّ می گوید، و با توجّه به این که بعد از هلاکت این قوم لجوج آثار اندکی از شهرهای آنها باقی ماند به آنها اصحاب الرسّ گفتند.

در مورد این که اصحاب الرس چه کسانی بوده‌اند، در میان مفسران قرآن اختلاف نظر وجود دارد و احتمالات زیادی مطرح شده است. ولی طبق روایات موجود از حضرات معصومین علیهم السلام آنها جمعیّتی بودند که در شامات و احتمالًا شمال یا غرب ایران (۱)، زندگی می کردند و دارای دوازده شهر آباد، کشاورزی پررونق و زندگی خوبی بودند، امّا عیوب بزرگی هم داشتند؛ از جمله این که درخت صنوبر قدیمی بسیار بزرگی داشتند که آن را می‌پرستیدند و در مقابلش به سجده می‌افتادند. شبیه این فکر خرافی، هم اکنون نیز گاه در گوشه و کنار به چشم می‌خورد برخی در کنار درختان کهنسال شمع روشن می کنند و یا به آن دخیل می‌بندند و حتّی به آن متوسّل می‌شوند! متأسّفانه خرافات در همه زمانها بوده و عدّه‌ای از مردم را فریفته است و اصحاب الرّس هم در دام خرافات گرفتار بوده‌اند. آری، آنها در مقابل درخت صنوبر گریه و ناله می کردند و حتّی برای آن قربانی می‌نمودند! چیزی نگذشت که بذر این درخت را در جاهای دیگر نیز کاشتند و درختان صنوبر کوچکتری سبز شد. این گونه بود که صنوبر بزرگ شد خدای بزرگ و صنوبرهای کوچک، خدایان کوچک‌تر! آنها حتی اجازه نمی‌دادند از نهر آبی که پای درختان صنوبر می‌رفت کسی استفاده کند، زیرا آن را مخصوص خدایان خود می‌دانستند!

۱- این که نام شهرهای آنها، همنام با ماههای شمسی ایرانیان بوده، قرینه و شاهدی است که آنها در شمال یاغرب ایران می‌زیستند.

ص: ۲۹۷

آنها معتقـد بودنـد که چون صـنوبر بزرگ عمری طولانی دارد و نسـبت به سایر درختان مخصوصاً درختان صـنوبر بیشتر عمر کرده، حتماً خـداست و لایق عبادت، و لـذا او را می‌پرستیدنـد. در حالی که بطلان این عقیـده روشن است، چرا که درختان طویل العمر در جهان زیادنـد، در یکی از کتابهای دائرهٔ المعارف می‌خواندم که در بعضـی مناطق دنیا درختی وجود دارد که بیش از هزار سال عمر کرده، و ارتفـاع آن پنجـاه متر، و قطر پایین درخت دوازده متر است! این درخت آن‌قـدر بزرگ و باعظمت است که اگر آن را ببرند از چوبهای آن می‌توان تمام خانه‌های یک دهکده را ساخت. عظمت این مخلوقات باید ما را به سـمت خالق و آفریننده آن رهنمون شود. خالقی که دانه کوچک این درخت پهناور را در زیر خاک قرار داد، و شـرایط نمو و رشد آن را فراهم نمود، و آن را رشد داد تا به این عظمت رسید.

به هر حال یکی از مفاسد و مشکلات اصحاب الرّس بت پرستی و پرستش درخت صنوبر و خرافات بی اساس مربوط به آن بود.

مشـکل دیگر آنان مفاسـد اخلاقی گسترده، مخصوصاً انحرافات جنسـی در میان زنانشان بوده است. این انحرافات به قـدری زشت و ناهنجار بوده که قلم از شرح و تفسیر آن شرم می کند. خداوند برای هدایت آنها پیامبری به سویشان مبعوث کرد، که بعضی نام او را حنظلـه گفته‌انـد، ولی ایـن مطلـب ثـابت نیسـت. بـه هر حـال، آن پیـامبر الهی در هردو جبهه به مبـارزه پرداخت؛ هم بـا بت‌پرسـتی- مخصوصاً پرسـتش درختان صـنوبر-، و هم با مفاسد اخلاقی. امّا متأسـفانه ارشادها و تشویق‌ها و سرزنش‌ها و تهدیدهای آن حضرت اثر چندانی نگذاشت و جز افراد کمی از بت پرستی و مفاسد اخلاقی دست برنداشتند.

پیامبر اصحاب الرّس برای این که آنها را متوجّه خطایشان در پرستش صنوبر

ص: ۲۹۸

کند از خدا خواست که آن درخت لعنتی صنوبر را بخشکاند، تا آنها بفهمند که آن درخت خدا نیست و حتّی قادر بر محافظت از خود نمی‌باشد، تا چه رسد به محافظت و سرپرستی آنان. خداوند دعای پیامبرش را اجابت کرد و آن درخت خشکید. امّا اصحاب الرّس نه تنها بیدار نشدند، بلکه لجبازی کرده و گفتند: «این پیامبر درخت صنوبر ما را سحر کرده و با جادو آن را خشکانیده، باید بلایی بر سرش بیاوریم که در تاریخ بنویسند». سپس چاه عمیقی کندند و پیامبرشان را در درون چاه انداختند و مقداری هم نیزه و خنجر بر روی پیامبر خدا ریختند، سپس در چاه را بستند و تنها روزنه‌ای برای آن نهادند تا صدای آه و ناله آن مرد الهی را بشنوند. از یک سو پیامبرشان آه و ناله می‌کرد و از سوی دیگر آنها شادمانی و خوشحالی می‌کردند تا این که صدای پیامبر خاموش شد و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

سرگذشت اصحاب الرّس در سوره ق

به شرح و تفسیر آیه ۹ که با مساله توحید آغاز می‌شود تا آیه ۱۵ که به معاد ختم می‌شود توجّه فرمایید:

« «وَنَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ مَاءً مُّبَارَكاً فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ»؛ و از آسمان آب پربرکتی نازل کردیم، و به وسیله آن باغها و دانه هایی را که درو می‌کنید رویاندیم».(۱) چه کسی از آسمان آب پربرکت نازل می‌کند؟ چه کسی به وسیله آن آبها باغها و دانه‌ها را می‌رویاند؟ چه کسی به انسان توانایی و توفیق استفاده از این نعمت‌ها را می‌دهد؟ آیا کسی جز خداوند قادر متعال قادر هست؟ پس تنها او را بپرستیم.

۱- سوره ق، آیه ۹.

ص: ۲۹۹

« «وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَّضِيدٌ»؛ و نخل‌های بلندقامت که میوه‌های متراکم دارند».(۱) از میان همه میوه‌ها به خرما اشاره شده است، چون بهترین مواد غـذایی و منبع تمـام مواد لازم برای بـدن ماست. و شایـد به همین جهت دسـتور داده شـده که روزه داران پس از ساعتها گرسـنگی روزه خود را با خرما باز کننـد تا کمبودهای بـدن در طول روز را جبران کنـد. متأسّـفانه عادت به برخی از نعمتها، ارزش آن را در نظر ما کاسـته، یا به فراموشـی سپرده است. اگر به شـما بگوینـد، کارخانه‌ای وجود دارد که از یک سو به آن آب و خاک داده می‌شود و از سوی دیگر انواع میوه‌های آبدار خوشمزه مقوّی و سبزی‌های معطّر و باطراوت و داروهای گیاهی و دانه‌های غذایی متنوّع و گلهای فوق العاده زیبا تحویل می‌دهد، آیا متعجّب نمی‌شوید؟ خداوند در زراعت و کشاورزی همین کار را می‌کند. در دامنه کوهها و دشـتها گیاهـانی است که مردم خیال می‌کننـد علف‌های هرز است و بعـد متوجّه می‌شونـد درمان سـرطان و فشار خون و دیگر بیماری‌هاست.

« «رِّزْقاً لِّلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتاً كَذَلِكَ الْخُرُوجُ»؛ همه اینها برای روزی بخشـیدن به بندگان است. و به وسیله باران سرزمین مرده را زنـده کردیم؛ (آری) مردگان نیز همین گونه زنـده می‌شونـد».(۲) آنچـه را که خداونـد از مـوادّ غـذایی بر روی کره زمین آفریـده، سفره‌ای تمام نشـدنی برای بندگانش است. هزاران سال است که این سـفره همه ساله پهن است و همه انسان‌ها، بلکه همه موجودات زنده را روزی می‌دهد. راستی چه کسی جز پروردگار یکتا قادر بر این کار است؟!

پس از طرح مسـاله توحیـد و یکتـا پرستی، به سـراغ معـاد می‌رود و معاد دنیوی را با معاد اخروی پیونـد می‌زنـد تا از این‌جا به آن‌جا برسد. فصل زمستان اثری از

۱- سوره ق، آیه ۱۰.

۲- سوره ق، آیه ۱۱.

ص: ۳۰۰

حیات و زندگی در دشت و کوه و صحرا نیست، امّا در فصل بهار تمام درختان و گیاهان زنده شده، و سراسر دشت و کوه و صحرا را سبزپوش کرده، و آثار حیات را به رخ دیگران می‌کشند. همان خدایی که زمین مرده را زنده کرده، و به درختان مرده و گیاهان جانی دوباره داده، در روز قیامت با بارش رحمتش انسانهای خفته در قبرهایشان را دوباره زنده می‌کند. و این کار، برای خداوند قادر متعال کار سختی نیست. خداوند متعال پس از طرح مسأله توحید و معاد که دو اصل اساسی از اصول دین است، به سراغ اقوام پیشین می‌رود، و به سرگذشت هشت قوم به‌طور سربسته اشاره می‌کند که یکی از آنها اصحاب الرّس هستند. توجّه فرمایید:

« «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ* وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ* وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ»؛ پیش از آنان قوم نوح و اصحاب الرّس (که در یمامه زندگی می‌کردند) و قوم ثمود (پیامبرشان را) تکذیب کردند، و همچنین قوم عاد و فرعون و قوم لوط، و «اصحاب ایکه» (/ قوم شعیب و قوم تبّع (که در یمن زندگی می‌کردند)، آنها پیامبران را تکذیب کردند و وعده عذاب درباره آنها تحقّق یافت». (۱)

اوّلین قومی که در این آیات نامبرده شده، قوم نوح هستند که علیرغم تلاش قریب به هزار ساله حضرت نوح علیه السلام ایمان نیاوردند، لذا گرفتار سیلابی عظیم گشته و در آب غرق شدند. اصحاب الرس دومین گروهی هستند که خداوند متعال در این آیات به آنها اشاره کرده و همان‌طور که گفته شد نام پیامبر آنها به‌طور دقیق در تاریخ ثبت نشده، هرچند برخی او را حنظله دانسته‌اند. قومِ سوم موردِ اشاره آیه مذکور، قوم ثمود هستند که پیامبرشان حضرت صالح علیه السلام بود

۱- سوره ق، آیات ۱۱- / ۱۴.

ص: ۳۰۱

و شرح حال آنان گذشت. چهارمین قوم، قوم عاد هستند که پیامبرشان حضرت هود علیه السلام بود. قوم فرعون پنجمین گروه هستند که پیامبرشان حضرت موسی کلیم اللّه بود. منظور از «اخوان لوط» که به عنوان ششمین گروه از آنها یاد شده قوم لوط است که پیامبرشان حضرت لوط بود و با عذابی وحشتناک نابود شدند.

هفتمین گروه «اصحاب الایکه» هستند که شرح حال آنها نیز به‌طور مفصّل گذشت. و گروه پایانی قوم تُبَّع هستند، که در یمن زندگی می‌کردند. تُبّع یک لقب عمومی برای ملوک و پادشاهان یمن بود، مانند «کسری» برای سلاطین ایران، و «خاقان» برای شاهان ترک، و «فرعون» برای سلاطین مصر، و «قیصر» برای سلاطین روم. این تعبیر (تُبّع) از این نظر بر ملوک یمن اطلاق می‌شد که مردم را به پیروی خود دعوت می‌کردند، یا یکی بعد از دیگری روی کار می‌آمدند.(۱)

به هر حال تمام این اقوام هشت‌گانه پیامبرشان را تکذیب کرده، و هلاک شدند.

اصحاب الرّس چگونه نابود شدند؟

در مورد چگونگی عذاب و نابودی اصحاب الرّس، چیزی در قرآن مجید نیامده است. ولی از مطالعه سرگذشت اقوامی که بر اثر نزول عذاب الهی هلاک گشتند، استفاده می‌شود که معمولًا یکی از این چهار عذاب دچار اقوام ظالم شد.

البتّه بعد از آن که هیچ یک از اندرزها و هشدارها و تهدیدها و تشویق‌ها اثر نمی‌کرد، و تمام روزنه‌های امید بسته می‌شد.

۱. طوفان؛ به گونه‌ای که همه چیز را باخود به آسمان می‌برد، حتّی خانه‌ها و انسانها، و سپس به گوشه‌ای پرتاب می‌کرد، به گونه‌ای که از هم متلاشی و نابود می‌شدند.

۱- شرح بیشتر را در مورد این قوم، در تفسیر نمونه، ج ۲۱، ذیل آیه ۳۷ سوره دخان مطالعه فرمایید.

ص: ۳۰۲

۲. سیلاب؛ مانند سیلابی که دامنگیر قوم لجوج و عنود حضرت نوح علیه السلام شد و همه آنها را غرق کرد و هیچ کافری زنده نماند.

۳. زلزله؛ همانند زلزله‌ای که بر قوم لوط نازل شد به گونه‌ای که بالای خانه‌ها در زیر قرار گرفت و قسمت زیرین در بالا و همه چیز نابود شد. سپس بارانی از سنگ باقیمانده آثار آن قوم سرکش و منحرف را نیز دفن کرد، تا عبرتی برای همه منحرفان از جادّه عفّت باشد.

۴. صاعقه؛ که گریبانگیر اقوامی از جمله قوم شعیب پیامبر علیه السلام شد، و آنها را به آتش کشید. علی القاعده اصحاب الرّس هم با یکی از عذابهای فوق به هلاکت رسیده‌اند.

اصحاب الرّس در کلام مولی امیرالمؤمنین علیه السلام

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۸۲ نهج البلاغه می‌فرماید:

«أَیْنَ أَصْحَابُ مَدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِینَ قَتَلُوا النَّبِیِّینَ، وَأَطْفَؤوا سُنَنَ الْمُرْسَلِینَ، وَأَحْیَوْا سُنَنَ الْجَبَّارِینَ!

؛ کجایند؟ اصحاب شهرهای «رس»، همانها که پیامبران را کشتند، و چراغ پرفروغ سنن آنها را خاموش، و راه و رسم ستمگران و جباران را زنده ساختند».

آیا عذابها و مجازاتهای الهی مخصوص اصحاب الرّس و دیگر اقوام و جمعیّت‌هایی است که در قرآن مجید و روایات معصومین علیهم السلام و تاریخ، به عذاب آنها اشاره شده است؟ بی شک چنین نیست، بلکه هر قوم و جمعیّتی در هر برهه و زمانی مسیر طغیان و سرکشی و لجاجت و عناد را در پیش بگیرد، مشمول خشم و قهر الهی قرار خواهد گرفت.

خرافه و خرافه‌پرستی

اشاره

اصحاب الرّس- همچون همه بت پرستان- دچار افکار خرافی و بی اساس

ص: ۳۰۳

بودند و لذا به پرستش درخت صنوبر پرداختند. با توجّه به این که متأسّفانه افکار و اعمال خرافی در عصر و زمان ما هم رواج دارد، هرچند شکل آن متفاوت شده، لازم است در مورد این پدیده شوم و آثار و عوارض و پیامدها و راه مبارزه با آن مطالبی تقدیم شما خوانندگان صمیمی گردد، تا خدای ناکرده گرفتار آن نشوید.

۱. تعریف خرافه

به هر کار غیر عقلایی و غیر منطقی که نه پشتوانه وحی آسمانی داشته باشد، و نه عقل سالم آن را اجازه دهد خرافه گفته می‌شود. با این معیار می‌توان حقیقت را از خرافه جدا کرد، و گرفتار خرافه نشد.

۲. مصادیقی از خرافه‌پرستی

الف) خرافه بت‌پرستی

مهمترین خرافه در طول تاریخ بشر بت پرستی بوده، و پیامبران الهی سخت با آن مبارزه کرده‌اند. بت پرستی اشکال مختلفی داشته، که مهمترین آنها به شرح زیر است:

۱. برخی از اقوام، بت‌ها و مجسّمه‌هایی از چوب، سنگ و گاه خرما درست کرده، و به عبادت و پرستش آن می‌پرداختند. این گونه بت‌ها را گاه به شکل انسان و گاه حیوان و مانند آن درآورده و در مقابل آن سجده می‌کردند. جالب این که در زمان قحطی و خشکسالی بت‌های خرمایی خویش را می‌خوردند!

۲. برخی از اقوام درختان را می‌پرستیدند، مثل اصحاب الرّس که به پرستش درخت صنوبر مشغول بودند.

۳. گروه دیگری از بت پرستان بودند که مجسّمه هایی از فلزات گرانبها

ص: ۳۰۴

ساخته و آن را می‌پرستیدنـد. هنگامی که حضـرت موسـی علیه السـلام برای دریافت الواح به کوه طور رفت و مـدّت مأموریّت سـی روزه‌اش تبـدیل به چهل روز شـد، سامری از غیبت طولانی آن حضـرت سوء اسـتفاده کرد و زیورآلات مردم را جمع نمود و آنها را آب کرد، و با آن گوساله‌ای طلایی ساخت، و بنی اسـرائیل که با دیـدن طلا دست و دلشان می‌لرزیـد به پرسـتش آن پرداختند و در مقابلش سجده کردند.

۴. عـدّه‌ای از بت پرسـتان، فرشـتگان یـا اجنّه را می‌پرستیدنـد، همـان‌طور که در آیه شـریفه ۴۱ از سوره سـبأ می‌خوانیم: « «بَلْ کَانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ» بلکه جن را پرستش می‌کردند»

۵. اجرام آسـمانی از دیگر بتهایی بوده که در برهه‌ای از تاریخ مورد پرسـتش برخی خرافه‌پرستان قرار گرفته است. در عصر حضرت ابراهیم علیه السلام علاوه بر بتهای سنگی و چوبی، خورشید و ماه و ستارگان نیز معبود عدّه‌ای از مردم واقع شدند.

۶. عـدّه‌ای از مردم برخی حیوانـات زنـده را می‌پرستیدنـد و هنوز هم می‌پرسـتند. هنوز در هندوسـتان جمع زیـادی گـاوپرست وجود دارد. گاو نزد آنها به قدری مقدّس است که اگر در کوچه و خیابان قدم بزند کسـی حق ندارد مزاحمش شود. و حتّی اگر در وسـط خیابان توقّف کنـد و یا بخوابـد، بایـد تمام وسایل نقلیّه توقّف کننـد و هیـچ کس حق نـدارد بوق بزنـد، تا هر زمان گاو به میل خود خیابان را ترک کرد آنها به مسیرشان ادامه دهند.

۷. یکی دیگر از اشکال بت پرستی، پرستش انسان بوده است. فرعون به حضرت موسی علیه السلام گفت:

« «قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهاً غَیْرِی لَأَجْعَلَنَّکَ مِنَ الْمَسْجُونِینَ»؛ (فرعون خشمگین شد و) گفت: اگر معبودی غیر از من برگزینی، مسلماً تو را از زندانیان قرار خواهیم

ص: ۳۰۵

داد».(۱) و در جای دیگر فریاد «أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی»(۲) سر داد و خود را خدای خدایان کوچک و بزرگ خواند. نمرود نیز چنین ادّعایی داشت، و لذا در پاسخ حضرت ابراهیم علیه السلام که فرمود: « «رَبِّی الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ»؛ خدای من آن کسی است که زنده می کند و می‌میراند».(۳) گفت: «من نیز زنده می کنم و می‌میرانم» سپس دو زندانی (محکوم به مرگ) را حاضر کرد یکی را گردن زد و دیگری را آزاد کرد. سپس حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: « «فَإِنَّ اللَّهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنْ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ»؛ خداوند خورشید را از افق مشرق می‌آورد (اگر راست می گویی) تو آن را از مغرب بیاور!» مرد کافر مات و مبهوت و وامانده شد.

خلاصه این که در برهه‌ای از تاریخ انسان نیز مورد پرستش قرار گرفته است.

۸. شیطان پرستی نوع جدیدی از بت پرستی است که اخیراً مطرح شده است.

اینها در واقع هوا پرستند، و چون مایلند کاملًا آزاد باشند و دست به هر کار زشتی بزنند به شیطان پرستی روی آورده‌اند.

خلاصه این که در طول تاریخ هر گروهی بتی داشته، و به پرستش آن مشغول بوده‌اند و انبیا و اولیا زحمات طاقت فرسایی برای مبارزه با بت پرستی و از میان بردن آن کشیده‌اند.

ب) خرافه هولوکاست!

علاوه بر خرافه بت پرستی که از بزرگترین خرافه‌هاست، خرافه‌های متعدّد دیگری در زمان‌های گذشته و در عصر و زمان ما وجود داشته و دارد. حتّی در

۱- سوره شعرا، آیه ۲۹.

۲- سوره نازعات، آیه ۲۶.

۳- سوره بقره، آیه ۲۵۸.

ص: ۳۰۶

عصـر حاضـر که عصر پیشرفت و تمدن نوین جهانی نامیده شده، از اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها خرافه‌های عجیبی نقل شده است. یکی از خرافه‌هـای نوظهـور داسـتان «هولوکـاست» اسـت. معتقـدان بـه این خرافه می‌گوینـد: «هیتلر جنایتکـار شـش میلیـون یهـودی را در کوره‌های آدم سوزی سوزانـده است. و مردم دنیا بایـد این داسـتان را باور کننـد و هرکس آن را انکار کنـد زنـدانی می‌شود! جالب این‌جاست که بسیاری از مردم آمریکا و اروپا این دروغ بزرگ عصـر حاضر را پذیرفته‌اند! امّا باید به اینها گفته شود، این سخن غیر منطقی و دور از عقل است.

طـبیعی است که یـک مسأله تـاریخی بایـد تحت مطـالعه قرار گیرد و دربـاره آن تحقیق شود. اگر واقعاً هیتلر چنین جنـایت بزرگی مرتکب شـده، محکوم گردد، و اگر چنین نبوده و صـهیونیست‌ها برای مظلوم نمـایی دست به ساختن این دروغ بزرگ زده‌انـد، آنها محکوم گردنـد. کـدام منطق می‌گویـد کسـی که در این زمینه تحقیق می‌کنـد بایـد زنـدانی شود؟ آیا این مسأله در میان همه مسائل تاریخی تافته جدا بافته است که سخن گفتن پیرامون آن ممنوع است و همه مردم بالاجبار و بدون تحقیق باید آن را بپذیرند؟!

ج) خرافه‌ای به نام آزادی!

خرافه دیگر عصـر و زمـان مـا «آزادی» است. اخیرا بعضـی از کشـیش‌های مسـیحی اعلاـن کرده‌انـد که قصـد دارنـد در روز یازدهم سپتامبر در یک جا جمع شوند و قرآن مسـلمانان را آتش بزنند! آیا معنای آزادی آتش زدن قرآن مسلمانان است؟ آیا معنای آزادی توهین به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و جریحه دار کردن قلوب یک میلیارد و چهارصد میلیون مسلمان است؟! یا آزادی باید در مسیر علم، تقوا، حقیقت، صداقت و مانند آن به کار گرفته شود.

ص: ۳۰۷

د) خرافه‌هایی در مسائل مذهبی

متأسّفانه یک سلسله خرافه در مسائل مذهبی نیز به وجود آمده است. ما نباید اجازه دهیم مسائل اسلامی با خرافه آمیخته گردد، که این کار اساس دین و مذهب را زیر سؤال می‌برد. از جمله این خرافه، خرافه‌هایی است که در مسائل عزاداری دیده می‌شود. مثلا جوانی کنار دیوار سنگی یا سیمانی نشسته، و سرش را مرتّب به دیوار می‌کوبد! این مطلب در کجای مذهب آمده است؟ آیا حضرت ابی‌عبداللّه روحی فداه راضی به این کار هستند؟ یا گفته می‌شود که در بعضی مناطق مقداری شیشه را خرد کرده، سپس آن را غربال می‌کنند بعد بچّه‌های کوچک را لخت و برهنه نموده، بر روی خرده شیشه‌ها می‌غلطانند! چه کسی و کجا امام حسین علیه السلام یا دیگر ائمه علیهم السلام اجازه چنین کاری را داده‌اند؟ و خرافه‌های دیگری که عزاداری‌ها را آلوده کرده و از آن اطّلاع دارید و داریم. بی شک عزاداری امام حسین علیه السلام مایه عظمت اسلام و شکوه مذهب و اعتلای شیعیان است، ولی باید عاری از هرگونه خرافه باشد، و به شکل منطقی و عقلایی برگزار شود.

ه) کشتن فرزندان!

عرب جاهلی فرزندان خود را می‌کشت؛ گاه پسران و گاه دخترانش را. و برای توجیه این کار فوق العاده زشتی که هیچ انسانی حاضر به انجام آن نیست، سه دلیل خرافی ذکر می‌کرد:

۱. در یکی از جنگها دختران قبیله‌ای به دست قبیله دیگر اسیر شد. آنها همانجا ازدواج کرده، صاحبان فرزندانی شدند، پس از آتش بس و برقرار شدن صلح، از دختران خود خواستند که به قبیله خود بازگردند، امّا چون آنها ازدواج کرده و فرزندانی داشتند ترجیح دادند در همان قبیله نزد همسر و فرزندانشان

ص: ۳۰۸

بمانند. این مساله بر پدران دختران سنگین آمد، زیرا هر کجا که می‌نشستند به آنها می گفتند که ناموستان در قبیله دشمن زندگی می کند! آنها برای این که در آینده با چنین مشکلی مواجه نشوند تصمیم گرفتند هر زمان خداوند به آنها دختر داد او را زنده به گور کنند. این، یکی از توجیهات کشتن فرزندان توسّط عرب جاهلی بود. راستی که این دلیل، دلیلی بی‌معنا و خرافه‌ای بی اساس، برای جنایتی هولناک و وحشتناک آن هم نسبت به جگر گوشه‌هایشان است. خداوند متعال در آیه شریفه ۵۸ و ۵۹ سوره نحل به این مطلب اشاره کرده و می‌فرماید:

« «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَهُوَ كَظِيمٌ* يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»؛ و هنگامی که به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از ناراحتی) سیاه و به شدّت خشمگین می گردد. به خاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود پنهان می‌شود؛ (و نمی‌داند) آیا آن (دختر) را با قبول ننگ نگهدارد، یا (زنده) در خاک پنهانش کند؟! آگاه باشید که بد حکم می کنند!».

۲. توجیه خرافی دیگر آنها این بود که وقتی بچّه‌های ما زیاد شوند و به خاطر درآمد کم نتوانیم آنها را اداره کنیم، با دست خود فرزندان اضافی را می کشیم تا فکرمان راحت باشد! آیا این سخن، سخنی خرافه و بی‌اساس نیست؟ آیا این تفکر، شکّ و تردید در رازقیّت خداوند متعال محسوب نمی‌شود؟ مگر هنگامی که در شکم مادر بود خداوند روزی اش را نداد؟ مگر زمانی که به دنیا آمد و قادر بر حفظ آب دهانش نبود خداوند از طریق پستان مادر تشنگی و گرسنگی‌اش را برطرف نکرد؟ اکنون که قادر بر رفع نیازهای خود هست، خداوند نمی‌تواند روزی اش را بدهد؟ این مطلب در آیه شریفه ۱۵۱ سوره انعام آمده است. توجّه فرمایید:

ص: ۳۰۹

« «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِّنْ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ»؛ فرزندانتان را از (ترس) فقر نکشید؛ ما شما و آنها را روزی می‌دهیم».

۳. سومین دلیل خرافی آنها این بود که: ما بایـد عزیزترین عزیزانمان را فـدای بت‌های خود کرده، و در برابر آنها قربانی کنیم. بـدین منظور فرزندان خویش را همچون گوسفند در برابر بت سر می‌بریدند. خداوند متعال به این کار بسیار زشت و ناپسند آنها، در آیه ۱۴۰ سوره انعام اشاره کرده است. آن‌جا که می‌فرماید:

« «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهاً بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ»؛ به یقین کسانی که فرزنـدان خود را از روی سـفاهت و نادانی کشـتند، گرفتار خسـران شدنـد؛ (زیرا) آنچه را خدا به آنها روزی داده بود، بر خود حرام کردند؛ و بر خدا افترا بستند. آنها گمراه شدند و هدایت نیافتند».

خلاصه این‌که عرب جاهلی به‌دلایل خرافی، دختران وپسران خود را می‌کشت.

و) فال بد

یکی دیگر از خرافـات، فـال بـد زدن است؛ مثـل این که می‌گوینـد: «این عروس خـانم، زن شوم و بـد قـدمی است، به خـاطر این‌که همزمان با آمدنش یکی از بستگان داماد فوت کرد!» در حالی که فوت آن شخص ارتباطی به آمدن عروس ندارد، و او بر اثر ضعف و ناتوانی و پیری، یا بیماری فوت کرده است. عرب به فال بـد «طیره» می‌گوید؛ چون در ابتدا فال بد مربوط به پرندگان بود. مثل این که اگر کلاغ غارغار می‌کرد دلیل بر بدی کاری بود که در دست انجام بود! یا این که می‌گفتند اگر جغد پشت بام خانه‌ای بنشیند، آن خـانه ویران می‌شود! یا اگر هنگامی که از خانه بیرون می‌آمدنـد پرنـده‌ای از سـمت چپ آنها پرواز می‌کرد کاری که به دنبالش بودند به انجام نمی‌رسید، و اگر از دست راست پرواز می‌کرد

ص: ۳۱۰

به فال نیک می‌گرفتنـد و نشانه موفقیّت در آن کار بود. به هر حال، عرب ابتـدا فال بد و خوب را در مورد پرندگان به کار می‌برد و لـذا به آن طیره می‌گفتنـد، سـپس آن را در غیر مورد پرنـدگان هم به کار می‌برد. یکی از گرفتاری‌های پیامبران الهی علیهم السـلام همین مسأله بود، که با آن به مبارزه پرداختند. خداوند متعال در آیه شریفه ۱۳۱ سوره اعراف می‌فرماید:

« «فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛

هنگامی که نیکی (و نعمت) به آنها می‌رسید، می‌گفتنـد: «این به خاطر خود ماست» و اگر بـدی (و بلا) به آنها می‌رسید می‌گفتند: «از شومی موسی و کسان اوست» آگاه باشید همه اینها، از سوی خداست؛ ولی بیشتر آنها نمی‌دانند».

فال بد زدن حساب و کتاب ندارد، به همه چیز می‌توان فال بد زد. به عنوان مثال اروپایی‌ها می‌گویند: «اگر کسی از زیر نردبان عبور کنـد زنـدگیش سیاه می‌شود» یا «اگر نمکدان از روی میز بیفتد نان ما بریده می‌شود یا اگر چاقو به دیگری هدیه داده شود رفاقت و دوستی آنها قطع می‌گردد» خلاصه این که فال بـد زدن ابتدا در مورد پرندگان بود، سـپس به سایر چیزها هم کشـیده شد، و در میان همه ملل وجود دارد.

مبارزه اسلام با فال بد

آفرین بر آیین نجات بخش و حقیقت طلب اسـلام که هزار و چهارصد سال پیش در محیط پر از خرافه‌های عربسـتان به‌طور جدّی با خرافه گرایی مبارزه کرد.

به روایاتی در این زمینه توجّه فرمایید:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «

الطِّیرةُ شرک

؛ فال بد زدن شرک است».(۱)

۱- کنزالعمال، ج ۶، ح ۲۸۵۷۰ و ۲۸۵۶۵ و ۲۸۵۶۶ و ۲۸۵۵۶، به نقل از میزان الحکمهٔ، باب ۲۴۳۶، ح ۱۱۳۳۶.

ص: ۳۱۱

آری، فال بد زدن نوعی انحراف از توحید است؛ چون کسی که معتقد است صدای کلاغ در سرنوشت فال زننده تأثیر دارد، در واقع برای خدا شریک قرار داده است.

۲. در روایت دیگری از وجود مقدّس آن حضرت می‌خوانیم: «

لیس منّا من تطیّر

؛ کسی که فال بد بزند از ما نیست».(۱)

اسلام فال بد را نوعی شرک و کسی که معتقد به فال بد باشد را مسلمان نمی‌داند.

۳. و در روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «

کفّارة الطّیرة التوکّل

؛ کفّاره فال بد، توکّل (بر خدا) است».(۲)

در میان عوام مرسوم است که: «اگر کسی قصد انجام کاری را داشت و شخصی عطسه کرد، نباید به دنبال آن کار برود» در حالی که این فال بد زدن است و اعتباری ندارد، بلکه باید توکّل بر خدا کند و به دنبال کارش برود و انشاء اللّه کارش به خوبی انجام می‌شود. ما تمام روایات مربوط به عطسه را جستجو کردیم و چیزی در این زمینه نیافتیم. بعلاوه، تجربه هم کردیم و بدون توجّه به این خرافات به دنبال کار رفتیم و نتیجه گرفتیم. بنابراین به فال بد نباید اعتنا کرد و نباید کارها را رها نمود، بلکه با توکّل بر خدا و به‌طور جدّی آن را پیگیری کرد.

البتّه فال خوب زدن اشکالی ندارد، و بهترین فال زدن، فال خوش است.

ز) بدقدمی و خوش قدمی

یکی دیگر از خرافه‌ها بدقدمی و خوش قدمی است. این که گفته می‌شود:

«این عروس یا داماد بدقدم است» یا «این خانه یا مغازه شوم و نحس است»

۱- الترغیب و الترهیب، ج ۴، ص ۳۳، ح ۴، به نقل از میزان الحکمة، باب ۲۴۳۶، ح ۱۱۳۳۹

۲- کافی، ج ۸، ص ۱۹۸، ح ۲۳۶.

ص: ۳۱۲

اعتباری ندارد، و خرافه‌ای بیش نیست. البتّه اگر خانه یا مغازه‌ای از پول حرام تهیّه شده، یا بدون رضایت مالک اصلی آن در تصرّف شما درآمده باشد، ممکن است چنین خانه یا مغازه‌ای شوم باشد. امّا بی جهت نمی‌توان فرد یا افراد یا ملک و املاکی را شوم و نحس شمرد. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «

ان کان فی شیء شوم ففی اللّسان

؛ اگر در چیزی شومی و نحوست وجود داشته باشد، در زبان است».(۱)

این زبان است که گاه بد گردش می‌کند و دروغ می‌گوید یا غیبت می‌کند یا تهمت می‌زند یا شایعه پخش می‌کند، و یا آلوده ده‌ها گناه دیگر می‌شود. در روایت دیگری می‌خوانیم که: وقتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد شومی و نحسی پرسیده شد فرمودند: «

سوء الخلق

؛ نحسی در بداخلاقی است».(۲) و در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «

الرّفق یمن،

والخرق شؤم

؛ نرمی و خوش خلقی بامیمنت و پربرکت، و بداخلاقی شوم و نحس است».(۳)

بنابراین، بی علّت نباید کسی یا ملکی یا چیزی را شوم دانست. متأسفانه بعضی از مدیران که بر اثر ضعف و سوء مدیریّت شکست می‌خورند، شکست خود را به پای نحسی و فال بد می‌گذارند، و شهامت اعتراف به ضعف مدیریت خود را ندارند. زمانی بود که هر مشکل و گرفتاری پیدا می‌شد آن را مستند به دشمنان خارجی می‌کردند! در حالی که نباید سوء مدیریّت‌ها و کم کاری‌ها و ضعفها را نادیده گرفت و همه چیز را به پای دشمن نوشت.

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۱۷.

۲- تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۸۹، به نقل از میزان الحکمهٔ، باب ۲۴۳۷، ح ۱۱۳۴۹.

۳- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۵۹، ح ۲۳.

ص: ۳۱۳

ح) خرافه‌ای به نام سحر و جادو!

اصل سحر و جادو واقعیّت دارد، و قرآن مجید در آیات متعدّد در مورد آن سخن گفته است، ولی غالب آنچه را مردم سحر و جادو می‌پندارند اوهام و خیالات و خرافاتی بیش نیست. و در آن‌جا هم که سحر است غالباً چشم‌بندی است نه واقعیّت. برای روشن شدن این ادّعا، آیات مربوط به مبارزه حضرت موسی علیه السلام و جادوگران دربار فرعون، در سوره اعراف را اجمالًا تفسیر می‌کنیم تا معلوم شود چه نوع چشم بندی و تردستی بوده است.

« «وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْراً إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ»؛ ساحران نزد فرعون آمدند و گفتند: «آیا اگر ما پیروز گردیم، اجر و پاداش مهمّی خواهیم داشت؟!».(۱)

« «قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ»؛ (فرعون) گفت: آری، و شما از مقرّبان خواهید بود».(۲) یعنی هم اجرت و دستمزد ارزشمندی به شما می‌دهم و هم جزء مقرّبان دربارم خواهید شد. از این تعبیر استفاده می‌شود که مقرّب درگاه بودن، از اجر و پاداش و مزد و ثواب بالاتر و ارزشمندتر است. به هر حال، زمان مبارزه فرا رسید و اسباب و لوازم کار آماده شد و مردم با توجّه به این که روز عید تعطیل بود جمع شدند، تا این مبارزه را به تماشا بنشینند.

« «قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ»؛ (و چون روز مبارزه فرا رسید ساحران) گفتند: ای موسی! یا تو (وسایل سحرت را) بیفکن، یا ما می‌افکنیم».(۳) همان‌گونه که قبلًا اشاره شد یکی از دستورات ادیان الهی این است که آغازگر مبارزه نباشند، بلکه منتظر و آماده باشند که اگر دشمن حمله کرد دفاع

۱- سوره اعراف، آیه ۱۱۳.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۱۴.

۳- سوره اعراف، آیه ۱۱۵.

ص: ۳۱۴

کنند، تا همواره مبارزاتشان جنبه دفاعی داشته باشد، نه جنبه تهاجمی. حضرت موسی علیه السلام نیز با توجّه به همین اصل فرمود: شما شروع کنید، و آنها شروع به کار کردند. توجّه فرمایید:

« «قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُو بِسِحْرٍ عَظِيمٍ»؛ (موسی) گفت: «شما بیفکنید» و هنگامی که (وسایل سحر خود را) افکندند، مردم را چشم بندی کردند و ترساندند، و سحر عظیمی پدید آوردند».(۱)

خداوند متعال از سحر ساحران فرعون، « «سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ»؛ چشم بندی» تعبیر کرده است، یعنی آنها مار و اژدها تولید نکردند، بلکه چشم بندی کرده و از عوامل روانی استفاده نمودند، و مردم خیال کردند که آنها دست به کار بزرگی زده‌اند.

چشم بندی و تردستی آنها به این صورت بود که داخل عصاها و ریسمان‌های ضخیم را خالی کرده، و در آن جیوه ریخته، سپس در آن را محکم بستند.

خاصیّت جیوه این است که با حرارت تبدیل به بخار می‌شود و اگر در جسم در بسته‌ای باشد آن جسم را به حرکت درمی‌آورد. هنگامی که ساحران ریسمان‌ها و عصاها را به روی زمین انداختند و حرارت آفتاب به آنها خورد و جیوه‌ها تبخیر شد، عصاها و ریسمان‌ها شروع به تکان خوردن و حرکت مختصری کردند و این حرکت، باعث شد مردم تصوّر کنند که آنها واقعاً مار و اژدها هستند.

در همین زمان تبلیغات روانی آنها هم شروع شد؛ مثل این که با صدای بلند از مردم می‌خواستند مقداری عقب بروند تا مبادا مارها و اژدهاها به آنها آزار برسانند! با این دو کار مردم باور کردند که آنها واقعی هستند. این مطلب در آیه ۶۶ سوره طه نیز آمده است. آن‌جا که فرمود:

۱- سوره اعراف، آیه ۱۱۶.

ص: ۳۱۵

« «قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى»؛ (موسی) گفت: «شما اوّل بیفکنید!» در این هنگام طنابها و عصاهای آنان بر اثر سحرشان چنان به نظر می‌رسید که حرکت می‌کنند!».

این که می‌فرماید: «مردم به نظرشان می‌رسید که حرکت می‌کنند» یعنی نوعی چشم بندی و تردستی بود. به هر حال، مردم وحشت کرده و ساحران و فرعونیان مست شادی و خوشحالی شده، و تصوّر کردند پیروز شده‌اند. اکنون نوبت موسی علیه السلام است، باید دید که موسی چه می‌کند؟

« «وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ»؛ (ما) به موسی وحی کردیم که: «عصای خود را بیفکن». ناگهان (به صورت مار عظیمی درآمد که) و وسایل دروغین آنها را به سرعت بلعید».(۱)

شادی فرعونیان دوامی نداشت، عصای موسی علیه السلام تبدیل به مار بزرگی شد، و تمام ریسمان‌ها و عصاهای ساحران را بلعید. در این‌جا بود که حق آشکار گشت، و تردستی و چشم بندی ساحران باطل شد. ساحران با پی بردن به حقیقت، بی اختیار به سجده افتاده و به خدای حضرت موسی و هارون ایمان آوردند. آنها به خوبی درک کردند که حضرت موسی ساحر نیست و آنچه او انجام داده معجزه‌ای از ناحیه خداوند است. اهل خبره مسائل را زودتر درک کرده و تشخیص می‌دهند، لذا می گویند در مسایلی که تخصّصی ندارید به متخصّص آن مراجعه کنید و ساحرانِ متخصّص تشخیص دهنده سحر از حقیقت بودند، و لذا اقرار کردند که حق با حضرت موسی علیه السلام است.

نتیجه این که سحر و جادو اجمالًا و به شکلی که در بالا گفته شد حقیقت دارد، امّا آنچه که غالب مردم خیال می کنند سحر است، در حقیقت سحر نیست.

۱- سوره اعراف، آیه ۱۱۷.

ص: ۳۱۶

مثلًا هرکس در هر برنامه‌ای دچار شکست می‌شود گناه آن را به گردن سحر و جادو می‌اندازد و می‌گوید: «همسایه‌ای که رابطه خوبی با من ندارد، مرا سحر کرده است» در حالی که چنین نیست. کاسب اگر دیرهنگام در مغازه‌اش را باز کند و زود ببندد و با مشتری بداخلاقی کند و جنس نامرغوب عرضه نماید و ورشکست شود، مدعی می‌شود که او را جادو کرده‌اند. باید به چنین شخصی گفت: جادوی تو دیر آمدن و زود رفتن، و عرضه جنس نامرغوب، و بدرفتاری با مشتریان است. اگر این اشکالات را برطرف کنی ورشکست نمی‌شوی یا دختری که به سنّ بالایی رسیده و هنوز ازدواج نکرده، ادّعا می‌کند که او را جادو کرده‌اند، در حالی که علّت آن، رد کردن خواستگاران مناسب در زمان جوانی، یا سخت‌گیری‌های بی مورد پدر و مادر یا طرح شرایط سخت و سنگین، گرفتن مبلغ مهریه و مانند آن بوده است. اگر در آن زمان از مهریه سنگین و شرایط سخت چشم پوشی می‌کرد و به خواستگار جوان مسلمان باایمانی جواب مثبت می‌داد اکنون در حسرت آمدن یک خواستگار با ویژگی هایی بسیار پایین‌تر چشم به در خانه نمی‌دوخت.

دختران جوان! پدر و مادر دختران! بی جهت خواستگارها را رد نکنید. اگر آنها اکنون خانه و ماشین و پول آن چنانی ندارند، غالب مردان در شروع زندگی چنین بوده‌اند، و به تدریج در سایه تلاش و کوشش خودشان، و همکاری پدر و مادر، و لطف و عنایت خدا، صاحب همه چیز شده‌اند. بنابراین، مشکلاتی که با دست خودمان درست کرده‌ایم را به گردن سحر و جادو نیندازیم. که این کار نه تنها مشکل را حل نمی‌کند، بلکه منشأ مشکلات دیگری نیز می‌شود. زیرا عدّه‌ای انسانهای فرصت طلب و سودجو منتظرند از این اعتقادات باطل سوء استفاده کنند و برای بطلان مثلًا سحر و حل مشکلات وارد میدان شوند. آنها مبالغ کلانی

ص: ۳۱۷

می گیرند و یک مشت خرافات تحویل اینها می‌دهند و متأسّفانه در بعضی موارد علاوه بر سوء استفاده‌های مالی، سوء استفاده‌های جنسی شرم آوری هم می کنند که در این زمینه عدّه‌ای از آنها در چنگال قانون اسیر و به سختی مجازات شده‌اند.

خوانندگان محترمی که تصوّر می کنید اسیر سحر و جادو شده‌اید، هرگز به چنین اشخاص کلاهبرداری مراجعه نکنید، و بهترین راه برای حل مشکل عمل به دستور زیر است:

۱. نمازها را اوّل وقت بخوانید. ۲. هر روز پنج مرتبه آیهٔ الکرسی را بخوانید که در حفاظت انسان از مشکلات و ناملایمات اثر عجیبی دارد ۳. هر روز هرچند به مقدار کمی صدقه دهید.

ط) بخت بد و بخت خوب!

یکی دیگر از خرافه‌ها بخت خوب و بد است. این که: فلانی بختش بد یا خوب است یعنی چه؟ بخت فلان کس بسته یا باز است یعنی چه؟ بخت در کجا آمده است؟ آیا در قرآن و روایات آمده، یا منبع عقلانی دارد؟

این واژه‌ها مفهوم صحیحی ندارد؛ هرچند متأسّفانه در اشعار بعضی از شعرا نیز آمده است. مثلا یکی از شعرا می گوید:

گلیم بخت کسی را که بافته‌اند سیاه‌به آب زمزم و کوثر سفید نتوانند کرد

در حالی که این مطلب خرافه و دروغ است، بلکه نوعی شرک محسوب می‌شود. گاه از بخت به «طالع» تعبیر می‌شود. در قدیم می گفتند: هر شخصی که متولّد می‌شود ستاره‌ای نیز به نام او در آسمان متولّد می گردد. هرکس بخواهد از بخت و طالع خود مطّلع شود باید نزد طالع‌بین برود تا او با تأمّل و تفکّر در ستاره‌اش بخت او را بیان کند!» در حالی که این سخن از اساس باطل است

ص: ۳۱۸

و برای هیچ کس ستاره‌ای متولّد نمی‌شود و ستارگان ارتباطی با انسانها و زندگی حال و آینده آنها ندارند.

برخورد حضرت علی علیه السلام با طالع‌بین

حضرت علی علیه السلام آماده حرکت جهت جنگ نهروان بود، تا فتنه خوارج را خاموش کند. یکی از اصحابش عرض کرد: ای امیر مؤمنان! می‌ترسم اگر در این ساعت حرکت کنی به مراد خویش نرسی! این سخن را با استفاده از «علم نجوم» می‌گویم.

حضرت در جوابش فرمود: گمان می‌کنی تو از آن ساعتی که اگر کسی در آن ساعت حرکت کند و با ناراحتی روبه‌رو نخواهد شد باخبری، و می‌توانی از آن ساعتی که هر کس در آن به راه بیفتد زیان می‌کند، او را مطّلع کنی؟ سپس فرمود:

«فمَن صدّقک بهذا فقد کذّب القرآن، و استغنی عن الإستعانهٔ باللّه فی نیل المحبوب ودفع المکروه

؛ هرکس این سخن تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده، و از استعانت جستن به خدا در رسیدن به مطلوب و محبوبش، و دوری جستن از آنچه خوش ندارد، بی نیاز شده است». سپس خطاب به آن شخص فرمود: «گویا می‌خواهی به جای خداوند، تو را ستایش کنند، چون به زعم خود، مردم را به ساعتی که در آن به مقصود می‌رسند و از زیان برکنار می‌مانند، هدایت کرده‌ای».(۱)

سپس حضرت بدون توجّه به سخنان آن شخص در همان ساعت به سمت مقصد حرکت کرد و اتّفاقاً در جنگ پیروز شد و فتنه دشمن را از بین برد.

بنابراین، بخت بد و طالع بینی و مانند آن از خرافات و اوهام است و در روایات نفی شده است. بخت همه خوب است، چون همه بنده خدا هستند، اگر راه را

۱- نهج البلاغه، خطبه ۷۹.

ص: ۳۱۹

درست طی کنند به مقصد می‌رسند.

سؤال: در مباحث گذشته مردم را از مراجعه به کسانی که ادعا می‌کنند قادر بر ابطال سحر و حلّ مشکلات و ناکامی‌ها هستند برحذر داشتید. آیا منظورتان این است که برای حل مشکلات به سراغ دعا نرویم؟ اگر دعایی برای شفای بیماری یا باز شدن گرهی در زندگی شخصی وجود داشته باشد، از آن استفاده نکنیم؟

جواب: دعاهایی که از حضرات معصومین علیهم السلام نقل شده و در کتابهای معتبر وجود دارد را بالای سرمان می‌گذاریم و استفاده از آن را به همه توصیه می‌کنیم.

آنچه که نفی می‌کنیم و مردم را از آن برحذر می‌داریم، کار طالع‌بین‌ها و دعانویسان حرفه‌ای است که بر اساس خرافه‌ها انجام می‌شود و این کار را به عنوان منبع درآمدی برای خود قرار داده‌اند و به هیچ چیز جز به دست آوردن پول بیشتر پایبند نیستند. ما به مردم توصیه می‌کنیم که به رمالها و طالع‌بینها و دعانویسان حرفه‌ای مراجعه نکنند، امّا استفاده از دعاهای معتبر هیچ اشکالی ندارد.

ی) سفره سراسر سبز!

یکی دیگر از خرافه‌های جدید که مخصوصاً در میان خانم‌ها رواج پیدا کرده، چیزی به نام سفره امام حسن مجتبی علیه السلام است، که همه چیز آن باید سبز رنگ باشد، خود سفره، ظروف مورد نیاز، حتّی قاشق‌ها و چنگالها، غذای مورد استفاده و مانند آن. ما نمی‌دانیم این خرافه‌ها بی اساس را از کجا می‌آورند؟ در کدام کتاب این مطلب نوشته شده است؟ توسّل به امام حسن مجتبی علیه السلام برای رفع مشکلات امری بسیار زیبا، پسندیده و مورد تأکید است؛ امّا تشکیل چنین سفره‌ای با این ویژگیها هیچ توجیه عقلی و شرعی ندارد.

ص: ۳۲۰

ک) گدایی و گرفتن حاجت!

خرافه دیگری که مربوط به خانم‌ها می‌شود این است که هرکس مشکل دارد در فلان شب چادر بر سر کند و به این سو و آن سو برود و از هفت نفر گدایی کند تا حاجتش برآورده شود. آیا با گدایی کردن توسّط کسی که نیازی ندارد و گناه کبیره محسوب می‌شود، می توان به حاجت رسید و مشکل را حل کرد؟

نمونه‌های فراوان دیگری، نیز وجود دارد، که به همین مقدار قناعت می کنیم و به بحث بعد که سرچشمه‌های خرافه پرستی است می پردازیم.

۳. سرچشمه‌های خرافه پرستی

خرافه‌پرستی سرچشمه‌های متعدّدی دارد، که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

الف) جهل و نادانی

انسان در باطن احساس می کند که باید خدایی را پرستش کند، امّا چون جاهل است خدا پرستی را در شکل بت پرستی انجام می‌دهد. چنین شخصی اگر بداند خداوند جسم نیست، مکان ندارد، محدود به زمانی نمی‌باشد، با چشم دیده نمی‌شود، نیاز به کسی ندارد، همواره بوده و خواهد بود، قطعاً به سراغ بت پرستی نمی‌رود، امّا چون نسبت به این امور جاهل و بی اطّلاع است، بت را می پرستد.

ب) اوهام و خیالات

خورشید پرستان خیال می کنند که چون آفتاب این قدر نورافشانی می کند، و تمام عالم را به نور خود روشن می‌سازد، پس حتماً او خداست، و بر اساس

ص: ۳۲۱

همین وهم و خیال، به پرستش خورشید می‌پردازند. قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید: « «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ»؛ آنان فقط از گمانهای بی اساس و هوای نفس پیروی می‌کنند».(۱) بنابراین، یکی از سرچشمه‌های خرافه‌ها، اوهام، خیال‌ها و پیروی از هوای نفس و شهوت‌هاست.

ج) توجه نکردن به تمام یک حادثه

گاه حادثه‌ای رخ می‌دهد. انسان بخشی از آن را می‌شنود و آن را تا آخر دنبال نمی‌کند و همین مطلب باعث پیدایش خرافه‌ای می‌شود. به داستان زیر توجّه کنید:

در روستایی از روستاهای استان مرکزی، حمّامی خزینه‌ای بود. صبح زود شخصی به حمّام می‌رود. ناگهان موجود پشمالویی می‌بیند که دستانش را به لبه خزینه انداخته و با دو چشمان براقش به او خیره شده است. ناگهان فریادی می‌زند و به سمت حمّامی می‌رود و به او اطّلاع می‌دهد که در داخل حمّام جن دیده است! حمّامی هم وقتی صحنه را مشاهده می‌کند حرف او را تأیید نموده، و خبر کم کم در کلّ روستا منتشر، و به ژاندارمری محل می‌رسد. یکی از ژاندارمها برای بررسی مسأله به روستا می‌آید و هنگامی که صحنه را می‌بینند می‌گوید: «من یک تیر نذر این موجود کرده‌ام! مردم او را از این کار نهی کرده، و از عاقبت درگیر شدن با اجنه برحذر می‌دارند. امّا مأمور ژاندارمری که گوشش به این حرفها بدهکار نبوده تیر را رها می‌کند، و آن موجود به داخل خزینه حمّام می‌غلطد و در میان آبها می‌افتد. یک مرتبه دیدند، شخصی به سراغ آنها می‌آید و می‌گوید: گوسفند پشمالو و چاق و چله‌ای داشتم گم شده، شما آن را ندیده‌اید؟

۱- سوره نجم، آیه ۲۳.

ص: ۳۲۲

معلوم شد آنچه را مردم جن خیال کرده بودند، گوسفند متعلّق به آن شخص بوده که از سقف سوراخ بالای حمّام به پایین افتاده و دستانش را بر لبه خزینه گرفته تا شاید نجات پیدا کند! اگر کسی صدر داستان را بشنود و آن را تا انتها دنبال نکند دچار خرافه می‌شود. خوانندگان محترم! جن به تصریح قرآن مجید حقیقت دارد، امّا آنها با ما انسانها کاری ندارند، همان‌گونه که ما با آنها کاری نداریم، و آنچه که غالب مردم درباره جن می‌گویند اوهام و خیالات و خرافه‌هایی بیش نیست.

د) خواب و رؤیا

منشأ بسیاری از خرافه‌ها، خواب و رؤیاست. شخصی خواب می‌بیند که در فلان نقطه امامزاده‌ای وجود دارد. در پی این خواب مردم برای ساخت امامزاده اقدام می‌کنند. در حالی که همه می‌دانند خواب شرعاً حجّت نیست، و ساختن امامزاده با خواب بدعت محسوب می‌شود، و باید از آن جداً خودداری کرد.

ه) سوء استفاده‌های مالی

افراد سودجویی وجود دارند که به دنبال درست کردن منبع درآمدی هستند.

آنها برای رسیدن به هدف نامشروع خود، به دروغ اعلان می‌کنند که در خواب دیده‌اند فلان جا امامزاده است و آنها هم متولی آن هستند. تا هنگامی که امامزاده ساخته شد مردم را کیسه کنند.

لذا ما توصیه می‌کنیم که مردم عزیز و فهیم همیشه متوجّه خرافه‌ها و خرافه‌پرستی‌ها باشند و در دام شیّادانی از این قبیل نیفتند و فقط بر خداوند تبارک و تعالی توکّل کنند و حاجت‌های خود را از خداوند مهربان طلب کنند.

ص: ۳۲۳

۱۲

اصحاب القریهٔ

اشاره

گروه دیگری که به عنوان اصحاب از آنها یاد شده «اصحاب القریه» هستند.

«قریه» در لغت عرب به هر گونه «آبـادی» گفته می‌شود؛ خواه روسـتا باشـد یـا شـهر، بزرگ باشـد یـا کوچـک، قرآن مجیـد حتّی به پایتخت مصر که علی القاعده شهر بزرگی بوده قریه گفته است، آن‌جا که فرمود:

« «وَاسْئَلْ الْقَرْیَهَٔ الَّتِی کُنَّا فِیهَا وَالْعِیرَ الَّتِی أَقْبَلْنَا فِیهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ»؛ (فرزنـدان یعقوب به پـدر گفتنـد: و اگر اطمینان نـداری،) از آن شهری که در آن بودیم سؤال کن، و نیز از آن قافله‌ای که با آن آمدیم (بپرس)؛ و ما (در گفتار خود) صادق هستیم». (۱)

به هر حال در لغت عرب- بر خلاف فارسـی- قریه به هرنوع آبادی گفته می‌شود، بنابراین «اصـحاب القریـهٔ» معادل «صاحبان آبادی» است.

مباحث مربوط به اصحاب القریهٔ

اشاره

مباحث مختلفی درمورد اصحاب القریه مطرح است؛ از جمله:

۱. داستان اصحاب القریه در کدام سوره قرآن آمده است؟

۱- سوره یوسف، آیه ۸۲.

ص: ۳۲۴

۲. آبادی مورد نظر کجا بوده است؟

۳. داستان صاحبان آبادی چه بوده است؟

۴. مشکل آنها چه بوده است؟

۵. چه کسانی آنها را دعوت کرده‌اند؟

۶. عاقبت آنها چه شد؟

مباحث مذکور مهم‌ترین بحث‌هایی است که باید درباره اصحاب القریه به آن پرداخته شود.

۱. داستان اصحاب القریة در سوره یاسین

داستان اصحاب القریة در ضمن ۱۸ آیه، از آیه ۱۳ تا ۳۰ سوره یاسین آمده است. به عنوان مقدّمه مناسب است اهمیّت و فضیلت سوره یاسین بپردازیم.

سوره یاسین از مهمترین، پربارترین و پرمعناترین سوره‌های قرآن است لذا در روایتی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «

انّ لکلّ شیء قلبا و قلب القرآن یس

؛ هر چیزی قلبی دارد و قلب قرآن سوره یاسین است».(۱) می‌دانیم که اگر قلب از حرکت بایستد انسان سکته می‌کند و پس از چند دقیقه می‌میرد، امّا با مردن بقیّه اعضا، انسان قادر بر ادامه حیات هست و می‌تواند زنده باشد. بدن انسان از سیصد میلیون میلیارد واحد ارزنده تشکیل شده که اسم آن واحدها سلول یا بافت است. اگر بدن انسان را به قصری تشبیه کنیم، آن قصر از سیصد میلیون میلیارد آجر تشکیل شده است. کار قلب این است که در هر دقیقه دو مرتبه تمام این سلولها را آبیاری و برایشان غذا ببرد و به آنها اکسیژن برساند! راستی خداوند چه قدرتی به قلب داده که در ظرف مدّت بسیار کوتاهی این سه کار مهم و حیاتی

۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۷۳، ح ۵.

ص: ۳۲۵

را انجام می‌دهد؟! رگها که وسیله انتقال این مادّه مهمّ حیاتی هستند و دستگاه‌های مرتبط با آن چگونه طرّاحی شده‌اند که خون را در این مدّت کوتاه به مقصد می‌رسانند؟ از عجایب این که وقتی خون به استخوان می‌رسد تبدیل به استخوان می‌شود، و هنگامی که به گوشت می‌رسد، مبدّل به گوشت می‌شود و زمانی که به مو می‌رسد به جنس مو درمی‌آید و وقتی که به اشک چشم می‌رسد همچون اشک چشم صاف و زلال و شفّاف می‌شود! می‌بایست در این عجایب خلقت و چگونگی آفرینش بیندیشیم، که هرچه پیرامون آن بیشتر فکر کنیم، ایمانمان به عظمت پروردگار بیشتر و در برابرش خاضع‌تر می‌شویم.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «اگر می‌خواهی شب محفوظ بمانی سوره یاسین را بخوان، و اگر می‌خواهی روز در امان باشی یاسین بخوان که تورا از خطرات حفظ می‌کند».(۱) البتّه روایت مذکور حدیثی مفصّل و طولانی است و فضایل فراوانی برای تلاوت سوره یاسین ذکر کرده که به همین مقدار قناعت می‌کنیم.

سؤال: چرا تلاوت سوره یاسین این‌قدر اهمیّت دارد؟

جواب: چون راجع به همه چیز در این سوره مبارکه بحث شده است؛ بحث از مبدأ و معاد، بحث از نبوّت و پیامبرشناسی، بحث پیرامون مسائل اخلاقی، احکام و دیگر مسائل به همین دلیل اهمیّت فراوانی دارد. به عنوان نمونه به آیات ۳۳- ۳۵ این سوره مبارکه توجّه فرمایید:

« «وَآيَةٌ لَّهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبّاً فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ* وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ* لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ»؛ و زمین مرده برای آنها نشانه‌ای (از عظمت خدا) است، که ما آن را

۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۷۱، ح ۱.

ص: ۳۲۶

زنده کردیم و دانه (های غذایی) از آن خارج ساختیم که از آن می‌خورند؛ و در آن باغهایی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمه‌هایی از آن جاری ساختیم، تا از میوه آن بخورند در حالی که با دست خود آن را به عمل نیاورده‌اند. آیا شکر (خدا را) بجا نمی‌آورند؟!».

آیا آفرینش این میوه‌های متنوّع از نظر رنگ، طعم، عطر، اندازه و دیگر موادّ غذایی مختلف و داروهای گیاهی متفاوت و درختان فراوان، از آب خاک و هوای واحد، نشانه وجود خالقی بزرگ نیست؟ در آیه ۳۶ همین سوره مبارکه می‌خوانیم:

« «سُبْحَانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْوَاجَ کُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمَّا لَایَعْلَمُونَ»؛ منزّه است کسی که تمام زوجها را آفرید، از آنچه زمین می‌رویاند، و از خودشان، و از آنچه نمی‌دانند».

این آیه شریفه از معجزات علمی قرآن است. چون علم و دانش بشری ثابت کرده که قانون زوجیّت بر تمام اشیا حاکم است. در منظومه شمسی دو نیروی دافعه (گریز از مرکز) و جاذبه وجود دارد و همین دو نیرو سبب شده که کرات موجود در آن همواره در مسیر خود حرکت کنند. در تمام سیم کشی‌ها اعم از ساختمان و هر جای دیگر باید دو سیم باشد، یک سیم مثبت و یک سیم منفی. در درون بدن انسان نیروی مولّدِ حرکت، به نام اعصاب سمپاتیک و نیروی بازدارنده به نام پاراسمپاتیک وجود دارد، که اوّلی برای زمان کار و فعالیّت و دومی به هنگام خواب و استراحت به کار می‌آید. امروزه که دل اتم را شکافته‌اند حکومت قانون زوجیّت را در درون اتم نیز مشاهده کرده‌اند، چرا که در دل هر اتمی یک الکترون و یک پروتون وجود دارد که یکی مثبت و دیگری منفی است. خلاصه این که خداوند همه چیز را زوج آفریده، چه آنچه را می‌دانید

ص: ۳۲۷

و چه آنچه را نمی‌دانید و اکنون در سایه علم و دانش پرده از روی برخی از آنها برداشته شده، البته هنوز علم و دانش بشری نتوانسته پرده از روی بسیاری از این اسرار خلقت بردارد.

در آیه ۷۸ به بعد در مورد معاد سخن می‌گوید و به آن مرد عرب اشاره می‌کند که استخوان پوسیده‌ای را در دست گرفت و خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید. و در مقابل چشمان حضرت استخوان آن را پودر کرد و بر روی زمین ریخت. سپس از آن حضرت پرسید: «چه کسی این استخوانها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟» خداوند در جوابش پاسخ محکمی به این شرح داد: « «قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ»؛ بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید! و او نسبت به هر مخلوقی داناست».

این بشر گویا فراموش کرده که وقتی کره زمین از خورشید جدا شد گلوله‌ای آتش بیش نبود، و در سایه بارانهای پی در پی آهسته آهسته خنک شد و سپس به تدریج خشکی‌ها ظاهر شد و خداوند از آب و خاک کره زمین انسانها و حیوانات را آفرید. آیا برای خدایی که قبلًا انسان را از خاک آفریده، آفرینش مجدّد انسان از خاک مشکل است؟!

و در مورد مسائل اخلاقی در آیه ۶۰ این سوره می‌خوانیم: « «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یَا بَنِی آدَمَ أَنْ لَّا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ»؛ ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد نکردیم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است.

در این آیه شریفه به انسانها یادآوری می‌شود که شیطان دشمن شماست مطابق عهد و پیمانی که با خدا داشته‌اید طرح دوستی با او را نریزید. آیا حماقت بالاتر از این تصوّر می‌شود که عدّه‌ای نه تنها شیطان را دشمن خود ندانند، بلکه شیطان را بپرستند و آیین شیطان پرستی ایجاد نمایند؟!

ص: ۳۲۸

داستان اصحاب القریهٔ

مطابق آنچه در برخی روایات آمده حضرت عیسی علیه السلام از مرکز نبوّت و پیامبری‌اش، رسولانی برای دعوت مردم به توحید و یکتاپرستی به سایر نقاط و شهرهای مختلف می‌فرستاد. یکی از این مناطق شهر انطاکیه بود که اکنون جزء سوریه یا ترکیه است و در گذشته جزء شامات و روم شرقی بوده است. انطاکیه شهری زیبا و بسیار آباد و مرکز تجارت و علم و دانش بود. حضرت مسیح علیه السلام دو نفر از یارانش را برای هدایت مردم انطاکیه به آن شهر اعزام کرد. رسولان عیسی بن مریم علیهما السلام، در نزدیکی شهر انطاکیه به چوپانی برخورد کردند. چوپان که فردی باهوش بود وقتی آنها را دید متوجّه شد از مردم آن شهر نیستند، و لذا از آنها پرسید: شما که هستید و از کجا می‌آیید؟ گفتند: ما فرستادگان پیامبر خدا حضرت عیسی مسیح علیه السلام هستیم. چوپان پرسید: به چه منظور به این‌جا آمده‌اید؟ گفتند:

آمده‌ایم مردم را از بت پرستی نجات داده، آنها را به توحید و یکتاپرستی دعوت کنیم و از مفاسد اخلاقی رهایی بخشیم. چوپان گفت: چه دلیل و نشانه‌ای برای صدق گفتار خود دارید؟ گفتند: ما به فرمان حضرت عیسی علیه السلام و او باذن اللّه چشم نابیناهای مادرزاد را درمان می‌کنیم! چوپان فرزندی داشت که به‌طور مادرزادی نابینا بود آنها را به خانه برد تا بیازمایند. رسولان پیامبر خدا باذن اللّه نعمت بینایی را به فرزند نابینای آن چوپان هدیه کرده و چشمانش را شفا دادند.

این خبر کم کم در شهر پیچید، عدّه‌ای از بیماران نزد رسولان حضرت عیسی علیه السلام آمده و شفا گرفتند و کم و بیش بعضی از مردم دعوت آنان را پذیرفتند و ایمان آوردند. خبر دعوت آنها به قصر پادشاه رسید. آنها به منظور دعوت پادشاه به قصر رفتند، امّا مأمورین دربار به آنها اجازه ملاقات ندادند. فرستادگان عیسای مسیح علیه السلام جلوی قصر ایستادند تا هنگام خروج پادشاه دعوت خود را علنی کنند.

ص: ۳۲۹

وقتی پادشاه از قصر خارج شد، آنها با گفتن «اللّه اکبر» توجّه پادشاه را به خود جلب کردند. پادشاه که جمله جدیدی می‌شنید گفت: چه خبر است؟ «اللّه» کیست «اکبر» به چه معناست؟ سپس آن دو نفر داستان را برایش گفتند. پادشاه دستور داد که هر یک از آنان را یکصد ضربه تازیانه بزنند و زندانی کنند، تا بعد به کار آنها رسیدگی کند. ادامه ماجرا را از زبان قرآن مجید پی می‌گیریم:

شرح و تفسیر

« «وَاضْرِبْ لَهُمْ مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ»؛ و برای آنها اصحاب شهر (انطاکیه) را مثال بزن، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند». تا توجّه به سرگذشت مردمی که لجاجت و سرسختی کرده و دچار عذاب الهی شدند، مایه عبرت و بیداری آنان از خواب غفلت گردد».(۱)

« «إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ»؛ در آن زمان دو نفر (از رسولان خود) را به سوی آنها فرستادیم، امّا آنان رسولان (ما) را تکذیب کردند؛ پس برای تقویت آن دو، شخص سومی فرستادیم؛ آنها همگی گفتند: «ما فرستادگان (خدا) به سوی شما هستیم».(۲) حضرت مسیح علیه السلام هنگامی که متوجّه زندانی شدن فرستادگانش شد، نفر سومی را فرستاد تا به دو فرستاده قبلی، در انجام مأموریتشان کمک کند.

« «قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ»؛ امّا آنان (در جواب) گفتند: شما جز بشری همانند ما نیستید، و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده، شما فقط دروغ می‌گویید».(۳) این آیه شریفه بیانگر منطق سست و بی پایه

۱- سوره یس، آیه ۱۳.

۲- سوره یس، آیه ۱۴.

۳- سوره یس، آیه ۱۵.

ص: ۳۳۰

و ضعیف بت‌پرستان، در برابر منطق قوی و استوار پیامبران و فرستادگان آنهاست. آنها برای نپذیرفتن دعوت توحید و یکتا پرستی و ردّ دعوت رسولان حضرت عیسی چند بهانه تراشیدند. نخست این که: «شما انسانهایی همچون ما هستید، و انسان نمی‌تواند رسول پروردگار باشد»، در حالی که پیامبران و رسولان باید هم‌جنس بشر باشند. زیرا اگر فرشته‌ای به عنوان پیامبر خدا برای هدایت قومی فرستاده شود و به مردم و جوانها بگوید: «به دنبال شهوترانی نباشید»، مردم می‌گویند: «او فرشته است و شهوت ندارد و از دل جوانها و فشار شهوت آنها بی‌خبر است». یا اگر بگوید: «رشوه خواری نکنید» می‌گویند: «او نیازهای مادّی همچون خوراک و پوشاک ندارد و لذا چنین دستوراتی می‌دهد. اگر همچون ما نیاز داشت ما را نهی نمی‌کرد». بنابراین، فرستاده خدا، باید بشر و انسانی همچون خود او باشد، نه فرشته که جنس دیگری محسوب می‌شود و تفاوت‌های زیادی با بشر و خواسته‌ها و نیازها و ظرفیّت‌های او دارد. پیامبر خدا باید همچون یوسف جوان باشد که در اوج شهوت خود را حفظ کند تا دستوراتش در دیگران هم اثر بگذارد.

رسولان حضرت عیسی علیه السلام در پاسخ این بهانه آنها چنین گفتند:

« «رَبُّنَا یَعْلَمُ إِنَّا إِلَیْکُمْ لَمُرْسَلُونَ* وَمَا عَلَیْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ»؛ پروردگار ما آگاه است که ما قطعاً فرستادگان (او) به سوی شما هستیم، و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ آشکار نیست».(۱)

خداوند می‌داند که ما رسولان او هستیم، و نشانه و دلیلش که همان شفا دادن نابیناهای مادرزادی بود نیز به شما ارائه شد. حال شما مختارید که دعوت ما را بپذیرید یا نه، وظیفه ما این است که پیام پیامبر خدا را به صورت واضح و آشکار ابلاغ کنیم، امّا شما را مجبور بر پذیرش آن نمی‌کنیم. مشرکان بهانه دیگری برای

۱- سوره یس، آیه ۱۷ و ۱۶.

ص: ۳۳۱

نپـذیرفتن دعوت آنان آوردنـد. توجّه فرمایید: « «قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَّمْ تَنتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ آنان گفتند: ما شـما را به فال بد گرفته‌ایم (و شـما را شوم می‌دانیم)، و اگر (از این سخنان) دست برندارید شما را سنگسار خواهیم کرد و عذاب دردناکی از ما به شما خواهد رسید!».(۱)

ظاهراً همزمان با آمدن رسولان حضـرت عیسـی به انطاکیه مردم آن شهر دچار خشکسالی شده بودند، و لذا بت پرستان آن شهر این مشـکل را با آمـدن فرسـتادگان پیامبر مرتبط کرده، و قـدم آنها را شوم دانسـتند، و معتقـد بودنـد کسانی که چنین قدم شومی داشـته باشـند، نمی‌تواننـد فرسـتاده پیـامبر باشـند. بت پرسـتان تنها به این اتهام و سـخن بی اساس قناعت نکرده، بلکه رسولان پیامبر خـدا را تهدیـد به سـنگسار کردند، که جنبه جسـمی داشت. علاوه بر آن، تهدید به عذاب الیم نمودند، که (برخی معتقدند) منظور از عذاب الیم شکنجه‌های روحی است.

مثل این که در مقابل آنها به خدا و آیین حق و معتقدات خداپرستان توهین شود.

روش بت‌پرسـتان که معمولًا تهدیـد، ارعاب، توسل به زور، غارتگری، انواع شـکنجه‌های جسـمی و روحی و همچنین به راه انداختن انواع تبلیغات منفی علیه پیامبران الهی و فرسـتادگان آنها، اختصاص به آن زمان نداشـته، بلکه انسان‌های بی‌منطق و زورگوی عصر و زمان ما نیز به آن روش‌ها متوسّل می‌شوند. هر چند استدلال شما کاملًا قوی، متین و منطقی هم باشد، امّا زورگویان تسلیم منطق شما نمی‌شوند.

به عنوان مثـال: انسـانی در یکی از خیابانهـای تهران به صورتی مشـکوک کشـته می‌شود، تمـام رسانه‌های جهان خبر آن را منعکس کرده، و ساعتها روی آن تحلیل نموده، و بر علیه جمهوری اسلامی ایران تبلیغ می‌کنند، امّا عدّه‌ای از مردم

۱- سوره یس، آیه ۱۸.

ص: ۳۳۲

آزادی خواه و غیرتمنـد جهان که مظلومیّت مردم غزه را شـنیده‌اند و مطّلع شده‌اند که چندین سال است آنها در محاصـره دشـمنشان قرار گرفته، و از امکانات اوّلیّه زنـدگی محرومند، موادّ غذایی و دارویی برای آنها تهیّه کرده و با یک کشتی به عنوان کشتی آزادی به سـمت غزّه حرکت می‌کنند، امّا در نزدیکی غزّه، کشتی توسّط اسـرائیلی‌ها بمباران، و محموله و افراد آن نابود می‌شوند، و آب از آب تکـان نمی‌خـورد! ولی ایـن جنـایت نـه در رسانه‌هـای جهـان انعکـاس مطلـوبی پیـدا کرد، و نه سازمـان ملـل و شـورای امنیّت و جمعیّت‌های حقوق بشـر آن را محکوم کردنـد. بنابراین، با چنین انسان‌های زورگو و بی‌منطقی نمی‌توان صـلح و مصالحه کرد، بلکه بایـد قوی بود و روی پای خود ایسـتاد. وگرنه هماننـد بت پرسـتان انطاکیه هم تهدیـد به جنگ می‌کننـد و هم دست به شـکنجه‌های روحی می‌زنند.

« «قَالُوا طَائِرُكُمْ مَّعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ»؛ (فرسـتادگان) گفتنـد: «اگر درست بیندیشـید فال بد شـما با خود شـماست، بلکه شـما گروهی اسراف‌کارید». (۱) فرسـتادگان حضـرت عیسـی علیه السـلام بـدون توجّه به تهدیدهای آنها و بی آن که عصـبانی شوند و کنترل خود را از دست بدهند، به آنها گفتند: مشـکلاتی که دارید ارتباطی به آمدن ما ندارد و ما بدقدم نیستیم، بلکه اعمال زشت خود شما علّت این گرفتاری‌ها و مشکلات شده است چرا که شما مردم اسراف کاری هستید.

مجاهدی خستگی ناپذیر

در روایات (۲) آمـده است، مرد شـجاعی از مردم انطاکیّه که به رسولان عیسای مسـیح علیهم السـلام ایمان آورده بود، به یاری آنها برخواست و مردم را به توحید

۱- سوره یس، آیه ۱۹.

۲- تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۹، ص ۲۷۰.

ص: ۳۳۳

و یکتاپرستی دعوت کرد. بیان نافذ و ادلّه محکم و سخنان پرجاذبه او باعث شد که عدّه‌ای دیگر به جمع مؤمنان بپیوندند. گروهی که منافع آنها در جهالت و نادانی و بت پرستی مردم بود با این مرد مجاهد به مبارزه برخواسته و تصمیم به نابودی او گرفتند و در نهایت وی را سنگسار کرده و به شهادت رساندند. داستان این مرد و استدلالهای قوی و منطقی اش در ادامه آیات آمده، که به شرح آن می‌پردازیم:

« «وَجاءَ مِنْ أَقْصَی الْمَدِینَهِٔ رَجُلٌ یَسْعَی قالَ یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ»؛ و مردی (باایمان) از دورترین نقطه شهر با شتاب فرا رسید، گفت: ای قوم من! از فرستادگان (خدا) پیروی کنید».(۱) از تعبیر قرآن مجید «أَقْصَی الْمَدِینَهِٔ» استفاده می‌شود که دعوت رسولان حضرت عیسی علیه السلام به دورترین نقاط شهر انطاکیه رسیده، و عدّه‌ای را جذب کرده بود. به هر حال، این مرد مؤمن، مردم را به پیروی از رسولان دعوت نمود و برای لزوم تبعیّت از آنان و دست برداشتن از بت پرستی چند دلیل اقامه کرد:

« «اتَّبِعُوا مَنْ لَّا یَسْأَلُکُمْ أَجْراً وَهُمْ مُّهْتَدُونَ»؛ از کسانی پیروی کنید که از شما اجر و پاداشی نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند».(۲) دلیل نخست آن مرد مجاهد این بود که رسولان عیسی علیه السلام از شما تقاضای مزد و اجرتی ندارند، در حالی که اگر افراد دروغگو، سودجو و فرصت‌طلبی بودند همچون سایر فرصت‌طلبان، تقاضای دستمزد و اجرت می‌کردند. بنابراین، همین که بدون چشم‌داشت شما را به توحید و یکتاپرستی دعوت می‌کنند نشانه حقانیّت آنهاست. علاوه بر این، آنها انسانهای هدایت یافته‌ای هستند و در کار خود اهل تخصّص و صاحب

۱- سوره یس، آیه ۲۰.

۲- سوره یس، آیه ۲۱.

ص: ۳۳۴

نظرند و تبعیّت از آنها، همچون پیروی جاهل از عالم است. امّا پیروی از آبا و اجداد در پرستش بتها، پیروی جاهل از جاهل می‌باشد و روشن است که پیروی جاهل از عالم امری شایسته، و تبعیّت جاهل از جاهل امری ناپسند است.

« «وَمَا لِی لَاأَعْبُدُ الَّذِی فَطَرَنِی وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ»؛ چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده، و همگی به سوی او بازگشت داده می‌شوید؟!».(۱)

دلیل دوم آن مرد مجاهد این است که: بت‌ها نه ما را آفریده‌اند تا به شکرانه اعطای نعمت آفرینش، آنها را بپرستیم. و نه سروکار ما پس از مرگ با آنهاست که از ترس عقاب و به طمع ثواب و عطایشان در مقابلشان سجده کنیم. بلکه باید خدایی را بپرستیم که هم ما را آفریده، و هم به ما روزی می‌دهد، و هم به سوی او بازمی‌گردیم. معبود ما باید کسی باشد که آغاز کار ما با او بوده و در ادامه مسیر همواره تحت عنایات و الطاف او هستیم، و پایان کارمان نیز با اوست، و خلاصه همه چیزمان به دست باکفایت اوست.

« «أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ یُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِ عَنِّی شَفَاعَتُهُمْ شَیْئاً وَلَا یُنقِذُونِ»؛ آیا غیر از او معبودانی انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زیانی به من برساند، شفاعت آنها کمترین فایده‌ای برای من ندارد و مرا (از مجازات او) نجات نخواهند داد؟!».(۲)

سومین دلیل آن مرد باایمان این بود که: اگر همچون شما به پرستش بت‌ها بپردازم و خداوند رحمان زیانی به من برساند و عذابی بر من نازل کند، آیا این بتهای بی جان می‌توانند از من دفاع کنند؟ آیا قادرند به درگاه الهی شفاعت نمایند تا خداوند از عذاب و مجازاتم صرف‌نظر کند؟ پاسخ همه این پرسشها منفی

۱- سوره یس، آیه ۲۲.

۲- سوره یس، آیه ۲۳.

ص: ۳۳۵

است. آنها نه تنها قادر بر حمایت از عابـدان خود نیسـتند، که نمی‌تواننـد از خودشان دفاع کننـد، بلکه نیازمنـد حمایت عابـدان خود هستند. آیا معبودی که هیچ خاصیّت و اثری ندارد و نیازمند به عابد خویش است سزاوار پرستش می‌باشد؟

« «إِنِّی إِذاً لَفِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ»؛ اگر چنین کنم، من در گمراهی آشکاری خواهم بود».(۱) مرد مجاهد پس از بیان استدلالهای سه گانه و قوی فوق مبنی بر حقـانیّت فرسـتادگان حضـرت عیسـی علیهم السـلام و اهلیّت پروردگـار جهـان برای عبـادت، و نـااهلی بت‌ها برای پرستش، خطاب به بت پرستان گفت: من هرگز این بت‌ها را نمی‌پرستم که اگر چنین کنم در گمراهی آشکاری خواهم بود.

گاه انسان گمراه است، امّا گمراهی‌اش مخفیانه است. راه‌های متعـدّدی جلوی پای اوست، که همه ظاهری خوب و پرجاذبه دارنـد و او راه صـحیح را گم کرده و قـدم در بیراهه می‌گذارد. امّا گاه گمراهی‌اش آشـکار و واضح است. جوانی که در عصـر و زمان ما به دنبـال مواد مخـدّر می‌رود، گمراهی‌اش واضـح و آشـکار است چون می‌دانـد که بـا این کـار خودش را خوار و ذلیـل و بی‌اعتبار، و خـانواده‌اش را بـدبخت و غصّه دار، و اقوام و فـامیلش را ناراحت و بی قرار می‌سازد. ملّتی که دست به اختلافات داخلی می‌زننـد در (ضـلال مبین) هسـتند؛ چون با دست خود به اهداف دشـمن کمک کرده، و اقتدار و عظمت خود را قربانی نموده، و قلب شـیطان را شاد کرده‌اند.

« «إِنِّی آمَنْتُ بِرَبِّکُمْ فَاسْمَعُونِ»؛ (به همین دلیل) من به پروردگارتان ایمان آوردم؛ پس به سخنان من گوش فرا دهید».(۲) بت پرستان نه تنها به سخنان مستدل

۱- سوره یس، آیه ۲۴.

۲- سوره یس، آیه ۲۵.

ص: ۳۳۶

و منطقی و متین آن مرد مجاهد گوش فرا ندادند و بر ضـلالت آشـکارشان اصرار داشتند، که آن مرد باایمان را به شهادت رساندند. قرآن مجیـد در مـورد کشـته شـدن او صـریحا چیزی نفرمـوده، ولی از آیـات بعـد، که از رفتن وی به بهشت سـخن گفته، این مطلب استفاده می‌شود. توجّه فرمایید:

« «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»؛ (سرانجام او را شهید کردند و) به او گفته شد: وارد بهشت شو. گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند، که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است!».(۱)

دو نکته در این آیات قابل توجّه است:

۱. منظور از بهشتی که در آیه مورد بحث مطرح شـده، بهشت دوزخی است نه بهشت جهـان آخرت؛ زیرا تـا جهان به پایان نرسـد و نـابود نگردد و تمـام انسانهـا مبعـوث نشونـد، کسـی بـه بهشـت و جهنّـم جهـان آخرت نمی‌رود، بلکه همه به بهشت و دوزخ برزخی می‌روند. و لذا در روایتی از امام سجّاد علیه السلام می‌خوانیم: «

انّ القبر روضهٔ من ریاض الجنّهٔ، او حفرهٔ من حفر النّیران

؛ قبر باغی از باغ‌های بهشت، یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ است».(۲)

۲. آن مرد مجاهد بعد از شـهادت و رفتن به بهشت باز هم به فکر نجات قومش بود و برای آنها دلسوزی می‌نمود. لذا آرزو کرد که ای کـاش آنهـا بودنـد و نعمتهـایی که خداونـد به او داده را مشاهـده می‌کردنـد، و در نتیجه ایمان می‌آوردنـد. مردان خـدا همه این گونه‌انـد. پیـامبر اکرم حضـرت محمـد صـلی الله علیه و آله در جنـگ احـد متحمّـل آزار و اذیتهـای فراوان شـد. دنـدان مبارکش را شکستند، پیشانی‌اش را

۱- سوره یس، آیه ۲۶ و ۲۷.

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۴، ح ۲.

ص: ۳۳۷

مجروح کردند، خون تمام سر و صورتش را فرا گرفت، امّا باز هم قوم خود را نفرین نکرد، بلکه برای هدایتشان دعا کرد: «
اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون
؛ خدایا! قوم مرا هدایت کن، زیرا آنها جاهلند».(۱)

مأموریّت شمعون الصّفا

هنگامی که خبر دستگیری و زندانی شدن رسولان عیسای مسیح علیه السلام به آن حضرت رسید، رئیس حواریّون، شمعون الصّفا، را مأمور کرد تا جهت تبلیغ آیین عیسوی به انطاکیه برود، و در ضمن برای نجات آن دو نفر چاره‌ای بیندیشد.
شمعون بدون سروصدا وارد انطاکیه شد، و شروع به کار کرد. کم کم به مقرّبان پادشاه نزدیک شد و با آنان طرح دوستی و رفاقت ریخت. به گونه‌ای خوب عمل کرد و خوشرفتاری نمود که پادشاه با شنیدن اوصاف و اخلاق حمیده‌اش خواهان دیدارش شد. پادشاه که پس از ملاقات با شمعون او را شخصی حکیم و دانشمند یافت، به او گفت: «دوست دارم با ما باشی» شمعون که انسان باهوشی بود و زمان فعلی را مناسب طرح مأموریت اصلی خود نمی‌دید و در کار خود عجله نمی‌کرد، پیشنهاد شاه را پذیرفت و جزء مقرّبان و نزدیکان او شد، و هرچه می‌گذشت علاقه و ارادت پادشاه به شمعون زیادتر می‌شد. یک روز شمعون خطاب به پادشاه گفت: «شنیده‌ام دو زندانی غریبه داری؟» پادشاه گفت: «آری» شمعون گفت: «آنها کیستند و جرمشان چیست»؟ گفت: «آنها مردم را دعوت به توحید و یگانه پرستی و دست کشیدن از بت پرستی می‌کردند، لذا آنها را تازیانه زده و زندانی کردم!» شمعون گفت: «آیا سخنان آنها را شنیده‌ای؟» گفت: «نه، وقتی که ادّعایشان را شنیدم از فرط عصبانیّت آنها را زندانی کردم». شمعون

۱- بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۶۷؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۲۷.

ص: ۳۳۸

گفت: «اگرصلاح بدانی دستور بده آنها را بیاورند تا ببینم حرف حسابشان چیست؟» پادشاه دستور داد زندانیان را آوردند. امّا نه شمعون آشنایی داد، و نه آنها، بلکه به گونه‌ای برخورد کردند که پادشاه و اطرافیان نفهمند که شمعون آنها را می‌شناسد. شمعون از آنها پرسید: «از کجا آمده‌اید؟» گفتند: «از سوی خدا برای هدایت بندگان». گفت: «دلیل و نشانه‌ای هم بر صدق گفتارتان دارید؟» گفتند: «با اجازه حضرت مسیح علیه السلام و او هم با اجازه خدا، بیماران غیر قابل درمان را شفا می‌دهیم!» پادشاه که شنونده و ناظر این گفت‌وگو بود، دستور داد کور مادرزادی را حاضر کردند. رسولان حضرت عیسی علیهم السلام دعایی خواندند و از خدا شفای او را خواستند، خداوند او را شفا داد. پادشاه و اطرافیان متعجّب شدند. شمعون پرسید: «معجزه دیگری هم دارید؟» گفتند: «به اذن اللّه مردگان را هم زنده می‌کنیم!» جنازه یک نفر را که هفت روز قبل فوت کرده بود و به خاطر اختلافی هنوز دفن نشده بود حاضر کردند. آنها دوباره دست به دعا برداشتند و خداوند دعایشان را اجابت کرد و آن شخص مرده را حیاتی دوباره بخشید! پادشاه وقتی این معجزات را از آنها مشاهده کرد و به حقّانیّت آنها پی برد، گفت: «عجب کار زشتی کردیم که بدون پرس‌وجو و تحقیق آنها را به بند کشیدیم». در سایه تدبیر شمعون الصفا و معجزات آن دو رسول، نور ایمان در قلب پادشاه تابید و ایمان آورد. به دنبال یکتاپرست شدن پادشاه، عدّه‌ای از مردم نیز بت پرستی را رها کرده و به پرستش خدای یگانه پرداختند. امّا گروه زیادی که منافعشان در ادامه حیات بت پرستی بود سرسختانه بر آیین خرافی خود اصرار و لجاجت کردند، تا آن‌جا که خداوند پس از اتمام حجّت، تصمیم بر مجازات آنها گرفت. چگونگی عذاب آنها در دو آیه زیر آمده است. توجّه فرمایید:

« «وَمَا أَنزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُندٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنزِلِينَ* إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً

ص: ۳۳۹

وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ»؛ و ما بعد از او بر قومش هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم، و هرگز سنّت ما بر این نبود؛ (بلکه) فقط یک صیحه آسمانی بود و ناگهان همگی خاموش شدند».(۱)

همان‌گونه که بارها اشاره کردیم، خداوند هر زمان بخواهد جمعیّت فاسد و مفسد و اصلاح ناپذیری را عذاب کند لشکریان آسمان و زمین را مأمور این کار نمی‌کند، بلکه این مأموریّت را به چیزی که عامل حیات و زندگی آنهاست می‌سپارد تا درسی برای آیندگان باشد، که بدانند در صورت لجاجت، خودسری و بندگی شیطان، خداوند به راحتی آنها را مجازات خواهد کرد. درمورد مردم مشرک و بت پرست انطاکیه نیز این سنّت الهی عمل شد و آنها به وسیله یک صیحه آسمانی، آری فقط یک صیحه، خاموش و نابود شدند، به گونه‌ای که گویا اصلًا وجود نداشته‌اند.

در راه حق از کمی همراهان نترسید!

مسلمان بودن در محیطی که همه یا اکثریّت آن مسلمانند خوب است، امّا زیاد مهم نیست. درستکار بودن، تقلّب، گرانفروشی و کم فروشی نکردن در بازاری که اکثریّت آن چنینند کار شایسته‌ای است، امّا هنر نیست. مهم آن است که انسان در اقلیّت باشد و هراسی از قدم زدن در مسیر حق نداشته باشد. تک و تنها باشد امّا از جادّه ایمان، تقوا، اخلاق، صداقت و پاکی خارج نشود. جوان‌هایی هستند که در یک خانواده بی ایمان و غیر مذهبی زندگی می‌کنند، مثلًا پدر و مادر و بقیّه اعضای خانواده اهل نماز و روزه و خمس و زکات و امر به معروف و نهی از منکر و دیگر مسائل دینی نیستند، حفظ ایمان توسّط این جوان‌ها در چنین

۱- سوره یس، آیه ۲۸ و ۲۹.

ص: ۳۴۰

محیطی قیمتی است. دختر دانشجوی محجّبه‌ای که در کلاسی شرکت می‌کند که اکثریّت دانشجویان دختر آن بدحجابند و در میان آنها ذوب نمی‌شود و به رنگ آنها درنمی‌آید ارزشمند است. وجود کارمند درستکاری که در اداره‌ای خدمت می‌کند که اکثریت کارمندان آن رشوه می‌گیرند، امّا او هرگز خود را آلوده رشوه خواری نمی‌کند مایه افتخار است. حضرت علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «

ایّها الناس لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقلّة اهله

؛ ای مردم! در طریق هدایت از کمی نفرات وحشت نکنید».(۱)

بنابراین، اگر در مسیر حق هستید و به حقّانیّت کارتان ایمان دارید بر خدا توکّل کنید و از کمی همراهان وحشت نکنید و خود را به خدا بسپارید، تا به مقصد برسید. به مناسبت همین بحث، به روایت جالبی که در ذیل داستان اصحاب القریه ذکر شده توجّه فرمایید.

پیامبر اکرم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمودند: «

سبّاق الامم ثلاثة لم یکفروا باللّه طرفة عین، علیّ بن ابی‌طالب و صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون فهم الصّدّیقون وعلیّ افضلهم

؛ سه تن در میان امّت خود تک و تنها بودند، امّا (لحظه‌ای حق را رها نکرده و) به مقدار چشم بر هم زدنی کافر نشدند؛ علی بن ابی‌طالب علیهما السلام و حبیب نجّار و مؤمن آل فرعون، آنان همگی انسان‌های صدّیق و فوق العاده راستگویی هستند، امّا برتر از همه آنها علی علیه السلام است».(۲)

روایت مذکور و شبیه آن در منابع مهم اهل سنّت نیز آمده است.(۳) مطابق نقل

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

۲- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۵۷۳.

۳- روایات مذکور را می‌توانید در کتابهای احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۱۴ به بعد، و کتاب آیات ولایت در قرآن، ص ۳۹۱، و تفسیر پیام قرآن، ج ۹، ص ۳۴۴ مطالعه فرمایید.

ص: ۳۴۱

شیعه و سنّی، هنگامی که آیه شریفه «وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»(۱) نازل شد، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأموریّت یافت که دعوت خود را علنی و آشکار کند، آن حضرت غذایی تهیّه دید و سران قریش را به خانه‌اش دعوت نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از صرف ناهار خطاب به میهمانانش فرمود: ای بزرگان قوم من! من از سوی خدا مأموریّت یافته‌ام بت‌ها را بشکنم و شما را به سوی خدای یگانه دعوت کنم و مفاسد را برچینم و نهال ایمان و اسلام را در محیط شما غرس کنم». سپس اضافه فرمود: «هرکس امروز دست بیعت در دست من بگذارد، در آینده وزیر من خواهد بود». هیچ یک از حاضرین با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت نکرد و جرأت سبقت و پیشتازی نداشت و از تنهایی می‌ترسید. امّا در میان آن جمعیّت نوجوانی کم سن و سال وجود داشت که جرأت سبقت و پیشتازی داشت و در مسیر حق از تنهایی نمی‌ترسید و او کسی جز علی بن ابی‌طالب علیهما السلام نبود. آن حضرت از جای خود برخاست و دست در دست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذاشت و گفت: «من اوّلین کسی هستم که به تو ایمان آورده و اعلان وفاداری می کنم» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علی علیه السلام وزیر و جانشین من است، از او اطاعت کنید». مشرکان قریش خنده‌ای کردند و خطاب به ابوطالب گفتند: «برو و از فرزندت (علی علیه السلام) اطاعت کن، که محمد صلی الله علیه و آله او را امیر تو ساخت» سپس منزل پیامبر را ترک کردند.(۲) اسلام به تدریج پیش رفت تا آن‌جا که یک روز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همراه ده هزار نفر از سپاهیان اسلام وارد مکّه شد و تمام مردم مکّه تسلیم حضرت شدند. سپس حضرت به سراغ خانه خدا (کعبه) رفت تا آن را از لوث وجود بت‌ها پاک کند. علی علیه السلام بر شانه پیامبر صلی الله علیه و آله بالا رفت و تمام بت‌ها را به زیر

۱- سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

۲- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۲۰(به نقل از پیام قرآن، ج ۹، ص ۳۲۶).

ص: ۳۴۲

کشید!(۱) سران قریش آن زمان فهمیدند که معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در «یوم الانذار» چه بوده است.

پیشتازی حبیب نجار

«صاحب یاسین» یا «حبیب نجّار» همان کسی بود که وقتی فرستادگان حضرت عیسی علیه السلام را در شهر انطاکیه ملاقات کرد و سخنانشان را شنید، قبل از همه ایمان آورد و در مسیر حق از تنهایی و کمبود همراهان وحشت نکرد، و سرانجام در راه خدا به شهادت رسید. (شرح حال این مرد الهی در چند صفحه قبل گذشت).

پیشتازی مؤمن آل فرعون

یکی از درباریان فرعون هنگامی که براهین و دلایل قانع کننده حضرت موسی علیه السلام را شنید و معجزاتش را مشاهده کرد، به راهنمایی عقل و خرد متوجّه شد که آن حضرت حقیقتاً پیامبر خداست و به او ایمان آورد. آن هم زمانی که هیچ کس به آن حضرت و برادرش هارون ایمان نیاورده بود. و به هیچ وجه از تنهایی و نداشتن همراه و همسفر وحشت نکرد. البتّه چون تمام درباریان فرعون مخالف حضرت موسی علیه السلام بودند، ایمانش را علنی و آشکار نکرد. برخی نام مؤمن آل فرعون را «حزقیل» گفته‌اند، و عدّه‌ای او را «خازن» (سرپرست خزائن و گنجینه‌های فرعون) دانسته‌اند، و بعضی معتقدند وی پسرعمو یا پسرخاله فرعون بوده است! به هر حال سرگذشت او در سوره مؤمن (غافر) آیات ۲۸-/ ۳۴ آمده، علاقمندان می‌توانند شرح بیشتر را در آن‌جا مطالعه فرمایند.(۲)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۴۰۸.

۲- به تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۸۷ مراجعه فرمایید.

ص: ۳۴۳

حضرت علی علیه السلام و حبیب نجّار و مؤمن آل فرعون هرکدام در عصر و زمان خویش تک و تنها بودند، امّا هنگامی که به حقانیّت پیامبر خود پی بردند بی‌درنگ به وی ایمان آورده و تسلیم منطق رسوای «خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو» نشدند، بلکه هم‌رنگ جماعت مشرکان و کفّار و منحرفان از مسیر فطرت و هدایت و تقوا شدن را، رسوایی دانستند.

جوان عزیز! در مسیر حق و حقانیّت از تنهایی وحشت نکن. زیرا کسی که خدا را دارد تنها نیست. اگر در محیط شما هیچ کس نماز نمی‌خواند تو بخوان.

چنانچه هیچ کس روزه نمی‌گیرد تو بگیر. اگر هیچ کس صداقت ندارد تو داشته باش. به مولی‌الموحدین علی علیه السلام اقتدا کن و استوار و ثابت قدم به پیش برو که خداوند با توست.

تقیّه، تغییر روش مبارزه

همان‌گونه که گذشت مؤمن آل فرعون هنگامی که ایمان آورد آن را آشکار نکرد، بلکه آن را پنهان داشت و تقیّه کرد. زیرا تقیّه یک کار عاقلانه است. در محیطی که عدّه‌ای آدمهای متعصّب و خونخوار وجود دارند، باید تقیّه کرد و ایمان را مخفی نگه داشت، تا بتوان به اسلام خدمت کرد. وهّابی‌ها چقدر اشتباه می‌کنند زیرا تقیّه که از صریح آیات قرآن مجید گرفته شده را نمی‌پذیرند و شیعیان را به خاطر اعتقاد به این دستور قرآنی زیر سؤال می‌برند. اگر مؤمن آل فرعون تقیّه نمی‌کرد و به موقع نقشه خطرناک فرعونیان مبنی بر از بین بردن حضرت موسی علیه السلام را به اطّلاع آن حضرت نمی‌رساند، جان آن حضرت در معرض خطر قرار می‌گرفت. تقیّه نه تنها یک حکم دینی، بلکه یک حکم عقلی است؛ لذا تمام ارتش‌های دنیا در مکالمات حسّاس خود با استفاده از کلمات رمز

ص: ۳۴۴

سخن می گویند تا دشمن متوجّه نقشه‌های آنها نشود. علاوه بر این، لباس سربازان، رنگ خودروهای نظامی و مانند آن، همرنگ زمین و گیاهان است و از دور قابل شناسایی نیست، و اینها همه نوعی تقیّه محسوب می‌شود.(۱) بنابراین، تقیّه به معنای حفظ نیرو و استفاده بهینه از آن یک حکم عقلی و شرعی است.

۱- شرح بیشتر مباحث مربوط به تقیّه را در کتاب قواعد الفقهیّه، قاعده تقیّه، یا کتاب تقیّه سپری برای مبارزه‌عمیق‌تر مطالعه فرمایید.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹